

ويرایش جدید

الخصيعة

في شرح وصية الشهيد

كتاب الصوم

كامل ترین شرح فارسی بر شرح لمعه

همراه با متن کامل شرح لمعه

شیخ حسن قاروبی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الصيد

في شرح روضة الشهيد



سر شناسه: قارویی تبریزی، حسن، ۱۳۳۶، شارح
عنوان قرار داندی: التضمید فی شرح روضه الشہید، فارسی، عربی
عنوان: التضمید، شرح فارسی لمعہ، با متن کامل کتاب لمعہ
تکرار نام پدید آور: تالیف حسن قارویی تبریزی
مشخصات نشر: قم: حسن قارویی تبریزی، ۱۳۹۵
مشخصات ظاہری: ج.

ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۰۴-۵۱۴۲-۱

بہا: ۳۰ ریال (نورہ):

ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۰۴-۵۴۱۸-۰

(جلد ہشتم):

وضعیّت فہرست نویسی: فیہا

یادداشت: کتابخانہ:

یادداشت: مندرجات ج. ۱. الطہارہ ج. ۲-۳. الصلاہ ج. ۴. الزکاہ ج. ۵. الصوم و الاعتکاف ج. ۶-۷. الحج ج. ۸.
الجهاد ج. ۹. القضاء ...

موضوع: شہید اول، محمد ابن مکی، -۷۸۶ ۷۳۴ ق. اللعہ دمشقیہ - نقد و تفسیر

موضوع: شہید ثانی، زین الدین بن علی، ۹۱۱-۹۶۶ ق. الروضہ البہیہ فی شرح اللعہ دمشقیہ - نقد و تفسیر.

موضوع: فقہ جعفری.

شناسہ افزودہ: شہید ثانی، زین الدین بن علی، ۹۱۱-۹۶۶ ق. الروضہ البہیہ فی شرح اللعہ دمشقیہ. شرح

ردہ بندی کنگرہ: ۱۳۹۵، ۴۳۲۸، ۸ ل ۹ ش / ۱۸۲ / ۲ BP

ردہ بندی نیوی: ۲۹۷ / ۲۴۲

شمارہ مفرک: ۳۹۲۴۳۸۰

التضمید (جلد ہشتم)

مؤلف: شیخ حسن قارویی

قطع: وزیری ۳۵۶ صفحہ

نویت چاپ: اول تابستان ۹۵

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخہ

چاپ کلہا

ناشر: مؤلف

« کلیہ حقوق محفوظ می باشد »

شابک جلد ہشتم: ۹۷۸-۶۰۰-۰۴-۵۴۱۸-۰ نورہ: ۹۷۸-۶۰۰-۰۴-۵۱۴۲-۱

مرکز بخش: کتابفروشی حسینی

قم. خیابان ارم، پاساژ قدس، طبقہ همکف بالا، پلاک ۸۸

تلفن: ۰۲۵-۳۷۳۳۲۰۵، فکس: ۰۲۵-۳۷۳۳۶۹۶، ہمراہ: ۰۹۱۲۲۵۲۷۵۴۶

قیمت: ۱۷۰۰۰ تومان

فهرست

۱۱	مقدمه
۱۵	تعریف روزه
۱۵	مفطرات روزه
۲۴	جاهل به احکام روزه حکم متعمد را دارد
۲۴	کسی که از روی فراموشی مرتکب یکی از مبطلات شود
۲۹	ایراد دوم بر تعریف
۳۰	جواب از اشکال مذکور
۳۴	جاهایی که فقط قضای روزه واجب است
۳۴	اول - خوابیدن جنب مرتبه دوم
۳۷	دوم - اماله کردن
۳۸	سوم - سرزیر آب کردن
۴۱	چهارم - انجام مفطر به گمان دخول شب یا بقاء شب
۷۲	پنجم - قی کردن
۷۳	ششم - انجام مفطر به گفته کسی
۸۳	هفتم - نگاه به زن یا پسر به نظر شهوت
۹۰	بعض مسائل کفاره
۹۰	موارد تکرار کفاره
۹۷	کفاره جماع با زوجه

۱۰۶.....	مبحث شرایط روزه
۱۰۶.....	شرایط وجوب روزه
۱۰۶.....	اول و دوم - بلوغ و عقل
۱۰۹.....	شرایط صحت روزه
۱۰۹.....	روزه بچه ممیّز
۱۱۴.....	اشکال بر شارح در صحت عبادت صبی
۱۱۸.....	روزه مجنون
۱۲۱.....	سوم و چهارم - خالی بودن زن از حیض و نفاس
۱۲۲.....	پنجم - اسلام
۱۲۴.....	مساله صوم مستحاضه
۱۳۰.....	مواردی که روزه مسافر صحیح است
۱۳۷.....	تمرین صبی
۱۴۲.....	نیت روزه
۱۵۰.....	کسی که در شب نیت را فراموش کند
۱۵۳.....	نیت روزه، اول ماه رمضان یا در هر شب
۱۶۲.....	تعیین نوع روزه در غیر ماه رمضان
۱۶۹.....	راه ثابت شدن اول ماه
۱۶۹.....	رؤیت هلال
۱۷۰.....	شهادت دو نفر عادل
۱۷۱.....	شایع شدن رؤیت هلال
۱۷۳.....	گذشتن سی روز از اول شعبان
۱۷۴.....	عدم ثبوت هلال به یک شاهد
۱۷۸.....	مشروط نبودن ثبوت هلال به شهادت پنجاه نفر
۱۸۱.....	عدم ثبوت هلال به حساب جدول نجومی
۱۸۸.....	چند فایده

۱۹۴	عدم اعتبار شمارو عدد در ثبوت هلال
۲۰۱	تعارض اصل با ظاهر
۲۰۳	عدم اعتبار بلند بودن ماه
۲۰۴	معتبر نبودن بزرگی ماه
۲۰۷	مطوق بودن ماه
۲۰۷	ناپدید بودن ماه دوشب پی در پی
۲۱۰	تکلیف شخص زندانی در ماه رمضان
۲۱۲	زمان امساک از مفطرات
۲۱۳	رسیدن مسافره به وطنش پیش از ظهر
۲۱۷	قضای روزه
۲۲۳	مسائلی چند از قضای روزه
۲۲۳	مسأله اول - فراموش کردن غسل جنابت
۲۳۵	مسأله قضای ماه رمضان
۲۴۰	قضای روزه غیر ماه رمضان
۲۴۲	افطار بعد از زوال در قضای ماه رمضان
۲۴۴	مسأله دوم - كفاره ابطال روزه ماه رمضان و نذرو عهد معین
۲۴۶	كفاره افطار با حرام
۲۴۹	مسأله سوم - استمرار مرض تا ماه رمضان سال بعد
۲۵۸	مسأله چهارم - تاخیر قضا و وجوب آن بر پسر بزرگتر
۲۶۲	قضاء روزه کسی که پسر ندارد
۲۶۴	قضای روزه بر اولیاء میت به نسبت مراتب ارث
۲۶۵	۱- نسب
۲۶۶	۲- سبب
۲۶۸	قضای روزه پدری که به واسطه سفر نتوانسته بگیرد
۲۷۱	قضای روزه زن و عبد

- ۲۷۴..... اگر میّت ولی نداشته باشد
- ۲۷۶..... اگر دو ماه روزه پی در پی به گردن میت باشد
- ۲۷۸..... مسأله پنجم - احکام روزه مسافر.....
- ۲۸۵..... قاعده کُلّی - اتحاد شکستگی نماز و روزه
- ۲۸۷..... مسأله ششم - کسانی که روزه بر آنها واجب نیست
- ۲۹۲..... کسی که مرض تشنگی دارد
- ۲۹۶..... مسأله هفتم - زن بارداروزن شیرده.....
- ۳۰۱..... جواز شکستن روزه مستحبی.....
- ۳۰۷..... مسأله هشتم - وجوب تتابع در روزه های واجب
- ۳۱۸..... مسأله نهم - باطل نشدن روزه به مکیدن انگشتر و مانند آن
- ۳۲۰..... آنچه برای روزه دار مکروه است.....
- ۳۲۸..... مسأله دهم - روزه های مستحب
- ۳۴۰..... بقیه روزه های مستحبی.....
- ۳۴۵..... مسأله یازدهم - استحباب امساک برای مسافر و مریض
- ۳۴۹..... مسأله دوازدهم - روزه میهمان و همسر و بنده و فرزند
- ۳۵۳..... نهی میزبان و شوهر و پدر و مولی از روزه
- ۳۵۷..... مسأله سیزدهم - روزه های حرام
- ۳۵۷..... روزه عیدین و ایام تشریق
- ۳۶۴..... روزه یوم الشک
- ۳۷۴..... نذر روزه برای معصیت
- ۳۷۷..... روزه سکوت
- ۳۷۸..... روزه وصال
- ۳۸۱..... روزه واجب در سفر
- ۳۸۴..... مسأله چهاردهم - تعزیر مفطر بدون عذر
- ۳۹۰..... حکم کسی که باطل کردن روزه رمضان را حلال بداند
- ۳۹۵..... مسأله پانزدهم - در بیان علائم بلوغ

۴۰۰.....	راه ثبوت علائم بلوغ
۴۰۲.....	احکام اعتکاف
۴۰۲.....	جهت اینکه مصنف اعتکاف را به صوم ملحق نموده
۴۰۶.....	بیان شرایط اعتکاف
۴۰۶.....	شرط روزه دراعتکاف
۴۰۷.....	مکلف بودن
۴۰۹.....	اعتکاف کمتر از سه روز نباشد
۴۱۳.....	ماندن در محل اعتکاف
۴۲۴.....	معتکف باید نمازهای خود را در محل اعتکاف خود انجام دهد
۴۲۷.....	مواردی که اعتکاف واجب میشود
۴۳۶.....	بقیه احکام اعتکاف
۴۴۴.....	چیزهایی که بر معتکف حرام است

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين
محمد بن عبدالله صلى الله عليه وآله المعصومين، واللّعة الدائمة على
أعدائهم أجمعين من الأولين والآخرين من الجن والانس.

مجلدی که در دست دارید، مشتمل بر شرح کتاب الصوم والاعتكاف
می باشد.

از محصلین علوم دینی خواهشمندم ما را در نوشتن این شرح با دعای خیر
یاری دهند.

حسن قاروبی

۲۷ ربیع الاول ۱۴۰۷ هجری قمری

كتاب الصور

(کتاب الصوم: وهو الکف) نهارا کما سیأتي التنبيه عليه (عن الاکل والشرب مطلقا) المعتاد منهما وغيره، (والجماع کله) قبلا ودبرا، لآدمي وغيره علی أصح القولین.

تعریف روزه

وهو الکف نهاراً... توضیح: روزه عبارت است از خودداری از هفت چیز، به قصد قربت و آن هفت چیز را مُفطِر گویند که یعنی روزه را باطل می‌کند:

مفطرات روزه

۱. خوردن، ۲. آشامیدن، ۳. مقاربت و نزدیکی کردن، ۴. استمناء یعنی اینکه انسان با دست یا اعضاء دیگر خود و یا با شخص دیگر (غیرزنش) غیر از نزدیکی کاری کند که منی از او بیرون آید، ۵. رساندن غبار به حلق، ۶. بر جنابت ماندن تا طلوع فجر (اذان صبح)، ۷. آنکه پس از جنابت دوبار بیدار شود و بار سوم بخوابد تا صبح، و هر کس این اعمال را عمداً مرتکب شود باید روزه را قضا کند و کفاره بدهد و تفصیلی احکام اینها در عبارت خواهد آمد.

ترجمه و شرح عبارت: وهو الکف... یعنی روزه عبارت است از خودداری در روز کما سیأتي... یعنی مصتف در اینجا قید - نهاراً - را نیاورده ولی بعداً تنبیه بر آن خواهد آمد در آنجا که مصتف می‌فرماید: (والکف من طلوع الفجر الثاني الی ذهاب الحمرة

المشرقیة) عن الاكل... یعنی (خودداری از هفت چیزه اول و دوم): از خوردن و آشامیدن المعتاد منهما و غیره یعنی چه متعارف از خوردن و آشامیدن و چه غیر متعارف (و این جمله تفسیر می‌کند - مطلقاً - را یعنی فرق نمی‌کند چه خوردن و آشامیدن چیز معمول و متعارف باشد مثل نان و آب، و چه معمول نباشد مثل خاک و ریگ و چوب و شیره درخت و الجماع کله... یعنی و (سوم: خودداری از نزدیکی، هر نوع نزدیکی چه در پیش و چه در پس، چه انسان و چه حیوان قُبلاً و دُبُرًا... این جمله به بعد، تفسیر است برای - کله - علی أصخ القولین یعنی در اینجا دو قول است و صحیح‌ترین آن دو قول آن است که فرقی بین انواع نزدیکی - چنانکه ذکر کردیم - نیست حتی اگر چه انزال منی نشود، و قول دیگر آن است که نزدیکی با حیوان اگر موجب انزال منی نشود، روزه را باطل نمی‌کند و بعضی در پس زن هم همین را گفته‌اند.

والاستمناء) وهو طلب الامناء بغير الجماع مع حصوله، لا مطلق طلبه وإن كان محرماً أيضاً، إلا أن الاحكام الاتية لا تجري فيه. وفي حكمه: النظر والاستمتاع بغير الجماع، والتخيل لمعتاده معه كما سيأتي.

والاستمناء... یعنی و(چهارم: خودداری از استمناء و) استمناء از باب استفعال است و باب استفعال برای طلب می آید پس) استمناء عبارت است از خواستن بیرون آمدن منی به (کاری) غیر نزدیکی کردن (یعنی به قصد بیرون آمدن منی، کاری غیر نزدیکی کند به توضیحی که سابقاً دادیم چنانکه در کتاب الحدود فرموده: «وهو استدعاء اخراج المنى باليد... وفي معنى اليد، اخراجه بغيرها من جوارحه، وغيرها ممّا عدا الزوجة والمملوكة» طلب الإمضاء بهتر این بود که شارح می فرمود: طلب خروج المنى - زیرا امضاء از باب افعال به معنای خارج ساختن منی است و نیکو نیست گفته شود: خواستن خارج ساختن منی، بلکه بهتر آن است که گفته شود: خواستن بیرون آمدن منی.

ناگفته نماند که در عبارت کتاب الحدود که در بالا نقل کردیم نیز بهتر آن بود که می فرمود: استدعاء خروج المنى مع حصوله شارح می فرماید: در صورتی استمناء روزه را باطل می کند که منی از او خارج شود، نه مطلق استمناء، زیرا مطلق استمناء (بدون خروج منی) گرچه حرام است ولی آن احکامی که در آینده خواهیم گفت مثل قضاء روزه و کفاره، برای مطلق استمناء ثابت نمی باشد حصوله، یعنی حصول امضاء طلبه یعنی طلب امضاء وان كان.. ضمیر مقدر در - كان - بر می گردد به مطلق طلب فيه در مطلق طلب.

و في حكمه... یعنی و همچنین در حکم استمناء است، نگاه کردن به زن نامحرم و یا محرم (نه به قصد بیرون آمدن منی) و نیز استمتاع و لذت بردن از زن خود به غیر نزدیکی کردن (مثلاً به گذاشتن آلت خود بین ران های زن) و نیز خیال نزدیکی کردن و

یا خیال صورت زنی، همه اینها برای کسی که معمولاً با این کارها منی از او خارج می‌شود، اگر چنانچه منی از او خارج شد روزه‌اش باطل می‌شود لمعتاده معه کلمه - لمعتاده - متعلق است به هرکدام از آن سه کاری که ذکر شد، و ضمیر آن برمی‌گردد به امناء، و - معه - متعلق است به «لمعتاده» و ضمیر - معه - برمی‌گردد به هرکدام از آن سه کار پس معنی عبارت این است: آن سه کار مبطل روزه است برای کسی که معمولاً منی از او خارج می‌شود با یکی از آن کارها.

و احتمال دارد - لمعتاده - متعلق به تخییل باشد و ضمیر - معه - تنها به تخییل بر می‌گردد یعنی تخییل هم مبطل روزه است برای کسی که معمولاً منی از او خارج می‌شود با خیال کردن.

و احتمال سومی هست و آن اینکه - معه - متعلق باشد به - فی حکمه - و ضمیر آن برگردد به حصول امناء یعنی آن سه کار هم در حکم استمناء است در صورتی که امناء حاصل شود یعنی منی بیرون آید.

(وایصال الغبار المتعدی) إلى الحلق غليظاً كان أم لا، بمحلل كدقيق، وغيره كتراب. وتقييده بالغليظ في بعض العبارات - ومنها «الدروس» - لا وجه له، وحد الحلق: مخرج الخاء المعجمة، (والبقاء على الجنابة) مع علمه بها ليلاً، سواء نوى الغسل أم لا، (ومعاودة النوم جنباً بعد انتباهتين) متأخرتين عن العلم بالجنابة وإن نوى الغسل إذا طلع الفجر عليه جنباً، لا بمجرد النوم كذلك.

وایصال الغبار... یعنی (و پنجم: خودداری از) رساندن غباری که تجاوزکننده است به حلق (یعنی قابل آن است که به حلق رسد)، چه غبار غلیظ باشد یا غیر غلیظ، و نیز چه غبار چیزی باشد که خوردن آن حلال است مثل آرد، یا غبار چیزی باشد که خوردن آن حرام است مثل خاک ایصال فرق نمی‌کند در رساندن غبار به حلق، اینکه عمداً به واسطه جاروب کردن یا تکانیدن فرش مثلاً باشد و یا اینکه به واسطه باد، غباری پیدا شود و انسان با اینکه متوجه است مواظبت نکند و به حلق برسد که فقهاء هر دو قسم را ایصال غبار به حلق می‌دانند و روزه را باطل می‌کند.

و اما اگر غباری اختیاری به حلق او برسد روزه اش باطل نمی‌شود المتعدی گویا مقصود غباری است که فرورفتن آن در حلق، محسوس باشد، و این شامل می‌شود غبار غلیظ و غیر غلیظ را، چون هر دو محسوس است در حلق الی الحلق متعلق به - ایصال - است و غیره ضمیر به - محلل - بر می‌گردد و تقيیده بالغليظ شارح می‌فرماید: اینکه در بعضی از عبارات فقهاء - که یکی از آنها عبارت مرحوم مصنف در کتاب «دروس» است - غبار تقيید شده به غليظ (یعنی فرموده الغبار الغليظ) بی وجه است زیرا غبار متعدی به حلق، نوعی از مأكولات غیر معمول است پس اگر رساندنش به حلق مبطل است نباید فرقی باشد بین غليظ آن و غیر غليظ و حد الحلق... می‌فرماید: سرحدّ و ابتدای حلق، آنجایی است که حرف خاء نقطه دار از آنجا ادا می‌شود (پس اگر غبار داخل دهان شود اما به آن حد نرسد روزه باطل نمی‌شود).

والبقاء علی الجنابة... (و ششم: خودداری از) ماندن بر جنابت (عمداً از شب تا طلوع فجر) در صورتی که در شب بداند جنابتش را (پس اگر عمداً با اینکه تا اذان صبح بیدار است غسل نکند روزه اش باطل است و قضاء و کفاره بر او واجب می باشد).

فرق نمی کند چه اینکه (در شب) قصد غسل کردن داشته (و در اثر تنبلی غسل نکرده تا صبح) یا اینکه اصلاً نیت غسل نداشته باشد سواء نوى الغسل أم لا ظاهراً مقصود از این عبارت همان است که در سطر پیش ذکر کردیم، و بعضی از شارحین در بیان مقصود از آن احتمال دیگری داده اند و آن اینکه مقصود این باشد که: چه اینکه عمداً باقی بر جنابت باشد و اصلاً در نیتش غسل کردن نباشد یا اینکه در نیتش غسل باشد اما نه در شب بلکه برای روز (یعنی در نیتش این باشد که در روز غسل کند).

ومعاودة النوم جنباً... (و هفتم: خودداری از) باز هم خوابیدن در حال جنابت بعد از دوبار بیدار شدن که (این دوبیداری) بعد از علم به جنابتش باشد. (توضیح آنکه: اگر کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می داند جنابتش را، غسل نکرده بخوابد و بیدار شود و دوباره غسل نکرده بخوابد و بیدار شود، بعد از این بیداری نباید غسل نکرده بخوابد پس اگر غسل نکرده برای بار سوم خوابید و تا طلوع فجر (اذان صبح) بیدار نشود گرچه عمداً نمی خواسته بر جنابت باقی بماند بلکه خوابش برده ولی باز هم روزه اش باطل و قضای روزه و کفاره نیز بر او واجب می شود) گرچه (وقت خوابیدن بار سوم) تصمیم هم داشته باشد (که قبل از اذان صبح بیدار شود و غسل کند (و تصمیمش این نبوده که بخوابد تا اذان صبح) و این نوى.. کلمه - إن - وصلیه است.

إذا طلع الفجر علیه.. (یعنی اینکه فرمود: نباید بار سوم غسل نکرده بخوابد و اگر بخوابد روزه اش باطل و قضا و کفاره بر او واجب می شود) آن وقتی است که فجر بر او

طلوع کند (یعنی صبح شود) در حالتی که او جنب است (چون خواب رفته) نه همینکه (بارسوم) خوابید در حال جنابت بعد از دوبیداری (قضا و کفاره بر او واجب باشد) چون درست نیست این مطلب گفته شود، زیرا ممکن است بارسوم بخوابد و قبل از طلوع فجر بیدار شود و به غسل برسد. پس در حقیقت آنکه روزه را باطل می‌کند همانا ماندن بر جنابت است به خوابیدن بارسوم تا صبح، و باید از آن خودداری کند و بنابراین اگر چنانچه یقین کند که در این باره اگر بخوابد، پیش از اذان صبح بیدار می‌شود که غسل کند، جایز است غسل نکرده بخوابد.

(فیکفر) من لم یکف عن أحد هذه السبعة إختياراً في صوم واجب متعین، أو في شهر رمضان مع وجوبه، بقرینة المقام. (ویقضی) الصوم مع الکفارة (لو تعدد الاخلال) بالكف المؤدی إلى فعل أحدها.

والحکم في الستة السابقة قطعی. وفي السابع مشهوری، ومستنده غیر صالح.

فیکفر من لم یکف... توضیح: کسی که عمداً و از روی اختیار، مرتکب یکی از آن هفت چیز شود روزه اش باطل است و باید قضا کند و هم کفاره بدهد.

ترجمه و شرح عبارت: فیکفر... یعنی پس باید کفاره بدهد کسی که خودداری نکند از یکی از این هفت چیز، از روی اختیار (یعنی عمداً) در روزه واجب که وقت آن متعین و مضیق باشد (مثل روزه نذری که وقت آن در روز معینی باشد) و یا در روزه ماه رمضان در صورتی که واجب باشد بقرینه مقام (یعنی قرینه مقام در اینجا دلالت می کند که مقصود روزه واجب رمضان است چون معلوم است که کسی که روزه رمضان برای او بجهت عذری واجب نیست - مثل مسافر و حیاض و مریض - اگر مرتکب یکی از آن هفت چیز شود، کفاره بر او واجب نمی شود).

صوم واجب متعین پس بنابراین اگر روزه مستحب بود، باطل کردن آن کفاره ندارد، و همچنین روزه واجب که وقت آن معین نباشد (مثل روزه نذری مطلق بدون تعیین روز برای آن، و نیز مثل روزه کفاره که معین نیست در روز مخصوص باشد) پس ابطال آن عمداً کفاره ندارد.

(ویقضی) الصوم مع الکفارة... یعنی علاوه بر کفاره باید قضا کند روزه را اگر عمداً اخلال رساننده باشد به خود داری (از هفت چیز) که نتیجه اخلال این شده باشد که یکی از آن هفت چیز را انجام داده المؤدی صفت اخلال است.

والحکم فی الستة السابقة... یعنی وجوب قضا وکفاره در شش تای قبلی (که عبارتند از خوردن و آشامیدن و جماع و استمناء و رساندن غبار به حلق و ماندن بر جنابت) قطعی است (یعنی دلیلش محکم است) ولی در آن هفتمی (که خوابیدن بارسوم باشد) آن حکم (که کفاره هم واجب باشد) نسبت به مشهور داده و دلیل آن صلاحیت برای (استدلال و اثبات مدعا) ندارد (و این اشاره است به استدلال شیخ طوسی که دلیل کفاره در آن راه روایت ذکر کرده ولی شارح دلالت آنها را قبول ندارد و لذا بعضی از فقهاء گفته اند که در مفطر هفتمی، فقط قضا واجب است نه کفاره).

ودخل في "المتعمّد"، الجاهل بتحریمها وإفسادها. وفي وجوب الكفارة عليه خلاف، والذي قواه المصنّف في «الدروس» عدمه، وهو المروي، وخرج الناسي فلا قضاء عليه ولا كفارة، والمكره عليه ولو بالتخويف فبإشتر بنفسه على الأقوى.

جاهل به احكام روزه حكم متعمّد را دارد...

ودخل في المتعمّد، الجاهل... توضیح: کسی که به واسطه ندانستن مسأله (یعنی نمی داند حرمت آن هفت چیز را، و یا می داند حرمتش را اما نمی داند که روزه را باطل می کند) اگر مرتکب آن شود و انجام دهد داخل در عمد است چون عمد به معنای انجام از روی قصد است پس باید قضا کند روزه اش را، و اما وجوب کفاره بر او محل خلاف است و مصنّف در کتاب «دروس» تقویت کرده عدم وجوبش را، و روایت هم بر عدم وجوب کفاره وارد شده المتعمّد یعنی کسی که عمداً انجام می دهد الجاهل... فاعل برای - دخل - می باشد بتحریمها و افسادها یعنی کسی که جاهل است حرمت آنها و مبطل بودن آنها را (چه هر دو را نداند و چه یکی را، مثلاً مبطل بودنش را نداند اما حرمتش را بداند) والذ... این کلمه مبتدا است و خبرش - عدمه - می باشد عدمه عدم وجوب کفاره وهو یعنی عدم وجوب کفاره.

کسی که از روی فراموشی مرتکب یکی از مبطلات شود

و خرج الناسي فلا قضاء... توضیح: کسی که از روی فراموشی مرتکب یکی از آن هفت چیز شود روزه اش باطل نیست و قضا و کفاره بر او واجب نمی باشد. و همچنین کسی که اگر ازش کنند بر انجام یکی از آن کارها، و اگر او دو جور است:

یک وقت دست و پای او را می‌گیرند و به زور به حلق او چیزی می‌ریزند و به این «مضطر» گویند.

و یک وقت او را به ترساندن و تهدید، مجبور می‌کنند که روزه خود را باطل کند، مثلاً به او بگویند اگر غذا نخوری ضرر مالی یا جانی به تومی‌زنیم و خودش برای جلوگیری از ضرر به دست خود چیزی بخورد. و این را «مُکْرَه» گویند.

شارح می‌فرماید که اقوی آن است که در هر دو صورت روزه‌اش باطل نیست و قضا و کفاره بر او واجب نمی‌باشد ولی شیخ طوسی فرموده در صورت دوّم روزه‌اش باطل است، زیرا وقتی به دست خود آن را انجام داده پس صدق می‌کند که به اختیار خود مرتکب شده اگرچه منشأ آن اختیار، تهدید ظالم بوده.

ترجمه و شرح عبارت: *وخرج الناسی*.. (قبل از ترجمه عبارت گوئیم که مقصود از عمد در اینجا ممکن است قصد اختیاری باشد پس اگر بدون قصد، یکی از مبطلات واقع شود مثل اینکه مگس یا پشه به حلق فرورد و یا به زور به حلق او چیزی بریزند روزه‌اش باطل نمی‌شود، و یا اگر به قصد غیراختیاری واقع شود مثل اینکه به واسطه تهدید و ترساندن او چیزی بخورد، روزه‌اش باطل نیست.

و ممکن است مقصود از عمد، توجه و در یاد داشتن روزه باشد در مقابل فراموش کردن روزه یعنی با توجه به اینکه روزه است و روزه‌دار بودنش در یادش باشد، یکی از مبطلات را انجام دهد. پس اگر فراموش کند روزه‌دار بودنش را و یکی از مبطلات را انجام دهد روزه‌اش باطل نیست.

و گویا شارح، عمد در عبارت مصتّف را به هر دو معنی - عمد اختیاری و توجه داشتن - حمل کرده و لذا هم فراموشکار را خارج کرده و هم مکره علیه را).

و حالا ترجمه عبارت: یعنی و خارج شد (به قید - تعمد -) فراموش کننده حکم پس نه قضاء بر او واجب است و نه کفاره، و (نیز خارج شد) کسی که مجبورش کرده

باشند - گرچه به ترساندن او که در نتیجه خود او بدست خود، انجام داده باشد (یکی از مفطرات را) *الناسی* یعنی فراموش کننده حکم (که حرمت باشد) و این یک وقت به سبب فراموش کردن موضوع حکم است که صوم باشد (یعنی چون فراموش کرده روزه دار بودن خود را فلذا حرمت مفطر را هم فراموش کرده) و یک وقت به سبب فراموش کردن مسأله است که ثبوت آن حکم برای موضوع باشد یعنی فراموش کرده که مفطر برای روزه دار حرام است *علی الاقوی* یعنی اقوی آن است که مکروه علیه که به ترساندن، مبطل را انجام داده، نیز روزه اش باطل نمی باشد (در مقابل قول شیخ طوسی که روزه مکروه علیه چنانی را باطل دانسته).

واعلم أن ظاهر العبارة كون ما ذكر تعريفًا للصوم كما هو عادتهم، ولكنه غير تام، إذ ليس مطلق الكف عن هذه الانشياء صوما كما لا يخفى. ويمكن أن يكون تجوز فيه بيان أحكامه، ويؤيده أنه لم يعرف غيره من العبادات، ولا غيرها في الكتاب غالباً إيراد اول بر مصنف.

وإعلم ان ظاهر العبارة... مطلب دیگر است توضیحش اینکه: می‌فرماید ظاهر عبارت مصنف این است که آنچه ذکر کرد تعریف صوم بود، چنانکه عادت فقهاء همین است که اول، موضوع مورد بحث را تعریف می‌کنند سپس احکام آن را بیان می‌نمایند.

ولی بر این تعریف ایرادی وارد است و آن اینکه این تعریف، کامل نمی‌باشد زیرا روزه، فقط عبارت از خود داری از آن هفت چیز نیست بلکه علاوه بر آن باید در روز و با نیت نیز باشد و این دو چیز را مصنف در تعریف روزه نیاورده پس تعریف ایشان ناقص است.

سپس شارح از این ایراد جواب می‌دهد به اینکه: شاید مصنف نمی‌خواهد با آنچه ذکر کرده در اینجا تعریف روزه را بکند بلکه می‌خواهد احکام آن را بیان کند پس با آنچه ذکر کرده مقداری از احکام روزه را بیان کرده و بعد از این هم مقدار دیگر از احکام را بیان می‌کند که نیت و در روز بودن، از آن احکامی است که بعداً بیان خواهد کرد.

و شاهد بر اینکه غرض ایشان تعریف روزه نیست، این است که در موضوعات ابواب دیگر از عبادات و غیر عبادات (معاملات) غالباً تعریف آنها را در این کتاب ذکر نکرده بلکه اکتفا به بیان احکام آنها نموده.

ترجمه و شرح عبارت: و أعلم... یعنی بدانکه ظاهر عبارت مصنف این است که چیزی که مصنف ذکر کرد، تعریف برای صوم می‌باشد چنانکه عادت فقهاء است

(که اول موضوع مورد بحث را تعریف می‌کنند سپس احکام آن را بیان می‌نمایند) ولی آن تعریف تام نمی‌باشد زیرا مطلق خودداری از این اشیاء، روزه نمی‌باشد چنانکه مخفی نیست (زیرا روزه عبارت است از آن خودداری، مشروط به نیت، در تمام روز). و (شارح از این ایراد جواب می‌دهد به اینکه:)) ممکن است مصتّف مجازکاری در ما ذکر کرده، به بیان احکام روزه (یعنی به چیزی که ذکر کرده نخواستہ تعریف روزه و بیان حقیقت روزه کند بلکه خواسته بیان احکام آن را نماید).

(ناگفته نماند که مقصود از تجوّز، آن مجازی که در علم بلاغت گفته می‌شود نیست چون در اینجا تطبیق نمی‌شود بلکه مقصود تجاوز از ظاهر به خلاف ظاهر است یعنی ظاهر آن است که آن چیزی که مصتّف در اول بحث ذکر کرده تعریف صوم باشد ولی مصتّف قصد تعریف به آنچه ذکر کرده ننموده بلکه خلاف آن را از آن قصد کرده که بیان احکام صوم باشد).

ویؤیده... یعنی تأیید می‌کند این تجوّز را، اینکه مصتّف غیرصوم از عبادات دیگر و غیر عبادات (یعنی معاملات) را در این کتاب غالباً تعریف نکرده (پس این روش در باب‌های دیگر، تأیید می‌کند که در این باب هم غرضش تعریف صوم نیست بلکه بیان احکام آن است) غالباً اینکه این قید را آورده چون بعضی معاملات را تعریف کرده مثل اجاره و رهن.

وَأَمَّا دَخَلَهُ مِنْ حَيْثُ جَعَلَهُ كَفًّا وَهُوَ أَمْرٌ عَدَمِيٌّ فَجَابِلٌ لِلتَّأْوِيلِ بِإِرَادَةِ الْعَزْمِ عَلَى الضَّدِّ أَوْ تَوْطِينِ النَّفْسِ عَلَيْهِ.

ایراد دوم بر تعریف

وَأَمَّا دَخَلَهُ... توضیح: بعضی از فقهاء ایراد دیگری بر تعریف کرده‌اند حاصلش این است: که شکی نیست در اینکه روزه از تکالیف شرعی است و باید چیزی که متعلق تکلیف شارع است، امر وجودی باشد پس اینکه مصنف صوم را عبارت از - کف - قرار داده و تعریف به آن کرده صحیح نمی‌باشد، زیرا کف در عرف و لغت یک مفهوم عدمی است زیرا به معنای ترک و انجام ندادن آن هفت چیز است و «ترک» یک مفهوم وجودی نیست تا نفی و اثباتش در اختیار مکلف بوده و شایستگی قبول تکلیف از طرف شارع را داشته باشد بلکه مفهوماً امر عدمی است و نفی محض است و این از اختیار مکلف خارج است چون از زمان پیش و قبل از آنکه تکلیف شارع به ترک آن تعلق گیرد، به خودی خود متروک بود پس به همین جهت تکلیف (که در اینجا وجوب است) بر کف که به معنای ترک است نمی‌تواند تعلق بگیرد زیرا الزام مکلف بر تحصیل آن، تکلیف بر چیزی است که از طاقت و توان انسان بیرون است و به تعبیر دیگر تکلیف، فقط به مقدمات تعلق می‌گیرد و چون ترک به خودی خود و بدون دخالت مکلف قبلاً حاصل بوده است لذا تحصیل مجدد آن مقدور نمی‌باشد و به همین جهت امر به تحصیل ترک، تعلق نمی‌گیرد، پس چگونه مصنف، صومی را که متعلق تکلیف است، تعریف به کف کرده که متعلق امر و تکلیف نمی‌تواند بشود؟

جواب از اشکال مذکور

شارح می‌فرماید که این ایراد قابل جواب است چون ما می‌توانیم کف را به معنای وجودی برگردانیم و آن اینکه بگوئیم کف از آن هفت چیز عبارت است از تصمیم بر ضد آن چیز یعنی قصد ترک خوردن و آشامیدن مثلاً، و یا بگوئیم عبارت است از آماده ساختن نفس و وادار نمودن آن بر ترک خوردن و آشامیدن مثلاً، و معلوم است که این دو معنی از کارهای قلب می‌باشد پس کف، مفهوم وجودی دارد که کار قلب است.

نگارنده این شرح گوید که: دو جواب دیگر از آن ایراد می‌توان داد:

۱. اینکه بگوئیم اصلاً قبول نداریم که کف، مفهوم عدمی باشد بلکه معنای آن وجودی است و آن جلوگیری نفس از انجام کار است یعنی خودداری.

۲. اینکه بر فرض معنای آن عدمی باشد گوئیم قبول نداریم که تکلیف، به امر عدمی تعلق نمی‌گیرد زیرا ترک چیز، مقدور مکلف هست و از اختیار او خارج نیست و گرنه انجام آن چیز هم مقدور نبود که از مکلف اختیار صادر گردد چون فعل اختیاری آن است که فعل و ترک آن هر دو تحت قدرت و اختیار مکلف باشد و اصل ترک گرچه از زمان پیش بوده ولی از جهت استمرار دادن آن در اختیار مکلف هست یعنی مکلف می‌تواند نزدیک به انجام عمل نشود و ترک آن را استمرار دهد و می‌تواند هم مُرتکب عمل مزبور شود و استمرار ترک را قطع کند، بنابراین چون ادامه ترک و قطع ترک، مقدور می‌باشد لذا تعلق تکلیف شارع بر آن بلا مانع خواهد بود پس تکلیف شارع به این معنی است که آن ترک را در یک روز، استمرار بدهد.

ترجمه و شرح عبارت: **وَأَمَّا دَخَلَهُ...** یعنی و اما ایراد (دومی که کرده‌اند بر) تعریف از جهت قرارداد (مصنّف) صوم را عبارت از کف در حالی که کف، امری است

عدمی (وامر عدمی صلاحیت ندارد متعلق تکلیف شارع قرار بگیرد) فقاهل... یعنی (اما آن ایراد) پس (جواب آن این است که: اولاً قبول نداریم که امر عدمی، مورد تکلیف شارع قرار نمی‌گیرد چنانکه جواب ما بود، و ثانیاً گوئیم که کف) قابل تأویل (به امر وجودی) هست (یعنی قابل این هست که معنای کف را به مفهوم وجودی برگردانیم) به اینکه مقصود (از کف) تصمیم بر ضد باشد (یعنی ضد آن هفت چیز یعنی مقصود از کف، تصمیم بر ترک آنها باشد) و یا مقصود (از کف) آماده ساختن نفس خود (یعنی وادار کردن آن) بر ضد باشد (و این معنای دوم مرتبه‌اش بعد از تصمیم است. و معلوم است که این دو معنی یعنی تصمیم و آماده ساختن نفس، هر دو مفهوم وجودی و از کارهای قلب می‌باشد و قابل آن است که تکلیف به آن تعلق بگیرد).

ناگفته نماند که این بحث که آیا کف امر عدمی است یا وجودی، علماء اصول فقه آن را در بحث نواهی مطرح کرده‌اند در آنجا که بحث می‌کنند آیا متعلق نهی، ترک است یا کف؟

علی‌الضد مقصود از ضد در اینجا ضد عام است یعنی ترک، و این تعبیر (یعنی ضد عام) را علماء اصول فقه در بحث - امر به شیء مقتضی نهی از ضد است - ذکر کرده‌اند.

وبه يتحقّق معنى الاخلال به إذ لا يقع الاخلال إلا بفعل فلا بد من رده إلى فعل القلب، وإنما اقتصر على الكف مراعاة لمعناه اللغوى.

و به يتحقّق معنى الاخلال به... توضیح: از آن جوابی که داده شد، جواب ایراد دیگری که از ایراد اول سرچشمه می‌گیرد معلوم می‌گردد و آن ایراد دیگر این است که: وقتی کف، مفهوم عدمی بود پس اینکه مصتّف بعد از تعریف فرموده: اگر کسی عمداً اخلال به کف برساند... تعبیر به اخلال در اینجا صحیح نخواهد بود چون اخلال رساندن تعلق به یک امر وجودی می‌گیرد و اخلال به امر عدمی، معنی ندارد. جواب این ایراد هم معلوم شد و آن اینکه وقتی که کف را به مفهوم وجودی که کار قلب است برگردانیم پس معنی اخلال به آن، درست می‌شود یعنی قصد ترک خوردن مثلاً نکند که در نتیجه سبب شود بخورد...

ترجمه عبارت: و به يتحقّق... یعنی و به این تأویل مذکور، اخلال به کف (که در عبارت مصتّف آمده) معنی و مفهوم پیدا می‌کند (وگرنه اگر آن تأویل را نکنیم، ایراد مذکور بر عبارت مصتّف وارد می‌شود که آن این بود که وقتی کف، امر عدمی بود پس اخلال به کف معنی ندارد) زیرا اخلال واقع نمی‌شود (و تعلق نمی‌گیرد) مگر به فعل (نه ترک) پس باید کف را (از معنای عدمی که ترک است) برگردانیم به کار قلب (که معنای وجودی است و آن چنانکه گفته شد، عزم بر ترک و یا توطین نفس بر آن می‌باشد).

وإنما إقتصر... توضیح: شارح در اینجا می‌خواهد عذری برای مصتّف ذکر کند در اینکه چرا صوم را به کف تعریف کرده با اینکه کف امر عدمی است تا ایراد بر او وارد شود، و چرا تعریف دیگر نکرده به مثل: «توطین النفس علی ترک المفطرات» - و مثل: «العزم علی ترک المفطرات».

توضیح عذر این است که: مصنف خواسته رعایت معنای لغوی صوم را کرده باشد چون معنای لغوی آن، امساک است (که هم معنی با کف است) فلذا مصنف نخواسته صوم را از معنای لغوی آن نقل دهد به معنایی که مناسبت با معنای لغوی نداشته باشد بلکه معنای شرعی آن را همان امساک قرار داده نهایت امساک مخصوص که امساک از آن هفت چیز می باشد.

بخلاف اینکه اگر صوم را تعریف به: «عزم بر ترک مفطرات» کند و یا تعریف به «توطین نفس بر ترک مفطرات کند» که در این دو تعریف، صوم از معنای لغوی، نقل به معنای دیگر می شد که مناسبت با معنای لغوی ندارد.

(ويقضي) خاصة من غير كفارة (لو عاد) الجنب إلى النوم ناويا للغسل ليلا (بعد انتباهة) واحدة فأصبح جنبا. ولا بد مع ذلك من احتمال له للانتباه عادة، فلو لم يكن من عادته ذلك، ولا احتمال له كان من أول نومه كمتعمد البقاء عليها. وأما النومة الأولى فلا شيء فيها وإن طلع الفجر بشرطيه.

جاهایی که فقط قضای روزه واجب است

(ويقضي) خاصة من غير كفارة... توضیح: در چند صورت فقط قضای روزه بر انسان واجب است و كفاره واجب نیست:

اول - خوابیدن جنب مرتبه دوم

لوعاد الجنب... اول - آنکه کسی که در شب ماه رمضان جنب باشد و بخوابد و بیدار شود اگر به واسطه عادت داشتن به بیدار شدن قبل از طلوع فجر، احتمال دهد که اگر دوباره بخوابد، پیش از اذان صبح بیدار می شود و تصمیم هم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند، چنانچه دوباره بخوابد و تا طلوع فجر (اذان صبح) بیدار نشود باید روزه آن روز را قضا کند و كفاره بر او واجب نیست.

و اما اگر عادتش بیدار شدن قبل از اذان صبح نباشد و احتمال بیدار شدن به جهات دیگر هم ندهد، نباید غسل نکرده دوباره بخوابد و چنانچه پیش از غسل دوباره بخوابد و تا طلوع فجر بیدار نشود روزه اش باطل است و قضا و كفاره هر دو بر او واجب می شود. تا اینجا مربوط به خواب دوم بود.

و اما در خواب اول یعنی کسی که در شب ماه رمضان جنب است و احتمال می دهد که اگر بخوابد، پیش از اذان صبح بیدار می شود، چنانچه تصمیم داشته

باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند و با این تصمیم برای بار اول بخوابد و تا اذان صبح خواب بماند، روزه اش صحیح است و قضا و کفاره بر او واجب نیست.

ترجمه و شرح عبارت: **ویقضي...** یعنی و باید فقط قضا کند بدون کفاره (در چند جا، اول آنجایی که: اگر کسی که (در شب ماه رمضان مثلاً) جنب است برگردد به خواب - در حالی که در شب نیت غسل کرده - بعد از یکبار بیداری (یعنی بعد از آنکه یک خواب کرده و بیدار شده، دوباره برگردد بخوابد) پس (قبل از طلوع فجر بیدار نشود برای غسل بلکه) صبح کند در حالی که جنب است (در این صورت، فقط قضای آن روز بر او واجب است و کفاره واجب نیست) **بعد اثبابة...** چنانکه واضح است، این جمله ظرف است برای - لوعاد - **ولا بدمع ذلک...** یعنی علاوه بر آن (دو شرط مذکور که یکی نیت غسل در شب، و دیگری خوابیدن بعد از یکبار بیدار شدن، شرط سومی نیز هست و آن اینکه) باید او احتمال (غالبی) بدهد بیدار شدن (قبل از طلوع فجر) از روی عادت (یعنی به واسطه عادت داشتن به بیدار شدن قبل از طلوع فجر، احتمال بیدار شدن را بدهد و یا به واسطه جهت دیگر، احتمال بیدار شدن بدهد که شارح این دومی را نفرموده. خلاصه اینکه با این سه شرط، فقط قضا واجب است نه کفاره) پس اگر (شرط سوم نبود یعنی) عادت نداشت به بیدار شدن (تا احتمال بیدار شدن به واسطه آن جهت بدهد) و نه (به واسطه جهت دیگر) احتمال بیداری بدهد (چنین کسی اگر بخواهد غسل نکرده برای بار دوم بخوابد و بیدار نشود تا طلوع فجر پس) وی از اول خوابش (برای بار دوم) مثل کسی است که عمداً (با اینکه بیدار است) بر جنابت باقی بماند (پس علاوه بر اینکه گناه کرده و قضا بر او واجب می باشد، کفاره نیز باید بدهد).

وأما النومة الأولى... یعنی (تا اینجا مربوط به خواب دوم بود) و اما خواب اول، پس (کسی که جنب است اگر غسل نکرده برای بار اول بخوابد) چیزی (از قضا و کفاره)

بر او واجب نیست گرچه فجر طلوع کند (و او خوابش برده و غسل نکرده) البته با وجود آن دو شرطش (که یکی احتمال بیدار شدن بدهد و دیگر در شب نیت غسل کند پس اگر یکی از آن دو شرط نباشد یعنی مثلاً می داند که اگر بخوابد تا صبح بیدار نمی شود نباید غسل نکرده بخوابد و اگر بخوابد و تا صبح بیدار نشود روزه اش باطل و قضا و کفاره هم بر او واجب می شود).

(أَوْ إِحْتَقِنَ بِالْمَائِعِ) فِي قَوْلِ، وَالْأَقْوَى عَدَمُ الْقَضَاءِ بِهَا وَإِنْ حُرِّمَتْ، أَمَّا بِالْجَامِدِ -
كَالْفَتَائِلِ - فَلَا عَلَى الْأَقْوَى.

دوم - اماله کردن

(أَوْ إِحْتَقِنَ بِالْمَائِعِ)... دوم: آنکه با چیز روان اماله کند و این قول بعضی است ولی
اقوی به نظر شارح آن است که روزه را باطل نمی‌کند و قضا واجب نیست گرچه
انجام آن حرام است و گناه دارد.

و اما اماله کردن با چیز جامد مثل شیاف، اقوی آن است که در اینجا هم روزه باطل
نمی‌شود.

ترجمه و شرح عبارت: أَوْ إِحْتَقِنَ... یعنی یا حُقِنَه (یعنی اماله) کند با چیز روان
بنابر قول بعضی فقهاء (که آن را موجب قضاء می‌دانند) و اقوی آن است که قضا
واجب نیست به اماله کردن گرچه حرام است بها ضمیر به - حُقِنَه - برمی‌گردد که از
کلمه - احتقن - استفاده می‌شود أَمَّا بِالْجَامِدِ یعنی اما احتقان به چیز جامد كالفتائل
جمع فتيله که در اینجا به معنای شیاف است فلا یعنی موجب قضا نیست و حرام
هم نمی‌باشد.

(أو إرتمس) بأن غمس رأسه أجمع في الماء دفعة واحدة عرفية وإن بقي البدن (متعمداً) والاقوى تحريمه من دون إفساد أيضاً. وفي «الدروس» أوجب به القضاء والكفارة. وحيث يكون الارتماس في غسل مشروع يقع فاسداً مع التعمد للنهي، ولو نسي صح.

سوم - سرزیر آب کردن

(أو إرتمس) بأن غمس... توضیح: سوم از چیزهایی که موجب قضااست آنکه عمداً تمام سر را یکجا و یا به تدریج در آب فروبرد، گرچه باقی بدن او از آب بیرون باشد پس روزه اش باطل می شود و قضا بر او واجب است. ولی مصتف در کتاب «دروس» فرموده که هم قضا و هم كفاره بر او واجب می شود. شارح می فرماید: اقوی آن است که روزه باطل نمی شود گرچه انجام آن حرام می باشد.

و اگر چنانچه نصف سر را یکدفعه و نصف دیگر آن را دفعه دیگر در آب فروبرد روزه اش باطل نمی شود.

ترجمه و شرح عبارت: أو إرتمس.. یعنی یا اینکه ارتماس کند یعنی تمام سرش را در آب فرو کند در یکبار عرفی (یعنی در عرف بگویند در یکبار سرش را فروبرد چه اینکه یکجا تمام سر را فروبرد و یا به تدریج تمام سرزیر آب رود) دفعه... یعنی نه بطور تعاقب یعنی نصف سر را یکدفعه زیر آب کند و بیرون بیاورد سپس نصف دیگر را در آب فروبرد پس اگر به این صورت باشد روزه اش باطل نمی شود گرچه به این نحو تمام سرزیر آب رفته چنانکه سابقاً گفتیم وان بقي البدن یعنی (آنکه مبطل است همانا فرو بردن سرزیر آب است) گرچه بدن بیرون بماند (متعمداً) ولی اگر سهواً سرش را زیر آب کند و یا در آب بیفتد و سرش قهراً زیر آب فرورود روزه اش باطل نیست أيضاً ظاهراً

مقصود شارح این است که همانطوری که اقوی درمسأله قبل (یعنی اماله کردن) این بود که فقط حرام است اما روزه را باطل نمی‌کند و قضا واجب نیست همچنین در اینجا (یعنی مسأله ارتماس سر) نیز اقوی این است که فقط حرام است و روزه را باطل نمی‌کند و قضا واجب نیست.

سلطان العلماء در اینجا کلمه - ایضا - را تفسیر دیگر نموده و آن اینکه فرموده: یعنی همانطوری که به ارتماس کردن، کفاره واجب نمی‌شود همچنین قضا واجب نمی‌شود.

نگارنده این شرح گوید: این معنی به نظر بعید می‌آید، گرچه در حقیقت، مطلب درست است که نه قضا و نه کفاره واجب است ولی اینکه مقصود شارح از عبارت، آن باشد محل تأمل است.

و حیث یکون الإرتماس... فرع دیگر: توضیحش اینکه اگر عمداً با اینکه می‌داند روزه است به نیت غسل، سر را در آب فروبرد، غسل او باطل است. و اما اگر فراموش کند که روزه است و به نیت غسل، سر را در آب فروبرد غسلش صحیح است.

ترجمه و شرح عبارت: **و حیث یکون...** یعنی و (وقتی که ارتماس حرام بود چه اینکه ارتماس را مبطل روزه بدانیم مثل مصتف و چه مبطل ندانیم مثل شارح، پس) در جایی که فرو بردن سر زیر آب، برای انجام غسل مشروعی بوده باشد، غسل باطل می‌شود اگر عمداً انجام داده باشد، زیرا نهی شده از ارتماس سر (که در غسل، آن ارتماس جزء غسل می‌باشد و در علم اصول گفته‌اند که نهی چه به جزء عبادت بخورد و چه به کل عبادت، موجب فساد عبادت است و در اینجا نهی به جزء غسل خورده پس غسل که عبادت است باطل می‌شود) مشروع یعنی غسلی که شارع به آن اجازه داده چه واجب و چه مستحب **ولو نسی...** یعنی و اما اگر فراموش کند (یعنی از

روی فراموش کردن حرمت ارتماس، غسل انجام دهد چه اینکه فراموش کردن حرمت ارتماس، به سبب فراموش کردن روزه‌دار بودنش باشد یا اینکه به سبب فراموش کردن مسأله باشد یعنی فراموش کرده که ارتماس برای روزه‌دار حرام است، در هر صورت غسلش صحیح است.

(أو تناول) المفطر (من دون مراعاة ممكنة) للفجر، أو الليل، ظانا حصوله (فأخطأ) بأن ظهر تناوله نهارا. (سواء كان مستصحب الليل) بأن تناول آخر الليل من غير مراعاة بناء على أصالة عدم طلوع الفجر، (أو النهار) بأن أكل آخر النهار ظنا أن الليل دخل فظهر عدمه.

چهارم - انجام مفطر به گمان دخول شب یا بقاء شب

(أو تناول) المفطر (من دون... توضیح: چهارم از مواردی که فقط قضا واجب است، آنکه در ماه رمضان بدون اینکه تحقیق و جستجو کند صبح شده یا نه، در هوای صاف، گمان کند شب باقی است و صبح نشده (و منشأ گمانش: یا استصحاب شب بودن باشد یعنی گفته انشاء الله شب باقی است و هنوز صبح نشده - و یا منشأ گمانش: علامت غیر شرعی باشد مثل تاریکی ظاهر در هوا، و یا تخمین به حسب زمان باشد) و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده و آن کار را در صبح انجام داده، باید قضای روزه آن روز را بجا آورد.

و همچنین بدون اینکه تحقیق کند شب (یعنی مغرب) شده یا نه، در هوای صاف به واسطه تاریک بودن هوا به گمان آنکه شب شده، روزه را افطار کند، بعد معلوم شود شب نبوده و افطار او در روز بوده، باید قضای روزه آن روز را بجا آورد.

ترجمه و شرح عبارت: **أو تناول..** یعنی یا اینکه انجام دهد کاری که روزه را باطل می کند بدون اینکه رعایت یعنی تفحص و تحقیق کند - با اینکه می توانسته رعایت کند - فجر را (و این درباره کسی است که سحر بیدار شود و آخر شب با اینکه می تواند از روی علامات شرعی شناخت فجر، تحقیق کند و زمان طلوع فجر را بدست آورد اما تحقیق نکند که آیا فجر طلوع کرده و صبح شده یا نه، و چیزی بخورد) یا (رعایت

نکنند) شب را (و این درباره کسی است که روز را گذرانده و در آخر روز با اینکه می‌توانسته از روی علامات شرعی غروب، زمان غروب را بدست آورد اما تحقیق نکند که زمان غروب شده و شب شده یا نه، و چیزی بخورد) در حالی که (انسان در هر دو مسأله، به واسطه تاریک بودن هوا مثلاً) گمان کرده شب حاصل است (خلاصه اینکه: کسی که سحر بیدار شده و به گمانش هنوز شب باقی است چیزی بخورد، و کسی که آخر روز به گمانش شب داخل شده چیزی بخورد) فأخطأ یعنی پس گمانش خطا رود (یعنی معلوم شود که گمانش خطا بوده) به اینکه معلوم شود انجام مفطر در روز واقع شده (و هنوز شب داخل نشده و یا طلوع فجر شده بوده و روز داخل شده بوده) سواء كان... یعنی فرق نیست بین کسی که (برای سحر بیدار شده و) مصاحب شب است به اینکه آخر شب بدون اینکه تحقیق کند (که فجر طالع شده یا نه) مفطر را انجام داده با اعتماد بر اصل اینکه فجر طلوع نکرده (و به اصطلاح گفته: انشاء الله فجر طلوع نکرده و مفطر انجام داده سپس معلوم شود که فجر طلوع کرده بوده).

(ناگفته نماند که احتمال دارد ضمیر مقدر در کان - به تناول برگردد و احتمال دارد به شخص برگردد که از قرینه مقام استفاده می‌شود و معنی مقصود در هر صورت فرق نمی‌کند) مستصحِب اللیل به کس رحاء به صیغه اسم فاعل، احتمال دارد به معنای لغوی باشد یعنی در مصاحبت شب باشد و احتمال دارد به معنای اصطلاحی باشد (یعنی آن استصحابی که در علم اصول گفته می‌شود) پس مقصود این است که: فرق نیست چه در مسأله‌ای که وظیفه انسان آن است که استصحاب شب کند و بگوید انشاء الله شب باقی است و فجر طلوع نکرده، و چه در مسأله‌ای که وظیفه انسان آن است که استصحاب روز کند و بگوید انشاء الله روز باقی است و شب داخل نشده (گرچه در مسأله اول، عمل به استصحاب می‌کند و به گمان بقاء شب می‌خورد ولی در مسأله دوم، عمل به استصحاب نمی‌کند و به گمان دخول شب می‌خورد) أو النهار

جاهایی که فقط قضاى روزه واجب است ■ ۴۳

یعنی او مستصحب النهار یعنی (فرق نیست بین مسأله قبل یعنی مستصحب اللیل) و بین کسی که (روز را گذرانده و) مصاحب روز است به اینکه آخر روز چیزی بخورد به گمان اینکه شب داخل شده سپس معلوم شود که شب نبوده.

وإكتفی عن قید "ظَنّ اللیل" بظهور الخطأ، فإنه یقتضی اعتقاد خلافه. واحترز بالمراعاة الممكنة عمن تناول كذلك مع عدم إمكان المراعاة كغیم، أو حبس، أو عمی، حیث لا یجد من یقلده فإنه لا یقضی، لانه متعبد بظنه.

وإكتفی عن قید ظَنّ اللیل... مطلب دیگر می فرماید: که مصتّف قید - گمان شب - را نفرمود بلکه شارح آن را اضافه به کلام مصتّف نمود در آنجا که گفت: «ظاناً حصوله» پس جهت ذکر نکردن مصتّف آن قید را چیست؟ می فرماید: جهتش آن است که از کلمه - فأخطا - آن قید نیز استفاده می شود، چون وقتی فرمود که: «ظاهر شود که روزه دار خطا کرده» استفاده می شود که پس روزه دار گمانش برخلاف آن بوده یعنی گمانش شب بوده، پس احتیاجی نبوده به این مطلب تصریح کند.

ترجمه و شرح عبارت: واكتفی.. یعنی اکتفا کرد مصتّف به جای آوردن قید - گمان شب - (که در مسأله اول، به گمان بقاء شب، چیزی خورده و در مسأله دوم به گمان دخول شب چیزی خورده، مصتّف به جای گفتن - گمان شب - اکتفا کرد:) به گفتن ظهور خطا (که فرمود: فأخطأ، و این جمله کافی است و احتیاجی نیست تصریح کند به گمان شب -) زیرا ظهور خطا می فهماند که شخص، معتقد خلاف ما ظَهَر بوده.

وإحترز بالمراعاة الممكنة... مطلب دیگر است توضیحش اینکه: مصتّف تقیید کرد مراعات را به - ممکنه - شارح می فرماید که از این قید معلوم می شود که اگر برای کسی ممکن نبود خودش تحقیق و جستجو از طلوع فجر و یا دخول شب (یعنی مغرب) کند به واسطه اینکه هوا ابر است و یا آن شخص زندانی است و یا کور است، و شخصی دیگری هم نیست از او سؤال کند و به گفته او عمل نماید، در این صورت اگر چنانچه به گمان آنکه طلوع فجر نشده و یا مغرب داخل شده، کاری که روزه را باطل

می‌کند انجام دهد و بعد معلوم شود گمانش خطا رفته و صبح بوده و یا مغرب داخل نشده بوده، قضای روزه آن روز بر او واجب نیست، زیرا او در آن صورت وظیفه‌اش این بوده که بر طبق گمانش عمل کند چون راهی به علم و یقین به صبح و یا مغرب نداشته.

ترجمه و شرح عبارت: **واحترز...** یعنی دوری کرد مصتف به قولش - مراعات ممکن - از کسی که انجام داده مفظراً به گمان حصول لیل، با ممکن نبودن مراعات و تحقیق به سبب ابری بودن هوا یا زندانی بودن شخص یا کور بودن وی، در جایی که نیابد کسی دیگری که متابعت او را کند (که یعنی از او سؤال کند و به گفته او عمل نماید) پس در این صورت واجب نیست قضا کند (روزه آن روز را) زیرا او وظیفه‌اش عمل به گمانش بوده (چون راهی به یقین نداشته پس تکلیف از او ساقط است گرچه گمانش خطا رفته باشد) کذلک یعنی به گمان حصول لیل که بعداً خطا درآید حیث **لا یجد...** شارح این قید را آورده بجهت اینکه اگر کسی باشد که از او پرسد ولی نپرسد و به گمان خود عمل کند و بعد گمانش خطا درآید باید قضا کند روزه آن روز را چون پرسیدن از شخص خبردار، در حکم امکان رعایت است برای آن سه شخص فانه ضمیر بر می‌گردد به «من تناول».

ويفهم من ذلك أنه لو راعى فظن فلا قضاء فيهما وإن أخطأ ظنه. وفي «الدروس» استتقرب القضاء في الثاني، دون الاول، فارقا بينهما باعتضاد ظنه بالاصل في الاول وبخلافه في الثاني.

وَيُفْهَمُ مِنْ ذَلِكَ... مطلب ديگر، توضیحش اینکه: از عبارت مصتّف فهمیده می شود که اگر چنانچه تحقیق و جستجو کند و گمان کند صبح نشده و یا گمان کند مغرب شده، بعد معلوم شود گمانش خطا رفته، قضای روزه آن روز در هر دو مسأله بر او واجب نیست هر چند گمانش خطا رفته باشد.

مصتّف در کتاب «دروس» فرق گذاشته بین مسأله مستصحّب اللیل و مسأله مستصحّب النهار به اینکه فرموده: در مسأله اول، قضای روزه بر او واجب نیست ولی در مسأله دوم قضای روزه بر او واجب است زیرا در مسأله اول که گمانش به باقی بودن شب، و صبح نشدن بوده، این گمانش موافق اصل می باشد چون اصل استصحاب می گوید انشاء الله شب باقی است و صبح نشده ولی در مسأله دوم که گمانش به دخول مغرب بوده، اصل استصحاب بر خلافش می باشد چون در آنجا استصحاب بقاء روزه باید بکند و بگوید انشاء الله روز باقی است و شب داخل نشده پس گمان به دخول شب برخلاف اصل استصحاب است.

ترجمه و شرح عبارت: و يُفْهَمُ.. یعنی و استفاده می شود از عبارت مصتّف اینکه اگر رعایت و جستجو کند سپس گمان پیدا کند (به عدم طلوع فجر در مسأله اول و به دخول مغرب در مسأله دوم) پس قضاء بر او واجب نیست در هر دو مسأله گرچه گمان او خطا بود.

ولی در کتاب «دروس» (فرق گذاشته بین آن دو مسأله به اینکه: نزدیک شمرده قضاء روزه را (اگر خطا برود گمانش بعد از تحقیق) در مسأله دوم (که گمان به مغرب و دخول شب پیدا کرده) نه در مسأله اول (که گمان به عدم طلوع فجر پیدا کرده) فارقاً

بينهما يعنى در حالى كه مصنّف فرق بين آن دو مسأله را به اين دليل گذاشته كه: چون گمانش در مسأله اوّل، تأييد مى شود به اصل (استصحاب يعنى اصل عدم طلوع فجر است، و به تعبير ديگر: اصل باقى بودن شب است) ولى در مسأله دوم، گمانش برخلاف اصل (استصحاب) است (چون اصل در مسأله دوم باقى بودن روز است پس گمان به دخول شب، برخلاف آن اصلى است).

(وقیل) والقائل الشیخ والفاضلان: (لو أفطر لظلمة موهمة) أي: موجبة لظن دخول الليل (ظانا) دخوله من غير مراعاة، بل استنادا إلى مجرد الظلمة المثيرة للظن (فلا قضاء)، استنادا إلى أخبار تقصر عن الدلالة، مع تقصيره في المراعاة، فلذلك نسبه إلى القيل.

واقترضى حكمه السابق، وجوب القضاء مع عدم المراعاة وإن ظن، وبه صرح في «الدروس».

(وقیل) والقائل الشیخ... توضیح: مصتّف در مسأله دوم (یعنی مستصحب النهار) فرمودند که اگر گمانش خطا درآمد، قضای روزه آن روزبر او واجب است. ولی بعضی از فقهاء در آن مسأله فرموده اند قضا واجب نیست گرچه گمانش به خطا برود، و دلیل آنها دو چیز است: ۱. روایات ۲. اینکه او عمل به وظیفه خود کرده یعنی عمل به ظن و گمانش نموده که برای او حجت است (و این دلیل دوم را شارح ذکر نکرده).

شارح از آن قول جواب می دهد به اینکه:

اولاً روایات دلالت بر مدّعی آنها نمی کند چون در آن روایات صریحاً گفته نشده که مربوط به صورت گمان بدون رعایت و جستجو باشد پس احتمال دارد آن روایات مربوط به صورت گمان بعد از رعایت باشد که خطا درآمده و ما نیز قبول داریم که در این صورت قضا واجب نیست چنانکه سابقاً دانسته شد در آنجا که فرمود: «ولوراعی فظنّ فلا قضاء فیهما...».

وثانیاً: گوئیم وظیفه او عمل به آن گمانی است که بعد از تحقیق و جستجو باشد و اما گمانی که بدون تحقیق برای او حاصل شود حجت نیست و عمل به آن مجری نیست فلذا اگر خطا درآید باید قضا کند روزه آن روز را.

ترجمه و شرح عبارت: وقیل... یعنی گفته شده - وگوینده: شیخ طوسی و علامه حلی و محقق حلی است - به اینکه اگر افطار کند بجهت تاریکی که به گمان می‌اندازد شب داخل شده، در حالی که او هم گمان کرده شب داخل شده، بدون اینکه تحقیق کند (شب شده یا نه تا گمانش از روی تحقیق بوده باشد) بلکه گمانش از روی تاریکی بوده که برانگیزنده گمان است. پس بر آن شخص، قضا واجب نیست (گرچه گمانش خطا بود) و آنها استدلال کرده‌اند به روایاتی چند که (شارح می‌فرماید: آن روایات) کوتاه است از اینکه دلالت بر مدعی آنها کند، و علاوه بر آن گوئیم: کوتاهی کرده در رعایت (و تحقیق نکرده پس گمان او حجت نبوده و باید قضا کند) فلذلک... یعنی و بدین دو جهت (که دانستی و آن اینکه دلیل آنها ضعیف است و کوتاهی در رعایت کرده) مصنف آن قول را نسبت به - قیل - داده (زیرا لفظ - قیل - دلالت بر ضعف قول می‌کند).

و اقتضی حکمه السابق... یعنی (قول بعضی فقهاء در آن مسأله این است که قضا ندارد) و اما مصنف از عبارت سابق ایشان معلوم شد که باید قضاء کند روزه آن روز را اگر رعایت نکرده باشد هر چند گمان هم حاصل نموده باشد حکمه ضمیر به مصنف بر می‌گردد **وجوب القضاء** این جمله مفعول است برای - اقتضی - و به صرح فی «الدروس» یعنی به این مطلب - که حتی در صورت حصول ظن باید قضا کند - در کتاب «دروس» تصریح کرده (ولی در عبارت اینجا «لمعه» تصریح به حصول ظن نکرده اما مقصودش همین است و لذا شارح آن را به عبارت اینجا اضافه کرد در آنجا که در اوّل مسأله فرمود: «ظاناً حصوله» یعنی حصول اللیل).

وظاهر القائلین أنه لا کفارة مطلقا، ویشکل عدم الکفارة مع إمكان المراجعة، والقدرة على تحصيل العلم في القسم الثاني، لتحريم تناول على هذا الوجه، ووقوعه في نهار يجب صومه عمدا، وذلك يقتضي بحسب الاصول الشرعية وجوب الکفارة، بل ينبغي وجوبها وإن لم يظهر الخطأ، بل استمر الاشتباه لاصالة عدم الدخول، مع النهی عن الافطار.

وظاهر القائلین... مطلب دیگر: از ظاهر کلام مشهور و کلام بعض فقهاء که مخالف مشهور بودند، استفاده می شود که در مسأله مورد بحث، کفاره واجب نیست چه برای مستصحب اللیل و چه مستصحب النهار، چه مراعات و جستجو ممکن باشد و چه ممکن نباشد، چه افطار بجهت تاریکی هوا باشد و چه بجهت دیگر، چه یقین پیدا کردن برای او ممکن باشد و چه نه.

واینکه می فرماید ظاهر کلامشان آن است، زیرا مشهور، فقط حکم به وجوب قضا در آن مسأله کرده اند و کفاره را ذکر نکرده اند پس ظاهر کلامشان این است که کفاره واجب نیست.

وآن بعضی فقهای که مخالف مشهور بودند وقتی که قضا را واجب نمی دانند پس لازمه کلامشان این است که کفاره را به طریق اولی واجب نمی دانند.

شارح می فرماید که در مستصحب النهار (که آخر روز افطار کرده بگمان دخول شب) در صورتی که برای او مراعات و تحقیق از دخول مغرب ممکن بوده باشد و بتواند یقین به دخول مغرب پیدا کند، ولی مراعات نکند و بدون آن افطار نماید سپس کشف خلاف شود، مشکل است کفاره را واجب ندانیم و به حَسَب ادله باید در آن صورت، کفاره واجب باشد، زیرا در صورت امکان مراعات و توانستن تحویل یقین، وظیفه اش آن است که مراعات کند و تحویل یقین به دخول شب نماید و بدون آن، جایز نیست افطار کند زیرا قبل از مراعات، استصحاب بقاء روز هست و باید عمل به

آن استصحاب نماید و افطار نکند تا وقتی که ظن یا علم به دخول شب پیدا کند پس در حقیقت آیه قرآن که می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ﴾ (یعنی تمام کنید روزه را تا شب) گویا فرموده: روزه را بگیرد تا وقتی که یقین پیدا کنید به دخول شب و اگر راهی به یقین به آن نداشتید، روزه را بگیرد تا وقتی که گمان به دخول شب پیدا کنید.

بنابراین اگر کسی بدون اینکه یقین یا گمان به دخول شب پیدا کند - با اینکه امکان تحصیل یقین یا گمان به آن برای او بوده - افطار کند، روزه اش را عمداً باطل کرده چون می‌بایستی استصحاب روز بودن کند و به واسطه آن استصحاب، برای آن شخص هنوز روز است و افطار کردن او، عمداً افطار در روز می‌شود و مثل کسی خواهد بود که عمداً در وسط روز روشن روزه اش را باطل کرده، پس آن شخص افطارکننده، داخل در این روایت می‌شود که: «کسی که یک روز از ماه رمضان را عمداً بدون عذر افطار کند کفاره بر او واجب است» پس در اینجا هم باید کفاره بدهد.

ترجمه و شرح عبارت: و ظاهر القائلین: یعنی ظاهر کلام فقهاء (که عده‌ای از آنها قائل به وجوب قضا هستند مطلقاً چه در مستصحب اللیل و چه در مستصحب النهار، و عده‌ای قائل به وجوب قضا هستند در مستصحب اللیل نه در مستصحب النهار) این است که در اینجا کفاره واجب نیست مطلقاً یعنی چه در مستصحب اللیل و چه در مستصحب النهار، چه مراعات ممکن باشد و چه ممکن نباشد و بیشکل عدم... یعنی مشکل است که کفاره واجب نباشد در صورتی که مراعات ممکن باشد و بتواند تحصیل یقین کند در قسم دوم یعنی در مستصحب النهار (که افطار کرده به واسطه تاریکی هوا بدون اینکه رعایت و جستجو کند با اینکه امکان رعایت برای او بوده) والقدرة علی... احتمال دارد این جمله عطف تفسیر

باشد برای امکان مراعات یعنی در صورتی که بتواند تحقیق کند و به واسطه آن یقین پیدا کند.

و احتمال دارد آن جمله، صورت دوم باشد نه تفسیر مراعات، پس تقدیر عبارت چنین می‌شود: ومع القدرة علی... یعنی درد و صورت باید کفاره واجب باشد: یکی در صورتی که رعایت ممکن باشد که به واسطه آن گمان پیدا می‌کند، و دیگر در صورتی که تحصیل علم و یقین ممکن باشد. و به عبارت دیگر: در صورتی که بتواند علم پیدا کند و اگر علم پیدا نکند در صورتی که بتواند گمان پیدا کند... التّحریم التناول علت است برای - یشکل - یعنی زیرا حرام است انجام مفطر، با اینکه مراعات و تحصیل یقین ممکن بوده باشد و وقوعه.. یعنی و لوقوعه... یعنی و اگر بخواهد (بدون رعایت و تحصیل علم) مفطر را انجام دهد هرآینه افطار او در روزی که باید روزه باشد، واقع می‌شود عمداً (زیرا اصل عدم دخول شب تا وقتی که رعایت و تحصیل علم کند پس به آن اصل، روز بودن ثابت می‌شود و انجام مفطر در این صورت، در روز واقع می‌شود) و این انجام مفطر در روز، به حسب ادله شرعی، کفاره را واجب می‌کند (و یکی از آن ادله، روایتی است که می‌فرماید: کسی که روزی از ماه رمضان را عمداً بدون عذر افطار کند کفاره بر او واجب است) و وقوعه ضمیر بر می‌گردد به «تناول» یجب صومه این جمله صفت است برای «نهار» عمداً قید است برای وقوعه الاصول الشرعیة ظاهراً اصل در اینجا به معنای دلیل است چون اصل در اصطلاح شرع به چهار معنی آمده چنانکه در مباحث سابقه ذکر کردیم و مقصود از اصول شرعیه، روایاتی است که در مسأله مورد بحث وارد شده.

بل ینبغی وجوبها... یعنی (نه فقط در صورت کشف خطای گمانش کفاره واجب است) بلکه سزاوار است بگوئیم کفاره واجب است حتی در صورتی که کشف خطا نشود و اشتباهش ادامه داشته باشد، زیرا (وظیفه اش این بود که انجام مفطر ندهد

چون) اصل عدم دخول شب است (و به این اصل استصحاب، روز بودن ثابت می شود) و (وقتی روز ثابت شد) از طرف دیگر دلیل داریم که نهی می کند از افطار در روز (و اگر در روز افطار کند موجب کفاره است) لاصالة عدم.. در واقع این اصل، دلیلی برای تحریم تناول - که در دو سطر پیش ذکر نمود - نیز می باشد.

وأما في القسم الأول فوجوب القضاء خاصة مع ظهور الخطأ متوجه، لتبين إفطاره في النهار، وللإخبار لكن لا كفارة عليه، لجواز تناوله حينئذ بناء على أصالة عدم الدخول. ولولا النص على القضاء لأمكن القول بعدمه، للآذن المذكور.

وَأما في القسم الأول... توضیح: اما در قسم اول یعنی مسأله مستصحب اللیل (که) آخر شب به گمان بقاء شب، مفطر انجام داده و گمانش خطا درآمده) پس وجوب قضای تنها در آن درست است، به دو دلیل:

۱. چون وقتی گمانش خطا درآمد، کشف شد که در روز افطار کرده.

۲. وجود چند روایت در آن.

ولی دیگر کفاره در آن واجب نیست زیرا انجام دادن مفطر در آن با اعتماد بر اصل استصحاب بقاء شب (و به تعبیر دیگر: اصل عدم دخول فجر) جایز بوده پس کفاره بر او واجب نیست و از اینجاست که میگوئیم اگر روایت بر وجوب قضا نبود هر آینه می توانستیم بگوئیم قضا نیز واجب نیست چون وقتی انجام مفطر روی اصل استصحاب جایز بوده دیگر نباید تکلیف (وجوب قضا) به او متوجه باشد پس قضا نباید واجب باشد و لکن چون روایت داریم بر وجوب قضا لذا قضا را واجب می دانیم. ترجمه و شرح عبارت: **وَأما في القسم الأول..** یعنی و اما در قسم اول (یعنی مستصحب اللیل)، پس وجوب قضا تنها، در صورتی که کشف شود خطا رفته گمانش، متوجه خبر است برای - وجوب قضا - یعنی وجوب قضا در آن قسم، نیکو است (به دو دلیل، یکی): بجهت اینکه معلوم شده افطار او در روز واقع شده و (دلیل دوم): بجهت اینکه چند روایت (بر وجوب قضا) هست **لكن لا كفارة...** یعنی ولی کفاره (در این قسم) بر او واجب نیست چون جایز بوده انجام دهد مفطر را در این قسم، بر اساس اصل عدم دخول فجر (که برگشت آن به استصحاب بقاء شب است).

جاهایی که فقط قضاى روزه واجب است ■ ۵۵

(سپس مى فرماید:) و اگر روایت بر وجوب قضا نبود هر آینه مى توانستیم قائل به عدم قضاء (نیز) بشویم (همانطوری که کفارہ را واجب نمى دانیم) بجهت اجازه مذکور (در تناول مفطریعنی چون شرعاً جایز بود مفطرا را انجام دهد با اعتماد بر اصل استصحاب).

وأما وجوب الكفارة على القول المحكي فأوضح. وقد اتفق لكثير من الاصحاب في هذه المسألة عبارات قاصرة عن تحقيق الحال جدا، فتأملها وعبارة المصنف هنا جيدة لولا إطلاق عدم الكفارة.

وأما وجوب الكفارة... توضیح: تا اینجا بحث کفاره روی قول مشهور بود که اشکال کردیم که باید مشهور تفصیل بدهند در کفاره و آن را در مستصحب النهار واجب بدانند و در مستصحب الليل واجب ندانند.

و اما روی قول قیل (که قضا را در مستصحب النهار واجب نمیدانستند) خیلی روشن است که کفاره واجب نیست چون وقتی آن قول، قضا را واجب ندانست پس به طریق اولی کفاره را واجب نخواهد دانست.

ترجمه و شرح عبارت: **وأما وجوب..** در توضیح این عبارت، محشین بیانات مختلف دارند:

بعضی گفته اند: که در عبارت یک مضافی باید تقدیر گرفت یعنی «وَأَمَّا عَدَمُ وَجُوبِ الْكَفَّارَةِ...»

وبعضی احتمال داده اند: که کلمه - عدم - از قلم شریف شارح ویا ناسخ کتاب افتاده است.

وبعضی احتمال داده اند: که وجوب در عبارت به معنای سقوط باشد که یکی از معانی لغوی وجوب است چنانکه در آیه قرآن: ﴿فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا﴾ یعنی فإذا سقطت جنوبها.

نگارنده گوید: بهتر از همه آن توضیحات این است که کلمه - حال - در تقدیر بگیریم پس مقصود این است که: **وَأَمَّا حَالُ وَجُوبِ كَفَّارَةِ** (در قسم دوم، که آیا واجب است یا نه؟) بنا بر قول منقول (یعنی قولی که مصنف بلفظ - قیل - نقل کرد) پس

خیلی روشن است (که واجب نیست چون وقتی آن قول، قضا را واجب نمی‌داند پس کفاره را به طریق اولی واجب نخواهد دانست).

وقد اتفق لکثیر... یعنی بسیاری از فقهاء در این مسأله، بیاناتی آورده‌اند که جداً خالی از تحقیق حال مسأله است پس تأمل کن در عبارات فقهاء (تا بیابی راستی کلام ما را) و عبارت مصنف در این کتاب خوب است اگر نبود اطلاق کلامش در عدم وجوب کفاره (یعنی عبارت مصنف از جهت اینکه حکم کرده به وجوب قضا در صورت عدم مراعات چه در مستصحب اللیل و چه در مستصحب النهار، خوب است ولی از جهت دیگر خوب نیست و آن اینکه از اطلاق عبارتش استفاده می‌شود که کفاره را در هر دو قسم - یعنی مستصحب النهار و مستصحب اللیل - واجب نمی‌داند و حال اینکه می‌بایستی تفصیل دهد بین آن دو قسم به اینکه کفاره را در مستصحب اللیل واجب نداند و در مستصحب النهار واجب بداند چنانکه سابقاً بطور مشروح گذشت).

واعلم أن المصنّف نقل القول المذكور جامعا بين توهم الدخول بالظلمة وظنه. مع أن المشهور - لغة واصطلاحاً - أن الوهم اعتقاد مرجوح وراجحه الظن، وعباراتهم وقعت أنه لو أظفر للظلمة الموهمة وجب القضاء ولو ظن لم يظفر أي لم يفسد صومه، فجعلوا الظن قسيما للوهم.

تحقيق شارح در عبارت مصنّف

وإعلم أن المصنّف... توضيح: شارح در اینجا تحقیقی راجع به عبارت مصنّف در نقل قول - قیل - دارد.

می فرماید که: بر عبارت مصنّف در نقل قول مذکور اشکالی وارد می شود و آن اینکه در یک مسأله، هم کلمه - موهمه - آورده (یعنی ظلمتی که سبب توهم انسان به دخول شب می شود) و هم کلمه ظن - آورده (یعنی و انسان هم گمان به دخول شب پیدا کند) و حال اینکه این دو کلمه با هم جمع نمی شوند زیرا - وهم - در لغت و اصطلاح علماء به معنای احتمال ضعیف است (مثلاً احتمال بیست درصد) و اما ظن به معنای احتمال قوی است (مثلاً احتمال هشتاد درصد) پس چیزی که سبب احتمال ضعیف بشود، دیگر سبب احتمال قوی نمی تواند بشود پس در مسأله مورد بحث وقتی که تاریکی سبب احتمال ضعیف به دخول شب شود، دیگر ممکن نیست که انسان به واسطه تاریکی گمان به دخول آن پیدا کند پس چگونه مصنّف فرموده: ظلمتی که سبب و هم انسان به دخول شب می شود - و سپس فرموده: انسان (به سبب آن ظلمت) گمان به دخول شب پیدا کند. پس این عبارت مصنّف برخلاف لغت و اصطلاح است.

و علاوه بر آن، مخالف با عبارات خود صاحبان آن قول نیز هست، زیرا آنها در بیان آن مسأله، و هم را در مقابل ظن قرار داده اند و چنین فرموده اند: اگر انسان بجهت

تاریکی موهمه (احتمال ضعیف بدهد که شب داخل شده و) افطار کند باید قضا کند و اما اگر (بجهت تاریکی) گمان به دخول شب پیدا کند و افطار کند روزه اش باطل نیست (وقضا بر او واجب نیست).

سپس شارح از آن اشکال جواب می دهد به اینکه: مصنف میخواهد اشاره کند به اینکه غرض صاحبان آن قول از - وَهْم - در عباراتشان همان گمان است چون اگر مقصود از وهم، معنای اصطلاحی خودش بود پس قهراً گمانش به عدم دخول شب خواهد بود (زیرا وقتی احتمال ضعیف به دخول شب بدهد پس احتمال قوی به عدم دخول شب می شود) و معلوم است که در صورت گمان به عدم دخول شب، افطار کردن قطعاً جایز نیست که اگر افطار کند کفاره واجب می شود، و حال اینکه در آن عبارت فقهاء، فقط قضا را واجب کرده اند نه کفاره، پس از اینکه فقهاء، تنها وجوب قضا را ذکر کرده اند و کفاره را واجب نکرده اند معلوم می شود مقصودشان از وَهْم، معنای گمان است که وقتی گمانش خلاف درآمد، فقط قضا واجب می شود نه کفاره، و این درست است.

فلذا مصنف بجهت اشاره به این نکته (که مقصودشان از وَهْم، معنای گمان است) در نقل عبارت آنها، لفظ وَهْم و لفظ ظن را در یک جمله آورده.

ترجمه و شرح عبارت: و أعلم أن... یعنی بدان که مصنف نقل کرد آن قول مذکور را در حالی که (در عبارتش) جمع کرده بین توهم دخول شب به سبب تاریکی هوا و بین گمان دخول شب (یعنی فرمود: کسی که افطار کند به سبب تاریکی که سبب وَهْم وی به دخول شب می شود - سپس فرمود: در حالی که گمان به دخول شب پیدا کند) با اینکه (وَهْم و ظن با هم جمع نمی شوند زیرا) مشهور در لغت و اصطلاح علماء این است که: وَهْم (عبارت از) اعتقاد ضعیف است (یعنی احتمال ضعیف) و آنکه احتمال قوی است همان ظن می باشد راجحه الظن «راجحه» مبتد است و «الظن»

خبر آن است، و ضمیر بر می‌گردد به اعتقاد - و اضافه راجح به آن ضمیر، اضافه صفت به موصوف است یعنی اعتقاد راجح.

و عباراتهم... یعنی و (علاوه بر اینکه آن کار مصتّف در نقل قول مذکور مطابق با لغت و اصطلاح مشهور نیست، با عبارات قائلین آن قول نیز مطابقت نمی‌کند زیرا) عبارات آنها چنین آمده است که: اگر انسان افطار کند (به توهم دخول شب) بجهت تاریکی موهمه، قضا واجب است و اما اگر گمان کند (به دخول شب و افطار نماید و گمانش خطا درآید) این شخصی افطار نکرده یعنی روزه اش فاسد و باطل نیست پس (چنانکه در آن عبارتشان ملاحظه می‌کنید) قرار داده اند گمان را قسیم (و در مقابل) و هم (و فرق گذاشته اند بین و هم و ظن به اینکه در صورت و هم اگر کشف خلاف شود قضا را واجب دانسته اند و اما در صورت گمان، قضا را واجب ندانسته اند چون روزه اش باطل نیست).

فجمعه هنا بین الوهم والظن - فی نقل کلامهم - إشارة إلى أن المراد من "الوهم" فی کلامهم أيضا الظن، إذ لا يجوز الإفطار مع ظن عدم الدخول قطعا، واللازم منه وجوب الكفارة، وإنما يقتصر على القضاء لو حصل الظن ثم ظهرت المخالفة، وإطلاق الوهم على الظن صحيح أيضا، لأنه أحد معانيه لغة.

فجمعه هنا... توضیح: این جواب شارح است از اشکال وارد بر عبارت مصنف یعنی جمع کردن مصنف در اینجا بین وَهْم و ظن در نقل کلام قائلین به قول مذکور، اشاره است به اینکه مقصودشان از وَهْم در کلامشان نیز گمان است زیرا (اگر مقصودشان از وَهْم معنای اصطلاحی خودش یعنی احتمال ضعیف به دخول شب بود هر آینه در این صورت، گمان و احتمال قوی بر عدم دخول شب خواهد بود و معلوم است که:) جایز نیست افطار کردن با گمان عدم دخول شب، یقیناً، و لازمه آن این است که (اگر افطار کند) کفاره واجب باشد، و در صورتی فقط قضا واجب است که گمان حاصل شود سپس کشف خلاف شود (پس اینکه آن فقهاء، فقط قضا را واجب کرده اند معلوم می شود که مقصودشان از وَهْم، گمان است).

(ناگفته نماند که عبارت قائلین به آن قول مذکور، چنانکه شارح نقل کرده مشتمل بر دو مسأله است، مسأله اول همان است که گفتند: «لو أفطر للظلمة الموهمة واجب القضاء» و مسأله دوم گفتند: «ولو ظن لم يفطر» و مصنف در این کتاب، مسأله اول را نقل نکرده و آنچه نقل کرده همان مسأله دوم است البته به تعبیر دیگر، و در نقل این مسأله، کلمه وَهْم را با ظن جمع نموده اشاره به اینکه مقصود قائلین به آن قول، از- وَهْم - در مسأله اول نیز گمان است.

نیز ناگفته نماند که در اینجا سلطان العلماء در حاشیه اش اشکالی بر شارح کرده هر که خواهد رجوع نماید).

و إطلاق الوهم.. توضیح: کسی نگوید چگونه می شود مقصود از وَهْم، ظن باشد؟ زیرا در جواب گوئیم که: وَهْم یکی از معانی لغوی اش، گمان می باشد و اطلاق برگمان می شود و به همین معنی در روایات، زیاد استعمال شده چنانکه در باب شکّیات نماز گذشت، مثلاً در بعض روایات دارد: «إِنْ ذَهَبَ وَهْمُكَ إِلَى الثَّلَاثِ فإِبنِ عَلِيهِ وَإِنْ ذَهَبَ وَهْمُكَ إِلَى الْأَرْبَعِ فإِبنِ عَلِيهِ» یعنی اگر گمانت به سه رفت بنا بر سه بگذار و اگر گمانت به چهار رفت بنا بر چهار بگذار.

ترجمه و شرح عبارت: و اطلاق.. یعنی و (بُعدی نیست در تأویل وَهْم به ظن، زیرا) اطلاق وَهْم بر ظن نیز صحیح است چون ظن یکی از معانی وَهْم است در لغت.

لكن يبقی فی کلامهم سؤال الفرق بین المسألتین، حیث حکموا مع الظن بأنه لا إفساد، إلا أن یفرق بین مراتب الظن، فیراد من "الوهم" أول مراتبه، ومن "الظن" قوة الرجحان، وبهذا المعنى صرح بعضهم.

لكن يبقی فی کلامهم... توضیح: در اینجا سؤالی باقی می ماند و آن اینکه اگر در مسأله اول مقصودشان از وُهم، گمان باشد پس چرا در آن مسأله، حکم به بطلان روزه کرده اند و قضا را واجب دانسته اند و اما در مسأله دوم، حکم به عدم بطلان کرده اند و قضا را واجب ندانسته اند با اینکه در هر دو مسأله، گمان حاصل شده.

از این سؤال، جواب می دهد که آنها مقصودشان از وُهم در مسأله اول، مرتبه اول از ظن است که آن درجه ضعیف از ظن می باشد (مثلاً ۵۵ درصد احتمال بدهد) و مقصودشان از ظن در مسأله دوم، مرتبه بالای از ظن است (مثلاً ۹۵ درصد احتمال بدهد) و اشکالی ندارد که در صورت ظن ضعیف اگر کشف خلاف شد قضا واجب باشد و اما در صورت ظن قوی، قضا واجب نباشد.

ترجمه و شرح عبارت: لکن یبقی... یعنی ولی (بعد از آنکه گفتیم مقصودشان از- وُهم - نیز گمان است) باقی می ماند در کلام آنها، سؤال (از جهت) فرق گذاشتن آنها بین دو مسأله چون حکم کرده اند (در صورت وهم، به اینکه روزه باطل می شود و اما) در صورت ظن، به اینکه باطل نمی شود روزه (و با این فرق، چگونه می توانیم بگوئیم مقصودشان از وُهم نیز گمان است) **الْأَنْ يُفَرَّقَ..** یعنی مگر اینکه (از این سؤال، جواب دهیم به اینکه) فرق گذاشته شود بین مراتب ظن که مقصود از وُهم، مرتبه اول از مراتب ظن باشد (که آن درجه ضعیف است) و مقصود از ظن، رجحان قوی (که آن درجه قوی از ظن است) باشد و **بهذا المعنى..** یعنی به همین معنی (که فرق است بین مراتب ظن) تصریح کرده بعضی از قائلین به آن قول (و آن ابن ادریس است، و

احتمال دارد معنی عبارت این باشد که: به اینکه مقصود از وَهْم، مرتبه ضعیف از ظن است و مقصود از ظن، مرتبه قوی از آن است تصریح نموده بعضی از آن فقهاء).

وفي بعض تحقیقات المصنّف علی کلامهم: أن المراد من "الوهم" ترجیح أحد الطرفين لامارة غیر شرعیة، ومن "الظن" الترجیح لامارة شرعیة، فشرک بینهما فی الرجحان، وفرق بما ذكره. وهو - مع غرابته - لا یتیم، لان الظن المجوز لافطار لا یفرق فیہ بین الاسباب المثيرة له. وإنما ذكرنا ذلك للتنبیه علی فائدة جمعه هنا بین الوهم والظن، تفسیراً لقولهم.

وفي بعض تحقیقات المصنّف... توضیح: مصنّف در بعض تحقیقاتش راجع به کلام فقهاء، مطلب دیگری فرموده وآن اینکه: مقصود از وَهْم، گمانی است که از روی علامت غیر شرعی - مثل تاریکی هوا - حاصل شود، و مقصود از ظن، گمانی است که از روی علامت شرعی - مثل خبر دادن دونفر عادل - حاصل شود.

پس مصنّف وَهْم و ظن را به معنای گمان می داند و فرقیشان را از جهت علامت شرعی و غیر شرعی می گذارد.

شارح اشکال می کند به اینکه:

اولاً: این تفسیر برای وَهْم، غریب است چون چنین تفسیری برای وَهْم نه در لغت آمده و نه در اصطلاح علماء.

و ثانیاً: اگر آن تفسیر درست باشد باید بین مسأله وَهْم و مسأله ظن، در حکم فرقی نباشد، زیرا وقتی که آن فقهاء، افطار به واسطه حصول گمان را جایز بدانند و گمان مذکور را حجت بدانند، فرق نمی کند که آن گمان از روی علامت شرعی حاصل شده باشد یا از روی علامت غیر شرعی، پس لازمه تفسیر مصنّف برای کلام فقهاء، آن است که فقهاء قضاء را واجب ندانند، نه در ظن حاصل از روی اماره شرعی و نه در ظن حاصل از روی اماره غیر شرعی، و حال اینکه فقهاء - چنانکه عبارتشان سابقاً نقل شد - فرق گذاشته بودند بین مسأله وَهْم و مسأله ظن، و در اولی واجب کرده بودند قضا را، و در دومی واجب نکرده بودند قضا را.

ترجمه و شرح عبارت: **وفي بعض.. یعنی ودر بعضی تحقیقات مصنّف بر کلام آنهاست که مقصود از وَهْم، ترجیح یکی از دو طرف احتمال است به واسطه آماره غیر شرعی، و مقصود از ظن، ترجیح (یکی از دو طرف احتمال) به واسطه آماره شرعی است (شارح می فرماید): پس مصنّف وَهْم و ظن را مساوی دانسته از جهت رجحان احتمال (یعنی قبول دارد که هر دو به معنی گمان است)، و فرق گذاشته (بین آن دو) به آنچه ذکر کرد (یعنی به واسطه آماره شرعی و غیر شرعی).**

و (شارح جواب می دهد از آن تحقیق مصنّف به اینکه: آن تفسیر علاوه بر اینکه تفسیر غریبی است، تمام نیست، زیرا گمانی که مُجَوِّز افطار است (و فقهاء هم حصول گمان را مُجَوِّز افطار می دانند) فرقی نیست در آن بین اسبابی که برانگیزنده آن ظن بوده باشد (یعنی چه اینکه ظن به سبب آماره غیر شرعی مثل تاریکی حاصل شود و چه به سبب آماره شرعی مثل خبر دو نفر عادل حاصل شود، جایز است به واسطه آن ظن افطار کرد) لآمارة آماره بروزن علامه است و در لغت به معنای آن نیز می باشد و در اصطلاح: آن نشانه و علامتی را گویند که از واقع کشف کند و آن را حکایت نماید، و آن بر سه نوع است:

۱. آماره معتبره شرعی: عبارت است از دلیلی که شارع مقدس آن را به عنوان حجت، معتبر شمرده است مانند خبر واحد (خبر عادل وثقه) در احکام، و دو عادل در موضوعات.

۲. آماره معتبره عقلی: عبارت است از حجیت علم و قطع.

۳. آماره غیر شرعی: عبارت است از خبر فاسق مثلاً. **وإنما ذکرنا ذلك.. شارح در اینجا از اطاله سخن عذرخواهی می کند به اینکه آنچه از «اعلم أنّ المصنّف...» تا اینجا ذکر کردیم بجهت تنبیه بر فایده جمع کردن مصنّف بین کلمه - وَهْم - و کلمه**

جاهایی که فقط قضاى روزه واجب است ■ ۶۷

ظن برای تفسیر کلام فقهاء بود (که گفتیم مصتّف غرضش از جمع بین آن دو کلمه اشاره به آن است که - وَهْم - در کلام فقهاء در آن مسأله، به معنی گمان است).

واعلم أن قوله: "سواء كان مستصحب الليل أو النهار" جرى فيه على قول الجوهري: "سواء علي قمت أو قعدت" وقد عده جماعة من النحاة - منهم ابن هشام في «المغنى» - من الاغاليط، وأن الصواب العطف بعد سواء بأم بعد همزة التسوية، فيقال: "سواء كان كذا أم كذا" كما قال تعالى: "سواء عليهم أُنذرتهم أم لم تُنذروهم"، "سواء علينا أجزعنا أم صبرنا"، "سواء عليكم أَدعوتموهم أم أنتم صامتون"، وقس عليه ما يأتي من نظائره في الكتاب وغيره وهو كثير.

وإعلم أن قوله سواء كان... مطلب دیگری است مربوط به جنبه ادبی عبارت مصتّف می شود، توضیحش اینکه: تعبیر مصتّف این بود که: «سواء كان مستصحب الليل أو النهار» عدهای از علماء نحو از جمله ابن هشام در کتاب «مغنى اللبيب» گفته اند که بعد از کلمه - سواء- عطف کردن به حرف - أو- غلط است و درست آن است که بعد از کلمه سواء، به حرف - أم - عطف شود، آن هم همزه تسویه قبل از آن نیز آورده شود، مثلاً گفته شود: سواء أكان كذا أم كذا، چنانکه در آیات قرآن نیز همین جور آمده مثل آیه: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ...﴾. آن جوهري صاحب کتاب «صحيح اللغة» گفته است که: می گویی (سواء عَلَيَّ قَمْتٌ أَوْ قَعَدْتُ) که بعد از سواء عطف به - او- و بدون همزه تسویه کرده، بنابراین، عبارت مصتّف مطابق قول جوهري درست است.

ترجمه و شرح عبارت: وإعلم... یعنی بدان که قول مصتّف که فرمود: «سواء كان مستصحب الليل أو النهار» در این تعبیر را بر طبق قول جوهري: «سواء عَلَيَّ قَمْتٌ أَوْ قَعَدْتُ» (یعنی مساوی است بر من چه بایستی و چه بنشیني) آورده است و حال آنکه آن را جماعتی از علماء نحو- که از آنهاست ابن هشام در کتاب «مغنى» - جزء غلط ها (ی ادبی) شمرده اند و (گفته اند): درست آن است که عطف شود بعد از کلمه - سواء- (و هر لفظی که در معنای سواء است مثل لا ابالی) به حرف - أم - بعد از همزه

تسویه (یعنی هم باید کلمه - أم - وهم همزه تسویه آورده شود) مثل اینکه می‌گویی: سواء أكان كذا أم كذا، چنانکه خداوند متعال در قرآن فرموده: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ﴾ و (نیز فرموده): ﴿سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا﴾ و (نیز فرموده): ﴿سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنُحِمْ صَامِتُونَ﴾.

وقیاس کن براین، هرچه که از نظائر این عبارت می‌آید در این کتاب و غیر این کتاب (از کتب دیگر) و چنین تعبیر زیاد است (در عبارات فقهاء) فی «المغنی» یعنی کتاب «مغنی اللیب»، و آن را در حرف الالف، کلمه - أم - ذکر نموده.

و ترجمه خلاصه عبارتش در آن کتاب با توضیح ما این است که گفته: هرگاه بعد از همزه تسویه به - أو - عطف کنی، برخلاف قاعده است و فقهاء که گویند: (سواء كان كذا أو كذا) غلط است و قاعده در آن عطف به لفظ - أم - است و صاحب «صحيح اللغة» که گفته: می‌گویی (سواء عَلَيَّ قَمَتٌ أَوْ قَعَدتٌ) سهواست (به دلیل اینکه معنی آن چنین می‌شود که یکی از دو امر مساوی است نه هر دو امر، و حال اینکه مقصود در آن جمله این است که بفهماند: هر دو امر مساوی است نه اینکه: یکی از دو امر مساوی است) و اینکه بعضی از قُرّاء، آیه را ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَوْ لَمْ تُنذِرْهُمْ﴾ به کلمه - او - قرائت کرده‌اند شاذ است - تمام شد ترجمه خلاصه‌ای از عبارت «مغنی» -

نگارنده گوید: بعضی گفته‌اند که مانند سواء عَلَيَّ قَمَتٌ أَوْ قَعَدتٌ - در صورتی غلط است که - سواء - خبر مقدّم و ما بعد او مبتدای مؤخر باشد چنانکه مذهب ابوعلی فارسی است و اما اگر - سواء - خبر مبتدای محذوف قرار داده شود اشکال ندارد چنانکه مذهب نجم الاثمه رضی استرآبادی است و او گفته:

آنچه برای من هویدا می‌شود آن است که کلمه - سواء - در مانند (سواء عَلَيَّ قَمَتْ أَوْ قَعَدَتْ) به رفع است خبر مبتدای محذوف می‌باشد و در اصل چنین بوده: الامر ان سواء عَلَيَّ - بعد بیان کرده آن را به قَمَتْ و قَعَدَتْ یعنی اِنْ قَمَتْ أَوْ اِنْ قَعَدَتْ. اگر بگوییم: که وقتی لفظ - اِنْ - شرطیه تقدیر کردید، هر شرطی جزای شرط، لازم دارد پس جزای شرط کجاست؟

جواب گفته‌اند که: جزای شرط محذوف است، و جمله اسمیه متقدّمه که عبارت است از (الأمران سواء) دلالت بر جزای شرط دارد پس تقدیر کلام چنین است (ان قمت أو قعدت فالأمران سواء علیّ) و این نظیر شعر ابن مالک در منظومه الفیه است که گفته:

مبتداً زیدٌ وعاذرٌ خبر اِنْ قَلْتُ زیدٌ عاذرٌ من اعتذر

که مصرع اول، دلالت می‌کند بر جزای ان شرطیه در مصرع دوم، و تقدیر کلام چنین است که:

اِنْ قَلْتُ زیدٌ عاذرٌ من اعتذر فالمبتدا زیدٌ وعاذرٌ خبر

من الأغالیط متعلّق است به عَدَه - وأغالیط جمع أغلوطه یعنی سخن غلط بعد همزة التسوية چون - أم - متّصله یا بعد از همزه تسویه واقع می‌شود و یا بعد از همزه استفهام و در عبارت مصنّف چون کلمه - سواء - می‌باشد پس باید همزه تسویه باشد زیرا همزه تسویه چنانکه ابن هشام در «مغنی» گفته: آن همزه‌ای است که بعد از کلمه سواء و مانند آن مثل «لا ابالی» و «لیت شعری» واقع می‌شود.

ووجه نامگذاری آن به تسویه، این است که آن همزه داخل شده بر جمله‌ای که می‌فهماند مساوی بودن معطوف و معطوف علیه را چنانکه واضح است.

ناگفته نماند که لازم نیست همزه تسویه ذکر شود بلکه گاهی حذف می‌شود بشرطی که معنای مراد به واسطه حذف همزه پوشیده نماند و قرینه برحذف آن دلالت کند مانند قرائت بعضی از قُرَاء، آیه «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ» زیرا قرائت مشهور (أُنذِرْتَهُمْ) با دو همزه است چنانکه در سیوطی ذکر کرده.

(أو تعمّد القئ) مع عدم رجوع شئ منه إلى حلقه إختياراً، وإلا وجبت الكفارة أيضا. وإحتراز بالتعمد عما لو سبقه بغير إختياره، فإنه لا قضاء مع تحفظه كذلك.

پنجم - قی کردن

(أو تعمّد القئ)... توضیح: پنجم از مواردی که فقط قضا واجب است، آنکه روزه دار، عمداً قی و استفراغ کند، بشرط اینکه چیزی را که به دهانش آمده، عمداً فرو نبرد وگرنه، کفاره هم واجب می شود.

ولی اگر بی اختیار قی کند اشکال ندارد و قضا واجب نیست بشرط اینکه چیزی که به دهانش آمده را عمداً فرو نبرد وگرنه، علاوه بر قضا، کفاره نیز واجب می شود.

ترجمه و شرح عبارت: **أو تعمّد القئ** (تعمّد به صیغه ماضی خوانده شود) یعنی و یا عمداً قی کند (واینکه می گوئیم عمداً قی کردن، فقط قضا را واجب می کند: در صورتی که برنگردد چیزی از قی، به حلقش اختیاراً و عمداً، وگرنه (اگر عمداً چیزی از آن را به حلقش فرو ببرد) کفاره نیز (علاوه بر قضا) واجب می شود و احتراز.. یعنی (اینکه مصتّف فرمود - تعمّد -) دوری کرد به قید - تعمّد - از آن صورتی که قی و استفراغ سبقت بگیرد انسان را بدون اختیار او (یعنی مصتّف خواست این صورت را بیرون کند) پس در این صورت، قضا واجب نیست بشرط اینکه خودداری و مواظبت کرده باشد مثل صورت عمد که چیزی از قی و استفراغ به حلقش عمداً دوباره برنگردد (وگرنه، علاوه بر قضا، کفاره نیز واجب می شود).

(أو أخبر بدخول الليل فإفطر)، تعویلاً علی قوله.

وبیشکل: بأنه إن كان قادراً علی المراعاة ینبغی وجوب الکفارة - كما سبق - لتقصیره وإفطاره، حیث ینهی عنه، وإن كان مع عدمه فینبغی عدم القضاء أيضاً، إن كان ممن یسوغ تقلیده له کالعدل، وإلا فکالاول. والذي صرح به جماعة: أن المراد هو الاول.

ششم - انجام مفطر به گفته کسی

أو أخبر بدخول الليل... توضیح: ششم از مواردی که فقط قضا واجب است آنکه کسی بگوید شب داخل شده و انسان به گفته او افطار کند بعد معلوم شود هنوز شب داخل نشده بوده و افطار او در روز واقع شده.

و از اطلاق عبارت مصنف استفاده می شود که فرق نمی کند چه اینکه مخبر یک نفر باشد یا دو نفر، و چه اینکه عادل باشد و چه فاسق.

شارح اشکال می کند به اینکه: روزه دار خالی از دو حال نیست: یا می توانسته خودش تحقیق کند از دخول شب، و یا نمی توانسته تحقیق کند به واسطه کوری و یا زندانی بودن.

اگر چنانچه می توانسته تحقیق کند ولی نکند و به گفته کسی دیگر، افطار نماید بعد کشف خلاف شود و معلوم گردد که روزه بوده، در این صورت باید علاوه بر قضا، کفاره نیز بدهد، زیرا وظیفه اش این بوده که تحقیق کند و جایز نبوده به گفته دیگری اعتماد کند و افطار نماید چون قبل از تحقیق، در اینجا اصل استصحاب بقاء روز هست، و به واسطه استصحاب، برای او روز ثابت می شود و در روز نباید افطار کند پس افطار کردن او، افطار در روز می شود عمداً، و مثل کسی می شود که در روز روشن عمداً افطار کند پس کفاره واجب می شود.

و اما اگر چنانچه نمی توانسته تحقیق کند به واسطه کوری یا زندانی بودن، سزاوار است بگوئیم قضا هم براو واجب نیست در صورتی که خبردهنده شخص عادل بوده باشد، چون قول عادل برای او حجت است شرعاً.

ترجمه و شرح عبارت: «أُوْ أَخْبِر..» (کلمه - اخبر - به صیغه مجهول خوانده شود) یعنی اینکه روزه دار خبر داده شود به دخول شب و افطار کند با اعتماد به گفته مُخْبِر (بدون اینکه خودش تحقیق کند آیا شب داخل شده یا نه).

(شارح می فرماید:) این مطلب اشکال می شود به اینکه: اگر روزه دار می توانسته خودش مراعات (و تحقیق از دخول شب) کند سزاوار است که کفاره نیز براو واجب باشد چنانکه (در مسأله چهارم) گذشت چون روزه دار کوتاهی کرده (در وظیفه خود، زیرا وظیفه اش در آن صورت این بوده که خودش تحقیق و مراعات کند ولی تحقیق نکرده) و افطار کرده در جایی که نهی از افطار در آن مورد بوده (یعنی افطار کرده در جایی که استصحاب روزه در روز بوده و در روز نباید افطار کند) و ان کان مع عدمه (عطف است بر - ان کان قادر علی المراجعة -) یعنی و اگر (افطار او) در صورت عدم قدرت بر مراعات بوده، سزاوار است بگوئیم که قضا نیز براو واجب نیست (همانطوری که کفاره واجب نیست) البته در صورتی که مخبر کسی بوده باشد که عمل به قول او برای روزه دار جایز باشد مثل اینکه مخبر عادل باشد (پس قضا براو واجب نیست چون قول عادل برای او حجت است شرعاً گرچه خلاف واقع درآید یعنی معلوم شود که قولش مطابق واقع نبوده) کان ضمیر مقدر بر می گردد به - مُخْبِر - که از قرینه مقام استفاده می شود و همچنین ضمیر - تقلیده - بر می گردد به «مَنْ» که مقصود از آن، مخبر است له این متعلق است به - یسوغ - و ضمیر بر می گردد به روزه دار کالعدل این مثال است برای من یسوغ تقلیده، شارح در «مسالك» فرموده که مخبر چه یک عادل و چه دو عادل باشد قولش حجت است، بعضی گفته اند که یک عادل قولش در صورتی حجت

است که برای انسان از قولش گمان حاصل شود ولی دو عادل قولش مطلقاً حجت است هر چند از قولشان برای انسان گمان حاصل نشود، و بعضی گفته‌اند که باید ببینیم که آن کسی که خبر به دخول شب می‌دهد آیا خبرش از باب شهادت است و یا از باب خبر، آنهایی که از باب شهادت می‌دانند گفته‌اند باید دو نفر عادل خبر بدهند و قول یک عادل در اینجا حجت نیست چون در باب شهادت، قول دو عادل حجت است نه یک عادل، ولی آنهایی که خبر مخبر را از باب خبر می‌دانند گفته‌اند به قول یک عادل هم در اینجا می‌شود اعتماد کرد زیرا خبر واحد اگر حجت بود پس خبر یک عادل قبول می‌شود.

وَالْأَفْكَالُ یعنی و اما اگر مخبر، عادل نباشد پس (این صورت یعنی صورت عدم قدرت بر مراعات نیز) مثل صورت اول (یعنی صورت قدرت بر مراعات) است (که باید کفاره نیز بدهد یعنی اگر مخبر عادل نبود، صورت عدم قدرت بر مراعات با صورت قدرت بر آن فرق نمی‌کند و در هر دو صورت باید گفت کفاره نیز واجب است چون برای عاجز از مراعات، فقط قول عادل حجت است نه فاسق).

وَالَّذِي صَرَحَ بِهِ... یعنی جماعتی از فقهاء تصریح کرده‌اند که در مسأله مورد بحث، فرض در جایی است که قدرت بر مراعات داشته باشد ولی مراعات نکند و اعتماد به گفته دیگری کند (پس اشکال ما وارد می‌شود که باید کفاره را نیز واجب بدانند).

(أو أخبر ببقائه) أي ببقاء الليل (فتناول) تعويلا على الخبر (ويظهر الخلاف) حال من الامرين، ووجوب القضاء خاصة هنا متجه مطلقا، لاستناده إلى الاصل، بخلاف السابق. وربما فرق في الثاني بين كون المخبر بعدم الطلوع حجة شرعية - كعدلين - وغيره، فلا يجب القضاء معهما، لحجية قولهما شرعا.

(أو أخبر ببقائه)... توضیح: این مسأله دوم است توضیحش اینکه: همچنین قضا واجب است در صورتی که انسان برای سحر برخاسته و آخر شب، کسی به او بگوید که هنوز شب باقی است و فجر طلوع نکرده و انسان به گفته او چیزی بخورد و بعد معلوم شود شب نبوده و فجر طلوع کرده بوده و خوردن او در روز واقع شده.

شارح می فرماید: که در این مسأله، قضا فقط واجب باشد خوب است و كفاره واجب نیست، چون اصل استصحاب بقاء شب، تأیید می کند جواز خوردن او را به گفته مخبر، بخلاف مسأله قبل (یعنی مسأله اخبار به دخول شب) که در آنجا اصل استصحاب روز است و این اصل، مخالف با جواز خوردن او به گفته مخبر است فلذا در آن مسأله، كفاره نیز واجب است چنانکه سابقاً دانسته شد.

ترجمه و شرح عبارت: أو أخبر ببقائه.. یعنی ویا اینکه انسان خبر داده شود به بقاء شب و مفطر انجام دهد با اعتماد بر آن خبر، و بعد کشف خلاف شود (که شب باقی نبوده و روز داخل شده بوده و انجام مفطر در روز واقع شده).

و يظهر الخلاف... این جمله مربوط است به هر دو مسأله یعنی مسأله اول که اخبار به دخول شب است، و مسأله دوم که اخبار به بقاء شب است.

شارح می فرماید: که از نظر ادبی آن جمله حال است از هر دو مسأله.

نگارنده گوید: که اگر کسی اشکال کند به اینکه در ادبیات گفته اند که فعل مضارع مثبت اگر حال واقع شود قاعده در آن این است که او حالیه بر سرش داخل نشود

چنانکه تفصیل این بحث در باب هفتم - باب فصل و وصل - از کتاب «مختصر المعانی» و «مطول» نیز آمده است و ابن مالک در «الفیه» اش گوید:

وَذَاثُ بَدَأَ بِمِضَارِعٍ ثَبَّتَ حَوْثٌ ضَمِيرًا وَمِنَ الْوَاوِخَلْتِ

پس چگونه در عبارت مصتّف، بر جمله مضارع حالیّه - یعنی یظهر الخلف - واو داخلی شده؟

جواب گوئیم که: در ادبیات گفته اند که اگر در جملات عربی، فعل مضارع مثبت، حال واقع شود و با واو باشد باید آن را تأویل نمود تا حفظ قاعده گردد.

و در اینجا به یکی از دو وجه زیر می توان تأویل کرد:

۱. به اینکه بعد از واو، مبتدا در تقدیر گرفته شود و آن فعل مضارع را خبر برای آن قرار داد تا جمله اسمیه شود و جمله اسمیه با واو حالیّه می آید چنانکه ابن مالک این وجه را در «الفیه» گفته است:

وَذَاثُ وَاوٍ بَعْدَهَا اِنْوٍ مَبْتَدَا لِهَ الْمِضَارِعِ اِجْعَلْنَ مَسْنَدَا

(رجوع شود به «سیوطی» باب الحال).

پس تقدیر عبارت مصتّف در اینجا چنین است که: «وهو یظهر له الخلف» یعنی و برای روزه دار ظاهر شود که خبر بر خلاف واقع بوده.

۲. به اینکه مضارع به معنای ماضی باشد و ماضی مثبت با واو حالیّه می آید مثال: جاء زیدٌ وقد طلعت الشمس. پس عبارت مصتّف به معنای - وقد ظهر الخلف - است و جهت اینکه تعبیر به مضارع شده نه ماضی این است که بفهماند که کشف خلاف بعد از اخبار مخبر می باشد.

و در اینجا دو احتمال دیگر در عبارت مصتّف داده می شود:

یکی اینکه: دخول او و حالیه بر مضارع مثبت بنا بر قول بعضی علماء نحو باشد که آن را جایز می‌دانند بدون تأویل.

و احتمال دیگر اینکه: او برای حال نباشد بلکه عطف باشد بر- أُخْبِرَ- و جهت اینکه مضارع آورده شده همان وجهی است که در تأویل دؤم ذکر کردیم.

حال من الامرین... توضیح: بدان که حال بر چند قسم است یکی از آن اقسام، حال مقدّره است و آن حالی است که زمان آن با زمان عاملش فرق می‌کند. و عبارت مصنّف هم از این قسم است چون زمان کشف خلاف بعد از زمان إخبار مخبر است.

و وجوب القضاء خاصّة... یعنی تنها قضا واجب باشد نه كفاره هنا یعنی در این مسأله دوم مطلقاً سلطان العلماء در حاشیه، این کلمه مطلقاً را تفسیر کرده به اینکه: چه روزه دار خودش بتواند مراعات کند و چه نتواند، و نیز چه اینکه مخبر، عادل باشد که قولش حجت است و چه غیر عادل که حجت نیست.

نگارنده گوید: چون احتمال دارد در این مسأله نیز همانند مسأله قبل - چنانکه فقهاء تصریح کردند - فرض مسأله در جایی باشد که روزه دار خودش قدرت بر مراعات دارد فلذا بنا بر این باید مطلقاً را فقط تفسیر کرد به اینکه: چه مخبر عادل باشد که قولش حجت است و چه غیر عادل، و این با قرینه قول بعدی که نقل می‌کند به اینکه فرق گذاشته‌اند بین جایی که مخبر عادل باشد و بین جایی که غیر عادل باشد.

لإستناده... این جمله علت است برای عدم وجوب كفاره که از کلمه - خاصه - فهمیده می‌شود و ضمیر بر می‌گردد به - تناول - .

ناگفته نماند که انجام مفطر در مسأله، با اعتماد و استناد به قول مخبر است نه استناد به اصل (استصحاب) فلذا باید گفت مقصود شارح از اینکه فرموده استناد

روزه‌دار به اصل بوده، این است که اصل استصحاب در این مسأله، تأیید و تقویت می‌کند انجام مفطرا، چون آن اصل تجویز می‌نماید افطار را.

نیز پوشیده نماند که در اینجا اشکالی بر شارح وارد می‌آید و آن اینکه: اگر چنانچه اصل استصحاب در این مسأله، تجویز می‌کند افطار او را و در عین حال می‌گوئید باز هم قضا واجب است چون منافاتی نیست که انجام مفطر جایز باشد (به واسطه اصل استصحاب) و از آن طرف وقتی کشف خلاف شد، قضای آن روز واجب باشد چنانکه در «مسالک» هم تصریح به این عدم منافات کرده است، گوئیم پس چرا نظیر این مطلب را در مسأله قبلی در صورت عدم قدرت بر مراعات نمی‌گوئید یعنی در آنجا هم بگوئید که قول مخبر عادل وقتی که برای روزه‌دار حجت است معنایش این است که می‌تواند روزه‌دار بقول او اعتماد کند و افطار نماید و منافاتی نیست که افطار جایز باشد به واسطه قول مخبر عادل و از آن طرف وقتی کشف خلاف شد قضای آن روز واجب باشد پس چرا در آنجا گفتید سزاوار است قضا واجب نباشد.

بخلاف السابق... یعنی بخلاف مسأله قبل که در آنجا کفاره نیز در بعضی فروض

واجب بود.

و ربما فَرَّقَ فِي الثَّانِي... یعنی وجه بسا بعضی فرق گذاشته‌اند در مسأله دوم (که

إخبار به بقاء شب باشد) بین اینکه مخبر به عدم طلوع فجر، حجت شرعی باشد مثل دو عادل، و بین غیر آن (یعنی حجت شرعی نباشد مثل فاسق) پس (در صورت اول) قضا واجب نیست با دو عادل، زیرا قول آنها حجت است شرعاً (و جایز است اعتماد به قولشان شود و در غیر این صورت، باید قضا کند).

ویفهم من القید أنه لو لم يظهر الخلاف فیهما لا قضاء. وهو یتیم فی الثانی، دون الاول، للنهی والذي یناسب الاصل فیہ وجوب القضاء والكفارة، ما لم تظهر الموافقة، وإلا فالاثم خاصة. نعم، لو كان فی هذه الصور جاهلا بجواز التعویل علی ذلك، جاء فیہ الخلاف فی تكفیر الجاهل، وهو حکم آخر.

ویفهم من القید أنه... مطلب دیگر است توضیحش اینکه می فرماید: از اینکه مصتّف فرمود: «ویظهر الخلاف» فهمیده می شود که اگر چنانچه کشف خلاف نشود وبه اشتباه خود باقی مانده باشد، قضا واجب نمی باشد.

شارح می فرماید که این واجب نبودن قضا در هر دو مسأله را قبول نداریم بلکه فقط در مسأله دوم (که إخبار به بقاء شب باشد) درست است چون اصل استصحاب بقاء شب، تجویز می کند چیزی بخورد تا وقتی که طلوع فجر ثابت شود و طلوع فجر برای او ثابت نشده پس چرا قضا واجب باشد؟.

ولی در مسأله اول (که إخبار به دخول شب باشد) عدم وجوب قضا درست نیست، چون وقتی که اصل عدم دخول شب (یعنی استصحاب بقاء روز) هست، با این اصل، روز ثابت است و در روز هم نهی از افطار شده پس افطار کردن مخالفت با نهی است و موجب قضا است.

سپس می فرماید: مناسب اصل در این مسأله این است که بگوئیم تا وقتی موافقت با واقع، معلوم نشده، هم قضا واجب است و هم كفاره به همان دلیلی که گذشت یعنی آن وقتی قضا و كفاره واجب نیست که معلوم و ثابت شود افطار او در شب واقع شده و اما اگر موافقت با واقع، معلوم نشد (چه اینکه مخالفت با واقع معلوم شود و چه اینکه مخالفت با واقع هم معلوم نشود و در اشتباه باقی مانده باشد) در این صورت قضا و كفاره هر دو واجب است چنانکه نظیر این حکم را در ذیل مسأله افطار بجهت

ظلمت موهمه، بیان کردند در آنجا که فرمود: «بل ینبغی وجوبها (یعنی وجوب کفاره) و إن لم یظهر الخطأ بل إستمرّ الإستباه لأصالة عدم الدخول مع النهی عن الأفتار».

ترجمه و شرح عبارت: **و یفهم...** یعنی فهمیده می شود از قید - و یظهر الخلف - اینکه اگر خلاف ظاهر نشود (بلکه در اشتباه خود باقی بماند) پس قضا واجب نیست (و شارح می فرماید): عدم قضاء در مسأله دوم، تمام و درست است (چون اصل بقاء شب، مجوز خوردن اوست) **دون الاول** یعنی اما در مسأله اول، عدم قضاء درست نیست (بلکه باید قضاء واجب باشد هر چند کشف خلاف نشده) چون (در آن مسأله) نهی است (یعنی نهی شده از خوردن چیزی به واسطه اینکه با اصل بقاء روز، روز ثابت می شود).

(سپس شارح می فرماید): آنچه مناسب اصل (یعنی استصحاب بقاء روز) است در مسأله اول، این است که بگوئیم قضا و کفاره هر دو تا وقتی که موافقت با واقع، معلوم نشده باشد واجب است **والا فالأثم خاصة...** یعنی و اما اگر موافقت با واقع، ظاهر شود (یعنی خوردن او موافق واقع درآید یعنی معلوم شود که در وقت افطار و خوردنش، شب داخل بوده است) پس در این صورت (قضا و کفاره برای او واجب نیست بلکه) فقط گناه برای او ثابت است (زیرا وقتی که اصل استصحاب روز بوده جایز نبوده افطار کند پس وقتی افطار کرد هتک حرمت صوم و اقدام بر مخالفت حرام کرده (و به اصطلاح علم اصول: تجری کرده) هر چند بعد معلوم شده که در حقیقت کار حرامی نکرده چون شب داخل بوده و روز نبوده).

نعم لوکان... توضیح: این جمله استثناء است از وجوب قضا و کفاره با هم یعنی آری در این صورتی که الآن ذکر می شود، وجوب کفاره محل خلاف است و آن صورت این است که اگر در آن فرض های مذکوره، چنانچه روزه دار مسأله اش را نمی دانست یعنی نمی دانست که به گفته کسی، افطار کردن حرام است و افطار کند، در این

صورت همان بحثی که سابقاً گذشت که کسی که از روی ندانستن مسأله، افطار کند آیا باید کفاره بدهد یا نه؟ در اینجا هم آن اختلاف می‌آید. ولی این یک حکمی است که اختصاص به مورد بحث ندارد بلکه در هر جاهل به مسأله می‌آید.

ترجمه و شرح عبارت: نعم لوکان فی.. یعنی آری اگر (روزه‌دار) در این صورت‌های مذکوره (که گفتیم قضا و کفاره هر دو واجب است) جاهل باشد به اینکه آیا اعتماد به گفته کسی، جایز است یا نه؟ (در حالی که اعتماد به گفته مخبر، جایز نیست) بجواز التعویل.. ظاهراً مناسب این بود که بگوید: - بعدم جواز التعویل - چنانکه در «مسالك» تعبیرش این است که: أَللّهم إِنْ أَنْ يُجْهَلَ تَحْرِيمُ الْإِفْطَارِ فَيَلْحَقُ بِالْجَاهِلِ - وتحریم إفتار لازمه عدم جواز تعویل است.

آری عبارت اینجا را می‌شود درست کرد به اینکه کلمه - حال - در تقدیر بگیریم یعنی «جاهلاً بحال جواز التعویل علی ذلک» یعنی نمی‌داند که اعتماد به گفته کسی جایز است بکند که افطار نماید یا جایز نیست جاء فیہ الخلاف این جمله جواب - لو می‌باشد یعنی در این صورت، آن اختلاف سابق درباره کفاره دادن جاهل به مسأله (که در صفحه اول این کتاب بحثش گذشت در آنجا که فرمود: «وفی وجوب الکفارة علیه یعنی علی الجاهل - خلاّف») در اینجا نیز می‌آید و هو حکم آخر یعنی ولی این خلاف، حکم دیگری است (اختصاص به اینجا ندارد بلکه در هر جاهل به مسأله می‌آید).

(أو نظر إلى امرأة) محرمة، بقرینة قوله: (أو غلام فأمنی) مع عدم قصده الامناء، ولا اعتياده، ولو قصد فالاقرب الكفارة، وخصوصا مع الاعتیاد، إذ لا ينقص عن الاستمناء بيده، أو ملاحظته، وما قربه حسن، لكن يفهم منه أن الاعتیاد بغير قصد الامناء غير كاف. والاقوى الاكتفاء به، وهو ظاهره في «الدروس».

هفتم - نگاه به زن یا پسر به نظر شهوت

(أو نظر إلى امرأة).. توضیح: هفتم از مواردی که موجب قضا است آنکه انسان به زن نامحرم و یا پسر خوش صورت به نظر شهوت نگاه کند و منی از او بیرون آید، در این صورت باید روزه آن روز را قضا کند.

البته به دو شرط، قضا فقط واجب است:

۱. اینکه به قصد بیرون آمدن منی، نگاه نکرده باشد.

۲. اینکه عادت به بیرون آمدن منی از او به نگاه کردن نداشته باشد.

اما اگر به قصد بیرون آمدن منی نگاه کند و یا عادتش آن باشد که به نگاه کردن،

منی از او بیرون می آید باید علاوه بر قضا، کفاره نیز بدهد.

ترجمه و شرح عبارت: **أو نظر..** یعنی یا اینکه نگاه کند (عمداً به نظر شهوت) به

زن نامحرم (شارح می فرماید: در عبارت مصنف کلمه - نامحرم - قید نشده بلکه ما

آن قید را به عبارت مصنف اضافه کردیم چون مصنف هم مقصودش از زن، همان

زن نامحرم است) به قرینه قول بعدی مصنف که می فرماید: **أو غلام** یعنی و یا به پسر

نگاه کند (و معلوم است که به قرینه وحدت سیاق عبارت، که پسر جوان بیگانه را ذکر

کرده، مقصود از زن هم زن نامحرم خواهد بود) **فأمنی** یعنی (نگاه کند) و منی از او

خارج شود (پس بر او قضا فقط واجب است) با (دو شرط: و آن) قصد نکردن خروج

منی، و عادت نداشتن به خروج منی مع عدم قصدہ ضمیر به روزہ دار برمی‌گردد ولا اعتیادہ ضمیر به - اماناء - برمی‌گردد و لو قصد.. یعنی و اما اگر قصد کند آمدن منی را (به نگاه کردن) پس اقرب آن است که کفاره (نیز) واجب باشد (و این حتی در جایی که زن مَحْرَم باشد) و مخصوصاً در صورتی که قصد او همراه با عادت (به خروج منی به واسطه نگاه) باشد چون چنین نگاهی (با قصد اِماناء و عادت به خروج منی) کمتر از استمناء با دست و یا (استمناء به) بازی کردن (با زن عمداً که سبب خروج منی شوند) نیست (پس همانطوری که در استمناء به دست و استمناء به بازی کردن، کفاره واجب است همچنین در نگاه کردن عمداً).

لا ینقص... توضیح: ضمیر مقدر برمی‌گردد به نظری که با قصد و اعتیاد باشد أو ملاحظه عطف است بر - یده - یعنی أو الاستمناء بملاحظه و ما قرّبه حسن (این نظر شارح است که تقویت می‌کند نظر مصنف را و می‌فرماید: آنچه که مصنف نزدیک شمرد (که آن وجوب کفاره در صورت قصد اماناء و با اعتیاد به آن بود) نیکو است (ولی یک چیزی از عبارت مصنف فهمیده می‌شود که مورد تأیید ما - یعنی شارح - نیست و آن اینکه: «یُفهم منه أنّ الاعتیاد... توضیح: از عبارت مصنف که اعتیاد را با کلمه - مع - آورده فهمیده می‌شود که اعتیاد تنها موجب کفاره نیست بلکه اعتیاد آن وقتی موجب کفاره است که همراه با قصد اِماناء نیز باشد.

شارح می‌فرماید: اقوی آن است که اعتیاد تنها ولو قصد اماناء نباشد موجب کفاره است و همین هم ظاهر عبارت مصنف در کتاب «دروس» است و عین عبارت «دروس» این است که: و (يجب القضاء خاصة) بالنظر الى المُحرّمة بشهوة فیمنی بغیر قصد ولا اعتیاد - در این عبارت کلمه اعتیاد را به واسطه - ولا - عطف کرده و معنای آن این است که شرط وجوب قضای تنها، مجموع این دو چیز است (عدم قصد اماناء، و عدم اعتیاد) پس مفهوم عبارت «دروس» این می‌شود که اگر یکی از آن

دو شرط، نباشد كفاره واجب مى شود يعنى اگر تنها قصد امناء باشد بدون اعتياد، كفاره واجب مى شود، و اگر تنها اعتياد باشد بدون قصد امناء، نيز كفاره واجب مى شود.

ترجمه عبارت: **لكن يُفهم..** يعنى ولى فهميده مى شود از عبارت مصتّف اينكه اعتياد بدون قصد امناء، كافى نيست (در وجوب كفاره بلكه بايد همراه با قصد امناء باشد تا كفاره واجب شود چون مصتّف در واقع عبارتش چنين است كه: لو قصد الإمناء مع الإعتياد فالأقرب الكفارة - ومفهوم مخالف اين عبارت چنين است كه: لولم يقصد الإمناء مع الاعتياد لايجب الكفارة، يعنى اگر همراه با اعتياد، قصد امناء نكند كفاره واجب نيست).

(شارح مى فرمايد:) اقوى در نظر اين است كه اكتفا شود به اعتياد تنها (وآن به تنهائى موجب كفاره مى شود) و همين هم ظاهر مصتّف است در كتاب «دروس».

وإنما وجب القضاء مع النظر إلى المحرم مع عدم الوصفين، للنهي عنه فأقل مراتبه الفساد، كغيره من المنهيات في الصوم: من الارتماس والحقنة، وغيرهما. والاقوى عدم القضاء بدونهما كغيره من المنهيات وإن أثم، إذ لا دلالة للتحريم على الفساد، لانه أعم، فلا يفسد إلا مع النص عليه، كالتناول، والجماع، ونظائرهما. ولا فرق حينئذ بين المحللة، والمحرمة إلا في الأثم، وعدمه.

وإنما وجب القضاء مع النظر... توضيح: شارح می فرماید: اینکه در صورت اول (یعنی نگاه کردنی که بدون قصد امناء و بدون عادت به آمدن منی باشد) قضا واجب می باشد، دلیلش آن است که چون از نگاه کردن به زن نامحرم یا به پسر به نظر شهوت نهی شده، و در علم اصول گفته اند که نهی دلالت بر فساد می کند پس روزه باطل می شود و باید قضا کند مثل بقیه چیزهایی که در روزه نهی از آن شده و انجام آنها مبطل روزه است مثل سرفرو بردن در آب و اماله کردن.

سپس شارح می فرماید: اقوی در نظر ما این است که در آن صورت قضا واجب نمی باشد چنانکه در بقیه چیزهایی که در روزه نهی از آن شده (مثل سرفرو بردن در آب و اماله کردن) گفتیم که قضای روزه در آنها واجب نیست بلکه فقط حرام است و انجام آن گناه دارد چون قبول نداریم که صیغه نهی دلالت بر فساد و بطلان کند بلکه نهی فقط دلالت بر حرمت منهی عنه می کند و باید قرینه خارجی باشد بر اینکه علاوه بر حرمت، باطل نیز می باشد مثل اینکه شارع مقدّس به بیان دیگری تصریح کند که فلان چیزی که نهی از آن کردیم انجامش باطل کننده است چنانکه در خوردن و آشامیدن و نزدیکی کردن، شارع مقدّس تصریح کرده که انجام آنها باطل کننده نیز می باشد.

خلاصه اینکه: نگاه کردن روزه دار به زن نامحرم بدون قصد امناء و بدون اعتیاد اگر چنانچه سبب خروج منی شود روزه را باطل نمی کند.

اگر کسی بگوید: بنابراین چه فرقی می‌شود بین زن نامحرم و زن محرم که در هر دو، نگاه کردن با خروج منی موجب بطلان روزه نیست؟
جواب گوئیم: که فرق آنها در گناه است که نگاه کردن به نامحرم گناه است ولی به محرم، گناه نیست.

ترجمه و شرح عبارت: و إنما وجب... یعنی و چرا واجب شد قضا با نگاه کردن به آنکه حرام است (نگاه به او) در صورت نبودن آن دو وصف (یعنی قصد امناء و عادت به بیرون آمدن منی)؟

زیرا نهی شده از نگاه کردن به مُحَرَّم، پس کمترین مرتبه نهی، فساد است (چون نهی دلالت بر حرمت و بر فساد می‌کند، اگر نگوئیم دلالت بر حرمت می‌کند لا اقل دلالت بر فساد می‌کند) مثل غیر نگاه کردن از چیزهایی که نهی از آنها شده در روزه مثل سرفرو کردن در آب و اماله کردن و غیر آن دو.

(ناگفته نماند که دلیل نهی از نظر کردن، در اینجا اثبات نمی‌کند مدّعی آنها را چون مدّعی آن نگاه کردن است که موجب خروج منی شود که در حقیقت آنکه روزه را باطل می‌کند خروج منی است. و حال آنکه دلیل مذکور که نهی از نگاه کردن می‌کند اولاً مخصوص به حال روزه نیست بلکه حرام است چه در حال روزه و چه در غیر آن حال پس نهی از نگاه مثل نهی از ارتماس نیست چون نهی از ارتماس مخصوص به روزه دار است ولی نهی از نگاه چنانکه گفتیم مخصوص روزه دار نیست.

وثانیاً: گوئیم آن دلیل، نهی از مطلق نگاه می‌کند چه موجب خروج منی بشود یا نشود پس اگر مخصوص روزه دار باشد بایستی نگاه کردن که بدون خروج منی است نیز روزه را باطل کند و حال اینکه مدّعی آنها این نیست بلکه مدّعی آن نگاه است که موجب خروج منی شود).

(شارح می‌فرماید): اقوی آن است که قضاء واجب نیست بدون قصد امناء و بدون اعتیاد همانند غیر نگاه کردن از چیزهای دیگر که نهی از آنها شده (در روزه مثل سرفرو بردن در آب و اماله کردن که در اینها نظر شارح این بود که قضا واجب نیست) گرچه انجام آن گناه دارد (و حرام است) زیرا (نهی، فقط دلالت بر حرمت منهی عنه می‌کند و) حرمت دلالت بر فساد ندارد زیرا تحریم اعم از فساد است (یعنی ممکن است در جایی که حرمت باشد فساد نباشد و ملازمه بین آنها نیست) پس نمی‌شود حکم به فساد کرد مگر اینکه خود شارع مقدس تصریح به فساد نیز بکند چنانکه در خوردن و آشامیدن و نزدیکی با زن و مانند آنها (مثل امناء به بازی کردن با زن، در این سه چیز، نصّ از شارع هست بر فساد روزه به واسطه آنها ولی در نگاه کردن و ارتماس و حقنه، نصّ از شارع بر فساد روزه به واسطه آنها نیست) اذلاله للتحريم... یکی از بحث‌هایی که در علم اصول فقه مطرح است این است که اگر چیزی مورد نهی واقع شود و در عین حال، انجام گردد آیا آن عمل فاسد و باطل است یا نه؟

و به عبارت دیگر: مثلاً نهی شارع از نماز زن حائض و یا بیع ربوی مثلاً آیا فقط موجب حرمت آنها می‌گردد و بس، یا آنکه علاوه بر تحریم، مستلزم بطلان و فساد آنها نیز می‌شود؟ بدیهی است که در صورت اول، نماز و بیع صحیح است و فقط حرام است و گناه کرده ولی در صورت دوم، نماز و بیع مذکور علاوه بر حرام بودن، فاسد و باطل نیز می‌باشند.

در آن اقوال مختلف است و به ده قول می‌رسد. شارح نظرش این است که صیغه نهی دلالت بر فساد نمی‌کند بلکه فقط دلالت بر حرمت می‌کند و موجب فساد نیست و فساد را باید از بیان دیگر شارع مقدس فهمید.

این هم ناگفته نماند که: نهی در عبادت بر چند وجه تصور می‌شود:

۱. اینکه نهی از اصل عبادت باشد مثل نهی از روزه در روز عید فطرو یا نهی از نماز خواندن زن حائض.

۲. اینکه نهی از جزء عبادت باشد مثل نهی از خواندن سوره‌ای که سجده واجب دارد در نماز.

۳. اینکه نهی از شرط اصل عبادت و یا شرط جزء عبادت باشد مثل نهی از نماز با لباس غضبیه.

۴. اینکه نهی از صفتی که لازم اصلی عبادت یا لازم جزء عبادت باشد مثل نهی از بلند خواندن قرائت در نماز ظهر مثلاً.

قول حق آن است که نهی به هر کدام از این چهار نحوه تعلق بگیرد موجب فساد عبادت است و اگر شارع مقدس در جایی تصریح به فساد عبادت کند می‌فهمیم داخل یکی از این چهار نحوه می‌باشد و مقصود شهید ثانی در اینجا گویا همین است که چون در اینجا تصریح به فساد نکرده پس نگاه کردن نه جزء روزه است و نه شرط و نه وصف لازم بلکه خارج است.

ولافرق حینئذ بین.. یعنی در این وقتی که هم در نگاه به زن نامحرم و هم در نگاه به زن محرم، قضا را واجب ندانستیم پس فرقی نیست بین آن دوزن مگر در گناه (در زن نامحرم) و عدم گناه (در زن محرم).

(وتتكرر الكفارة) مع فعل موجبها (بتكرر الوطاء) مطلقا ولو في اليوم الواحد، ويتحقق تكرره بالعود بعد النزاع، (أو تغاير الجنس) بأن وطئ وأكل والاكل والشرب غيران، (أو تخلل التكفير) بين الفعلين، وإن اتحد الجنس والوقت، (أو اختلاف الايام) وإن اتحد الجنس أيضا، (وإلا) يكن كذلك، بأن اتحد الجنس - في غير الجماع - والوقت، ولم يتخلل التكفير (فواحدة) على المشهور، وفي «الدروس» قطعاً، وفي المذهب: إجماعاً.

بعض مسائل كفاره

موارد تکرار کفاره

(وتتكرر الكفارة) مع فعل موجبها... توضیح: اگر روزه دار روزه خود را به کاری که موجب کفاره است باطل کند، در چهار صورت کفاره متعدّد باید بدهد:

۱. دروطی که اگر چند مرتبه جماع (نزدیکی) کند چه اینکه بین آنها کفاره فاصله شود یا نه، و چه در یک روز باشد یا چند روز برای هر دفعه باید یک کفاره بدهد. و تکرار نزدیکی به این تحقق می یابد که چند مرتبه آلت را بیرون بکشد و فروبرد.
۲. در جایی که موجب کفاره از دو جنس باشد یعنی اگر مثلاً نزدیکی کند و سپس بخورد، دو کفاره واجب می شود، چه در یک روز باشد یا چند روز، و چه کفاره بین آن دو فاصله شده باشد یا نه.

و خوردن و آشامیدن، دو جنس محسوبند و موجب تکرار کفاره می شوند یعنی اگر بخورد سپس بیاشامد باید دو کفاره بدهد.

۳. در جایی که بین دو کاری که موجب کفاره است کفاره داده باشد، یعنی اگر مثلاً یک بار بخورد و کفاره بدهد سپس دوباره بخورد، واجب است دوباره کفاره بدهد،

چه اینکه آن دوکارازیک جنس باشند مثل مثال مذکور، یا ازدوجنس، وچه دریک روزباشد یا چند روز.

۴. درصورتی که هرفعلی را درروزی انجام دهد یعنی مثلامروز چیزی بخورد وروز بعد هم بخورد باید دوکفارہ بدهد. ولی اگرزاین چهارصورت نبود، مثلاًدریک روزدو مرتبه غذا بخورد وبین آن دومرتبه، کفارہ هم نداده باشد، دراین صورت یک کفارہ واجب است.

ترجمه وشرح عبارت: و تکرر الکفارة.. یعنی کفارہ باید تکرار شود - اگرکاری که سبب کفارہ است انجام داده باشد - (واین در چند صورت):

۱. بتکرر الوطی... یعنی به چند بار جماع کردن مطلقاً (یعنی چه اینکه بعد از مرتبه اول کفارہ داده باشد یا نه، وچه اینکه در چند روز باشد یا اینکه) ولودر یک روز باشد. و تکرر و طی، تحقق می یابد به اینکه دوباره فرو کند بعد از بیرون کشیدن آلت.

۲. أو تغایر الجنس... یعنی ویا به متغایر بودن جنس (یعنی جنس چیزی که روزه را باطل می کند و موجب کفارہ است) مثل اینکه جماع کند و بعد چیزی بخورد (چه در یک روز یا چند روز و چه کفارہ بین آنها فاصله شود یا نه).

والاكل والشرب... این جمله مبتدا است و خبرش کلمه - غَیْران... می باشد و این کلمه به تشدید یاء مکسوره است به صیغه تثنیه یعنی خوردن و آشامیدن دو جنس متغایر محسوبند.

۳. أو تخلل التکفیر... یعنی ویا به فاصله شدن کفارہ بین دوکاری که روزه را باطل می کند (چه اینکه آن دو فعل در جنس و در زمان، متغایر باشند یا اینکه) ولودر جنس و در زمان، یکی باشند (مثل اینکه در یک روز دو مرتبه خورده و بعد از مرتبه اول، کفارہ داده باشد پس باید بعد از مرتبه دوم، کفارہ دیگر بدهد) والوقت یعنی روز.

۴. أو اختلاف الايام... یعنی ویا به مختلف شدن روزها (یعنی در هر روز یک کار انجام داده چه وطی باشد یا غیر وطی، وچه کفاره در بین فاصله شود یا نه، وچه همه کارها مختلف الجنس باشند یا اینکه) ولو جنس آنها یکی باشد (مثل اینکه امروز چیزی خورده و روز بعد هم خورده پس دو کفاره باید بدهد) أيضاً یعنی همان طوری که در صورت قبل گفتیم که هر چند در جنس متحد باشند، همچنین در این صورت هم می‌گوئیم که هر چند در جنس متحد باشند.

والایکن كذلك... یعنی و اگر هیچ یک از آن چهار صورت نشد مثل اینکه در غیر جماع از کارهای دیگر، جنس کار و زمان آن متحد باشد (وآن کار مکرر انجام گیرد مثلاً در یک روز دو مرتبه غذا بخورد) و کفاره هم بین آن دو فاصله نشود، در این صورت یک کفاره واجب است بنا بر قول مشهور، و در کتاب «دروس» فرموده: بطور قطع یک کفاره واجب است و (ابن فهد) در کتاب «مهدب» فرموده: به اجماع فقهاء في غير الجماع اینکه این قید را آورده برای اینکه در جماع اگر تکرار شود کفاره نیز تکرار می‌شود چنانکه صورت اول از صور چهارگانه بود. والوقت عطف است بر - الجنس - یعنی و در روز نیز متحد باشد فواحدة یعنی فکفارة واحدة.

وقيل: تتكرر مطلقا، وهو متجه - إن لم يثبت الاجماع على خلافه - لتعدد السبب الموجب لتعدد المسبب، إلا ما نص فيه على التداخل، وهو منفي هنا، ولو لوحظ زوال الصوم بفساده بالسبب الاول، لزم عدم تكررها في اليوم الواحد مطلقا، وله وجه، والواسطة ضعيفة.

وقيل: تتكرر مطلقا... توضيح: در اینجا قول دیگری هست و آن اینکه مطلقاً حتی در آن صورت باید چند كفاره بدهد. شارح می فرماید: اگر اجماع بر خلاف آن ثابت نشود قول خوبی می باشد چون سبب وقتی متعدّد بود مسبب هم متعدّد می شود (پس وقتی چند مرتبه خورد چند كفاره واجب است) مگر اینکه در موردی روایتی وارد شود به اینکه مسبب در آن تداخل می کند و یکی کافی است و در اینجا فرض این است که روایتی بر تداخل كفاره نداریم.

شارح می فرماید: ممکن است در مقابل آن قول مذکور، قول دیگری را قائل شویم و آن اینکه بگوئیم مطلقاً كفاره تکرار نمی شود، چون كفاره بجهت آن است که روزه باطل می شود پس وقتی که به انجام دادن سبب اول، روزه باطل شد، دیگر روزه ای باقی نمانده که سبب دوم، آن را باطل کند تا كفاره دوم واجب شود پس اگر در یک روز چند سبب انجام دهد، یک كفاره واجب می شود، چه از یک جنس باشند یا چند جنس، و چه جماع باشد یا غیر جماع، و چه كفاره فاصله شود یا نه.

خلاصه اینکه در مسأله كفاره، سه قول است:

۱. اینکه مطلقاً تکرار كفاره واجب است.
۲. مطلقاً تکرار كفاره واجب نیست.
۳. قول مشهور و مصتف که تفصیل داده و فرموده در چهار صورت مذکوره، تکرار واجب است و در غیر آن تکرار واجب نیست.

شارح می‌فرماید: این قول مصتّف که واسطه بین دو قول اول است ضعیف می‌باشد چون اگر تعدّد سبب را در اینجا موجب تعدّد مسبب بدانیم باید در همه صور چنین باشد و تکرار کفاره واجب می‌شود مطلقاً، و اگر تعدّد سبب را موجب تعدّد مسبب ندانیم باید در همه صورت‌ها چنین باشد، پس تکرار کفاره واجب نمی‌شود مطلقاً.

ترجمه و شرح عبارت: وقیل تکرّز.. یعنی و بعضی گفته‌اند که کفاره واجب است تکرار شود مطلقاً (حتی در آن صورتی که موجبات کفاره در جنس و وقت متحد باشند و کفاره فاصله نشود).

و (شارح می‌فرماید که:) این قول نیکو است اگر اجماع (که صاحب کتاب «مذهب» ادعا کرده) برخلاف آن قول، ثابت نبوده باشد لتعدّد السبب.. این جمله دلیل است برای - متجه - یعنی زیرا سبب (که موجب کفاره باشد) در اینجا متعدّد است و تعدّد سبب موجب تعدّد مسبب است (و مسبب همان کفاره است) مگر در موردی که نضی (یعنی روایتی) وارد شود بر تداخل مسبب (مثل باب غسل که گفته‌اند اگر چند موجب غسل انجام دهد، مثلاً هم جنب شود و هم مس میت نماید، یک غسل کافی است پس غسل‌ها تداخل می‌کنند) و هو منفی هنا یعنی و در اینجا نضی بر تداخل کفاره نداریم (پس باید متعدّد کفاره بدهد) ولولوحظ.. (از اینجا شارح قول دیگری را بیان می‌کند و آن عدم تکرار کفاره است مطلقاً) یعنی و اگر (کسی بگوید: که کفاره بجهت آن است که چون روزه باطل می‌شود) و ملاحظه می‌کنیم که روزه باقی نمی‌ماند به باطل شدنش به واسطه انجام سبب اول (یعنی مثلاً به خوردن اول، روزه باطل می‌شود پس سبب دوم یعنی خوردن دوم مثلاً، دیگر روزه‌ای را باطل نمی‌کند تا کفاره دوم واجب شود، پس از این قول) لازم می‌آید که کفاره تکرارش واجب نیست در

یک روز مطلقاً (در همه صورت‌های گذشته، چه جنس سبب متحد باشد یا متغایر، و چه جماع باشد یا غیرجماع، چه کفاره فاصله شود یا نه).

(سپس شارح این قول را نیز می‌پسندد و می‌فرماید: برای این قول (که تکرار کفاره مطلقاً واجب نیست) وجهی هست و قول وسط (که بین قول به تکرار مطلقاً و بین قول به عدم تکرار مطلقاً می‌باشد که آن قول وسط همان قول مصنف و مشهور است که در چهار صورت قائل به تکرار شده‌اند مطلقاً و در غیر آن قائل به عدم تکرار شده‌اند مطلقاً) این قول ضعیف است (بلکه قول پسندیده یا قول به تکرار است مطلقاً چنانکه در بالا فرمود: وهو متجه، و یا قول به عدم تکرار مطلقاً چنانکه در پایین فرمود: وله وجه) والواسطة این مبتد است و خبرش - ضعیفة - می‌باشد.

و یتحقّق تعدّد الاکل والشرب بالازدراد وإن قل، ویتجه فی الشرب إتحداه مع إتصاله وإن طاف للعرف.

و یتحقّق تعدّد الاکل... توضیح: ببینیم تعدّد در خوردن به چه تحقق می یابد؟ و میزان در آن چیست؟ می فرماید: میزان در آن، بلعیدن است یعنی هر مقدار غذا که از گلو پایین می رود یک بار حساب می شود پس به واسطه چند مرتبه بلعیدن غذا - گرچه غذای بلعیده شده در هر مرتبه کم باشد - تعدّد اکل تحقق می یابد، و همچنین در مشروب.

سپس می فرماید: اگر در مشروب، مایع را پشت سرهم متصلآبیاشامد گرچه به مدت طولانی باشد (مثلاً ظرف آب رالب دهانش بگیرد و در اثناء آشامیدن ظرف را پائین نیاورد که در عرف می گویند متصل به هم خورد) در این صورت یکبار آشامیدن محسوب است نه متعدّد.

ترجمه و شرح عبارت: و یتحقّق.. یعنی و تحقق پیدا می کند تعدّد در خوردن و آشامیدن، به بلعیدن متعدّد گرچه (آن مقدار بلعیده شده در هر مرتبه) کم باشد. و نیکوست در شرب اینکه بگوئیم: یکبار محسوب است در صورتی که آشامیدن متصل باشد - هر چند طولانی شود زمان شرب (که در این مدت، قهراً مشروب هم چند مرتبه بلعیده شده ولی چون متصل آشامیده شده، در نظر عرف یک مرتبه محسوب است) فی العرف در نسخه ای که در دست ماست عبارت کتاب - فی العرف - است پس بنابراین آن کلمه متعلق است به - اتصالة - و جمله «وان طال» معترضه می باشد. ولی در اکثر نسخه ها عبارت کتاب - للعرف - است پس بنابراین باید گفت آن کلمه علت است برای - یتجه - یعنی زیرا در آن صورت مذکوره، عرف مردم حکم به اتحاد شرب می کند.

(ويتحمل عن الزوجة المكروهة) على الجماع (الكفارة والتعزير) المقدر على الوطي
 (بخمسة وعشرين سوطاً فيعزر خمسين).

كفاره جماع با زوجه

وَيَتَحَمَّلُ عَنِ الزَّوْجَةِ... توضیح: مسأله دیگر است: اگر روزه دار در ماه رمضان با زن خود که روزه دار است جماع (نزدیکی) کند، چنانچه زن را مجبور کرده باشد، باید كفاره روزه خودش و كفاره روزه زن را بدهد و دو مرتبه تعزیرش کنند و در اینجا تعزیری که شرعاً برای جماع عمدی تعیین شده، ۲۵ تازیانه است پس باید مرد را پنجاه تازیانه بزنند که ۲۵ تازیانه کیفر خودش و ۲۵ تازیانه کیفر زنش می باشد و همه اش را باید خودش تحمّل کند.

ترجمه و شرح عبارت: ویتحمل... یعنی (اگر مرد روزه دار، مجبور کند زن خود را و با او نزدیکی کند) باید تحمل کند - از جانب زن مجبور شده بر جماع - هم كفاره و هم تعزیری را که شرعاً تقدیر شده بر جماع کردن، به بیست و پنج تازیانه (چون شرعاً بر کسی که جماع با همسرش در ماه رمضان کرده، باید ۲۵ تازیانه زد چه مرد و چه زن، و در مسأله مورد بحث چون زن مجبور بر جماع شده باید تازیانه های زن را بر مرد زد) پس مرد را پنجاه تازیانه باید زد (و دو كفاره باید بدهد، یکی كفاره خودش و یکی كفاره زنش) الكفارة مفعول است برای - یتحمل - علی الواطي در نسخه ای که در دست ماست عبارت - علی الواطي - است ولی صحیح آن است که - علی الوطی - باشد چون در بالا اشاره کردیم که ۲۵ تازیانه مخصوص مرد که وطی کننده است نمی باشد بلکه در شرع مقدس هم برای زن اگر راضی به جماع باشد و هم برای مرد مقرر است.

والتّعزیر... برای گناهان در شریعت اسلام، مجازات و کیفر قرار داده شده. مجازات بعض گناهان از جانب شارع مقدس تعیین گردیده و آن را «حدّ» گویند، چنین مجازاتی باید بدون زیادت و کم جاری شود و حاکمان شرع، حق دخل و تصرف در آن ندارند مثلاً حدّ زناى غیرمحصنه که در قرآن کریم صد ضربه تازیانه تعیین شده است، قضات شرع نمی‌توانند آن را کم یا زیاد کنند و حد در لغت عرب به معنای منع است و اینکه مجازات مذکوره را حد می‌گویند چون مانع از معصیت و جرم است و افراد بی تقوی از ترس واقع شدن در معرض مجازات و کیفر، غالباً از انجام معصیت و جرم احتراز می‌کنند.

ولی مجازات بعضی دیگر از گناهان از جانب شارع مقدس تعیین نشده و بسته به نظر حاکم و قاضی شرع است و آن را «تعزیر» گویند.

و تعزیر در لغت به معنای نصرت و یاری است و اینکه کیفر مذکور را تعزیر نامیده‌اند، چون سبب یاری جامعه از آلودگی به سیئات اخلاقی است و نیز وسیله تأدیب مجرم است و به همین مناسبت است به تعزیر، تأدیب نیز گفته می‌شود.

پس فرق بین حد و تعزیر - با اینکه هر دو کیفر و مجازاتند - این است که حدّ: آن مجازاتی است که از جانب شارع مقدس تعیین گردیده، و تعزیر: آن مجازاتی است که تعیین آن بدست قاضی و حاکم شرع است.

بنابراین فرق، در اینجا راجع به عبارت کتاب، این سؤال پیش می‌آید که چگونه تعزیر، تعیین شده به بیست و پنج تازیانه و حال آنکه اندازه تعزیر بسته به نظر حاکم و قاضی است؟

در جواب این سؤال گوئیم: مرحوم شارح در کتاب «مسالک» در باب حدود، بیانی دارد که جواب آن سؤال را روشن می‌کند، ایشان بعد از آنکه تعریف حد و تعزیر را ذکر کرده، فرموده است که:

تعیین مقدار حد از جانب شرع در همه افراد حد ثابت است و اما در تعزیر: اصل عدم تعیین اندازه آن از جانب شرع است و در غالب افراد تعزیر چنین بوده ولی در بعضی از افراد تعزیر حسب روایات از جانب شرع، اندازه آن تقدیر و تعیین شده است و آن در پنج مورد می باشد.

سپس شارح در همان کتاب آن پنج مورد را شمرده است که یکی از آنها همین موردی است که مسأله مورد بحث ماست که کسی که در روز ماه رمضان با همسرش مجامعت نماید به بیست و پنج ضربه تازیانه طبق روایات تعزیر می شود. پس خلاصه جواب این است که آن تعریفی که برای تعزیر ذکر گردید بر حسب غالب افراد تعزیر است نه همه افراد.

ولا تحمّل فی غیر ذلك، كإكراه الأمة، والأجنبية، والأجنبي لهما، والزوجة له، والأكراه على غیر الجماع ولو للزوجة، وقوفا مع النص.

ولا تحمّل فی غیر ذلك... توضیح: حکمی که گفته شد مربوط به زوجه انسان است پس مرد اگر کنیز روزه دارش را و یا زن بیگانه روزه داری را مجبور به جماع با او کند، واجب نیست کفاره و تعزیر آن کنیز وزن بیگانه را آن مرد متحمّل شود بلکه کفاره و تازیانه خودش را فقط متحمّل می شود.

و همچنین اگر انسان، زن و شوهر روزه داری را مجبور به نزدیکی کند، بر انسان واجب نیست کفاره و تعزیر آن زن و شوهر را متحمّل شود.

و همچنین اگر زنی شوهر روزه دار خود را مجبور کند که با او نزدیکی نماید واجب نیست کفاره روزه شوهر خود را بدهد و تحمّل تعزیر شوهر نیز نباید بکند.

و همچنین اگر مرد زن خود یا کس دیگر را مجبور کند که غیر جماع، کار دیگری که روزه را باطل می کند (مثل خوردن و آشامیدن) بجا آورد، بر آن مرد کفاره زن خود یا آن کس دیگر، واجب نیست.

و دلیل همه اینها این است که چون روایت فقط در مورد مجبور کردن مرد همسرش را می باشد پس در غیر آن نمی توانیم آن حکم را تعدی دهیم.

ترجمه و شرح عبارت: **ولا تحمّل**.. یعنی تحمّل کفاره و تعزیر، واجب نیست در غیر مورد اکراه مرد زوجه اش را مثل (این مواردی که ذکر می شود):

۱. اکراه کردن (مرد) کنیز را ۲. اکراه کردن (مرد) زن بیگانه ای را ۳. اکراه کردن مرد بیگانه، زن و شوهری را (به جماع) ۴. اکراه کردن زن، شوهرش را ۵. اکراه کردن برانجام مفطری غیر جماع (چه شخص بیگانه را یا) گرچه زن خود را اکراه الأمة.. اضافه اکراه به أمه و نیز به اجنبیة، اضافه مصدر به مفعول است **والأجنبي**.. یعنی واکراه الاجنبی و این اضافه مصدر به فاعل است و همچنین اضافه إكراه به زوجه **وقوفاً مع النص**

(این جمله دلیل است برای عدم وجوب تحمّل در همه آن موارد مذکوره یعنی بجهت اینکه در صورت وجود روایت، توقف می‌کنیم (و از مورد روایت تعدی نمی‌کنیم به موارد دیگر، و مورد روایت اختصاص دارد به اکراه مرد، زنش را پس در غیر این مورد، حکم به تحمل کفاره و تعزیر نمی‌کنیم).

وكون الحكم في الاجنبية أفحش لا يفيد أولوية التحمل، لان الكفارة مخففة للذنب، فقد لا يثبت في الاقوى كتكرار الصيد عمدا. نعم، لا فرق في الزوجة بين الدائم والمستمتع بها.

وكون الحكم في الأجنبية... توضيح: اين جمله جواب است از قول بعض فقهاء كه گفته اند: در صورت اكراه كردن مرد، زن بيگانه را نيز بايد مرد كفاره و تعزير زن را تحمل كند به دليل مفهوم موافقت (يعنى طريق اولويت) زيرا زنا گناهش سنگين تر است از جماع با زن خود كه در روزهاى ديگر حلال است و بجهت روزه حرام شده پس وقتى كه در جماع با زن خود، مجازات ثابت است به اينكه كفاره و تعزير زنش را هم متحمل شود، بايد در زنا با زن بيگانه بطريق اولى مجازات ثابت باشد.

شارح جواب مى دهد به اينكه: اصل قرار دادن كفاره در شريعت مقدسه براى اين است كه گناهى كه صادر شده تخفيف پيدا كند و يا ساقط شود و لذا ممكن است شارع مقدس آن را فقط در جايى كه جرم مرتكب شده سبك و صغيره مى باشد، قرار دهد، اما در جايى كه گناه كبيره و سنگين باشد كفاره قرار ندهد تا انتقام از او بگيرد نظير در مسأله شكار در حال احرام كه گفته اند اگر يكبار عمداً شكار كند بايد كفاره بدهد چون جرمش كمتر است ولى اگر تكرر كند شكار را ديگر كفاره نيست و خدا انتقام از او مى گيرد.

ترجمه و شرح عبارت: **وكون...** (اين كلمه مبتداست و خبرش - لا يفيد - مى باشد) يعنى بودن حكم (يعنى عمل و يا اثر عمل) در زن اجنبيه (يعنى بيگانه) بدتر، (اين را قبول داريم ولى اين) اثبات نمى كند اولويت تحمل (در زن اجنبيه) را، زيرا كفاره تخفيف دهنده گناه (و يا ساقط كننده آن) است پس چه بسا ممكن است (در گناهى كه ضعيف و صغيره است كفاره ثابت باشد تا آن گناه تخفيف پيدا كند و يا ساقط گردد ولى) در آن گناهى كه اقوى و كبيره است، كفاره ثابت نباشد (تا خدا

انتقام آن را بگیرد) مثل تکرار شکار عمدی (در حال احرام، که در دفعه اول شکار عمداً، کفاره هست اما در تکرار آن دیگر کفاره نیست بلکه فقط عقاب دارد و خدا انتقام آن را می‌گیرد چنانکه در قرآن می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكُمْ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ﴾^۱

ای گروه مؤمنان در حال احرام، صید را نکشید و هر کس آن را عمدآکشت مثل آن صید را - که به مثلیت آن، دو مؤمن عادل حکم کند - بعنوان هدی و قربانی به کعبه رساند یا چند مسکین را طعام بدهد یا معادل آن روزه بدارد تا بچشد عقوبت مخالفتش را، خدا از گذشته (یعنی صید دفعه اول) درگذشت ولی هر که دیگر بار به مخالفت باز گردد (یعنی دفعه دیگر صید کند) خدا از وی انتقام خواهد کشید.

نعم لافرق فی الزوجة... یعنی آری فرقی نیست درزن انسان، بین اینکه زن دائمی باشد یا زن متعه - موقت - (پس در هر دو اگر مرد اکراه بر جماع با او کرد باید کفاره و تعزیر آنها را متحمل شود) الْمُتَمَتِّعُ بِهَا وَبِهَ، زن صیغه و زن موقت نیز می‌گویند.

وقد يجتمع في حالة واحدة الاكراه والمطاوعة، ابتداء واستدامة، فيلزمه حكمه، ويلزمها حكمها.

ولا فرق في الاكراه بين المجبورة، والمضروبة ضربا مضراحتي مكنت على الاقوى. وكما ينتفي عنها الكفارة ينتفي القضاء مطلقا. (ولو طاوعته فعليها) الكفارة والتعزير مثله.

وقد يجتمع في حالة... مطلب ديگراست توضيحش اينكه: گاهی ممکن است بر زن دريك حالت، هم اكراه وهم رضایت جمع شود البته به ترتیب درابتدای عمل ودرائناء عمل یعنی اینکه درابتدای عمل، مرد اكراه كند زن را ودرائناء عمل، زن راضی شود، دراین صورت باید مرد دو كفاره بدهد و دو مرتبه تعزیر شود (و پنجاه تازيانه بخورد) چون اكراه کرده و حكم اكراه همان است كه گفتیم، وزن هم يك كفاره بدهد و يك مرتبه تعزیر شود (بيست و پنج تازيانه) چون راضی به آن عمل شده.

ترجمه و شرح عبارت: وقد يجتمع... یعنی وگاهی جمع می شود دريك حالت (و دريك عمل) هم اكراه وهم رضایت (ولكن) درابتداء ودرائناء (به اینکه درابتداء عمل، مجبورش كند ولی درائناء عمل، زن راضی شود) پس (دراین صورت) لازم می گیرد مرد را حكم اكراه (كه باید تحمل كند كفاره و تعزیر زن را علاوه بر كفاره و تعزیر خودش) و لازم می گیرد زن را حكم مطاوعه (كه چون درائناء راضی شده باید زن هم، كفاره بدهد و تعزیر شود به بیست و پنج تازيانه).

ولا فرق في الاكراه... مطلب ديگر: فرقی نیست در اكراه كردن بين اینکه مجبور كند زن را به جماع (به اینکه دست و پای او را ببندد و با او نزديکی كند و این را مضطرّه نیز گویند) یا اینکه بزند زن را به زدن كه آسیب به او برساند تا زن (تسلیم شود و) خود

را در اختیار بگذارد **علی الاقوی** یعنی اقوی آن است که بین مجبوره و مضروبّه در مسأله اکراه، فرقی نیست.

و **كما ینتفی عنها الکفارة... مطلب دیگر:** همانطوری که در مسأله اکراه، دانسته شد که از زوجه، کفاره ساقط است (چه مجبوره باشد و چه مضروبّه) و باید مرد کفاره او را بدهد، همچنین قضای روزه آن روز بر او واجب نیست مطلقاً یعنی چه مجبوره باشد و چه مضروبّه مطلقاً این اطلاق در مقابل قول شیخ طوسی است که تفصیل داده و گفته است: اگر زن مجبوره باشد قضا از او ساقط است ولی اگر مضروبّه باشد باید قضا بکند. و این مسأله در اول کتاب نیز گذشت در آنجا که فرمود: «والمکره علیه ولو بالتخویف فباشربنفسه علی الاقوی».

ولو طاوعته... مسأله دیگر: اگر زن از ابتداء به جماع راضی بوده باشد پس بر زن نیز کفاره واجب است و تعزیر (به بیست و پنج تازیانه) باید بشود مثل شوهرش (که یک کفاره بدهد و یک مرتبه تعزیری شود) **طاوعته** یعنی زوجه تن دهد به زوج.

(القول في شروطه) أي شروط وجوب الصوم وشروط صحته، (ويعتبر في الوجوب البلوغ والعقل) فلا يجب على الصبي والمجنون والمغمى عليه، وأما السكران فبحكم العاقل في الوجوب، لا الصحة، (والخلو من الحيض والنفاس والسفر) الموجب للقصر، فيجب على كثيره، والعاصي به، ونحوهما. وأما ناوي الإقامة عشرا، ومن مضى عليه ثلاثون يوما متريدا، ففي معنى المقيم.

مبحث شرايط روزه

(القول في شروطه)... توضيح: شرايط روزه بر دوگونه است: شرايط وجوب روزه، شرايط صحت آن:

شرايط وجوب روزه

شرايط وجوب چند چيز است:

اول و دوم - بلوغ و عقل

۱. بلوغ: پس بر بچه روزه واجب نيست.

۲. عقل: پس بر دیوانه و آدم بی هوش، روزه واجب نیست چون در هر دو عقل نمی‌باشد و تکلیف غیر عاقل قبیح است.

و اما آدم مست هر چند در آن حال، عقل ندارد ولی چون نداشتن عقل بدست خودش بوده (چنانکه غالباً چنین است که عمداً مست می‌شوند) فلذا به قید - عقل - خارج نمی‌شود بلکه در وجوب روزه بر او، در حکم عاقل می‌باشد پس به واسطه مستی که روزه از او ترک شود معصیت کرده. و اگر چنانچه در اثناء روزه هوش آید باید امساک کند و چیزی نخورد و قضاء روزه آن روز هم بر او واجب می‌باشد.

ولی اگر در حال مستی روزه بگیرد صحیح نمی‌باشد چون یکی از شرایط صحت، داشتن عقل است و او در آن حال، عقل ندارد.

۳. خالی بودن زن از حیض پس روزه بر زن حائض واجب نیست.

۴. خالی بودن زن از نفاس پس بر زن نفساء واجب نیست.

۵. مسافر نبودن به سفری که نماز را شکسته می‌کند پس بر مسافر واجب نیست ولی اگر کثیرالسفرویا مسافر معصیت بود، روزه را باید بگیرد چون نماز آنها شکسته نیست، و همچنین کسی که در سفر در محلی قصد ده روز اقامت کند و یا سی روز در آن محل بدون قصد اقامت بطور مرمود بر او بگذرد، در این دو صورت نیز باید روزه را بگیرد چون در حکم مقیم در شهر می‌باشد نه مسافر.

ترجمه و شرح عبارت: **القول**.. یعنی در اینجا بحث در شروط روزه است یعنی شرایط وجوب آن و شرایط صحت آن (اما شرایط وجوب، می‌فرماید:) شرط است در وجوب روزه، اینکه بالغ و عاقل باشد پس (بنا بر این دو شرط) واجب نیست بر بچه و دیوانه و آدم بی هوش، و اما آدم مست در حکم عاقل می‌باشد در وجوب روزه بر او، نه در صحت (یعنی اگر روزه بگیرد صحیح نیست چنانکه سابقاً گفتیم).

والخلوة من الحيض... یعنی و(شرط سوم و چهارم و پنجم) خالی بودن از حیض و از نفاس و از سفر، آن سفری که موجب شکسته شدن نماز است (نه سفری که موجب شکسته شدن نماز نمی شود مثل سفر کثیرالسفر یا سفر معصیت) پس واجب است روزه بر آدم کثیرالسفر و نیز کسی که عاصی به سفر است و مانند آنها (از سفرهایی که موجب قصر نماز نباشند مثل کسی که در سفر، از ملک یا وطنش عبور کند و مثل کسی که قصد هشت فرسخ نکند).

و اما کسی که قصد ماندن ده روز (در محلی در بین راه) بکند و یا کسی که سی روز بر او بگذرد با حال تردد (بین اینکه اقامت بکند یا نکند) این دو نفر در معنای مقیم در شهر می باشند (نه مسافر) للقصر یعنی شکسته شدن نماز و اما ناوی الإقامة.. شاید غرض شارح از بیان آن، این است که می خواهد بفرماید که در آن دو نفر، شرط پنجم - خالی بودن از سفر - حاصل است چون آنها در حقیقت مسافر نیستند بلکه در معنای مقیم می باشند پس احتیاجی نیست برای حصول شرط در آنها اینکه قید - موجب قصر - بیاوریم پس ما آن قید را آوردیم بجهت تحقق آن شرط در عاصی به سفر و کثیرالسفر چون بر این دو نفر، مسافر صدق می کند اما چون مسافری هستند که نمازشان شکسته نیست فلذا باید روزه را بگیرند.

(و) يعتبر (في الصحة التمييز) وإن لم يكن مكلفا.

شرایط صحت روزه

روزه بچه ممیّز

و يعتبر في الصحة التمييز... توضیح: یکی از شرایط صحت روزه، تمییز است گرچه بالغ نباشد و معنای تمییز چنانکه در کتاب الصلاة گذشت این است که قوه‌ای داشته باشد که چنانچه اگر شرایط عبادت و اجزاء آن را برای او بیان کنند، او به کمک آن قوه، فرق بین اجزاء و شرایط را بفهمد و بتواند فرق بگذارد (یعنی بتواند بفهمد که کدام چیز جزء عبادت است و کدام چیز، شرط آن است) و نیز فرق بین واجبات عبادت و مستحبات آن.

پس بنابراین شرط (تمییز) روزه دیوانه و آدم بی هوش و بچه غیر ممیّز، صحیح نمی‌باشد چنانکه مصتّف در کتاب الصلاة با همان شرط، آن سه شخص را خارج کرد.

ويعلم منه: أن صوم المميز صحيح فيكون شرعياً، وبه صرح في «الدروس»، ويمكن الفرق بأن الصحة من أحكام الوضع فلا يقتضي الشرعية. والاولى كونه تمرينياً، لا شرعياً، ويمكن معه الوصف بالصحة كما ذكرناه. خلافاً لبعضهم، حيث نفى الامرين.

وَيُعَلِّمُ مِنْهُ: ان صوم المميز... قبل از توضیح مطلب، چند مقدمه ذکر می‌کنیم:

مقدمه اول - چنانکه مکرراً توضیح داده‌ایم فقهاء احکام را از یک نظریه دو قسم تقسیم کرده‌اند: حکم تکلیفی، حکم وضعی.

حکم تکلیفی: یعنی وجوب، حرمت، استحباب، کراهت، اباحه، این پنج حکم بعنوان احکام خمسة تکلیفیه خوانده می‌شوند، واینها همه از قبیل بکن و نکن یعنی از قبیل امر و نهی و یا رخصت است.

حکم وضعی: از آن قبیل نیست مانند طهارت، نجاست، زوجیت، مالکیت، شرطیت، سببیت، صحت، بطلان، و امثال اینها.

مقدمه دوم - فقهاء اختلاف کرده‌اند در اینکه آیا عبادت بچه، شرعی است (به این معنی که عبادتش مستند به امر و تکلیف استجابی شارع است یعنی متعلق امر شارع است و مستحق ثواب می‌باشد و شرعاً از باب مثال داخل در اسم روزه‌دار است) یا اینکه شرعی نیست بلکه تمرینی است یعنی فقط بجهت تمرین و عادت کردن به انجام عبادت است و تکلیفی از شارع به او متوجه نیست؟ دو قول است:

جماعتی از فقهاء مثل مصنف قول اول را اختیار کرده‌اند، به دلیل اینکه در روایتی شارع امر استجابی کرده به ولی بچه به اینکه بچه را امر به عبادت کند و آن روایت این است که: «مروهه بالصلاة لسبع» یعنی بچه‌ها را در هفت سالگی امر به نماز (و عبادات دیگر) کنید، و این تکلیف به توسط ولی متوجه به بچه نیز هست از باب اینکه گوئیم تکلیف کردن به امر به چیزی، تکلیف به آن چیز نیز هست به این معنی که ظاهر از اینکه شارع مقدس ولی بچه را امر به تمرین دادن بچه کرده، این است که

عبادت را از بیچه می‌خواهد و مطلوب اوست پس تکلیف استحبابی از شارع به بیچه نیز متوجه می‌شود و عبادت بیچه موافق آن تکلیف و متعلق آن خواهد بود و همین است معنای شرعی بودن عبادت.

و جماعت دیگر از فقهاء مثل شارح قول دوم را اختیار کرده‌اند به دو دلیل:
 اول اینکه: گفته‌اند تکلیف شرعی مطلقاً (حتی استحبابی) مشروط به بلوغ است (چنانکه در روایت دارد که: قلم تکلیف از بیچه برداشته شده تا وقتی که بالغ شود و این حدیث شامل است حتی تکلیف استحبابی را) پس وقتی بلوغ نبود تکلیف نخواهد بود پس بیچه اگر عبادتی انجام دهد فقط جهت تمرینی دارد و برای عادت کردن خواهد بود.

دلیل دوم اینکه: گفته‌اند قبول نداریم که تکلیف شارع، ولی بیچه را به امر کردن صبی به عبادت، تکلیف به خود بیچه باشد و بر فرض آن را قبول کنیم گوئیم:
 نسبت به بیچه، امر تمرینی است نه تکلیفی، و وقتی تکلیفی نبود شرعی نخواهد بود چون شرعی آن است که مستند به امر تکلیفی باشد نه تمرینی.

این هم ناگفته نماند که فایده اختلاف در آن مسأله، در چند چیز ظاهر می‌شود:

۱. چنانکه اشاره به آن کردیم، بنابر قول اول، ثواب عبادت به بیچه می‌رسد و بنابر قول دوم ثواب عبادت به ولی بیچه می‌رسد.

۲. اگر کسی نذر کند که به شخصی که روزه شرعی بگیرد پولی بدهد، بنابر قول اول می‌تواند آن پول را به بیچه‌ای که روزه گرفته بدهد و بنابر قول دوم نمی‌تواند به او بدهد.

۳. اگر بیچه وضو گرفت سپس بالغ شد، بنابر قول اول وضویش شرعی است و دیگر لازم نیست بعد از بلوغ وضو بگیرد، و اما بنابر قول دوم، باید دو مرتبه بعد از بلوغ وضو بگیرد.

۴. بنابراین قول اول شرط است که بچه تمام شرایط عبادت را انجام دهد ولی بنابر قول دوّم شرط نیست.

مقدمه سوم - علماء اصول نزاع و اختلاف کرده‌اند در اینکه آیا احکام وضعیه هم مثل احکام تکلیفیه مجعول شرعی است بطوریکه به مجرد جعل و انشاء شارع آن را، صحیح باشد انتزاع معانی آنها (بدون اینکه متوقف بر انشاء حکم تکلیفی باشد) مثلاً به محض انشاء کردن شارع زوجیت و یا ملکیت را گفته شود: «هذا ملك» و «هذه زوجة» یا اینکه احکام وضعیه مجعول مستقل شرعی به آن نحو مذکور نمی‌باشند بلکه از احکام تکلیفه انتزاع می‌شود و مجعولند به تبع آنها که به جعل احکام تکلیفیه وضع شده‌اند به این معنی که مثلاً از جواز تصرفات که شارع جعل نموده برای شخص (که این حکم تکلیفی است) انتزاع می‌شود مالکیت و ملکیت این شیء، و یا مثلاً از ایجاب صلاة زمان دلوک (یعنی غروب) شمس که حکم تکلیفی است در قول خدای تعالی: ﴿اقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ﴾ انتزاع می‌شود سببیت دلوک برای وجوب پس سببیت حکم وضعی است.

طرح محل نزاع به بیان مذکور، تعبیر متأخرین از علمای اصول است و اما قدماى آنها تعبیرشان در طرح محل نزاع طور دیگر است و آن اینکه گفته‌اند: آیا حکم وضعی مشروط به تکلیف است (که تا حکم تکلیفی نباشد، حکم وضعی نیست) یا اینکه مشروط به آن نمی‌باشد و می‌شود حکم وضعی باشد بدون تکلیفی.

بعضی قول اول را اختیار کرده‌اند و گفته‌اند حکم وضعی تابع حکم تکلیفی است و از آن انتزاع می‌شود چنانکه مثال زدیم از سببیت، و همچنین مثل صحت که یکی دیگر از احکام وضعی شمرده‌اند به معنای موافقت با امر و تکلیف شارع است، اگر تکلیفی نباشد موافقت با آن تحقق پیدا نمی‌کند.

بعضی دیگر قول دوم را اختیار کرده‌اند که شارح هم از این جماعت است، اینها گفته‌اند حکم وضعی مشروط به تکلیف نیست و روی این مبنا گفته‌اند اگر بچه و یا دیوانه مال کسی را تلف کند ضامن است (و ضمان حکم وضعی است که شارح مقدس در حدیث «من ألتف مال الغیر فهو ضامن» آن را جعل مستقل کرده که شامل دیوانه و بچه نیز می‌شود) با اینکه تکلیف و حکم تکلیفی برای آنها نیست چون بلوغ و عقل ندارند. و اما قائلین به قول اول می‌گویند ضمان برای بچه و دیوانه نیست بلکه ضمانش معلق به تکلیف و بعد از بلوغ است).

پس اگر کسی قول اول را اختیار کند چنانچه اگر عبادت بچه را صحیح بداند (که صحت حکم وضعی است) باید شرعی هم بداند چون شرعی یعنی تکلیف شارع به آن عبادت بچه متوجه است چنانکه در مقدمه دوم گفته شد، و صحت را هم ملازم با تکلیف می‌دانند چنانکه در بالا دانسته شد. همانطوری که بنا بر همان مبنا، به عکس اگر کسی عبادت بچه را شرعی نداند باید صحیح هم نداند.

و اما اگر کسی قول دوم را اختیار کند می‌تواند فرق بگذارد بین صحت عبادت بچه و شرعی بودن آن یعنی صحیح بداند اما شرعی نداند.

بعد از این سه مقدمه، مقصود شارح در عبارت، اجمالاً روشن می‌شود و توضیح بیشتر آن اینکه می‌فرماید:

از آن شرط مذکور (که تمییز شرط است) فهمیده می‌شود که روزه بچه ممیز، صحیح است گرچه بالغ نیست و وقتی که صحیح بود، شرعی هم خواهد بود (یعنی کشف می‌کنیم که تکلیف و امر شارع مقدس - البته تکلیف استحبابی - به بچه ممیز متوجه است و بر انجام روزه ثواب خواهد برد و داخل در اسم صائم می‌باشد) چون معنای صحت عبادت، موافق بودن آن با تکلیف و امر شارع می‌باشد و این بنا بر

مبنای اینکه حکم وضعی مشروط به تکلیف است و تابع آن می‌باشد پس حکم به صحّت ملازم با حکم به شرعی بودن آن می‌باشد.

و تکلیف شارع در اینجا - چنانکه در مقدمه دوم گفته شد - همان تکلیفی است که به ولیّ بچه متوجه است.

ولی شارح چون نظرش آن است که احکام وضعی مشروط به تکلیف نیست لذا می‌فرماید ممکن است بگوئیم عبادت بچه صحیح است اما شرعی نیست.

سپس در دلیل اینکه چگونه می‌شود بین صحّت و شرعی بودن فرق قائل شویم می‌فرماید: بجهت اینکه صحت، حکم وضعی است (نظیر سببیت و شرطیت).

و حکم وضعی را مشروط به تکلیف نمی‌دانیم پس حکم به صحّت عبادت بچه مستلزم شرعی بودن آن نخواهد بود.

پس بهتر آن است که بگوئیم عبادت بچه صحیح تمرینی است نه صحیح شرعی، به دلیل اینکه - چنانکه در مقدمه دوم دانسته شد - تکلیف حتی تکلیف استحبابی متوجه به بالغ است نه غیربالغ و آن تکلیفی که در مسأله می‌باشد به ولیّ بچه متوجه است و به بچه متوجه نمی‌باشد.

اشکال بر شارح در صحت عبادت صبی

در اینجا بر شارح - که عبادت صبی را صحیح می‌داند و غیر شرعی - اشکالی وارد می‌آید و آن اینکه گفته‌اند معنای صحّت در عبادت یکی از این دو معنی است:

۱. مطابقت عمل با تکلیف و امر شارع.

۲. سقوط قضا.

و هر کدام از این دو معنی مقصود باشد مستلزم آن است که تکلیفی وجود داشته باشد اما معنای اول زیرا تا تکلیفی نباشد مطابقت با آن تحقق نمی‌یابد و اما معنای دوم زیرا تا تکلیف متوجه انسان نباشد قضا نیست تا ساقط شود به انجام دادن تکلیف و خلاصه اینکه وقتی صحت مستلزم وجود تکلیف بود پس عبادت شرعی خواهد بود پس صحت مستلزم شرعی بودن است چنانکه رأی مصتف بود پس چگونگی شارح فرق گذاشته بین صحت و شرعی بودن.

از این اشکال ممکن است جواب دهیم به اینکه: گویا شارح قبول دارد که صحت به معنای مطابقت با تکلیف شارع است ولی در اینجا غرضش مطابقت با آن تکلیفی است که متوجه به ولیّ بچه است و یا آن تکلیفی که متوجه بالغین است.

و شاید هم مقصود از صحت در اینجا، ترتب اثر باشد (و این معنای صحت در باب معاملات است یعنی مثلاً صحت بیع به معنای ترتب اثربیع است و آن ملکیت است) و در مورد بحث، اثر همانا مثلاً خروج ولیّ بچه از عهده تکلیف به تمرین بچه، خواهد بود یعنی وقتی که بچه عبادت را انجام داد صحت آن به این معنی است که تکلیف به تمرین دادن بچه، از گردن ولیّ ساقط می‌شود. و این جواب را بعضی از محققین در توجیه عبارت شارح گفته است.

ترجمه و شرح عبارت: **و يُعْلَمُ مِنْهُ**.. یعنی از آن شرط مذکور (که بطور مطلق فرمود: تمییز شرط صحت است و دیگر بلوغ را در صحت، شرط ندانست) فهمیده می‌شود که روزه بچه ممیز، صحیح است (و چون مصتف نظرش در احکام وضعیه این است که مشروط به تکلیف هستند و از حکم تکلیفی انتزاع می‌شوند و صحت در عبادت به معنای موافقت عمل با امر و تکلیف شارع است) پس (حکم به صحت روزه ملازم با این است که حکم کند به توجه تکلیفی از شارع به بچه و اینکه) روزه او شرعی می‌باشد (و آن تکلیف چنانکه مکرر گفتیم همان امری است که متوجه به ولیّ بچه

است که بچه را امر به عبادت کند و تکلیف به امر به چیز، تکلیف به آن چیز است پس تکلیف شارع متوجه به بچه نیز هست) و به صرّح.. یعنی به شرعی بودن صوم ممیز، تصریح کرده مصنّف در کتاب «دروس» (اما در این کتاب «لمعه»، تصریح نکرده بلکه از کلامش فهمیده می‌شود).

ویمکن الفرق... یعنی ممکن است ما فرق بگذاریم (بین صحیح بودن آن و بین شرعی بودنش) به اینکه صحت از احکام وضعیه است (و ما هم حکم وضعی را مشروط به تکلیف نمی‌دانیم بلکه مجعول مستقل است) پس اقتضا نمی‌کند شرعی بودن را (هرچند صحت را به معنای موافقت با امر و تکلیف شارع بدانیم، زیرا چنانکه گفته شد تکلیف شارع در اینجا متوجه به ولی بچه است و متوجه خود بچه نیست و صحت را در اینجا به معنای موافقت با همان تکلیفی که متوجه ولی بچه است می‌دانیم).

والأولی کونه... یعنی بهتر آن است که بگوئیم روزه صبی، تمرینی است (و فقط بجهت تمرین و عادت کردن به آن است) نه اینکه شرعی باشد (که تکلیفی از شارع به خود بچه متوجه باشد) و همانطوری که گفتیم با تمرینی بودن، توصیف صوم صبی به صحت، امکان دارد (و منافات با هم ندارند یعنی صحت با تمرینی بودن، قابل جمعند و منافات ندارد که بگوئیم صحیح تمرینی است نه صحیح شرعی) **خلافاً لبعضهم** یعنی برخلاف قول بعضی از فقهاء که گفته‌اند نه صحیح است و نه شرعی (بلکه تمرینی است بدون صحت و این قول هم بر روی همان مبنایی است که احکام وضعیه، تابع حکم تکلیفی است پس وقتی عبادت صبی را شرعی ندانستند - چون تکلیفی به بچه متوجه نیست - صحیح هم نخواهند دانست) **خلافاً لبعضهم** چنانکه دانسته شد فرق این قول با قول شارح در این است که شارح می‌گوید: روزه صبی تمرینی صحیح است ولی آن بعض فقهاء می‌گویند تمرینی غیر صحیح است.

ناگفته نماند که چنانکه بعضی از محققین گفته‌اند بعد از آنکه شرعی نبود، دیگر اختلاف در اینکه آیا صحیح است یا نه، تنها اختلاف در اصطلاح است و فائده و ثمره شرعی ندارد.

أما المجنون فينتفیان في حقّه، لانّتفاء التّمييز، والتّمرین فرعه. وبشكل ذلك في بعض المجانین لوجود التّمييز فیهم.

روزه مجنون

أما المجنون... توضیح: بحت تاکنون در روزه صبی بود و اما روزه مجنون نه شرعی است و نه تمرینی یعنی استحباب تمرین دادن برای ولیّ مجنون در حق مجنون ثابت نیست.

أما شرعی نبودن که معلوم است چون تکلیفی به مجنون نیست و اما تمرینی نبودن زیرا ما از روایتی که استحباب تمرین صبی ممیز را اثبات می‌کند، بدست آورده‌ایم که علت استحباب، وجود قوه تمییز در صبی است و مجنون قوه تمییز ندارد پس استحباب در او ثابت نمی‌شود.

شارح می‌فرماید: این مطلب در حق بعضی از دیوانه‌ها مشکل است زیرا در بعضی از آنها قوه تمییز هست مثل دیوانه ادواری که یک زمان حالش عادی و زمانی غیر عادی است، پس تمرین دادن به چنین دیوانه‌ای مستحب خواهد بود چون علت استحباب تمرین در او هست.

اگر کسی بر شارح اشکال کند به اینکه: گرچه بعضی از دیوانه‌ها قوه تمییز دارند و از این جهت مثل صبی ممیز می‌باشند ولی شریک بودن در آن، اثبات استحباب تمرین در حق مجنون نمی‌کند، زیرا اثبات به آن طریق، قیاس مستنبط العلة است و آن جایز نیست نزد شیعه امامیه.

توضیح اینکه استحباب تمرین، حکم شرعی است و در اثبات حکم شرعی باید روایتی و یا اجماعی بوده باشد. در صبی ممیز دلیل شرعی نظیر - مروهم بالعبادة لسبع

- وجود دارد ولذا استحباب تمرین در حق او ثابت است اما در مجنون دلیل شرعی نداریم پس اثبات استحباب تمرین در حق او بجهت داشتن علت حکم (یعنی قوه تمییز) قیاس مستنبط العلة است و جایز نیست.

در جواب این اشکال گوئیم که مورد بحث از باب قیاس مستنبط العلة نیست که در نزد شیعه جایز نیست بلکه قیاس مُنقَح المناط است و فرق آن دو این است که: هرگاه علت بودن جامع (یعنی علت مشترکه) به موجب قرائن حالیه و شواهد قوی، موجد یقین و بدرجه قطع برسد، در این صورت قیاس فرع بر اصل را قیاس تنقیحی و یا قیاس لتنقیح المناط گویند - و تفاوت آن با قیاس مستنبط العلة آن است که مأخذ استنباط علت در آن، حدس و ظن است ولی در قیاس تنقیحی، شواهد قطع آوراست.

و به عبارت دیگر: در قیاس مستنبط العلة، علت بودن جامع مشترک، احتمالی و یا ظنی است ولی در قیاس تنقیحی، قطعی و غیر قابل تردید است و بدین جهت است که در مذهب ما قیاس مستنبط العلة تحریم شده ولی قیاس تنقیحی تجویز شده است.

ترجمه و شرح عبارت: **أما المجنون** .. یعنی و اما دیوانه پس شرعی بودن و تمرینی بودن، هر دو در حق آن منتفی می باشند زیرا قوه تمییز (که علت استحباب تمرین است) در او نیست و (معلوم است که وقتی تمییز نبود، استحباب تمرین در حق او ثابت نمی شود چون) تمرین، فرع برداشتن تمییز است.

شارح می فرماید: این دلیل مشکل است در بعضی دیوانه ها چون تمییز در آنها هست (مثل دیوانه ادواری چون مجنون دو قسم است: مجنون دائمی و مجنون ادواری).

مجنون دائمی کسی است که دوره سال همه اوقات دچار اختلال اعصاب دماغی و نقصی عقلی می باشد.

مجنون ادواری کسی است که در بعض اوقات اختلال اعصاب دماغی، حکومت عقل را از او سلب می نماید و در بعضی اوقات دیگر حالت عادی دارد و عقلش حکومت می کند.) **فینتفیان** ظاهراً ضمیر تشبیه مقدر بر می گردد به شرعی و تمرینی، نه اینکه به - امرین - برگردد چون مقصود از امرین چنانکه دانسته شد - صحّت و شرعی بودن - است.

(والخلو منهما) من الحيض والنفاس، وكذا يعتبر فيهما الغسل بعده عند المصنف، فكان عليه أن يذكره، إذ الخلو منهما لا يقتضيه، كما لم يقتضه في شرط الوجوب، إذ المراد بهما فيه نفس الدم، لوجوبه على المنقطعة وإن لم تغتسل، (ومن الكفر)، فإن الكافر يجب عليه الصوم كغيره، ولكن لا يصح منه معه.

سوم و چهارم - خالی بودن زن از حیض و نفاس

(والخلو منهما) من الحيض... توضیح: سوم و چهارم از شرایط صحت آن است که زن خالی از خون حیض و نفاس باشد، شارح می‌فرماید علاوه بر قطع شدن خون، باید غسل نیز بکند پس غسل نیز شرط صحت روزه است و مصتف این را ذکر نکرده و سزاوار بود ذکر کند تا تمام شرایط صحت بیان می‌شد.

اگر کسی گوید: که ذکر نکردن مصتف شاید بجهت این باشد که اشتراط خالی بودن از حیض و نفاس دلالت بر اشتراط غسل نیز می‌کند پس اشتراط غسل از عبارت مصتف فهمیده می‌شود و احتیاجی نیست آن را صریحاً ذکر کند.

جواب گوئیم خالی بودن از حیض و نفاس دلالت بر اشتراط غسل نمی‌کند همانطوری که در شرایط وجوب نیز که خالی بودن از حیض و نفاس شرط بود، دلالت بر اشتراط غسل نمی‌کرد چون شرط در وجوب همانا خالی بودن از خود آن دو خون است نه طهارت به سبب غسل (یعنی نه خالی بودن از آن حالت معنوی که برای زن از خون حیض و نفاسی، حادث می‌شود) و شاهد آن این است که اگر خون قطع شد روزه بر زن واجب است و لو هنوز غسل نکرده، نهایت اینکه صحت روزه اش مشروط به غسل است چنانکه گفتیم.

ترجمه عبارت: **وَكَذَا يُعْتَبَرُ...** وهمچنین شرط است درزن حیض و نفساء (یعنی شرط است در صحت روزه آنها) اینکه غسل کند بعد از خلّو از حیض و نفاس و این شرط را مصنّف در کتب دیگرش معتبر دانسته.

(شارح می فرماید: پس سزاوار بود بر مصنّف اینکه این شرط را (در این کتاب) نیز ذکر می کرد (تا تمام شروط صحت بیان می شد).

(اگر کسی گوید ذکر نکردن مصنّف بجهت عدم احتیاج به ذکر آن بود چون اشتراط خلّو از حیض و نفاس، دلالت بر اشتراط غسل بعد از آن نیز می کند، شارح جواب از این می دهد که: نه، چنین نیست) زیرا خالی بودن از حیض و نفاس قضا نمی کند غسل را (یعنی مستلزم اشتراط غسل نیست تا اینکه اکتفا به ذکر خلّو از حیض و نفاس بشود) همانطوری که خلّو از آنها اقتضا نمی کرد غسل را در شرط وجوب، زیرا مقصود به حیض و نفاس در شرط وجوب، خود خون است (نه آن حالت معنوی که از خون برای زن حاصل می شود پس شرط همانا خالی بودن از خود خون است نه خالی بودن از آن حالت معنوی تا اینکه شرط بودن غسل فهمیده شود. و شاهدش این است که: چون بر زنی که خونس قطع شده روزه واجب است هر چند غسل نکرده (که اگر غسل نکنند و روزه از او ترک شود گناه کرده) **اذا المراد...** علت است برای - کما لم یقتضه فی شرط الوجوب **لوجوبه** علت است برای - المراد بهما نفس الدم -.

پنجم - اسلام

ومن الکفر... توضیح: شرط پنجم از شرایط صحت، خالی بودن از کفر است یعنی اسلام شرط است پس بنابراین، روزه گرچه بر کافر واجب است همانند بقیه عبادات

(چون کفار بر واجبات مکلف هستند و بر ترک آنها عقاب می شوند) و لکن اگر با حال کفر انجام دهد صحیح نیست زیرا صحت روزه مشروط به قصد قربت نیز می باشد و معلوم است که قصد قربت از کافر حاصل نمی شود فان الکافر.. فقهاء امامیه گویند: کفار مکلف به فروع دین و واجبات شرعی هستند^۱ کفیره یعنی غیر صوم از عبادات دیگر منته از کافر معه با کفر یعنی با حال کفر.

^۱ تفصیل این بحث در کتاب الصلاة این شرح در ذیل عبارت مصنف «السابع: الاسلام» گذشت.

(و یصح من المستحاضة، إذا فعلت الواجب من الغسل) النهاري - وإن كان واحدا - بالنسبة إلى الصوم الحاضر، أو مطلق الغسل بالنسبة إلى المقبل. ويمكن أن يريد كونه مطلقا شرطا فيه مطلقا، نظرا إلى اطلاق النص والاول أجد، لان غسل العشاءين لا يجب إلا بعد انقضاء اليوم، فلا يكون شرطا في صحته. نعم، هو شرط في اليوم الآتی، ویدخل في غسل الصبح لو اجتمعا.

مسأله صوم مستحاضه

(و یصح من المستحاضة... توضیح: زنی که در حال استحاضه کثیره است اگر غسل واجب خود را بجا آورد روزه او صحیح است.

در کتاب الطهارة در احکام استحاضه گفته شد که زن در استحاضه کثیره، باید یک غسل برای نماز صبح کند و یک غسل برای نماز ظهر و عصر و یک غسل برای نماز مغرب و عشا بجا آورد.

در مسأله روزه زن مستحاضه بین فقهاء محل خلاف است که آیا شرط صحّت روزه آن زن، تنها غسل نماز صبح است یا اینکه علاوه بر آن، غسل ظهر و عصر هم شرط است یا اینکه همه غسل ها حتی غسل مغرب و عشا نیز شرط است؟ سه احتمال است.

مصنّف در عبارتش کلمه - غسل - به صیغه مفرد آورده، شارح در اینکه مقصود از آن کدام غسل است دو وجه ذکر می کند:

۱. اینکه مقصود غسلی است که در روز واقع می شود و آن دو غسل است غسل نماز صبح و غسل ظهر و عصر، شارح در این وجه، دو احتمال می دهد یکی اینکه فقط غسل نماز صبح شرط باشد چنانکه یک احتمال از سه احتمال سابق است، و یا

اینکه هم غسل صبح و هم غسل ظهر و عصر شرط باشد چنانکه احتمال دوم از سه احتمال سابق بود.

این وجه که مشتمل بر دو احتمال بود، نسبت به روزه همان روزی که روزه گرفته، می باشد یعنی در صحت روزه آن روز، غسل صبح فقط شرط است، که اگر غسل های ظهر و عصر و مغرب و عشاء را بجا نیاورد، روزه آن روز صحیح است، یا اینکه علاوه بر غسل صبح، غسل ظهر و عصر نیز شرط است و فقط غسل مغرب و عشاء شرط نیست چنانکه دلیلش را بعداً خواهد فرمود.

و اما نسبت به روزه روز آینده، بایستی همه غسل ها حتی غسل مغرب و عشا را در آن روز انجام دهد یعنی مثلاً غسل صبح و غسل ظهر و عصر و غسل مغرب و عشاء روز شنبه، شرط صحت روزه روز یکشنبه است پس اگر غسل مغرب و عشاء را انجام ندهد روزه روز یکشنبه باطل است.

۲. اینکه ممکن است مقصود مصتف از غسل، همه غسل ها (هر سه غسل) باشد، هم نسبت به آن روزی که روزه گرفته، و هم نسبت به روز آینده چون روایت مطلق است و از آن، شرط بودن همه غسل ها، هم نسبت به روز حاضر و هم روز آینده استفاده می شود.

سپس شارح وجه اول را در عبارت مصتف تقویت می کند و می فرماید: آن وجه بهتر است، زیرا غسل مغرب و عشاء بعد از آنکه روز تمام می شود واجب است پس معقول نیست شرط در صحت روزه آن روز باشد، زیرا چگونه می شود شرط، متأخر از مشروط باشد چنانکه در شرح عبارت توضیح بیشتر خواهیم داد.

آری غسل مغرب و عشاء نسبت به روز آینده، شرط می باشد و اگر چنانچه استحاضه تا روز آینده ادامه داشته باشد و غسل عشائین را شب در محلس قبل از

نماز انجام ندهد و تا قبل فجر تأخیر اندازد، دو غسل جمع می‌شود یکی غسل عشاءین و دیگر غسل نماز صبح، در این صورت:

اگر بگوئیم که غسل صبح بجهت روزه باید قبل از فجر انجام داده شود، چون استحاضه حدثی است مانع از روزه می‌شود، فلذا باید غسل آن را قبل از فجر انجام داد، بنابراین یک غسل به نیت هر دو بکند کافی است.

و اما اگر بگوئیم غسل صبح را برای روزه، می‌شود بعد از فجر انجام داد چنانکه برای نماز، باید بعد از فجر انجام داده شود، بنابراین روزه روز آینده باطل می‌شود چون غسل عشاءین ترک می‌شود، چنانکه شارح در کتاب «روض الجنان» در بحث استحاضه بیان کرده.

ترجمه و شرح عبارت: ویصح... یعنی صحیح است روزه از زن مستحاضه (کثیره) در صورتی که غسل واجب خود را بجا آورد و (شارح می‌فرماید که: احتمالاً) مقصود از غسل، غسل نهاری است (و غسل نهاری شامل دو غسل است، غسل صبح و غسل ظهر و عصر پس احتمال دارد هر دو غسل نهاری، شرط صحت روزه مستحاضه باشد و یا) اگرچه یک غسل باشد (که غسل صبح فقط شرط باشد، و این دو احتمال در شرط بودن غسل نهاری) نسبت به روزه همان روز است.

و یا (مقصود مصتف از غسل) مطلق غسل است (چه نهاری و چه لیلی که غسل مغرب و عشا باشد، و شرط بودن همه غسل‌ها) نسبت به روزه آینده است (پس اگر غسل نهاری و یا غسل لیلی را در شب یکشنبه مثلاً انجام ندهد، روزه روز یکشنبه‌اش صحیح نخواهد بود).

(سپس شارح می‌فرماید: و احتمال دارد اینکه مقصود مصتف این باشد که غسل مطلقاً (چه نهاری و چه لیلی) شرط باشد در روزه چه روزه آن روز و چه روزه آینده و این به دلیل اینکه روایت مطلق است (و از اطلاقش استفاده می‌شود که هر سه غسل

شرط است، هم نسبت به روزه آن روز و هم روزه روز آینده پس اگر غسل لیلی شب یکشنبه را انجام ندهد، نه روزه روز شنبه صحیح است نه روزه روز یکشنبه) و آن کان واحداً چنانکه از توضیحات گذشته ما روشن شد، این جمله شارح اشاره به یک احتمال در عبارت مصنف می باشد و آن اینکه شاید مصنف از دو غسل نهاری، فقط غسل صبح را شرط صحت بداند.

و آن معنایی که سلطان العلماء در حاشیه برای آن جمله ذکر کرده (که فرموده مثل مستحاضه متوسطه که در آن یک غسل برای نماز صبح واجب است) گوئیم این معنی دور از سیاق عبارت شارح تا آخر بحث است چون از همه عبارات شارح استفاده می شود که بحث در مستحاضه کثیره است تأمل کنید.

أو مطلق الغسل عطف است بر- الغسل النهاری - والأول أجود.. یعنی احتمال اول (که مقصود شرط بودن غسل نهاری است نسبت به روزه روز حاضر) بهتر است زیرا (نمی توانیم بگوئیم غسل لیلی یعنی غسل مغرب و عشا نیز شرط باشد در صحت روزه آن روز چون) غسل مغرب و عشا بعد از تمام شدن روز، واجب است پس معقول نیست اینکه آن غسل شرط باشد در صحت روزه آن روز (زیرا چگونه می شود چیزی که بعد می آید شرط باشد در صحت چیزی که گذشته است).

فلا یكون شرطاً... یکی از بحث هایی که علمای علم اصول در مبحث مقدمه واجب کرده اند، بحث از شرط متأخر است، توضیح اینکه:

شکی نیست در اینکه بعضی از شرط های شرعی، وجودش قبل از وجود مشروط است مثل وضو و غسل نسبت به نماز، و این شرط مقدم و یا مقدمه شرعی نامیده می شود.

و بعضی از شرط‌های شرعی، وجودش مقارن و همراه با وجود مشروط است مثل رو به قبله بودن و یا پاک بودن لباس نسبت به نماز، و این شرط مقارن و یا داخل نامیده می‌شود.

محل نزاع و خلاف بین علمای علم اصول در این است که آیا قسم سومی به نام «شرط متأخر» داریم یا نه؟ یعنی آیا ممکن هست در شرع، شرطی باشد که وجودش متأخر از وجود مشروط باشد (بطوری که فعلیت یافتن وجود مشروط، معلق بر آمدن شرط بعداً باشد و تا زمانی که شرط مزبور بدان ملحق نشده وجود مشروط، مُرَاعی و پا درهوا باشد) یا اینکه چنین شرطی ممکن نیست باشد؟

منشأ این بحث از اینجا بوده که چون دیده‌اند در مسائل شرعی بعضی از شرایطی که از شارع مقدس رسیده که ظاهراً وجودشان متأخر از وجود مشروط است مثل مسأله مورد بحث ماکه غسل مغرب و عشا شرط باشد برای روزه روز که سابق بر شب است چنانکه بعضی شرط دانسته‌اند.

و مثال دیگر معاملات فضولی که اجازه مالک - بنا بر قول مشهور - شرط لزوم عقد و کاشف از صحّت معامله از زمان عقد می‌باشد و تا زمانی که این شرط حاصل نشده معامله مزبوره مُرَاعی و پا درهوا خواهد ماند.

خلاصه اینکه: بعضی از علمای علم اصول گفته‌اند ممکن نیست شرط شرعی متأخر باشد و آن را قیاس کرده‌اند به شرط عقلی مثل پیمودن مسافت که شرط عقلی برای حج است پس همانطوری که مقدمه عقلی مثل پیمودن راه، محال است وجودش بعد از وجود ذی المقدمه (حج) باشد و باید قبل باشد چون تا علت تامه چیزی حاصل نشود، معلول وجود پیدا نمی‌کند پس شرط شرعی هم چنین است. صاحبان این قول، آن مواردی که در شرع ظاهراً بطور شرط متأخر وارد شده را تأویل برده‌اند که ذکر آن تأویلات موجب طولانی شدن این شرح می‌شود.

و بعضی دیگر از علمای اصول گفته‌اند: شرط متأخر در مسائل شرعی ممکن است.

نعم هو شرط.. یعنی آری غسل عشاءین شرط است در (صحت روزه) روز آینده (مثلاً غسل مغرب و عشاء شب یکشنبه، شرط است در صحت روزه روز یکشنبه پس اگر چنانچه آن غسل را در محلش قبل از نماز مغرب و عشاء شب یکشنبه انجام داد که انجام داده است، و اگر در جای خودش انجام نداد پس باید قبل از طلوع فجر انجام دهد برای استحاضه شب گذشته و اگر چنانچه استحاضه ادامه داشت تا روز یکشنبه و غسل عشاءین را هم در محل خودش شب انجام نداده، دو غسل جمع می‌شود یکی غسل عشاءین و دیگر غسل برای نماز صبح، در این صورت شارح می‌فرماید که: داخل می‌شود غسل عشاءین در غسل صبح اگر جمع شوند (یعنی در صورت اجتماع، تداخل می‌کنند و یک غسل به نیت هر دو بکنند کافی است).

لوا اجتماعاً چنانکه از توضیحات سابقه دانسته شد اجتماع آن دو غسل در صورتی تحقق می‌یابد که غسل عشاءین در محل خودش (یعنی قبل از نماز مغرب و عشاء) انجام داده نشود و تأخیر انداخته شود تا قبل از فجر، و غسل صبح را هم قبل از فجر واجب بدانیم، چون محل خلاف است که آیا باید برای روزه، غسل صبح را قبل از فجر انجام دهد یا اینکه بعد از فجر هم می‌تواند انجام دهد چنانکه برای نماز صبح باید بعد از فجر انجام دهد، پس اگر ما قول اول را اختیار کنیم که باید غسل صبح را قبل از فجر انجام دهد، اجتماع غسلین تحقق می‌یابد، و اگر قول دوم را اختیار کنیم و آن زن غسل صبح را بعد از فجر انجام دهد، روزه اش باطل است چون غسل عشاءین ترک می‌شود، زیرا فرض آن است که تا قبل از فجر انجام نداده.

(ومن المسافر في دم المتعة) بالنسبة إلى الثلاثة، لا السبعة.

مواردی که روزه مسافر صحیح است

(ومن المسافر في دم المتعة)... توضیح: درسه مورد روزه از مسافر صحیح است:

۱. روزه‌ای که عوض قربانی در حج است - چون چنانکه در کتاب الحج خواهد آمد - در حج تمتع، یکی از اعمال آن، قربانی است و اگر بجهت تنگ دستی و یا یافت نشدن قربانی، نتواند قربانی بکند، واجب است عوض آن، ده روز روزه بگیرد، سه روز آن را در سفر حج بگیرد و هفت روزش را وقتی که به وطنش برگشت. و یک دلیلش آیه قرآن است که می‌فرماید:

﴿فَمَنْ تَمَعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةً إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۱

هر کس از عمره تمتع به حج باز آید قربانی کند به آنچه مقدور اوست از شتر و گاو و گوسفند، و هر کس به قربانی تمکن نیافت سه روز در حج روزه بدارد و هفت روز هنگام مراجعت که ده روز تمام شود، این وظیفه برای آن کس است که اهل شهر مکه نباشد، ای بندگان به این احکام عمل کنید و از نافرمانی خدا بترسید و بدانید که عذاب خدا سخت است.

پس به مقتضای آیه، سه روز روزه در سفر صحیح است و اما هفت روز دیگر را صحیح نیست در سفر بگیرد، چون واجب است در وطنش بگیرد.

^۱ سوره بقره، آیه ۱۹۹.

ترجمه و شرح عبارت: **ومن المسافر..** یعنی وروزه از مسافر صحیح است در (عوض) خون قربانی نسبت به روزه سه روز (ازده روزی که عوض قربانی باید بگیرد) نه نسبت به هفت روز (باقیمانده که گرفتن آن در سفر صحیح نیست).

ناگفته نماند - چنانکه در کتاب الحج خواهد آمد - این سه روز را باید پی در پی بگیرد و آن را از اول ذی الحجه هم می تواند بگیرد در صورتی که از اول ماه می دانست که قدرت بر قربانی نخواهد داشت و مستحب است روز هفتم و هشتم و نهم ذی الحجه این سه روزه را بگیرد، و آخر وقت آن، سه روز آخر ذی الحجه است. و در هفت روز، لازم نیست پی در پی باشد چنانکه در مسأله هشتم خواهد فرمود **دم المتعة** یعنی قربانی در حج تمتع، ولذا آن را متعه گفته اند.

(وبدل البدنة) وهو ثمانية عشر يوماً للمفوض من عرفات قبل الغروب عامداً.

۲. و بدل البدنة وهو... توضیح: بر حاجی واجب است روزنهم در عرفات تا غروب آفتاب بماند و اگر پیش از غروب آفتاب عمداً از عرفات کوچ کند واجب است شتر بکشد، و اگر نتواند شتر بکشد باید هیجده روز روزه بگیرد، این روزه‌ها را در سفر حج هم بگیرد صحیح است.

ترجمه و شرح عبارت: و بدل البدنة.. یعنی و روزه‌ای که عوض شتر است و آن هیجده روز روزه است برای کسی که کوچ کننده باشد از عرفات قبل از غروب آفتاب عمداً البدنة: در لغت به معنای شتر ماده‌ای است که پنج سالش تمام شده.

(والنذر المقید به) ای بالسفر إما بأن نذره سفراً، أو سفراً وحضراً وإن كان النذر فی حال السفر، لا إذا أطلق وإن كان الإطلاق یتناول السفر، إلا أنه لا بد من تخصیصه بالقصد منفرداً، أو منضمماً.

۳. (والنذر المقید به)... توضیح: از مواردی که روزه مسافر صحیح است، جای است که نذر کند روزه در سفر بگیرد، فرق نمی‌کند که روزه را منحصر به سفر کند یا اینکه هم در سفر و هم در شهر (مثلاً نذر کند ده روز روزه را پنج روزش در سفر بگیرد و پنج روزش در شهر) و در هر صورت باید خصوص سفر را در وقت نذر قصد کند و در عقد نذر تقیید نماید تا گرفتنش در سفر صحیح باشد.

فرق نمی‌کند چه اینکه نذرش را در حال سفر کرده باشد یا در شهر.

اگر کسی گوید که اگر چنانچه نذرش را در حال سفر بکند دیگر احتیاجی نیست خصوص سفر را در حین نذر قصد کند و در عقد نذر صریحاً تقیید نماید، زیرا در حال سفر نذر کردن، قرینه حالیه است بر اینکه آن روزه مقید به سفر است و باید در سفر بگیرد.

شارح جواب می‌فرماید: که نه، نذرش در حال سفر قرینه بر تقیید به خصوص سفر نمی‌شود بلکه باید آن را در وقت نذر قصد کند و صریحاً در عقد نذر تقیید نماید. خلاصه اینکه گرفتن روزه نذری در سفر آن وقتی صحیح است که در وقت نذر، تقیید به خصوص سفر تنها و یا به ضمیمه شهر، کرده باشد پس اگر نذرش در حین نذر، مطلق بود صحیح نیست آن را در سفر بگیرد هر چند اطلاق نذر شامل سفر هم هست ولی این کافی نیست در صحت روزه در سفر بلکه باید مخصوصاً در حین نذر، سفر را قصد کند تا صحیح باشد روزه در سفر.

ترجمه و شرح عبارت: والنذر المقید به... یعنی و (نیز صحیح است روزه از مسافر) در نذری که مقید به سفر است (و کیفیت تقیید به سفر): یا به این نحو که نذر کند روزه

را در سفر بگیرد، و یا به این نحو که مقداری در سفر و مقداری در شهر بگیرد (پس باید در وقت نذر، تقیید کند نذرش را به سفر و قصد آن کند) هر چند عقد نذر را در حال سفر واقع ساخته باشد (ولی باز هم باید سفر را در حین نذر قصد کند و تقیید نماید پس کسی خیال نکند که در حال سفر نذر کردن، قرینه حالیه است بر تقیید روزه به سفر که احتیاجی به قصد سفر در حین نذر نیست، نه، کسی چنین خیالی نکند بلکه باید سفر را قصد کند تا روزه در سفر صحیح باشد) ای بالسفر ضمیر که به سفر برگردانده از کلمه - مسافر - فهمیده می شود و اگر نه کلمه سفر قبلاً در عبارت مصتّف نیامده است وان کان .. این جمله قید است برای قول مصتّف - المقید بالسفر - یعنی واجب است تقیید کند نذرش را به سفر هر چند نذرش در حال سفر باشد.

لا إِذَا أُطْلِقَ ... (این عطف است بر عبارت مصتّف که فرمود: «المقید به») یعنی (روزه نذری آن وقتی در سفر صحیح است که در حین نذر، سفر را قصد کرده و نذر را تقیید به آن نموده باشد) نه آن وقتی که نذر را مطلق نموده باشد (و تقیید به سفر نکرده باشد، پس اگر نذر مطلق باشد، روزه در سفر صحیح نیست، زیرا) هر چند اطلاق نذر شامل سفر هم هست ولیکن باید سفر را مخصوصاً قصد کند (در حین نذر) چه سفر فقط یا به ضمیمه شهر و ان کان الاطلاق .. - ان - وصلیه است.

خلافاً للمرتضى رحمته الله حیث اکتفی بالاطلاق لذلك، وللمفید حیث جوز صوم الواجب مطلقاً عدا شهر رمضان، (قیل) و القائل ابنا بابویه: (وجزاء الصيد) وهو ضعیف، لعموم النهی، وعدم ما یصلح للتخصیص.

خلافاً للمرتضى.. سید مرتضی در اینجا مخالفت کرده و فرموده اگر چنانچه نذر مطلق هم باشد و تقیید به سفر نکند باز هم روزه در سفر صحیح است، و استدلال کرده به آن مطلبی که اشاره به آن کردیم و آن اینکه چون اطلاق نذر شامل سفر هم می شود حیث اکتفی.. یعنی ایشان اکتفا نموده (در صحت صوم در سفر) به اطلاق نذر به دلیل آن مطلبی که گفتیم.

وللمفید... عطف است بر- للمرتضى - یعنی شیخ مفید هم با ما مخالف است در این جهت که ما صحت روزه در سفر را منحصر به سه مورد مذکور کردیم، ولی شیخ مفید فرموده هر روزه واجبی - به استثنای روزه ماه رمضان - در سفر صحیح است (مثل روزه قضا و روزه کفاره و روزه کفاره صید در حال احرام در حج و غیر آن از روزه های واجب).

و جزاء الصيد... شیخ صدوق و پدرش یک مورد دیگری اضافه کرده اند بر مواردی که روزه در سفر صحیح است و آن، روزه کفاره شکار کردن حاجی در حال احرام است و دلیل وجوب روزه برای آن، قول خدای تعالی است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمَّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكُمْ صِيَامًا﴾^۱

ای مؤمنان در حالی که شما محرم باشید، شکار را نکشید، و هرکس از شما عمداً شکاری بکشد، کفاره آن مانند آن شکاری است که کشته است از چارپایان اهلی، دو نفر از شما که صاحب عدالتند حکم به (مثلیت) آن کنند، در حالی که آن کفاره را قربانی قرار داده به کعبه برسانند (یعنی آن را آنجا بکشد) یا اینکه کفاره اش طعام دادن به فقراء و یا به جای اطعام هر فقیر، روزه بگیرد.

پس هرکس در حال احرام صیدی بکشد و او عاجز باشد از فدیة دادن یا از طعام دادن، بر او واجب است که روزه بگیرد.

اگر شتر مرغ بود شصت روز، و اگر نتواند هجده روز، و اگر خردشتی و یا گاو دشتی بود سی روز، و اگر نتواند، نه روز و اگر آهو بود، سه روز.

شیخ صدوق و پدرش فرموده اند که آن روزه ها را در سفر می توان گرفت.

شارح می فرماید: این قول ضعیف می باشد، چون دلیلی که از روزه در سفر نهی می کند، عام است شامل مورد مزبور هم می شود و نهی دلالت بر فساد می کند، و دلیلی نداریم که آن مورد را از عموم نهی خارج کند تا در سفر صحیح باشد.

إبنا بابویه یعنی دو پسر بابویه (یعنی محمد بن بابویه معروف به شیخ صدوق و پدرش علی بن بابویه).

(ویمرن الصبی)، وكذا الصبیة علی الصوم (لسبع) لیعتاده فلا یثقل علیه عند البلوغ. وأطلق جماعة تمرینه قبل السبع وجعلوه بعد السبع مشددا (وقال إبن ابویه والشیخ فی «النهاية»: یمرن (لتسع)، والاول أجد، ولكن یشدد للتسع.

تمرین صبی

و یمرّن الصبی... توضیح: مستحب است بر ولی پسر غیر بالغ و دختر غیر بالغ، اینکه آنها را درسن هفت سالگی بر روزه گرفتن تمرین دهد تا عادت کنند و در وقت بلوغ بر آنها سنگین و سخت نیاید.

عده ای از فقهاء تقیید به هفت سالگی نکرده اند بلکه حتی در کمتر از آن سن، تمرین دادن را مستحب دانسته اند و گفته اند از هفت سال به بعد باید بر او سخت گرفت، و شیخ صدوق و پدرش و شیخ طوسی گفته اند در نه سالگی تمرین دهند. شارح می فرماید: قول اول (که در هفت سالگی تمرین دهند) بهتر است و در نه سالگی بر او سخت بگیرند.

ناگفته نماند که استحباب تمرین بچه، اختصاص به روزه ندارد بلکه در نماز و بقیه عبادات نیز می باشد چنانکه در کتاب الصلاة در بیان شرط هفتم نماز گذشت (رجوع شود به جلد دوم از این شرح).

ترجمه و شرح عبارت: و یمرّن در کتاب «مشارق الشمس» تصریح کرده که ظاهر عبارت فقهاء این است که تمرین دادن بر ولی بچه مستحب است نه واجب، سپس آن بزرگوار فرموده که بعید نیست قائل بوجوب آن بر ولی اجمالاً (در بعضی موارد) بشویم.

نگارنده گوید: و شاید هم مقصود مصتّف در این کتاب، و خوب باشد چون معمولاً فقهاء، صیغه مضارع را در موردی می آورند که حکمش و خوب باشد.

و اکنون ترجمه و شرح عبارت: یعنی و تمرین داده شود پسر بچه و نیز دختر بچه بر روزه در هفت سالگی تا اینکه (عادت کند بر روزه و) بر او سنگین نیاید در وقت بلوغ. ولی جماعتی از فقهاء بطور مطلق فرموده اند تمرین داده شود قبل از هفت سالگی (مثلاً در شش سالگی) و گفته اند تمرین بعد از هفت سالگی سخت گرفته شود (به زدن و تنبیه مختصر بدنی مثلاً).

و دو پسر بابویه (شیخ صدوق و پدرش) و نیز شیخ طوسی فرموده اند: تمرین داده شوند در نه سالگی (و مقصودش از نه سالگی اگر داخل شدن به نه سال باشد، آن استحباب شامل پسر و دختر هر دو می شود و اما اگر مقصودش تمام کردن نه سال باشد، استحباب مخصوص پسر خواهد بود چون در این صورت بر دختر واجب است، زیرا دختر در آن سن بالغ می شود چون بلوغ دختر به تمام کردن نه سال است.) (شارح می فرماید:) بهتر همان قول اول است (که قول مصتّف باشد و آن استحباب تمرین در هفت سالگی است) و لکن در نه سالگی باید بر او سخت گرفت لسبع لام در اینجا و در نظیر آن به معنی - عند - است یعنی در زمان هفت سالگی چنانکه در آیه ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ﴾ گفته اند لام در دل لوک به معنی عند است یعنی نماز بخوان در وقتی که آفتاب از نیمه روز بگذرد.

ولو أطاق بعض النهار خاصة فعل، ويتخير بين نية الوجوب والندب، لان الغرض التمرين على فعل الواجب، ذكره المصنف وغيره، وإن كان الندب أولى.

ولو أطاق بعض النهار... توضیح: اگر بچه تمام روز نتوانست بگیرد و نصف روز را فقط طاقت گرفتن داشت، همان نصف روز بگیرد (یعنی استحباب تمرین نسبت به همین مقدار هم می باشد) و **یتخیر بین**... بچه در نیت روزه اش مخیر است بین اینکه نیت وجوب کند یا نیت استحباب، زیرا عبادت بر او واجب نیست و غرض تمرین دادن اوست بر عبادت واجب، و از چیزهایی که مربوط به عبادت می باشد نیت آن است و نیت هم یکی از وجوب و استحباب است پس مخیر است هر کدام را نیت کند.

شارح می فرماید: نیت استحباب کند بهتر است ذکره المصنف و غیره یعنی تخیر در نیت را مصنف (در کتب دیگرش) و غیر مصنف ذکر کرده اند.

(والمريض يتبع ظنه) فإن ظن الضرر به أفطر، وإلا صام، وإنما يتبع ظنه في الإفطار، أما الصوم فيكفي فيه اشتباه الحال.

والمرجع في الظن إلى ما يجده ولو بالتجربة في مثله سابقا، أو بقول من يفيد قوله الظن ولو كان كافرا. ولا فرق في الضرر بين كونه لزيادة المرض، وشدة الألم - بحيث لا يتحمل عادة - وبطؤ برئه.

وحيث يحصل الضرر ولو بالظن لا يصح الصوم، للنهي عنه (فلو تكلفه مع ظن الضرر قضى).

والمريض يتبع ظنه... توضیح: کسی که مریض است و شک دارد روزه برای او ضرر دارد یا نه؟ باید روزه بگیرد، و اگر گمان دارد روزه برای او ضرر دارد نباید روزه بگیرد و اگر روزه بگیرد صحیح نیست.

و میزان در گمان، گمانی است که از حال خودش می یابد و یا از روی تجربه ای که در سال های سابق داشته که هر وقت روزه می گرفته مرضش مثلاً شدت پیدا می کرده، و یا از قول کسی که برای انسان گمان آوراست، مثل قول طبیب و دکتر هر چند فاسق و یا کافر باشد که به انسان بگوید روزه به مرض شما ضرر دارد.

در حصول ضرر هم فرقی نیست چه زیادی مرض باشد (به این معنی که مرضی دارد اگر روزه بگیرد مرضش زیاد می شود) یا اینکه بر درد او افزوده می شود گرچه مرضش هم زیاد نشود، یا اینکه مرضی که دارد دیرتر خوب می شود.

ترجمه و شرح عبارت: **والمريض يتبع...** یعنی آدم مریض باید متابعت گمانش کند که اگر گمان دارد که روزه برای او ضرر دارد نباید روزه بگیرد و اگر گمان به ضرر ندارد (ولو شک دارد) باید روزه اش را بگیرد.

و اینکه گفتیم پیروی گمانش به ضرر کند همانا نسبت به نگرفتن روزه است و اما نسبت به روزه گرفتنش پس در آن کافی است که شک در ضرر داشته باشد (و لازم نیست در این صورت گمان به عدم ضرر داشته باشد تا روزه واجب باشد بلکه اگر شک هم داشته باشد که ضرر دارد یا نه باید روزه بگیرد).

والمراجع في الظن... یعنی میزان در ظن، آن ضرری است که مریض آن را می یابد (چه از حال خودش احساس کند که اگر بگیرد ضرر دارد و یا) گرچه به تجربه در مثل آن ضرر در گذشته و یا از قول کسی که قولش گمان آوراست (مثل طبیب) هر چند (فاسق و یا) کافر باشد (چون آنکه مجوز نگرفتن روزه او می شود همانا گمانی است که از قول آن مخبر یعنی طبیب پیدا کرده زیرا دفع ضرر مظنون واجب است).

ولا فرق... یعنی فرقی نیست در ضرر بین (افراد ضرر و آنها عبارتند از): اینکه ضرر بجهت زیاد شدن مرضی باشد و **شدة**.. احتمال دارد این کلمه عطف تفسیری باشد برای زیاده مرض، و احتمال دارد فرد دیگر از ضرر باشد یعنی و یا اینکه ضرر بجهت شدت درد باشد بطوری که قابل تحمل نیست به حسب عادت (هر چند مرض زیاد نشود) و **بظؤبرئه** این، فرد دیگر از ضرر است یعنی و یا اینکه ضرر بجهت طول کشیدن بهبودی از مرضی باشد.

و حیث يحصل الضرر... در جایی که مریض، یقین و یا گمان به ضرر دارد اگر روزه بگیرد روزه اش باطل است، زیرا در آن صورت نهی از روزه شده و نهی دلالت بر فساد و بطلان می کند.

پس اگر چنانچه با زحمت، روزه اش را گرفت - با اینکه ظن به ضرر دارد - باید قضای آن را بجا آورد.

(وتجب فيه النية) وهي القصد إلى فعله (المشتملة على الوجه) من وجوب، أو نذب، (والقربة) أما القربة فلا شبهة في وجوبها، وأما الوجه ففيه ما مر، خصوصاً في شهر رمضان، لعدم وقوعه على وجهين. وتعتبر النية (لكل ليلة) أي فيها.

نیت روزہ

(وتجب فيه النية)... توضیح: یکی دیگر از شرایط صحت روزہ، نیت است و معنای نیت، قصد به انجام عبادت است.

مصتف می فرماید: نیت باید مشتمل بر قصد دو چیز باشد:

۱. قصد وجه عبادت یعنی قصد وجوب در جایی که روزہ واجب باشد و یا قصد استحباب در جایی که روزہ مستحب باشد.

۲. قصد قربت یعنی تقرب به خدا به وسیله انجام روزہ.

شارح می فرماید: شکی نیست که قصد قربت باید در نیت هر عبادتی باشد اما در قصد وجه، اشکالی هست و تأمل در وجوب آن داریم خصوصاً در روزہ ماه رمضان، زیرا قصد وجه (وجوب یا نذب) برای تمییز دادن عبادت است از عبادت دیگر، و این در جایی لازم است که عبادت قابل اشتراک باشد بین واجب و مستحب به این معنی که در یک زمان، صحیح باشد آن عبادت را بر دو وجه انجام داد هم بر وجه وجوب و هم بر وجه استحباب مثل اینکه صبح می خواهد نماز بخواند، در صبح دو رکعت نافله هست و دو رکعت اصلی نماز واجب، پس دو رکعت نماز قابل اشتراک است بین نافله و واجب یعنی اگر دو رکعت را به قصد نافله بخواند صحیح است و

اگر به قصد نماز صبح واجب بخواند نیز صحیح است، پس در حین شروع باید تعیین کند که قصد کدام دارد واجب یا نافله.

و یا مثل اینکه نذر کرده دورکعت نماز بخواند و در روز عید مثلاً می خواهد دورکعت نماز بخواند، این دورکعت را در آن روز هم می تواند بوجه وجوب بخواند که دورکعت نماز نذری باشد و هم می تواند بوجه استحباب بخواند که دورکعت نماز عید مثلاً باشد پس برای اینکه آن عبادت در نظر او تمییز پیدا کند باید قصد وجوب و یا قصد استحباب کند تا مشخص شود.

ولی مورد بحث ما یعنی در روزه، روزی که می خواهد روزه بگیرد، یا واجب است مثل روزه رمضان و روزه نذری، و یا مستحب است مثل روزه روز مبعث. اگر اولی باشد پس قهراً به غیر از وجه وجوب، واقع نمی شود یعنی روزه آن روز قابل اشتراک بین واجب و مستحب نیست تا برای مشخص شدن آن احتیاج به قصد وجوب و یا ندب باشد.

و اگر روزه مستحب (مثل روزه روز مبعث) باشد پس به غیر از وجه استحباب واقع نمی شود و قابل اشتراک نیست (با فرض اینکه به گردن او روزه واجب از قبیل روزه قضا و یا روزه کفاره و یا نذر مطلق نبوده باشد) پس در این صورت روزه در آن روز قابل نیست که هم بوجه وجوب و هم بوجه استحباب واقع شود تا احتیاج به قصد وجوب یا قصد ندب باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **ویجب فیه...** وجوب در اینجا وجوب شرطی است یعنی شرط است در صوم (یعنی در صحت صوم) نیت کردن. (البته مصتف نیت را در ردیف شرایط صحت که در بالا ذکر کرد نیاورده ولی چنانکه معلوم است جزء شرایط صحت می باشد) **فعله** یعنی انجام روزه **المشتملة**.. صفت است برای - النية - الوجه یعنی قصد واجه عبادت روزه **من وجوب** در جایی که روزه واجب باشد **أوندب**

درجایی که روزه مستحب باشد فلا شبهة فی وجوبها چون هر عبادتی که مشروط به قصد است، ترتب ثواب بر آن وهمچنین صحت آن مشروط به آن است که به قصد تقرب به خدای تعالی انجام گیرد ففیه ما مزیعی در قصد وجه، همان اشکالی وارد است که (در کتاب الطهارة - بحث وضو) گذشت (که گفتیم قصد وجه درجایی لازم است که عبادت قابل اشتراک بین واجب و ندب باشد، و اما درجایی که قابل اشتراک نیست لازم نمی باشد مثل روزه) مخصوصاً در ماه رمضان، زیرا روزه ماه رمضان بر دو وجه واقع نمی شود (یعنی صحیح نیست آن را هم بروجه ندب انجام داد وهم بروجه وجوب، بلکه فقط بروجه وجوب واقع می شود فلذا احتیاجی نیست قصد وجوب کند چون خودش در نظر مشخص و ممتاز است و لازم نیست به واسطه قصد وجوب، مشخصش کند) خصوصاً فی شهر رمضان اینکه شارح تفسیر کرد به خصوص در روزه رمضان چون در روزهای دیگر امکان هست موردی فرض شود که روزه در آن روز قابل اشتراک باشد و بر دو وجه واقع شود مثل اینکه کسی که به گردش روزه واجبی مثل روزه قضا و یا کفاره و یا نذر مطلق بوده باشد و بخواهد در روزی که روزه مستحبی در آن وارد شده (مثلاً روز مبعث) روزه بگیرد، این روزه، هم می شود بروجه وجوب واقع شود وهم بروجه استحباب پس اشتراک بین واجب و مستحب در آن روز تحقق می یابد پس برای تشخیص و تعیین آن روزه باید قصد وجوب و یا ندب بکند.

و تعتبر النیة (لکل لیلة)... توضیح: واجب است در هر شب از ماه رمضان برای روزه فردای آن نیت کند پس اگر فقط شب اول ماه نیت روزه همه ماه را بنماید کافی نیست أي فیها شارح می خواهد اشاره کند که لام در لکل - به معنای «فی» می باشد یعنی فی کل لیلة.

(والمقارنة) بها لطلوع الفجر (مجزئة) على الاقوى إن اتفقت، لان الاصل في النية مقارنتها للعبادة المنوية، وإنما اغتفرت هنا للعسر.

(والمقارنة) بها لطلوع الفجر... توضیح: لازم نیست آن نیت حتماً قبل از طلوع فجر، در شب باشد و همچنین لازم نیست مقارن و همزمان با طلوع فجر باشد (به این معنی که نیت در یک آن قبل از طلوع فجر و متصل به آن باشد بطوری که آخر نیت متصل به اول طلوع باشد برخلاف عبادات دیگر مثل نماز که همزمان بودن نیت با اول عبادت در آنها معتبر است) پس در روزه، هم در شب می تواند نیت کند و هم اگر مقارن طلوع فجر - که ابتداء روزه است - نیت کند کافی است.

شارح می فرماید: دلیل کفایت مقارنت نیت آن است که چون قاعده در نیت هر عبادتی آن است که آن را همزمان با شروع در عبادت واقع سازد و از آنجا که همزمان واقع ساختن نیت با ابتداء روزه (که از ابتداء طلوع فجر است) زحمت دارد چون دقیقاً معلوم نمی شود که اول طلوع چه وقت است تا نیت را مقارن با آن واقع سازد (بطوری که آخر نیت متصل به اول طلوع فجر شود) بدین جهت در اینجا می گوئیم که مقارنت نیت با ابتداء روزه شرط نیست بلکه نیت را در شب هم می تواند بکند و اگر اتفاق افتد مقارنت با طلوع فجر، نیز کافی است.

جماعتی از فقهاء گفته اند که حتماً باید نیت، زمانی قبل از طلوع فجر یعنی در شب باشد و اگر مقارن با طلوع باشد کافی نمی باشد.

شارح می فرماید: که شاید دلیل اینها این است که چون عادتاً مقارنت حقیقی نیت با طلوع فجر، نه اینکه مشکل است بلکه اصلاً امکان ندارد تحقق یابد، زیرا طلوع فجر برای انسان بعد از طلوع آن معلوم می شود پس اگر بخواهد در این وقت که معلوم شد، نیت کند، در حقیقت نیتش بعد از طلوع خواهد بود و به خیالش مقارن با طلوع است، و این معنای مقارنتی که فقهاء در نیت عبادات گفته اند نمی باشد چون

معنای آن چنانکه گفتیم آن است که آخرنیت متصل به اوّل عبادت باشد و انسان درروزه، قبل از طلوع فجر- که ابتدای روزه است - نمی داند آن زمانی که متصل به اول طلوع است چه وقت است تا نیت را در آن زمان واقع سازد که آخرش متصل به اول طلوع شود پس باید نیت را مدتی قبل از طلوع، در شب بنماید.

ترجمه و شرح عبارت: **والمقارنة...** این کلمه مبتدأ است و خبرش - معجزیة - می باشد یعنی همزمان واقع ساختن نیت با طلوع فجر، کافی می باشد بنا بر قول آقای - اگر مقارنت اتفاق افتد - (و دلیل آن اینکه) چون قاعده در نیت آن است که مقارن باشد با (ابتدای) عبادتی که آن را نیت کرده (چنانکه در عبادات دیگر شرط است که چنین باشد) ولی آن مقارنت در اینجا (یعنی درروزه شرط نشده و) بخشیده شده بجهت زحمت داشتن آن (چنانکه توضیحش داده شد) ان اتفقت جهت اینکه شارح این قید را آورده این است که چنانکه بعداً معلوم می شود مقارنت نیت با طلوع زحمت دارد و یا امکان ندارد و لذا می فرماید کفایت مقارنت بر فرض آن است که مقارنت اتفاق افتد اغتفرت ضمیر مقدّر به مقارنت بر می گردد هنا یعنی درروزه.

و ظاهر جماعة تحتم إيقاعها ليلا ولعله لتعذر المقارنة، فإن الطلوع لا يعلم إلا بعد الوقوع، فتقع النية بعده، وذلك غير المقارنة المعتبرة فيها.

و ظاهر الاصحاح أن النية للفعل المستغرق للزمان المعين يكون بعد تحققه، لا قبله لتعذره كما ذكرناه. وممن صرح به المصنف في «الدروس» في نيات أعمال الحج، كالوقوف بعرفة، فإنه جعلها مقارنة لما بعد الزوال فيكون هنا كذلك، وإن كان الاحوط جعلها ليلا، للاتفاق على جوازها فيه.

و ظاهر جماعة.. یعنی ظاهر عبارت جماعتی از فقهاء آن است که حتماً باید نیت را در شب (مدتی قبل از طلوع) واقع سازد (و اگر مقارن با طلوع نیت کند صحیح نیست).

و (شارح می فرماید: این قول نه بجهت این است که دلیلی از روایت بر وجوب نیت در شب داریم چون دلیلی بر آن نداریم بلکه) آن قول شاید بجهت این باشد که چون مقارنت (حقیقی به اینکه نیت در یک زمانی قبل از طلوع، متصل به طلوع باشد، نه اینکه مشکل است بلکه اصلاً امکان ندارد تحقق یابد، زیرا طلوع معلوم نمی شود مگر بعد از وقوع آن (پس عادتاً نمی تواند ابتداء طلوع را بدست آورد تا نیت را قبل از آن در زمانی متصل به آن واقع سازد تا مقارنت تحقق یابد) پس (اگر نیت کند خالی از دو حال نیست یا قبل از طلوع واقع می شود نه مقارن، و یا) بعد از طلوع واقع می شود و معلوم است که وقوع نیت بعد از طلوع، معنای آن مقارنتی که علماء در نیت عبادات شرط دانسته اند نمی باشد (چون چنانکه مکرر ذکر کردیم مقصود فقهاء از مقارنت نیت در عبادات، اتصال آخر نیت به اول عبادت است).

و ظاهر الأصحاب... گویا شارح با این عبارت می خواهد جواب از دلیل مذکور را بدهد، توضیحش اینکه شما که می گوئید اگر به مقارنت بخواهد عمل کند نخواهد توانست و در حقیقت نیتش بعد از طلوع واقع می شود و حال اینکه معنای مقارنتی که

فقهاء در نیت گفته‌اند، آن نیست. در جواب شما گوئیم ما قبول نداریم که مقارنت نیت با عبادت، در همه عبادات به آن معنای مذکور باشد که آخر نیت متصل به اول عبادت باشد بلکه ظاهر عبارت فقهاء این است که در عباداتی که زمان معینی را فرا گرفته‌اند (بطوری که ابتداء آن زمان، ابتدای عبادت است و انتهای آن زمان، انتهای آن عبادت است) نیت آن بعد از تحقق ابتدای آن زمان می‌شود نه قبل از آن زمان، بجهت آن علتی که در بالا دانسته شد که قبل از آن زمان متصل به اول آن زمان امکان ندارد بشود، مثلاً وقوف در عرفات که یکی از اعمال حج است، از آن قبیل عبادات است که زمان آن از اول زوال آفتاب است تا غروب، مرحوم شهید اول فرموده است که نیت وقوف را بعد از داخل شدن اول زوال بکند پس در اینجا (بحث روزه) هم می‌گوئیم اگر نیت را بعد از دخول اول فجر بکند کافی است و مقارنتی که گفته شد به همین معنی باشد.

سپس شارح می‌فرماید که احتیاط در این است که نیت را در شب بکند زیرا کفایت نیت در شب، مورد اتفاق همه فقهاست (هم آنهایی که نیت در شب را واجب می‌دانند و هم آنهایی که نیت در شب را کافی و مقارنت را نیز کافی می‌دانند) ولی کفایت مقارنت، مورد اتفاق فقها نیست و محل خلاف می‌باشد چنانکه دانسته شد بعد تحقّقه ضمیر به زمان بر می‌گردد و همچنین ضمیر - قبله - لتعذره ضمیر به قبل بر می‌گردد یعنی قبلیت به نحو مقارنت حقیقی (که نیت در زمانی قبل از طلوع متصل به آن بشود) امکان ندارد چنانکه ذکر کردیم و ممن صرح یعنی و از کسانی که تصریح به این مطلب مذکور کرده، مرحوم مصنّف است در کتاب «دروس» در بحث نیت اعمال حج مانند وقوف در عرفات، که مصنّف آن نیت‌ها را بعد از زوال آفتاب قرار داده، پس در اینجا (که بحث روزه است) نیز چنین باشد (که نیت مقارن با بعد از دخول اول فجر باشد) هر چند أحوط آن است که نیت روزه را در شب قرار دهیم، چون

اجماع همه فقهاست که جایز است نیت روزه در شب (ولی نیت آن مقارن با طلوع، محل خلاف است).

(والناسی) لها لیلاً (یجددها إلى الزوال) بمعنى أن وقتها یمتد إليه ولكن یجب الغور بها عند ذکرها، فلو أخرها عنه عامدا بطل الصوم.

هذا في شهر رمضان، والصوم المعین. أما غیره - كالقضاء والكفارة والنذر المطلق - فیجوز تجديدها قبل الزوال وإن ترکها قبله عامدا، بل ولو نوى الإفطار. وأما صوم النافلة فالمشهور أنه كذلك. وقيل: بامتدادها فيه إلى الغروب، وهو حسن، وخیرة المصنف في «الدروس».

کسی که در شب نیت را فراموش کند

(والناسی) لها لیلاً... مسأله دیگر است توضیحش اینکه: کسی که در شب (چه پیش از طلوع فجر و چه مقارن آن) نیت روزه را فراموش کند و بدون نیت بخوابد چنانچه پیش از ظهر بیدار شود و نیت کند روزه اش صحیح است.

این حکم نسبت به روزه ماه رمضان و روزه معین (مثل نذر روزه روز معینی) می باشد یعنی وقت نیت روزه ماه رمضان و روزه معین، برای کسی که نیت را فراموش کرده، از اول شب تا ظهر می باشد ولی قبل از ظهر هر وقت یادش آمد که نیت نکرده باید فوراً نیت کند پس اگر چنانچه عمداً از آن وقتی که یادش آمد تأخیر اندازد، روزه اش باطل می شود.

و اما روزه واجب غیر روزه ماه رمضان مثل روزه قضا، و روزه کفاره، و روزه نذر مطلق (که روزه را در نذر، معین نکرده) انسان می تواند تا پیش از ظهر نیت کند مطلقاً چه فراموش کرده باشد نیت را و چه در حال اختیار، مثل اینکه در فکر گرفتن روزه قضا در فردا نبوده و فردا پیش از ظهر تصمیم روزه بگیرد. چنانچه تا آن وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد - اگر نیت روزه کند روزه او صحیح است.

بلکه حتی اگر قصد داشته باشد که فردا را روزه نگیرد، چنانچه پیش از ظهر قصدش برگردد و تصمیم روزه بگیرد، اگر تا آن وقت چیزی نخورده باشد و نیت کند، روزه‌اش صحیح است.

خلاصه اینکه: وقت نیت روزه ماه رمضان و روزه معین، در حال اختیار، شب است، و در حال نسیان از شب است تا ظهر، و اما وقت نیت در غیر روزه رمضان چه در حال اختیار و چه در حال نسیان، تا ظهر است.

و اما روزه مستحبی، در آن دو قول است: مشهور فقهاء قائلند به اینکه در آن نیز وقت نیت تا ظهر است مطلقاً چه در حال اختیار و چه در حال نسیان پس انسان اگر تا آن وقت کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد می‌تواند پیش از ظهر نیت روزه کند.

بعضی دیگر گفته‌اند که وقت نیت روزه مستحبی تا غروب ادامه دارد یعنی اگر تا زمانی که به اندازه نیت کردن، به مغرب وقت مانده باشد، کاری کند که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد و نیت روزه مستحبی کند روزه او صحیح است.

ترجمه و شرح عبارت: والناسی... یعنی کسی که نیت را در شب فراموش کند، می‌تواند تا پیش از ظهر نیت کند (نه به این معنی که هر وقت یادش افتاد تا ظهر عمداً بتواند تأخیر اندازد بلکه) به این معنی که وقت نیت (برای کسی که فراموش کرده) باقی است تا ظهر ولی هر وقت یادش آمد باید فوراً نیت کند، پس اگر نیت را عمداً از آن وقتی که یادش آمد تأخیر اندازد، روزه‌اش باطل می‌شود.

هذا فی شهر... توضیح: این حکم راجع به روزه ماه رمضان و روزه واجب معین (یعنی روزه‌ای که زمانش معین است مثل اینکه نذر کرده در روز جمعه روزه بگیرد) می‌باشد اما غیر آن (از روزه‌های واجب) مثل روزه قضا و روزه کفاره و روزه نذر مطلق (که روز آن را معین نکرده) در اینها جایز است نیت را پیش از زوال (ظهر) بکند هر چند

قبل از زوال (از شب) عمداً نیت نکرده باشد (به واسطه اینکه در فکر روزه گرفتن فردا نبوده و یا اینکه مردد بوده روزه بگیرد یا نه) بلکه حتی در صورتی که (شب) قصد روزه نگرفتن (در فردا) را داشته باشد.

و اما روزه مستحبی پس قول مشهور آن است که آن هم چنین است (یعنی مثل روزه قضا و کفاره وقت نیتش تا ظهر در حال اختیار ادامه دارد) و بعضی گفته‌اند ادامه دارد (وقت) نیت در روزه مستحبی تا غروب، شارح می‌فرماید: این قول نیکوست و مختار مصنف نیز هست در کتاب «دروس».

(والمشهور بين القدماء الاكتفاء بنية واحدة للشهر) شهر رمضان، (وإدعى المرتضى في المسائل (الرسية فيه الإجماع)، وكذا ادعاه الشيخ عليه السلام، ووافقهم من المتأخرين المحقق في «المعتبر»، والعلامة في «المختلف»، استناداً إلى أنه عبادة واحدة.

(والاول) وهو ايقاعها لكل ليلة (أولى)، وهذا يدل على اختياره الاجتزاء بالواحدة، وبه صرح أيضاً في «شرح الارشاد»، وفي الكتابين اختار التعدد.

وفي أولوية تعددها عند المجتزئ بالواحدة نظر، لان جعله عبادة واحدة يقتضي عدم جواز تفريق النية على أجزائها، خصوصاً عند المصنف، فإنه قطع بعدم جواز تفريقها على أعضاء الموضوع،

نیت روزه، اول ماه رمضان یا در هر شب

والمشهور بين القدماء... توضیح: درمسأله نیت اختلاف است که آیا واجب است در هر شب از ماه رمضان نیت روزه فردای آن را بکند یا اینکه اگر در اول ماه یک نیت روزه همه ماه بکند کافی است؟ دو قول است، قول اول قول فقهاء متأخرین است، و قول دوم قول فقهاء پیشین است.

قول اول را سابقاً ذکر فرمودند در آنجا که فرمود: «وتعتبر لكل ليلة» و دلیل آن این است که روزه هر روز، عبادتی است مستقل و جداگانه و ربطی به روز بعد ندارد (و بدین جهت است که اگر روزه یک روز باطل شود، روزه روز دیگر باطل نمی شود) همانند اینکه هر نمازی عبادتی است مستقل و هر عبادتی احتیاج به نیت جداگانه دارد پس باید برای هر روز نیت مستقل کند.

و قول دوم را در اینجا نقل می‌کند، و دلیلش آن است که روزه یک ماه مجموعاً یک عبادت است و هر عبادتی یک نیت می‌خواهد، پس یک نیت برای همه ماه کافی است.

و فایده این قول این است که اگر در بعض شب‌های دیگر یاد روزه نباشد تا بعد از ظهر هم بیاد او نیاید، آنگاه نزدیک غروب به خاطرش آید که ماه رمضان است، کافی است و روزه‌اش صحیح است چون از اول ماه قصد روزه همه ماه کرده بوده.

مصتّف قول اول را ترجیح داده و فرموده: آن قول بهتر و اولی می‌باشد، شارح می‌فرماید: از کلمه «اولی» در عبارت مصتّف به لحاظ اینکه اسم تفضیل است استفاده می‌گردد که قول دوم را نیز قبول دارد (که یک نیت برای همه ماه کافی است) منتهی قول اول را بهتر می‌داند.

شارح اشکال می‌کند به اینکه کسی که مثل مصتّف یک نیت برای همه ماه را کافی می‌داند (چنانکه از کلمه «اولی» استفاده شد) چگونه می‌تواند بگوید نیت برای هر روز جداگانه بهتر از یک نیت برای همه ماه است.

توضیح اشکال اینکه - چنانکه گفته شد - دلیل کفایت یک نیت این است روزه همه ماه یک عبادت است و لازمه آن این است که برای هر روز، نیت مستقل جایز نباشد، چون روزها طبق گفتار سابق، اجزاء عبادت می‌شوند، و نیت برای هر جزء عبادت، جایز نیست چون باید عبادت را با یک نیت انجام دهد و وقتی که نیت را بر اجزاء آن عبادت، جدا جدا واقع سازد نیت آن عبادت نمی‌شود زیرا اجزاء عبادت غیرکل عبادت است پس نیت اجزاء آن غیر نیت مجموع عبادت است.

پس نیت مستقل برای هر روز نباید جایز باشد تا چه بماند به اینکه اولویت داشته باشد که مصتّف فرموده، بلکه مخصوصاً مصتّف نباید آن را جایز بداند، زیرا ایشان در عبادتی که دارای اجزاء است مثل وضو، تفریق نیت بر اجزاء آن را جایز نمی‌داند

یعنی فرموده جایز نیست برای هر کار و وضو، نیت مستقل کند بلکه باید یک نیت کند برای مجموع کارهای وضو چون مجموع آن، یک عبادت است و یک عبادت یک نیت می‌خواهد پس در اینجا - بحث روزه - نیز باید تفریق نیت بر روزها را جایز نداند چون همه ماه را یک عبادت می‌داند.

آری کسانی که گفته‌اند عبادات دو قسمند: یک قسم از عبادات اصلاً قابل تعدد نیت نیستند به واسطه آنکه اجزاء حسی جدا از همدیگر ندارد مثل روزه یک روز، و مثل احرام، که این دو، عبادتی هستند که اجزاء و کارهای متعدد ندارند تا برای هر جزء بشود نیت مستقل کرد.

و یک قسم از عبادات قابل تعدد نیت هستند (یعنی هم می‌شود برای همه عبادت یک نیت کند و هم می‌شود برای هر جزء آن نیت مستقل کند) به واسطه آنکه اجزاء جداگانه دارد مثل آن کسی که تفریق نیت بر اجزاء وضو را جایز و کافی می‌داند. بنابراین عقیده، نیت برای هر روز از ماه رمضان جایز می‌شود چون همه ماه، عبادتی است که قابل تعدد نیت نیز هست اما نه اینکه اولویت داشته باشد بر نیت همه ماه، زیرا تعبیر به اولویت در جایی مناسب است که موافق احتیاط باشد و معلوم است که احتیاط در اینجا، تنها این نیست که نیت برای هر روز بکند بلکه احتیاط در این است که هم یک نیت برای همه ماه کند، و هم نیت برای هر روز.

ترجمه و شرح عبارت: **والمشهور بین القدماء..** یعنی مشهور بین فقهاء پیشین این است که کافی است یک نیت در تمام ماه رمضان، و سید مرتضی در (رساله‌ای به نام) «المسائل الرسیة» ادعای اجماع بر آن فتوی نموده و شیخ طوسی نیز آن اجماع را ادعا کرده و از فقهاء متأخرین، محقق حلی در کتاب «معتبر» و علامه حلی در کتاب «مختلف»، با قدماء موافقت نموده‌اند.

المسائل الرسیة... این اسم رساله‌ای است که سید مرتضی آن را در شهری به نام «رس» نوشته و انگیزه تألیف آن، سؤال مردمان آن شهر بوده که مسائلی بر آنها مشکل افتاده بود، آمدند خدمت سید سؤال کردند و آن بزرگوار رساله را در جواب مسائلشان نوشت.

نویسنده این شرح گوید: ظاهراً «رس» اسم همان نهری است که خدا در قرآن نام آن را در دو جا برده، یکی فرموده: ﴿وَعَادًا وَنَمُودًا وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا﴾^۱ و دیگر که فرموده: ﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَنَمُودًا﴾^۲.

واصحاب رس مردمی بودند که در شهرهایی در اطراف این رود زندگی می‌کردند و انکار پیغمبر خویش کردند و خداوند بر آنها غضب کرد بلاها فرستاد و آنها را هلاک ساخت.

و نهر مذکور چنانکه از بعضی روایات تفسیر استفاده می‌شود در طرف آذربایجان بوده که ظاهراً منطبق به - رود آرس - می‌شود که الآن در مرز شوروی و ایران واقع شده المحقق فی «المعتبر» در کتاب «معتبر» فرموده «والأولى تجديد النية لكل يوم في ليلته» گویا شارح از کلمه - أولى - استفاده کرده که مرحوم محقق نیز یک نیت برای همه ماه را کافی می‌داند و العلامة فی «المختلف» نسبت موافقت به مرحوم علامه در آن کتابش صحیح نمی‌باشد زیرا صریح عبارتش در آن کتاب، خلاف آن قول است و عبارتش چنین است که «ذهب الشيخان والمرضى وسلاروأبوالصلاح الى أن شهر رمضان تكفي فيه نية واحدة من أوله والأقرب المنع» سپس بعد از این وارد نقل ادله و جواب از آنها شده استناداً إلى أنه... یعنی اینها تکیه کرده‌اند در این قول به این دلیل

^۱ سوره فرقان، آیه ۹۱.

^۲ سوره ق، آیه ۱۲.

که چون روزه همه ماه یک عبادت است (نه اینکه روزه هر روز، عبادت مستقلاً باشد).

(والاول) وهو... یعنی وقول اول - که نیت را در هر شب واقع سازد. بهتر است (شارح می فرماید): این کلمه از مصتّف (که به صیغه اسم تفضیل است) دلالت می کند بر اینکه ایشان قبول دارد (قول دوم را نیز وآن: اینکه یک نیت (برای همه ماه) کافی است) اما نیت برای هر روز را بهتر از آن می داند) و به صرح یعنی به اینکه قول اول، اولی است تصریح کرده در کتاب «شرح ارشاد» **وفي الكتابين**.. یعنی و در دو کتاب «دروس» و «بیان» اختیار نموده تعدّد نیت را (که برای هر روز، نیت جداگانه کند) **وفي اولویة**... (این کلمه خبر مقدم است برای - نظر - و این اشکال شارح است بر مختار مصتّف یعنی و در بهتر بودن تعدّد نیت نزد آن کسی که یک نیت را نیز کافی می داند، اشکالی هست (یعنی اینکه فقیهی مانند مصتّف، هم یک نیت برای همه ماه را کافی بداند و از طرفی دیگر بگوید بهتر است برای هر روز نیت جداگانه کند، مشکل است) زیرا قرار دادن همه ماه را یک عبادت (که دلیل کفایت یک نیت بود چنانکه دانستی) لازمه اش این است که جایز نباشد تفریق نیت بر اجزاء آن عبادت (که آن اجزاء عبارتند از روزهای آن ماه، زیرا عبادت، یک نیت می خواهد) مخصوصاً نزد مصتّف (باید نیت برای هر روز ماه جایز نباشد) زیرا ایشان (در کتاب «بیان») بطور قطع جایز ندانسته تفریق نیت بر اعضاء و ضورا (که در اول وضو برای همه کارهای وضو یک نیت نکند بلکه در وقت شستن هر عضوی یک نیت جدا بکند، فرموده این نیت کافی نیست، زیرا همه وضو یک عبادت است و باید در ابتداء آن یک نیت برای همه آن بکند پس سزاوار است مصتّف در روزه یک ماه هم که مانند وضو دارای اجزاء است، نیت برای هر جزء را جایز نداند).

وإن نوى الاستباحتة المطلقة، فضلاً عن نيتها لذلك العضو. نعم، من فرق بين العبادات وجعل بعضها مما يقبل الاتحاد والتعدد - كمجوز تفريقها في الوضوء - يأتي عنده هنا الجواز، من غير أولوية، لأنها تناسب الاحتياط، وهو منفي، وإنما الاحتياط هنا الجمع، بين نية المجموع، والنية لكل يوم.

وإن نوى الإستباحتة... توضیح: مقصود از استباحه آن است که قصد مباح شدن دخول در نماز کند.

این قصد را در وقت شستن هر عضوی، به دو جور می شود بکند:

۱. اینکه در وقت شستن هر عضوی، قصد کند استباحه مطلق را یعنی آن استباحه ای که از شستن مجموع اعضاء حاصل می شود، مثلاً در وقت شستن صورت، نیت کند خدایا صورتم را می شویم برای مباح شدن نماز قربة الى الله.

۲. اینکه در وقت شستن هر عضوی، قصد کند استباحه مقید به شستن همان عضو یعنی نیت کند خدایا صورتم را می شویم - مثلاً - برای مباح شدن نماز بجهت شسته شدن آن عضو، قربة الى الله.

مصنّف فرموده در وضو، نیت جداگانه برای هر عضوبه هر دو قسم جایز و کافی نمی باشد و باطل است مخصوصاً به نحو قسم دوم. و در روزه یک ماه اگر نیت برای هر روز بکند همانند نیت برای هر عضو در وضوبه نحو قسم دوم خواهد بود که مصنّف بطریق اولی باطلش می داند.

ترجمه و شرح عبارت: و إن نوى.. یعنی (نیت برای هر عضو در وضو جایز نیست و باطل است) هر چند در (وقت شستن هر عضو) بطور مطلق نیت مباح شدن دخول در نماز کند (بدون اینکه تقیید کرده باشد استباحه را به شستن آن عضو مخصوص، و به تعبیر بهتر: هر چند قصد کند در شستن هر عضوی، آن استباحه ای را که از مجموع اعضاء بعد از تمامی وضو حاصل می شود و جهت بطلان چنین نیتی این

است که اباحه دخول در نماز به واسطه شستن مجموع اعضاء وضومی شود پس بنابراین شستن هر کدام از اعضاء با نیت، اباحه نماز نمی آورد، پس نیت مذکور باطل است) **فضلاً عن نیتها...** یعنی تا چه رسد به اینکه (آن نیت استباحه را تقیید به خصوص آن عضو کند و به عبارت دیگر: تا چه برسد به اینکه قصد کند استباحه نسبی را یعنی آن استباحه ای را که از شستن آن عضو حاصل می شود یعنی در وقت شستن هر عضوی) نیت کند مباح شدن دخول در نماز بجهت شسته شدن آن عضو مخصوص (یعنی در صورتی که با مطلق بودن نیت استباحه، نیت برای هر عضو کافی نیست و باطل است پس بطریق اولی اگر آن استباحه را تقیید به خصوص عضو کند، نیت برای هر عضو کافی نخواهد بود چون در صورتی که استباحه مطلق قصد کند، اباحه اجمالی و یا اباحه مشروط به شسته شدن بقیه اعضاء را می آورد و در عین حال آن نیت باطل است پس در صورت تقیید استباحه به آن عضو به هیچ وجه اباحه ای حاصل نمی شود.

خلاصه اینکه: وقتی که مصنف در وضوبه واسطه یک عبادت بودنش، نیت مستقل برای هر عضو آن را کافی نمی داند، سزاوار است که در روزه یک ماه نیز به واسطه آنکه همه ماه را یک عبادت می داند، نیت برای هر روز جداگانه را کافی نداند و اگر نیت برای هر روز بکند همانند نیت استباحه بجهت خصوص عضو در وضو می شود که مصنف بطریق اولی باطلش میداند).

نعم من فرق... یعنی آری کسی که فرق گذاشته بین عبادات (که بعضی از عبادات را قابل چند نیت، ندانسته مثل روزه یک روز و احرام که این دو عبادت دارای اجزاء نمی باشند) و بعضی از عبادات را قابل یک نیت (برای همه عبادت) و چند نیت (به واسطه اینکه آن عبادت دارای اجزاء می باشند و هر نیتی را برای یک جزء بکند) مثل کسی که تفریق نیت در وضو را (بر هر عضو) جایز می داند (خلاصه اینکه:

کسی که بعضی از عبادات را قابل چند نیت می‌داند مثل وضو، پس) نزد او چند نیت برای روزه ماه رمضان، نیز جایز خواهد بود اما نه اینکه اولویت داشته باشد (بریک نیت برای همه ماه) زیرا اولویت مناسبت با احتیاط دارد و احتیاط (در اینجا، فقط به نیت کردن برای هر روز نمی‌باشد و همانا احتیاط در اینجا به این است که جمع کند بین نیت مجموع ماه و نیت هر روز (یعنی هم آن نیت و هم این نیت را بکند).

ومثله يأتي عند المصنف في غسل الاموات، حيث اجتزأ في الثلاثة بنية واحدة لو أراد الاحتياط بتعددتها لكل غسل، فإنه لا يتم إلا بجمعها ابتداء. ثم النية للأخرين.

ومثله يأتي عند المصنف... توضيح: نظیر اشکال مذکور در روزه، در مسأله غسل میت نیز می آید - بنا بر رأی مصنف در این مسأله که یک نیت برای مجموع هر سه غسل را کافی می داند - اگر غسل دهنده بخواهد احتیاط کند به اینکه برای هر کدام از سه غسل نیت جداگانه کند، گوئیم که احتیاط به آن نحو مذکور تمام نمی باشد بلکه احتیاط به این است که یک نیت برای مجموع غسل ها کند سپس برای هر کدام از غسل دوم و سوم نیت جداگانه نیز بکند.

ترجمه و شرح عبارت: ومثله.. یعنی ومثل اشکال مذکور، وارد می آید بنا بر رأی مصنف در غسل أموات - که اکتفا نموده در سه غسل میت، به یک نیت (برای مجموع سه غسل) - اگر بخواهد غسل دهنده، احتیاط کند به اینکه چند نیت کند برای هر غسل (یعنی برای هر غسل، نیت جداگانه کند، گوئیم تنها به اینگونه نیت، احتیاط تمام نمی باشد) زیرا احتیاط (در اینجا) تمام نمی شود مگر به اینکه جمع کند آن سه غسل را در ابتدا (یعنی قبل از شروع به عمل، یک نیت کند برای مجموع سه غسل) سپس نیت کند برای دو غسل دیگر (یعنی برای هر کدام از غسل دوم و سوم، نیت مستقلی نیز بکند) ثم النية للأخرين از این جمله استفاده می شود که در این احتیاط، لازم نیست برای غسل اول، نیت جداگانه نیز بکند بلکه نیت مجموع سه غسل، کفایت از نیت مستقل برای غسل اول می کند، و فقط برای غسل دوم و سوم نیت جداگانه کند بجهت احتیاط.

و همچنین در مسأله روزه، نیت همه ماه کفایت می کند از نیت مستقل برای روز اول و فقط برای روزهای دیگر نیت مستقل نیز بکند بجهت احتیاط.

(ویشترط فی ما عدا) شهر (رمضان تعیین) لصلاحیه الزمان ولو بحسب الاصل له، ولغیره، بخلاف شهر رمضان، لتعینہ شرعاً للصوم فلا اشتراك فيه حتى يتميز بتعینہ.

تعیین نوع روزه در غیر ماه رمضان

(ویشترط فیما عدا) شهر (رمضان... توضیح: سابقاً مصتَف فرمودند که در نیت، سه چیز شرط است: ۱. قصد اصلی عبادت، ۲. قصد وجه، ۳. قصد قربت.

حال در اینجا می‌فرماید که در غیر ماه رمضان از روزه‌های واجب (مثل روزه قضا و روزه کفاره) و مستحب (مثل روزه روز غدیر و روزه روز مبعث) شرط چهارمی در نیت لازم است و آن اینکه نوع روزه را در نیت تعیین کند، زیرا روزی که می‌خواهد روزه بگیرد صلاحیت دارد به حسب اصل شرع برای هر نوع روزه پس چون آن روز قابل اشتراک بین انواع روزه‌هاست باید در نیت، روزه مقصود را تعیین کند تا از روزه دیگر تمییز داده شود (مثلاً نیت کند: روزه قضا می‌گیرم قربه الی الله) پس اگر تعیین نکند و بگوید: روزه می‌گیرم قربه الی الله، باطل است.

و اما در ماه رمضان شرط نیست در نیت، تعیین ماه رمضان کند یعنی لازم نیست چنین نیت کند که: روزه ماه رمضان واجب می‌گیرم قربه الی الله - بلکه کافی است نیت کند که: روزه واجب می‌گیرم قربه الی الله - زیرا آن ماه به حسب اصل شرع تعیین شده برای این روزه مخصوص پس زمان در آن شرعاً فقط صلاحیت برای روزه رمضان را دارد و قابل اشتراک بین انواع روزه‌ها نمی‌باشد تا لازم باشد در نیت، آن ماه را تعیین کند بلکه فقط نیت روزه کند به قصد قربت کافی است.

ترجمه و شرح عبارت: ویشترط.. یعنی شرط است در غیر ماه رمضان، اینکه تعیین کند (روزه مقصود را) زیرا زمان - ولویه حسب اصل شرع - صلاحیت دارد هم

برای روزه مقصود و هم برای غیر آن (از روزه‌های دیگر) بحسب الاصل یعنی اصل شرع، و این قید را شارح آورده بجهت اینکه ممکن است روزه‌ای بالعرض صلاحیت برای روزه‌های دیگر نداشته باشد و معین برای روزه مقصود باشد اما به حسب اصل شرع صلاحیت برای روزه‌های دیگر داشته باشد مثل روزه‌ای که نذر کرده در روز معینی باشد، آن روزه به واسطه نذر که عارض شده معین گردیده برای روزه مقصود ولی به حسب اصل شرع تعیین نشده برای آن روزه مقصود.

پس شارح به قید - ولو بحسب الاصل - می‌خواهد بفرماید که تعیین عرضی (به واسطه نذر معین) فایده ندارد و در آن هم شرط است روزه مقصود را در نیتش تعیین کند مثلاً بگوید: روزه نذر می‌گیرم قربه الی الله. له متعلق است به - صلاحیه - بخلاف شهر رمضان یعنی بخلاف ماه رمضان (که در نیت آن، شرط نیست تعیین کند) زیرا آن ماه شرعاً معین است برای روزه (مخصوص که هر مکلفی که می‌داند ماه رمضان است روزه آن را نیز می‌داند) پس (وقتی که آن ماه صلاحیت برای روزه‌های دیگر ندارد) اشتراکی در آن نیست تا (احتیاج باشد به اینکه) تمیز داده شود به تعیین نمودن آن (در نیت).

وشمل "ما عدها" النذر المعین، ووجه دخوله ما أشرنا إليه: من عدم تعينه بحسب الاصل. والأقوى إلحاقه بشهر رمضان، إلحاقاً للتعین العرضی بالأصلي، لاشتراكهما في حكم الشارع به. ورجحه في «البيان».

وشمل "ما عدها" النذر... توضیح: شارح می فرماید عبارت مصتّف که فرمود «ما عدها شهر رمضان»، چون مطلق است شامل می شود حتی روزه نذر معین را یعنی از اطلاق عبارت ایشان استفاده می شود که حتی در نذر روزه در روز معین (مثلاً نذر کرده در روز جمعه روزه بگیرد) باید در نیت روزه آن روز، تعیین شود نذری بودن روزه یعنی چنین نیت کند: «روزه نذر می گیرم قرّبه الی الله» زیرا گرچه آن روز به واسطه نذر، معین شده برای آن روزه مخصوص و دیگر صلاحیت روزه های دیگر را ندارد ولی چون آن روز به حسب اصل شرع قابل اشتراک بین انواع روزه هاست و صلاحیت دارد هر نوع روزه در آن واقع شود فلذا باید در نیت روزه آن روز، نذری بودن روزه تعیین گردد.

سپس شارح می فرماید: اقوی در نظر ما آن است که روزه نذر معین هم مانند روزه ماه رمضان، مشروط به تعیین آن در نیت نمی باشد بجهت اینکه زمان روزه نذر معین درست است که به حسب اصل شرع قابل اشتراک است ولی چون بالعرض یعنی به واسطه نذر، منحصر به آن روزه مخصوص شده و شارع حکم به تعیین آن روز برای آن روزه مخصوص کرده، دیگر قابل اشتراک نمی باشد، خلاصه اینکه تعیین بالعرض را ملحق می کنیم به تعیین بالاصاله (روزه ماه رمضان) چون هر دو را شارع مقدس حکم به تعیین کرده نهایت اینکه ماه رمضان را بالاصاله تعیین کرده ولی روزه نذر معین را به واسطه نذر، حکم به تعیین نموده.

ترجمه و شرح عبارت: و شامل ما عدها.. (کلمه - ما عدها - فاعل است برای شامل، و کلمه - النذر المعین - مفعول آن است) یعنی شامل است ما عدهای رمضان (که در

عبارت مصتف است) روزه نذر معین را (پس در نیت آن هم تعیین لازم نیست) و دلیل دخول نذر (در حکم مذکور) همان است که در بالا اشاره به آن کردیم و آن اینکه چون نذر معین به حسب اصل شرع (زمانش) معین نیست (برای خصوص آن روزه) **والاقوی الحاقه**.. شارح می فرماید: اقوی در نظر ما آن است که ملحق کنیم نذر معین را به ماه رمضان (و بگوئیم در نذر معین هم تعیین در نیت لازم نیست) زیرا (نذر معین گرچه به حسب اصل شرع، زمانش معین برای خصوص آن روزه نمی باشد ولی به حسب امر عارضی که نذر باشد زمانش معین شده در خصوص آن روز و ما) ملحق می کنیم تعیین عرضی را به تعیین اصلی چون هر دو شریکند در اینکه شارح مقدس حکم به تعیین در آنها کرده (یعنی شارح مقدس حکم کرده به اینکه زمان در آنها مخصوص روزه آنهاست نهایت اینکه در رمضان حکم بالاصاله نموده و در نذر معین بالعرض - یعنی به واسطه عارض شدن نذر - حکم به تعیین آن روز برای روزه مقصود نموده) **وروجه فی «البیان»** یعنی مصتف الحاق به ماه رمضان را در کتاب «بیان»، ترجیح داده، و نویسنده این شرح گوید: این نسبتی که شارح به مصتف داده درست نمی باشد و ظاهر عبارتش در آن کتاب برخلاف آن است و عدم الحاق را ترجیح داده و عین عبارتش چنین است «و أجرى المرتضى، النذر المعین مجرى رمضان ويلزم مثله فى العهد المعین والیمین المعینة، و نکره الشیخ وهو الاولی» و ظاهر جمله اخیر چنانکه ملاحظه می کنید، قول شیخ را ترجیح داده که انکار الحاق باشد.

والْحَقُّ بِهِ النَّدْبُ الْمَعِينُ كَأَيَّامِ الْبَيْضِ. وَفِي بَعْضِ تَحْقِيقَاتِهِ مَطْلُوقُ الْمُنْدُوبِ، لِتَعْيِينِهِ شَرْعًا فِي جَمِيعِ الْأَيَّامِ، إِلَّا مَا اسْتَثْنَيْ، فَيَكْفِي نِيَّةَ الْقُرْبَةِ وَهُوَ حَسَنٌ.

وَالْحَقُّ بِهِ النَّدْبُ الْمَعِينُ... مُصْتَفًى دَرَكِتَابِ «بَيَان» فَرَمُودَه: رُوزَه مَسْتَحَبِي كَه رُوزِش دَر سَال، مَعِينِ اسْت - مِثْلِ رُوزِهِ أَيَّامِ الْبَيْضِ كَه رُوزِ سِيزْدَهَمِ وَ چَهَارْدَهَمِ وَ پانزدهم از هر ماه می باشد - نیز مانند روزه ماه رمضان، تعیین در نیت لازم ندارد زیرا تعیین زمان آن روزه مستحبی که سه روز در هر ماه است، به اصل شرع می باشد.

و مُصْتَفًى دَر بَعْضِي تَحْقِيقَاتِش فَرَمُودَه: مَطْلُوقُ رُوزِهِ مَسْتَحَبِي كَه زَمَانِ مَعِينِي نَدَارْدَ نِيز مَلْحَقُ بِهِ رَمَضَانَ اسْت وَ تَعْيِينِ دَر نِيتِ لَازِمِ نَدَارْدَ زِيْرَا بَه اَصْلِ شَرْعِ، زَمَانِ رُوزِهِ مَسْتَحَبِي هَر رُوزِ دَر دُورَه سَالِ اسْت (بَه اسْتِثْنَائِ بَعْضِي رُوزِهَايِ سَالِ كَه رُوزِهِ دَر اَن حَرَامِ اسْت مِثْلِ رُوزِ عِيدِ فِطْرِ وَ عِيدِ قَرْبَانِ) پَس اِگَر مِثْلًا رُوزِ پَنجَمِ مَاهِ شَعْبَانَ بَخَوَاهَدَ رُوزِهِ بَگِيرَد، فَفَقَطُ قِصْدِ قُرْبَتِ كُنْدَ وَ بَگُوِيْدَ رُوزِهِ مِي گَيْرِمِ قُرْبَةَ اِلَى اللّٰهِ، كَافِي اسْت وَ لَازِمِ نِيسْتِ دَر نِيتِ تَعْيِينِ كُنْدَ كَه رُوزِهِ دَر رُوزِ پَنجَمِ شَعْبَانَ مِي گَيْرِمِ قُرْبَةَ اِلَى اللّٰهِ كَايَّامِ الْبَيْضِ وَجِهَ تَسْمِيَةِ اَيْنِ رُوزِهَا بَه أَيَّامِ الْبَيْضِ، دَر مَسَائِلِ اَيْنِدِه دَر ذِيلِ مَسْأَلِه دَهَمِ، شَارِحِ بَيَانِ نَمُودَه اسْت مَرَاجِعَه بَه اَنجَا شُودَ وَهُوَ حَسَنٌ اَيْنِ نَظَرِ شَارِحِ اسْت كَه رَأْيِ مُصْتَفًى رَا مِي پَسَنْدَد.

وإنما یکتفی فی شهر رمضان بعدم تعیینه بشرط ألا یعین غیره، وإلا بطل فیهما علی الاقوی، لعدم نية المطلوب شرعاً، وعدم وقوع غیره فيه. هذا مع العلم، أما مع الجهل به - کصوم آخر شعبان بنية النذب - أو النسيان فيقع عن شهر رمضان.

وإنما یکتفی فی شهر رمضان... توضیح: می فرماید اینکه گفتیم در روزه ماه رمضان، تعیین در نیت لازم نیست، در صورتی است که غیر روزه رمضان را در آن ماه قصد نکند وگرنه اگر روزه دیگری را در آن قصد کند، آن روزه نه روزه رمضان حساب می شود و نه روزه دیگری که قصد کرده چون روزه ای که بر او واجب بوده (یعنی روزه رمضان را) قصد نکرده و روزه دیگر هم در ماه رمضان واقع نمی شود - چون ماه رمضان مخصوص روزه رمضان است - پس نیت غیر رمضان در رمضان بی خود است.

همه این حرفها در صورتی است که بداند روزی که روزه می گیرد از ماه رمضان است و عمداً روزه دیگر را در آن قصد کند، اما اگر نداند که آیا آن روز از ماه رمضان است یا نه مثل اینکه در روزی که به گمانش آخر ماه شعبان است روزه بگیرد به قصد استحباب و بعداً معلوم شود که آن روز اول ماه رمضان بوده، آن روزه، روزه رمضان حساب می شود و صحیح است.

و همچنین اگر فراموش کرده باشد روزی که روزه گرفته از ماه رمضان است و به نیت روزه دیگر روزه بگیرد و بعداً یادش بیفتد ماه رمضان بوده، آن روزه برای ماه رمضان حساب می شود و صحیح است.

ترجمه و شرح عبارت: **وإنما یکتفی...** (به صیغه مجهول خوانده شود) یعنی و همانا در ماه رمضان اکتفا می شود به (قصد قربت و) نیت بدون تعیین آن، به شرط اینکه غیر روزه رمضان را در آن ماه تعیین نکند وگرنه (اگر غیر رمضان را در آن نیت کند) باطل است روزه، هم در روزه رمضان و هم در روزه ای که قصد کرده (یعنی نه روزه

رمضان حساب می‌شود و نه غیر آن که قصد کرده) لعدم نية... یعنی چون روزه‌ای که شرعاً از او خواسته شده (یعنی روزه رمضان) را قصد نکرده (در حالی که عبادت بدون نیت، صحیح نمی‌باشد) و غیر روزه رمضان هم در ماه رمضان واقع نمی‌شود (پس نیت غیر رمضان، فایده ندارد) هذا یعنی این حکم بطلان، در صورتی است که بداند آن روز از رمضان است اما در صورتی که نداند آن را مثل روزه (در روزی که به گمانش) آخر شعبان است، به نیت استحباب بگیرد و یا در صورتی که فراموش کند (که آن روز از ماه رمضان است) پس (در صورت جهل و یا نسیان) آن روزه واقع می‌شود به حساب روزه ماه رمضان.

(و يعلم) شهر رمضان: (برؤية الهلال) فيجب على من رآه وإن لم يثبت في حق غيره.
(أو شهادة عدلين) برؤيته مطلقاً.

راه ثابت شدن اول ماه

(و يعلم) شهر رمضان... توضیح: اول ماه به چهار چیز ثابت می شود:

اول - آنکه خود انسان ماه را ببیند پس کسی که هلال ماه رمضان را ببیند باید روزه بگیرد هر چند برای دیگری، اول ماه ثابت نشود.

دوم - دومرد عادل بگویند که در شب، ماه را دیده ایم.

سوم - عده ای که از گفته آنان اطمینان پیدا می شود، بگویند ماه را دیده ایم و انسان خاطر جمع است که آن عده، توطئه بردروغ نگفتن ندارند.

چهارم - سی روز از اول ماه شعبان بگذرد که به واسطه آن اول ماه رمضان ثابت می شود.

رؤیت هلال

ترجمه و شرح عبارت: و يُعْلَم... یعنی وثابت می شود (اول) ماه رمضان (به چهار طریق اول): به دیدن هلال پس واجب می شود روزه بر کسی که هلال را دیده باشد هر چند ثابت نشود هلال در حق دیگری (به واسطه اینکه انسان خودش تنها هلال را دیده و دیگران ندیده اند) الهلال ماه نوراً هلال نامیده اند چون در دیدن آن، آواز هلهله بر می کشیدند، شب هایی که این نام را دارد مورد اختلاف است، صاحب «صحاح اللغة» گفته: تا سه شب هلال می نامند، صاحب «قاموس اللغة» گفته

شب ۲۶ و ۲۷ ماه نیز هلال است و بقیه شب‌ها را «قمر» می‌نامند، اصمعی گفته: تا شب چهارده، هلال است، و از شیخ بهایی نقل شده که: تا هلالش نامند وقت دعا باقی است ولی بهتر این است که از شب اول عقب نیفتد که مورد یقین و اتفاق است عرفاً و اگر میسر نشد، شب دوم، و اگر فوت شد تا شب سوم هم باقی است که بسیاری آن را هم هلال دانند، و اما آنچه صاحب «قاموس» گفته خلاف مشهور است در لغت و عرف و بطور مجاز است.

شهادت دو نفر عادل

أَوْ شَهَادَةُ عَدْلَيْنِ.. توضیح: این طریق دوم است یعنی و یا اینکه شهادت دهد دو نفر عادل به دیدن هلال مطلقاً یعنی فرق نمی‌کند چه اینکه آسمان ابری باشد یا صاف، و نیز چه اینکه آن دو نفر ادعا کنند که هلال را در شهر دیده‌اند یا اینکه در خارج شهر دیده‌اند، و در مقابل این اطلاقی که شارح قائل شده، مرحوم شیخ طوسی و شیخ صدوق مخالفت کرده‌اند زیرا شیخ طوسی فرموده در صورتی که هوا صاف باشد شهادت دو عادل قبول نیست و باید پنجاه نفر شهادت بدهند و شیخ صدوق فرموده اگر هوا صاف باشد، شهادت به دیدن در شهر، قبول نیست و باید در خارج از شهر ببینند، و مصنف بعداً به قول شیخ طوسی اشاره خواهد نمود.

(أو شيعاع) برؤيته، وهو: إخبار جماعة بها تأمن النفس من تواطئهم على الكذب ويحصل بخبرهم الظن المتأخم للعلم. ولا ينحصر في عدد نعم يشترط زيادتهم عن إثنين، ليفرق بين العدل وغيره. ولا فرق بين الكبير والصغير والذكر والانثى والمسلم والكافر، ولا بين هلال رمضان وغيره. ولا يشترط حكم الحاكم في حق من علم به، أو سمع الشاهدين.

(أو مضي ثلاثين) يوما (من شعبان).

شايع شدن رؤيت هلال

(أو شيعاع) برؤيته... توضيح: اين طريق سوم ثبوت هلال است يعنى ويا به شايع شدن (بين عده‌اى از مردم) به ديدن هلال (كه آنها آن را ديده اند) و شيعاع عبارت است از اينكه عده‌اى خبر دهند از ديدن هلال به طورى كه انسان خاطر جمع باشد از عدم توطئه آن جماعت بر دروغ گفتن (يعنى انسان خاطر جمع است كه آنها دروغ نمى‌گويند در ادعاى رؤيت) و از خبر آنها براى انسان، گمان نزديك به يقين حاصل شود (وبه چنين گمان، در اصطلاح علم اصول، اطمينان ويا علم عادى گویند).

ولا ينحصر في عدد... يعنى جماعت شيعاع، عدد معينى ندارد يعنى بعد از آنكه ميزان در حجيت شيعاع، حصول اطمينان شد، فلذا در تحقق شيعاع، عدد معينى در افراد آن لازم نيست پس وقتى از اخبار عده‌اى براى انسان اطمينان حاصل شد بايد به آن عمل کرد و اول ماه ثابت مى‌شود خواه افراد آن عده كم باشد يا زياد.

آرى بايد عده آنها بيش از دو نفر باشد تا اينكه بين خبر عادل وغير عادل، فرق باشد به اينكه اگر خبر دهنده عادل بود، دو نفر كافي است - چنانكه طريق دوم براى

ثبوت اول ماه همین بود - و اگر خبر دهنده عادل نبود باید بیش از دو نفر باشد تا شیاع حاصل شود و خبرشان برای انسان اطمینان آور باشد.

پس اگر در تحقق شیاع، خبر دو نفر - که ولو عادل نباشند - را کافی بدانیم دیگر برای عدالت که در طریق دوم شرط بود، اعتباری نخواهد ماند.

ولا فرق بین الکبیر والصغیر... توضیح: در تحقق شیاع، فرقی نیست بین اینکه تمام خبر دهنده‌ها بالغ باشند یا غیر بالغ، مرد باشند یا زن، مسلمان باشند یا کافر (و دلیل آن این است که چون میزان در حجیت شیاع، حصول گمان و اطمینان است پس از هراهی آن اطمینان حاصل شود باید قبول کرد).

اگر کسی گوید که فقهاء به مقتضای روایات متعددی که در این باب موجود است فتوی داده‌اند به اینکه به شهادت زنها، اول ماه ثابت نمی‌شود و همچنین شهادت آنها به ضمیمه مردها، پس چگونه در اینجا می‌فرماید فرقی بین مرد و زن نمی‌باشد. جواب گوئیم: که قبول کردن خبر زنها در صورتی است که به خبر آنها، شیاع حاصل می‌شود پس قطعاً می‌شود به قول آنها اعتماد کرد چون شیاع موجب اطمینان است، و جایی که شهادت زنها قبول نیست در صورتی است که به حد شیاع نرسیده باشد.

ولابین هلال رمضان وغیره... یعنی و نیز فرقی نیست در ثبوت ماه به یکی از آن راه‌های مذکور، بین هلال ماه رمضان یا غیر آن از ماه‌های دیگر.

ولایشترط حکم الحاکم... توضیح: کسی که علم به شیاع پیدا کرد و از راه شیاع برای او هلال ماه رمضان ثابت شد و نیز کسی که از راه شهادت دو شاهد عادل برای او ماه ثابت شد، دیگر واجب نیست منتظر حکم حاکم شرع شود که او حکم به ثبوت اول ماه کند تا انسان روزه بگیرد بلکه بعد از آنکه به یکی از آن دوره برای انسان اول ماه ثابت شد باید روزه بگیرد هر چند حاکم شرع حکم به ثبوت اول ماه نکند.

ترجمه عبارت: **ولایشرط..** یعنی شرط نیست (در ثبوت اول ماه) حکم حاکم شرع نسبت به کسی که علم به شیاع پیدا کرده و یا از دو شاهد عادل شنیده (بلکه حتی اگر حاکم شرع، شهادت آن دو عادل را رد کند - بجهت اینکه عدالت آنها برای حاکم ثابت نبود - انسانی که از آن دو عادل رؤیت هلال را شنید و عدالت آنها هم پیش او ثابت بود، باید روزه را بگیرد و اول ماه برای او ثابت است).

(ناگفته نماند که از عبارت شارح استفاده می شود که: اما نسبت به کسی که علم به شیاع پیدا نکرده و از دو شاهد عادل هم نشنیده باشد، و خودش هم ماه را ندیده، ثبوت اول ماه برای او مشروط به حکم حاکم شرع است یعنی در صورتی که حکم شرع حکم به ثبوت اول ماه نمود، آن حکم در حق آن شخص نافذ می باشد و باید روزه بگیرد پس حکم حاکم برای آن شخص یکی از طرق ثبوت اول ماه است).

گذشتن سی روز از اول شعبان

أومضی ثلاثین یوماً... توضیح: این طریق چهارم برای ثبوت اول ماه است یعنی یا اینکه سی روز از اول ماه شعبان بگذرد (در صورتی که اول شعبان هم ثابت شده باشد به یکی از سه طریق مذکور (دیدن - شهادت دو عادل - شیاع).

(لاب الشاهد (الواحد في أوله)، خلافاً لسلار عليه السلام حيث اكتفى به فيه بالنسبة إلى الصوم خاصة، فلا يثبت لو كان منتهى أجل دين، أو عدة، أو مدة ظهار ونحوه. نعم، ونحوه. نعم، يثبت هلال شوال بمضي ثلاثين يوماً منه تبعاً وإن لم يثبت أصالة بشهادته.

عدم ثبوت هلال به یک شاهد

لابالشاهد الواحد... توضیح: گفتیم که یکی از طرق ثبوت اول ماه، شهادت دو نفر عادل است پس به یک نفر عادل، اول ماه رمضان ثابت نمی شود ولی سلار (که یکی از فقهاء است) در اینجا مخالفت کرده و فتوی داده به اینکه به یک نفر عادل هم اول ماه رمضان ثابت می شود فقط نسبت به روزه گرفتن که باید روزه بگیرد، و اما نسبت به احکام دیگری که متعلق به ماه رمضان باشد اول ماه به یک شاهد عادل ثابت نمی شود مثل اینکه اول ماه رمضان، آخر مهلت پرداخت قرضی باشد، در اینجا اگر یک عادل شهادت به رؤیت هلال بدهد، طلبکار حق ندارد در آن روز - بعنوان اینکه آخرین روز مهلت پرداخت قرض رسیده - از بدهکار مطالبه دین کند.

آری بنا بر عقیده سلار، اگر از اول رمضان (که به یک شاهد عادل ثابت شده) سی روز بگذرد، اول ماه شوال - که روز عید است - نیز به تبع ثبوت اول رمضان، ثابت می شود، چون بعد از آنکه اول ماه رمضان ثابت شد اگر روز سی و یکم، اول شوال نباشد لازم می آید که ماه رمضان سی و یک روز بشود و حال اینکه ماه بیشتر از سی روز نمی شود.

پس ناچار باید اول ماه شوال ثابت شود به تبع اول رمضان، هر چند اصالتاً اگر یک نفر عادل به هلال ماه شوال یا ماه های دیگر شهادت بدهد قبول نمی شود و اول ماه ثابت نمی گردد.

ترجمه و شرح عبارت: **لا بالشاهد... (عطف است برای «او شهادة» عدلین)** یعنی به یک شاهد عادل، اول رمضان ثابت نمی شود برخلاف قول سالار که ایشان اکتفا نموده به شاهد واحد در اول رمضان (یعنی فرموده به یک شاهد نیز ثابت می شود) آن هم نسبت به حکم روزه فقط، پس ثابت نمی شود (اول ماه، نسبت به احکام دیگری که متعلق به اول رمضان باشد مثل اینکه) اگر (اول رمضان) نهایت مدّت دین باشد (پس طلبکار حق ندارد در اول رمضان که به یک شاهد ثابت شده، طلب دین خود بکند) و یا (مثل اینکه اول رمضان) نهایت عدّه زن باشد (پس به تمام شدن آن روز، عدّه زن تمام نمی شود) و یا (مثل اینکه اول رمضان) نهایت مدت ظهار باشد (پس به تمام شدن آن روز، مدت ظهار مرد پایان نمی پذیرد تا زن بر او حلال شود و توضیح بیشتر آن عنقریب خواهیم داد) **أو عده عطف است بر- أجل - یعنی أو منتهی عده أو مده ظهار نیز عطف است بر- أجل - یعنی أو منتهی مده ظهار.**

ظهار، نوعی قهر کردن شوهر است از زن که در زمان جاهلیت عرب میان آنان رایج بود و در شرع اسلام حرام است و آن عبارت است از اینکه شوهر زنش را به یکی از محارم (مثل مادر و خواهر و دختر) خود تشبیه نماید و این کار احکامی دارد که در باب خود خواهد آمد انشاء الله تعالی.

و صیغه ظهار به این است که مرد به زنش بگوید: «أنتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» و یا به جای کلمه **أُمِّي**، بگوید: **أُخْتِي** و یا **بَنْتِي**، و یا یکی دیگر از سایر محارم و معنای آن این است که تو بر من همچو پشت مادر منی یعنی تو به منزله مادر یا خواهر یا دختر من هستی و پس از این با تو به چشم مادر و خواهر و دختر نظر می کنم نه به چشم زنی و شوهری.

وقتی ظهار بطور صحیح واقع شد نزدیکی با زنی که او را ظهار نموده بر او حرام می شود نه مانند طلاق بلکه موقت تا کفاره دهد و وقتی کفاره داد بر او حلال می شود.

وظهار را می‌تواند تحدید به وقت معینی نماید مثل یک ماه یا یک سال، در این صورت حرمت نزدیکی اختصاص به همان مدّت خواهد داشت و بعد از تمامی آن مدّت آن زن حلال خواهد بود.

حال گوئیم اگر پایان آن مدّت، اول ماه رمضان بوده باشد یعنی مرد بگوید: «أنت علی کظهرامی إلی أوّل رمضان» اوّل ماه به یک شاهد عادل، نسبت به حلال شدن زن برای مرد ثابت نمی‌شود یعنی به تمام شدن روز اول رمضان، مدتظهار پایان نمی‌یابد تا زن برای مرد حلال شود بلکه در آن روز نیز زن برای مرد حرام است.

و نحوه مثل ایلاء و آن نیز نوعی قهر کردن شوهر از زن است که در جاهلیت عرب بوده و یکی از گناهان بزرگ است و آن عبارت است از قسم خوردن شوهر بر نزدیکی نکردن با زنش بطور مطلق یا مدّت چهار ماه که حق زن بدان تعلق گیرد و بعد از تحقق ایلاء، نزدیکی با آن زن بر او حرام می‌شود تا وقتی که کفاره دهد و در صورتی که مدّت ایلاء معین باشد بعد از تمامی مدّت، زن بر او حلال می‌شود.

بنابراین در صورتی که ایلاء تا مدّت معین باشد و آخر آن مدّت اول رمضان باشد، اوّل ماه به یک شاهد عادل نسبت به حلال شدن زن برای مرد، ثابت نمی‌شود یعنی به تمام شدن روز اول رمضان که یک شاهد ادعای رؤیت هلال آن را کرده، مدّت ایلاء پایان نمی‌پذیرد تا زن بر مرد حلال شود بلکه در آن روز نیز زن حرام است.

نعم یتّبت... یعنی: بله (طبق رأی سلّار به واسطه ثابت شدن اول رمضان) ثابت می‌شود اول ماه شوال به گذشتن سی روز از اول رمضان، به تبعیت اول رمضان (چون مُسَلَّم است که ماه بیش از سی روز نمی‌شود و وقتی اول رمضان به یک شاهد ثابت شد و سی روز هم از آن گذشت ثابت می‌شود که روز سی و یکم اول شوال است و گرنه لازم می‌آید که بگوئیم آن روز هم از رمضان است و باید روزه بگیرد در حالی که ماه بیش از سی روز نمی‌شود) و إن لم... (إِنْ - وَصَلِيَّةُ اسْت) یعنی هر چند اول ماه شوال،

راه ثابت شدن اول ماه ■ ۱۷۷

اصالتاً به یک شاهد ثابت نمی شود (اما چنانکه گفته شد به تبع ماه رمضان ثابت می شود).

(ولا یشرط الخمسون مع الصحو) كما ذهب إليه بعضهم، استناداً إلى رواية حملت على عدم العلم بعد التهم، وتوقف الشیاع علیهم، للتهمة - كما يظهر من الرواية - لان الواحد مع الصحو إذا رآه، رآه جماعة غالباً.

مشروط نبودن ثبوت هلال به شهادت پنجاه نفر

(ولا یُشرط الخمسون... توضیح: چنانکه در بالا دانسته شد شارح بطور مطلق شهادت دو عادل را قبول کرد چه در صورت ابری بودن هوا و چه صاف بودن آن، ولی شیخ طوسی در صورت صاف بودن هوا، شهادت دو عادل را قبول نمی‌کند و می‌فرماید: در این صورت باید پنجاه نفر شهادت بدهند (فرق نمی‌کند چه ادعای رؤیت در شهر بکنند یا رؤیت در خارج شهر) و فقط در صورتی که در هوا مانعی باشد - مثل غبار یا ابر - هلال به شهادت دو عادل ثابت می‌شود چه ادعای رؤیت در شهر بکنند و یا در خارج از شهر.

مصتّف آن قول را رد می‌کند و می‌فرماید: در صورت صاف بودن هوا، شرط نیست در ثبوت هلال، اینکه پنجاه نفر شهادت بدهند بلکه در آن صورت نیز، دو عادل شهادت بدهند کافی است.

دلیل شیخ طوسی چند روایت است که در بعضی از آن روایات تصریح دارد به اینکه در مورد ثبوت هلال، شهادت کمتر از پنجاه نفر در صورتی که هوا صاف باشد، قبول نیست.

شارح از آن روایت جواب می‌دهد به اینکه آن روایت مربوط به موردی است که عده زیادی مثلاً صد نفر برای دیدن ماه آمده باشند و در بین آنها عادل هم نیست، در چنین موردی اگر کمتر از پنجاه نفر ادعای رؤیت کنند، مورد تهمت است و احتمال

دروغ گفتن و یا اشتباه آنها هست، زیرا وقتی بیننده‌ها زیاد باشند و چشمه‌ایشان هم قوی باشد و مانعی هم در هوا نباشد چنانچه یک نفر از آنها ماه را ببیند همه جماعت صد نفری غالباً می‌بینند پس ادعای بعضی از آنها که ما دیده‌ایم و بقیه بگویند ما ندیده‌ایم ثابت نمی‌کند هلال را، فلذا حضرت در این مورد می‌فرماید که باید پنجاه نفر ادعای رؤیت کنند تا شیاع حاصل شود و وقتی شیاع حاصل شد هلال ثابت می‌شود.

پس روایات مربوط به صورتی است که عادل نباشد و در بین، اتهام مذکور باشد و اما در صورتی که چنان اتهامی نباشد سزاوار است شهادت دو عادل را کافی بدانیم. ترجمه و شرح عبارت: **ولا یشترط...** یعنی شرط نیست (در ثبوت هلال) بودن پنجاه نفر، در صورت بی ابر بودن هوا چنانکه بعضی از فقهاء آن را شرط دانسته‌اند (و در آن صورت، شهادت دو عادل را قبول نکرده‌اند) بجهت استنادشان به یک روایتی که (شارح می‌فرماید: آن روایت دلیل برای قول آنها نمی‌تواند باشد، زیرا آن روایت) حمل شده است بر صورتی که علم به عدالت آن پنجاه نفر نباشد (و نه علم به عدالت صد نفر از آنها نیز) و تحقق شیاع هم موقوف باشد بر شهادت پنجاه نفر **للتهمة** (این دلیل است برای - توقف شیاع -) یعنی بجهت احتمال کذب و یا اشتباه در آن جماعت چنانکه این احتمال تهمت از همان روایتی که استدلال به آن کرده‌اند فهمیده می‌شود (در آن روایت چنین دارد که:

«ولیس رؤیة الهلال أن يقوم عدّة فيقول واحدٌ قد رأيتُه و يقول الآخرون لم نره، إذا رآه واحد رآه مائة وإذا رآه مائة رآه ألف، ولا يجوز في رؤیة الهلال إذا لم يكن

فِي السَّمَاءِ عِلَّةٌ أَقْلُ مِنْ شَهَادَةِ خَمْسِينَ وَإِذَا كَانَتْ فِي السَّمَاءِ عِلَّةٌ قَبِلَتْ
شَهَادَةُ رَجُلَيْنِ يَدْخُلَانِ وَيُخْرَجَانِ مِنْ مِصْرٍ^۱

لأن الواحد... این علت، بیان می‌کند جهت تهمتی را که از روایت گذشته فهمیده می‌شود و آن علت، مضمونی است که در روایت نیز مذکور است یعنی زیرا یک نفر در هوای بی ابر اگر هلال را دید، غالباً جماعت موجود هم آن را می‌بینند (پس اگر مثلاً در بین جماعت صد نفری با آن اوصافی که ذکر شد، عده کمتر از پنجاه نفر ادعای رؤیت کنند و بقیه ادعا نکنند، آن عده کم، مورد تهمت خواهند بود خصوصاً بلحاظ اینکه عدالتشان هم ثابت نشده).

^۱ تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۶۰، ح ۲۳.

(ولا عبرة بالجدول) وهو: حساب مخصوص مأخوذ من تسيير القمر، ومرجهه إلى عد شهر تاما وشهر ناقصا، في جميع أيام السنة مبتدئا بالتام من الحرم، لعدم ثبوته شرعا، بل ثبوت ما ينافيه، ومخالفته مع الشرع للحساب أيضا، لاحتياج تقييده بغير السنة الكبيسة، أما فيها فيكون ذوالحجة تاما.

عدم ثبوت هلال به حساب جدول نجومی

(ولا عبرة بالجدول)... توضیح: چند چیز است که به آنها اول ماه ثابت نمی شود و شرعاً اعتباری ندارند:

۱. حساب جدول نجومی: بیان آن اینکه می دانیم که مدت هر ماه قمری مبنی بر یک دوره گردش ماه به دور زمین است چنانکه سال های قمری نیز مرکب از ۱۲ ماه است و گردش ماه به دور زمین در مدت سی روز تمام نیست بلکه در ظرف ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه است.

از آن جا که منجمان مجبورند عدد ایام را هر ماه با عدد صحیح بیان کنند زیرا در ثبت تاریخ و وقایع نمی توان از روز سی ام ماه: نصفش، را متعلق به ماه قبل گرفت و نصف دیگرش را به ماه بعد داد، ناچار ماه قمری باید حداقل ۲۹ روز و حداکثر سی روز تمام حساب شود. در این صورت علمای نجوم به دو نوع ماه قمری قائل شده اند: ۱. ماه حسابی، ۲. ماه هلالی رؤیتی.

برای بدست آوردن نوع اول، جدول هایی در تقویم ها ترتیب داده اند بر حسب سیر ماه و حرکتش طبق قواعد نجومی، و مقدار ماه ها و سال ها و تعیین اوائل آنها همه بر طبق قاعده حرکت وسطای ماه و خورشید و ستارگان دیگر تنظیم شده است تا بر نظم کلی باشد نه بر طبق حرکت مرئی ماه و آفتاب، و طبق حرکت وسطای ماه و آفتاب

گفته‌اند که ابتدای سیر قمر از وقت اجتماع آن با آفتاب در یک درجه از دایره بروج است و گفته‌اند مدت دور قمر از آن وقت اجتماع تا اجتماع دیگر، ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه می‌باشد و آنها خود اقرار دارند که در وقت اجتماع ماه با آفتاب، هلال به چشم دیده نمی‌شود.

و نتیجه کار آن جدول و حساب این است که چون مدت یک ماه، ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه از ۲۹ روز زیادتر است و این کسری بیشتر از نصف شبانه روز می‌باشد، آن کسری را یک روز کامل حساب می‌کنند و یک ماه تمام (۳۰ روز) می‌گیرند و یک ماه را ناقص (۲۹ روز) می‌گیرند تا جبران نقص ماه قبل شود (یعنی در حقیقت ۱۲ ساعت ماه دوم را به ۱۲ ساعت ماه قبل اضافه می‌کنند و یک روز کامل به ماه قبل می‌دهند و سی روز می‌گیرند) و ابتدای آن را از ماه محرم که اول سال است حساب می‌کنند یعنی ماه محرم را سی روز و ماه صفر را ۲۹ روز می‌گیرند و به همین ترتیب تا آخر ماه‌ها هر ماهی که در مرتبه فرد است، ۳، ۵، ۷، ... سی روز می‌گیرند و هر ماهی که در مرتبه زوج می‌باشد، ۲، ۴، ۶، ۸، ... ۲۹ روز محسوب می‌دارند، پس بنابراین هرگز دو ماه متوالی ۳۰ روز و یا دو ماه متوالی ۲۹ روز نیست بلکه همواره به ترتیب ۳۰ در ماه نخست و ۲۹ در ماه بعد و همچنین محسوب می‌شود پس بنابراین جدول، ماه شعبان همیشه ناقص است و ماه رمضان همیشه تمام است و ماه ذی‌الحجه که آخرین ماه است، ۲۹ روز می‌شود.

این شرح ماه حسابی است، و اما منظور از ماه هلالی رؤیتی، ماهی است که به وسیله رؤیت ثابت می‌شود و هلال ماه را با چشم بینیم و مدار احکام اسلامی بر همین ماه است. مدت هر ماه هلالی را از رؤیت هلال تا رؤیت ماه بعد می‌دانند نه به محاسبه جدول مذکور که ۳۰ روز و ۲۹ روز است.

و مقدار ماه هلالی را علمای نجوم بعد از محاسبه تعدیلات قمر و تقویم شمسی و سایر اموری که در نزد اهل فن معلوم است، به کمک جدول حسابی استخراج می‌کنند به این توضیح که: وضع جدول ماه حسابی چنانکه گفتیم مبنی بر حرکت وسطای آفتاب و ماه است که در کتب فن هیئت و نجوم بیان کرده اند. مثلاً گفته اند در رؤیت هلال و استخراج مقدار ماه هلالی رؤیتی، اول باید ماه حسابی و مبدأ آن را از جدول استخراج کنند و پس از آن محاسبه تعدیلات قمر و تقویم شمسی و سایر اموری که در نزد اهل فن معلوم است مقدار ماه هلالی رؤیتی را استخراج کرد.

بنابر وضع وسطای جدول، ماه مبارک رمضان همیشه سی روز است چون از ماه‌های فرد است و لکن ماه رمضان هلالی رؤیتی پس از محاسبه قواعد تعدیلات و غیره ممکن است سی روز باشد و ممکن است ۲۹ روز.

فلذا گفته اند در ماه هلالی رؤیتی، در اثر یک حرکت نوسانی خفیف که در ماه هست ممکن است چند ماه متوالی (حد اکثر چهار ماه) سی روز باشند یعنی ماه در کمتر از این مقدار دیده نشود و ممکن است سه ماه متوالی ۲۹ روز باشند یعنی در ۲۹ روز بطور متوالی دیده شود.

فقهاء اسلام ماه حسابی منجمین را در شرع معتبر ندانسته اند و گفته اند شرعاً اعتباری برای آن نیست و اول ماه را به آن در احکام نمی‌شود تعیین کرد به دودلیل که شارح در اینجا بیان کرده:

اولاً: بجهت اینکه در شرع، دلیلی بر حجیت و اعتبار آن جدول نجومی نداریم بلکه گوئیم شرعاً دلیل برخلاف آن داریم مثل روایاتی که می‌فرماید: «ضم للرؤية وفطره الرؤية» یعنی با رؤیت هلال روزه بگیرد و با رؤیت هلال افطار کنید پس میزان در روزه گرفتن و یا افطار کردن را رؤیت هلال و دیدن ماه به چشم قرار داده و حال آنکه چنانکه دانستی خود علمای نجوم اقرار دارند که طبق آن جدول، هلال در اول ماه حسابی

دیده نمی شود چون آنها اول ماه حسابی را به این معنی می دانند که ماه از آن نقطه ای که با آفتاب جمع شده حرکت کند و شارع مقدّس، احکام شرع را مرتب بر دیدن ماه کرده نه بر حرکت ماه از نقطه اجتماع با آفتاب.

و ثانیاً: گوئیم علاوه بر آنکه با شرع مخالف است، با حساب نجومی نیز موافقت نمی کند چون منجمین طبق همان حسابشان در هر دوره سی ساله، یازده سال را کیسه می گیرند یعنی در آن سال ها یک روز بر ماه آخر سال اضافه می کنند یعنی در آن سال ها ماه ذی الحجّه را سی روز می گیرند (چنانکه شرحش را در توضیح عبارت ذکر خواهیم کرد) و حال آنکه طبق جدول مذکور، ماه ذی الحجّه ناقص (۲۹ روز) است پس باید آن جدول را تقیید کنیم به غیر سال های کیسه یعنی بگوئیم آن جدول درست است در غیر سال های کیسه و اما در سال های کیسه باید ذی الحجّه را تمام (۳۰ روز) بگیریم، و به عبارت دیگر حساب جدول در وقتی همیشه ماه ذی الحجّه ناقص می شود که سال های کیسه نباشد و اما در سال های کیسه، ماه ذی الحجّه تمام است.

در اینجا مناسب است دانسته شود که عمل به جدول در احکام اسلامی از کجا در شرع مقدس راه پیدا کرد و برای آگاهی از آن، عبارتی را از ابوریحان بیرونی در کتاب «الآثار الباقیه» نقل به ترجمه می کنیم و آن این است:

عرب اوائل ماهها را از رؤیت هلال می گیرند چنانچه در آئین اسلام نیز اینچنین مشروع گشت، خدای تعالی فرموده: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ»^۱ (یعنی از تو - ای محمد - درباره هلال های ماه می پرسند، بگو: اینها بیان اوقات برای مردم و (موسم) حج است) - بنای شرع در آغاز پیوسته به رؤیت بود (و

^۱ سوره بقره، آیه ۱۹۱.

برای دانستن آغاز و انجام روزه به رؤیت هلال اعتماد می‌کردند و برای دیدن ماه نو بیرون می‌رفتند) و چندین سال است که فرقه‌ای جدید مانند اهل جاهلیت در اسلام پیدا شده (مقصود ملاحظه فرقه اسماعیلیه و امثال آنهاست) که در احکام اسلامی تأویل می‌کنند و در حق کسانی که به ظاهر شرع عمل می‌کنند بسی طعن می‌گویند، این گروه بر آئین یهود و نصاری مایل شدند پس دیدند که یهود و نصاری را جدولها و حسابهای چندی است که ماه‌های خویش را از آنها استخراج کنند و ایام روزه شریعت موسی و عیسی را از آن جداول تعیین می‌نمایند (و در تعیین اعیاد و اوقات مراسم خود روزی را اول ماه قرار می‌دهند و همه بر آن اتفاق دارند) اما مسلمانان را دیدند که در این باب به رؤیت هلال و جستجوی نورانی جرم قمر از مُظَلَم آن مضطربند و بدین جهت به شکوک و اختلافات گرفتارند (گروهی گویند دیده شد و گروهی گویند دیده نشد و میان آنها اختلاف می‌افتد) و با آنکه در طلب رؤیت هلال و تفحص مغارب قمر نهایت کوشش را می‌کنند عاقبت به تقلید از یکدیگر می‌گذرانند.

پس این گروه (اسماعیلیه) چون از اختلافات پیروان اسلام و حسابات دیگر یهود و نصاری آگاه شدند، علاج واقعه را به علمای هیئت و نجوم رجوع کردند و دیدند ایشان در اوائل کتابها و زیجها، معرفت اوائل ماه‌ها را به جدولها و حسابها آورده اند، آن گروه خیال کردند که این جداول و حسابها برای رؤیت هلال قرار شده (در حالی که علمای هیئت خودشان اعتراف دارند که به آن جداول و حسابها، رؤیت هلال نمی‌شود) پس برخی از این جداول را گرفتند و به امام جعفر صادق ع نسبت دادند و خیال کرده‌اند که این جداول خود سری از اسرار نبوت است.

حساب‌هایی را که علمای نجوم نموده‌اند مبنی بر حرکات نیرین (ماه و آفتاب) و وسطی است که معدله باشد نه بر حرکات مرئی ماه و آفتاب و اینطور معمول گشته که سال‌های قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و یک ششم روز باشد و ششماه از دوازده

ماه، تمام باشد و شش ماه دیگر ناقص، بدین ترتیب که ماهی یک در میان یکی کامل و دیگری ناقص چنانکه در زیج‌ها و در کتبی که منسوب به علل زیج است مذکور است.

تمام شد مقداری از عبارت ابوریحان بیرونی.

ترجمه و شرح عبارت: **ولا عبّرة بالجدول**.. یعنی اعتباری نیست به جدول (برای اثبات اول ماه در شرع و باید به وسیله رؤیت ثابت شود و هلال را به چشم بینیم پس شرعاً مدّت هر ماه، از رؤیت هلال تا رؤیت هلال بعد می‌باشد نه جدول).

(ناگفته نماند که در اصطلاح فقهاء جدول مذکور همان زیج است که در اصطلاح نجوم گفته می‌شود چون زیج عبارت است از کتایی که آنچه در رصدخانه از مقادیر حرکات ستارگان و مواضع آن و اطوال و عروض و تعدیلات و دیگر امور مربوط به فن هیئت و نجوم که تحصیل کرده‌اند؛ در آن ضبط و معلوم می‌کنند.

و اصل لفظ زیج از زبان پهلوی است که در زمان شاهان ساسانی در میان ایرانیان رایج بوده است. در این زبان زیج به معنای تارهای پارچه است که پود در میان آن بافته می‌شود و سپس ایرانیان این اسم را به ملاحظه شباهت خط‌های قائم جداول عددی با تارهای نساجی، برای جداول نهادند، و خوارزمی زیج را از اصل زه فارسی به معنی وتر دانسته است).

و هو حساب مخصوص... یعنی جدول عبارت از حساب مخصوصی است که از سیر قمر (و اجتماع آن با آفتاب در یک نقطه از دائرة البروج) گرفته شده و نتیجه کار آن جدول این است که یک ماه تمام و یک ماه ناقص شمرده می‌شود در تمام روزهای سال در حالی که ماه تمام از محرم ابتدا شود لعدم ثبوته... (این جمله علت است برای - لا عبّرة -) یعنی چون ثابت نشده اعتبار جدول از نظر شرع بلکه خلاف آن در شرع ثابت شده و مخالفته.. یعنی و مخالفت دارد آن جدول - علاوه بر مخالفتش با

شرح - با حساب علمای نجوم نیز، زیرا باید تقیید کنیم جدول را به غیر سال کبیسه اما در کبیسه پس ماه ذی الحجه، تمام است نه ناقص (چون یک روز بر آن اضافه می کنند در حالی که بنا بر حساب جدول، ماه ذی الحجه، ناقص است).

نگارنده این شرح گوید: این جواب شارح قابل قبول نیست زیرا سال های کبیسه و غیر کبیسه پیش علمای نجوم مضبوط است پس همه ماه های ناقص و تمام، طبق آن قاعده معلوم می باشد مخصوصاً ماه رمضان که طبق حساب جدول همیشه تمام است و ماه شعبان همیشه ناقص است پس تقیید کردن به غیر سال کبیسه، صدمه ای به محل بحث ندارد.

السنة الكبيسة... توضیح: منجمین از آنجا که در آن محاسبه اشان، کسرزاید بر نصف روز - یعنی ۴۴ دقیقه - در هر ماه را منظور نداشتند (چنانکه سابقاً گفتیم که ۱۲ ساعت ماه بعد را به ۱۲ ساعت ماه قبل ضمیمه می کنند و یک روز به ماه قبل می دهند که تام گردد) و در نتیجه ۴۴ دقیقه هر ماه تا آخر سال روی هم جمع می شود و مجموع آن دقایق یکساله ۵۲۸ دقیقه می شود (۱۲ ماه \times ۴۴ دقیقه) که مساوی است با ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه.

پس مقدار سال قمری نجومی ۳۵۴ روز است و ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه، و آن زیادی سال (یعنی همان ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه) معادل است با $\frac{۱}{۶}$ و $\frac{۱}{۱۰}$ شبانه روز (و به تعبیر دیگر: $\frac{۱۱}{۳۰}$ شبانه روز) و چون اول عددی که دارای این دو کسر باشد عدد ۳۰ است، بدین سبب در محاسبه سال های قمری دوره ۳۰ ساله دارند و زیادی های سال در دوره سی ساله، مجموعاً ۱۱ روز می شود زیرا:

$$\text{ساعت } ۸ \times ۳۰ = ۲۴۰$$

$$\text{ساعت } ۲۴ = \text{دقیقه } ۱۴۴۰ = ۳۰ \times ۴۸ \text{ دقیقه}$$

$$\text{روز } ۱۱ = \text{ساعت } ۲۶۴ = \text{ساعت } ۲۴۰ + ۲۴$$

منجمین این یازده روز را بطریق زیر ما بین دوره سی ساله تقسیم می‌کنند: سال دوم - سال پنجم - هفتم - دهم - سیزدهم - پانزدهم (یا شانزدهم نزد بعضی) - هیجدهم - بیست و یکم - بیست و چهارم - بیست و ششم - بیست و نهم - و این سال‌ها را کیسه می‌نامند یعنی بر هر یک از این یازده سال، یک روز اضافه می‌کنند، و به عبارت دیگر آن یازده روز را بر ماه‌های ذی‌الحجه در یازده سال مذکور می‌افزایند یعنی ماه ذی‌الحجه که طبق جدول و محاسبه آنها باید ۲۹ روز باشد، در آن سال‌های مذکوره سی روز می‌گیرند پس ماه ذی‌الحجه را در دوره سی ساله یازده بار تمام می‌گیرند.

و اما وجه تسمیه آن سال‌ها به کیسه: ابوریحان بیرونی در کتاب «التفهیم» گفته که به لغت سریانی آن سال را - کبیستا - گویند و در عربی آن را «کبیسه» گویند یعنی انباشته چون کسرهای زائد بر نصف روز - که ۴۴ دقیقه بود - روی هم رفته انباشته می‌شود و در هر سه سال تقریباً یک روز تمام می‌شود.

و از ابو عبدالله محمد خوارزمی در کتاب «مفاتیح العلوم» نقل شده که ایشان تصریح کرده است که لفظ کبیسه از سریانی به عربی آمده است. این هم ناگفته نماند که در سال شمسی نیز هر چهار سال، کیسه می‌گیرند چنانکه در جلد سوم این شرح ذکر کردیم به آنجا مراجعه شود.

چند فایده

چون گفتگوی سال قمری به میان آمد بد نیست در اینجا جهت تنوع و رفع خستگی چند فایده که مربوط به سال قمری و نیز سال شمسی می‌شود ذکر کنیم برای اهلش:

فایده اول

درباره سال شمسی است، و آن دونوع است، ۱. سال شمسی نجومی، ۲. سال شمسی حقیقی.

سال شمسی نجومی عبارت از یک دوره نجومی آفتاب است (یعنی از مقارنه مرکز شمس با یک کوکب ثابت مفروض تا مقارنه آینده آن با همان کوکب) و مقدار این سال موافق زیج شهریار ایرانی و زیج سند هندی که در قرن اولای اسلام مأخذ استخراجات نجومی بوده است، ۳۶۵ روز است و ۶ ساعت و ۱۲ دقیقه و ۹ ثانیه، که می‌گفتند ۳۶۵ روز و ربع یوم و خمس ساعت و یک جزواز چهارصد جزو ساعت.

و اکنون مقدار آن سال موافق رأی - هسن - و گروهی دیگر از علمای ریاضی و هیئت و نجوم اروپا ۳۶۵ روز و ۶ ساعت و ۹ دقیقه و ۹ ثانیه و ۳۳ صدم ثانیه است.

و اما سال شمسی حقیقی عبارت از یک دوره حرکت ظاهری آفتاب است، مثلاً از نقطه اعتدال ربیعی (که اول بهار است) تا بازگشت به همان نقطه اعتدال، یا از نقطه انقلاب صیفی و مدار رأس سرطان تا معاودت به همان نقطه، موافق آنچه مبدأ سال شمسی قرار داده شده باشد، نقطه اعتدال ربیعی یا اعتدال خریفی یا انقلاب صیفی یا انقلاب شتوی یا نقطه دیگر از نقاط و درجات منطقه البروج.

مقدار این سال نیز آنچه قدما با وسایل و آلات رصدی ناقص استخراج کرده بودند، با آنچه علمای فرنگ با وسایل و آلات نجومی کامل بدست داده اند، چندان اختلاف ندارد و بعضی ارساد قدیم عیناً با آنچه مقبول علمای جدید فرنگ است یکی است.

دوره سال شمسی حقیقی که امروز مورد قبول علمای شرق و غرب واقع شده ۳۶۵ روز است و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۶/۰۴ ثانیه، و به حساب دیگر ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۵۱/۴۵ ثانیه.

فایده دوم

قرآن کریم درباره اصحاب کهف فرموده است: «وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا» یعنی: اصحاب کهف سیصد سال بعلاوه نه سال (۳۰۹) سال در غار خود درنگ نمودند.

امین الاسلام طبرسی در «تفسیر مجمع البیان» آورده است که: مردی یهودی از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام مدّت درنگ اصحاب کهف در کهف را پرسید، امام علیه السلام مطابق قرآن (سیصد و نه سال) پاسخ داد، یهودی گفت: ما در کتاب خود (تورات) سیصد سال یافته ایم، امام علیه السلام فرمود: آنچه من گفتم سال قمری است و آنچه شما می‌گویید سال شمسی و عین روایت این است:

«روي أن يهودياً سأل علي بن أبي طالب عليه السلام عن مدة لبثهم فأخبر بما في القرآن، فقال: إنا نجد في كتابنا ثلاثمائة؟ فقال عليه السلام: ذاك بسني الشمس وذاك بسني القمر» و بعضی جواب حضرت را چنین نقل کرده اند که: «سنينكم شمسية وسنيننا قمرية» یعنی سال‌های شما خورشیدی است و سال‌های ما قمری.

و علاوه بر آن سؤال یهودی، سؤال دیگری به ذهن می‌آید، و آن اینکه اگر واقعاً ۳۰۹ سال در غار بوده‌اند، چرا قرآن می‌گوید سیصد سال بعلاوه ۹ سال؟ و اگر می‌گفت ۳۰۹ سال، بهتر و فصیح‌تر از سیصد سال بعلاوه ۹ سال بود.

از جواب حضرت در آن حدیث معلوم می‌شود که قرآن می‌خواهد با آن عبارت بفهماند که بر حسب سال یهود سیصد سال و بنا بر سال قمری مسلمین، ۹ سال بیشتر در غار ماندند، و به عبارت روشنتر سیصد سال یهود برابر است با سیصد و نه سال قمری.

حال می‌خواهیم این مسأله را تحقیق کنیم که آیا سیصد سال شمسی یهود برابر سیصد و نه سال قمری ما می‌شود یا خیر؟

برای این تحقیق اولاً باید بدانیم که مدّت سال شمسی پیش ملت یهود، عرفی است نه حقیقی یعنی آنها سال شمسی را ۳۶۵ روز تمام می‌گیرند بدون رعایت کسر زاید بر ۳۶۵ روز، چون مدّت سال شمسی حقیقی چنانکه دانسته شد ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه است (و آن ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه، کسر زاید بر ۳۶۵ روز است).

و نیز دانستیم که مدّت سال قمری در اسلام ۳۵۴ روز و ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه میباشد بنابراین گوئیم: مدّت سیصد سال شمسی یهود چنین خواهد شد:

$$\text{روز } ۱۰۹۵۰۰ = ۳۰۰ \times ۳۶۵ \text{ سال}$$

و مدّت ۳۰۹ سال قمری بدون کسر زاید (که ۸ ساعت و ۹۸ دقیقه بود) چنین

می‌شود:

$$\text{روز } ۱۰۹۳۸۶ = ۳۰۹ \times ۳۵۴ \text{ سال}$$

و برای کسر ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه (که معادل $\frac{11}{3}$ شبانه روز است) گوئیم هر یک سال قمری $\frac{11}{3}$ شبانه روز از ۳۵۴ روز اضافه دارد پس آن کسر را ضرب در ۳۰۰ می‌کنیم چنین می‌شود:

$$\text{روز اضافه } ۱۱۰ = ۳۰۰ \times \frac{11}{3}$$

و از نظر اینکه در سال‌های قمری در سال‌های دوم و پنجم و هفتم و دهم و... کبیسه

گرفته می‌شود یعنی روزهای این سال‌ها ۳۵۵ روز تمام است، در نتیجه در ۹ سال

قمری، ۴ سال آن دارای کبیسه است چون سال نهم در این هنگام نزدیکتر به سال دهم است پس ۳۰۹ سال قمری به حسب ایام چنین می‌شود:

$$\text{روز } ۱۰۹۳۸۶ + ۱۱۰ + ۴ = ۱۰۹۵۰۰$$

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید سیصد سال شمسی یهود درست برابر ۳۰۹ سال قمری مسلمین است پس با ملاحظه سطور بالا و آشنایی به حساب اختلافی سال‌های شمسی و قمری و کبیسه سال قمری و ساعات متفاوتی که در هر سال پیدا می‌کند کاملاً آشکار گردید که تفاوت سال شمسی و قمری در سیصد سال، نه سال تمام است و از این جهت است که قرآن مجید جمله ۹ سال را با اضافه نمودن بر سیصد سال بیان فرموده و او عاطفه‌ای که بین سیصد و نه ذکر شده برای توضیح و روشن نمودن این اختلاف است.

فایده سوم

واقعه کربلا در چه فصل و در چه روزی از سال شمسی بوده است؟

مرحوم فرهاد میرزا در کتاب «مقام زخار» گفته خلافی نیست که روز عاشورا آفتاب در ۲۱ برج میزان بود (مطابق بیستم مهرماه) و از منجمین عهد فتحعلی شاه نقل کرده که استخراج این مطلب را از زیج محمدشاه هندی نموده اند.

بیان آن اینکه: از تقویم‌ها معلوم می‌شود که روز عاشورای سال ۱۳۹۰ هجری قمری مطابق با ۲۷ اسفند ۱۳۹۸ شمسی بوده است و می‌دانیم که واقعه جانسوز کربلا در سال ۹۱ هجری قمری بوده است بنابراین می‌گوئیم:

$$۱۳۹۰ - ۶۱ = ۱۳۲۹$$

از طرفی مقدار یک سال شمسی به حسب عدد اعشاری ۳۶۵/۲۴۲۲ روز است و یک سال قمری به حسب عدد اعشاری ۳۵۴/۳۶۷۰ روز است، پس تفاوت ایام این

دو ۱۰/۸۷۵۲ خواهد بود، بنابراین تفاوت ایام تمام این سال‌ها (۱۳۲۹ سال) چنین می‌شود:

یعنی درمَدّت ۱۳۲۹ سال، مبدأ سال قمری به اندازه $۱۴۴۵۳/۱۴۰۸$ روز نسبت به سال شمسی جلو می‌افتد که برای تطبیق آن دو باید به عقب برگردیم به این ترتیب:

$$\text{روز } ۲۰۸ + ۳۹ \text{ سال} = ۳۶۵/۲۴۲۲ \div ۱۴۴۵۳/۱۴۰۸$$

بنابراین باید همین ۲۰۸ روز را بر عاشورای سال ۱۳۹۰ بیفزائیم تا منظور حاصل شود و چون ماه‌های شمسی بعد از اسفند تا شهریور مطابق تعدیل قانونی همه ۳۱ روز است پس (۲۲ روز + ۶ ماه = ۳۱ = ۲۰۸) و چون ۶ ماه و ۲۲ روز برابر ۲۷ اسفند بیفزائیم به بیستم مهر خواهیم رسید.

بنابراین با تقریب جزئی می‌توان گفت که عاشورای سال ۶۱ مطابق با بیستم مهر ماه بوده است.

(والعدد) وهو: عد شعبان ناقصاً أبداً، ورمضان تاماً أبداً. وبه فسرّه فی «الدروس». ویطلق علی عد خمسة من هلال الماضي، وجعل الخامس أول الحاضر، وعلی عد شهر تاماً. وآخر ناقصاً مطلقاً، وعلی عد تسعة وخمسين من هلال رجب، وعلی عد كل شهر ثلاثين. والكل لا عبرة به.

عدم اعتبار شمار و عدد در ثبوت هلال

(والعدد) و هو عدّ شعبان... توضیح: دوم از چیزهایی که شرعاً برای ثبوت اول ماه رمضان اعتباری ندارد، قاعده عدد و شمار است و برای آن پنج تفسیر کرده اند:

۱. اینکه همیشه ماه شعبان، ناقص (۲۹ روز) گرفته شود و ماه رمضان همیشه تمام (سی روز) گرفته شود، بنابراین اول رمضان، روز سی ام از اول شعبان است هر چند ماه در شب آن دیده نشود، و روز عید فطر (اول شوال) روز سی و یکم از اول رمضان است. بعضی از فقهاء عمل به این قاعده کرده اند و دلیلشان چند روایتی است که نقل شده به این مضمون که: ماه رمضان هیچ وقت ناقص نمی شود، و در بعض آن روایات دارد که: ماه شعبان هیچوقت تمام نمی شود.

از اینجا معلوم می شود که قاعده عدد به آن معنی، با قاعده جدول، فرقی در این است که قائلین به عدد، استنادشان به روایتی است که حکم به آن کرده ولی قائلین به جدول استنادشان به قاعده جدول نجومی است.

۲. معنای دوم عدد این است که: اول ماه رمضان سال گذشته هر روزی که باشد، امسال پنج روز از آن روز را حساب کند و روز پنجم را اول ماه رمضان امسال قرار دهد (و به عبارت دیگر: روز پنجم ماه رمضان گذشته را اول رمضان امسال قرار دهد) مثلاً اگر اول رمضان سال گذشته روز یکشنبه بود پس اول رمضان امسال را روز پنجشنبه قرار

دهد. البته در سال کبیسه باید روز ششم را اول ماه قرار دهد که در آن مثال اگر امسال کبیسه باشد، اول رمضان روز جمعه می شود. و این در صورتی درست می آید که یک ماه ناقص و یک ماه تمام بگیریم.

۳. معنای سوم عدد این است که: یک ماه را تمام و یک ماه را ناقص قرار دهد چه در سال کبیسه و چه غیر کبیسه، و از هر ماهی که می خواهد ماه تمام را ابتدا کند نه از خصوص ماه محرم، بنابراین چنانچه اگر ماه تمام را از ماه صفر مثلاً ابتدا کند ماه رمضان ناقص می شود پس فرق این معنی با قاعده جدول در این است که در جدول، ماه تمام را از خصوص ماه محرم شروع می کنند و لذا همیشه ماه رمضان تمام است.

۴. معنای چهارم اینکه: پنجاه و نه روز از اول ماه رجب حساب شود و روز شصتم را اول رمضان قرار دهد.

۵. معنای پنجم اینکه: هر ماه را سی روز حساب کند.

هیچ کدام از این معانی عدد، شرعاً اعتبار ندارد بلکه آنچه اعتبار دارد همانا دیدن ماه به چشم است.

ترجمه و شرح عبارت: **والعدد وهو عدّ شعبان...** (یعنی ولا عبرة بالعدد...) یعنی و نیز اعتباری نیست به عدد (و با آن نمی شود اول ماه را ثابت کرد) و آن (اطلاق می شود بر پنج معنی یعنی پنج تفسیر برای آن کرده اند، یکی) اینکه ماه شعبان همیشه ناقص (۲۹ روز) شمرده شود و ماه رمضان همیشه تمام (سی روز) شمرده شود. و به این معنی تفسیر کرده عدد را مصنف در کتاب «دروس» (پس بنابراین اگر در شب سی ام از اول ماه شعبان ماه دیده شود، هم قائلین به عدد، روزه آن روز را واجب می دانند که اول رمضان است و هم قائلین به رؤیت هلال مثل مشهور فقهاء. اما اگر ماه در آن شب دیده نشود آن روز را قائلین به عدد، اول ماه رمضان قرار می دهند و به نیت رمضان روزه اش را واجب می دانند ولی قائلین به رؤیت، آن روز را آخر شعبان و

یوم الشک قرار می‌دهند و اگر کسی در آن روز بخواهد روزه بگیرد باید به نیت استحباب بگیرد نه رمضان).

وهو عدّ شعبان ناقصاً... توضیح: چنانکه سابقاً اشاره کردیم دلیل آن، روایاتی است که در این معنی نقل شده و این روایات شاذ و نادر است و سندشان در نهایت ضعف می‌باشد مثل این روایت که: کلینی در کتاب «کافی» به سند خود از محمد بن اسماعیل و او از بعضی اصحاب خویش روایت نموده که: حضرت صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ الدُّنْيَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اخْتَرَلَهَا عَنْ أَيَّامِ السَّنَةِ، فَالسَّنَةُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَأَرْبَعَةٌ وَخَمْسُونَ يَوْمًا، شَعْبَانٌ لَا يَتِمُّ أَبَدًا وَشَهْرُ رَمَضَانَ لَا يَنْقُصُ وَاللَّهُ أَبَدًا وَلَا تَكُونُ فَرِيضَةٌ نَاقِصَةٌ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: ﴿وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ﴾^۱ وَشَوَّالٌ تِسْعَةٌ وَعِشْرُونَ يَوْمًا وَذُو الْقَعْدَةِ ثَلَاثُونَ يَوْمًا يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَوَاعِدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعِشْرِينَ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَزْبَعِينَ لَيْلَةً﴾^۲ وَذُو الْحِجَّةِ تِسْعَةٌ وَعِشْرُونَ يَوْمًا، وَالْمَحْرَمُ ثَلَاثُونَ يَوْمًا، ثُمَّ الشُّهُورُ بَعْدَ ذَلِكَ شَهْرُ تَامٍ وَشَهْرُ نَاقِصٍ»^۳.

همانا خداوند تبارک و تعالی این جهان را در شش روز را بیافرید و آن شش روز از تمام ایام سال ببرد پس یک سال ۳۵۴ روز است، ماه شعبان هرگز تمام نشود، و ماه رمضان بخدا هرگز ناقص نگردد و هیچ فریضه‌ای نقصان نپذیرد، خدای تعالی (در تمام ایام صیام) فرماید: «زینهار عدد را کامل کنید» و شهر شوال بیست و نه روز است، و ذی‌القعده سی روز، که خدای تعالی (در شمار و عدّه موسی که در ذی‌القعده بود) می‌فرماید: «موسی را سی شب و عدّه دادیم و آن

^۱ سوره بقره، آیه ۱۸۵.

^۲ سوره اعراف، آیه ۱۴۲.

^۳ کافی، ج ۴، ص ۷۸، ح ۲۰۲.

مدّت را با ده شب دیگر تمام نمودیم پس زمان دیدار پروردگاری چهل شب کامل گردید» و ذی‌الحجه ۲۹ روز است آنگاه از دیگر ماه‌ها یکی تمام باشد و یکی ناقص.

بعضی از علماء گفته‌اند که آن روایات که مستند قاعده عدد است از مجعولات ابن ابی العوجاء (کمونیست زمانش) می‌باشد چنانکه از شرح حالش که ابوریحان بیرونی در کتاب «آثار الباقیه» و دیگر مؤرخین نوشته‌اند معلوم می‌گردد. نوشته‌اند: که وقتی قصّه کفر ابن ابی العوجاء فاش گردید و خبر زندقه وی به گوش محمد بن سلیمان که از طرف منصور حاکم برکوفه بود رسید، کس فرستاد و او را دستگیر کردند و حبس نمود، دوستان و هواخواهان او به حرکت درآمدند و به منصور اصرار کردند که او را رها کند.

منصور به حاکم خود نوشت که دست از ابن ابی العوجاء بدار و او را رها کن، ابن ابی العوجاء از کثرت طرفدارانش خبر داشت و منتظر بود که درباره او مکتوبی از منصور برسد و چون حکم قتل او صادر شده بود، به ابی الجبار که از آشنایان خاصی او بود گفت که اگر امیر سه روز کشتن مرا عقب بیندازد صد هزار درهم برای او خواهم داد، ابی الجبار پیام ابن ابی العوجاء را به محمد بن سلیمان رسانید و محمد بن سلیمان گفت من او را فراموش کرده بودم و توبه یادم آوردی، وقتی که از نماز جمعه برگشتم عبدالکریم را بیاد من آور.

پس از اینکه محمد بن سلیمان از نماز جمعه برگشت، ابوالجبار، ابن ابی العوجاء را یادآوری کرد محمد بن سلیمان او را احضار کرد و گفت گردن او را بزنند، همین که ابن ابی العوجاء یقین پیدا کرد که کشته خواهد شد گفت: بخدا قسم حال که شما مسلمانان مرا می‌کشید بدانید من چهار هزار حدیث در دین شما جعل کردم که در

همه آنها یا حلالی را حرام نمودم و یا حرامی را حلال، و شما را روزی که باید روزه بدارید به افطاروا داشته ام و روزی را که باید افطارکنید به روزه واداشته ام.

چنانکه ملاحظه می‌کنید این جمله اخیر این ابی العوجاء اشاره است به اینکه آن روایات همیشه ناقص بودن شعبان و همیشه تمام بودن رمضان را او و همکارانش وضع کرده اند.

و بطلق علی عدّ خمسة... یعنی و (معنای دوم عدد اینکه): اطلاق می‌شود بر شمردن پنج روز از هلال رمضان سال گذشته، و قرار دادن روز پنجم را اول رمضان امسال **و علی عد شهر تماماً...** یعنی و (معنای سوم اینکه اطلاق می‌شود) بر شمردن یک ماه را تمام و ماه دیگر را ناقص **مطلقاً** یعنی در تمام سال‌ها چه کیسه و چه غیرکیسه، و چه اینکه ماه تمام را از محرم ابتدا کند یا از غیر آن، چه در رمضان و چه غیر آن.

و علی عد تسعة... یعنی و (معنای چهارم اینکه اطلاق می‌شود) بر شمردن ۵۹ روز از اول ماه رجب (و روز شصتم را اول رمضان قرار دهد) **و علی عد کلّ..** یعنی و (معنای پنجم اینکه اطلاق می‌شود) بر شمردن هر ماهی را سی روز **والکلّ لاعبرة به** یعنی همه آن معانی اعتباری ندارد (در ثبوت اول ماه شرعاً).

نعم، اعتبره بالمعنى الثانى جماعة - منهم المصنف فى «الدروس» - مع غمة الشهور كلها، مقيداً بعد ستة فى الكبيسية، وهو موافق للعادة، وبه روايات ولا بأس به. أما لو غم شهر وشهران خاصة، فعدهما ثلاثين أقوى، وفيما زاد نظر: من تعارض الاصل والظاهر، وظاهر الاصول ترجيح الاصل.

نعم اعتبره بالمعنى الثانى... توضيح: مى فرماید بله مصنف در کتاب «دروس» در یک صورت، قاعده عدد به معنای دوم را معتبر دانسته و آن صورتی است که هلال همه ماه‌ها به واسطه ابری بودن هوا مثلاً پوشیده شود و اوائل آنها ثابت نگردد پس در این صورت می‌شود پنج روز از اول ماه سال گذشته را حساب کند و روز پنجم را اول همان ماه امسال قرار دهد، البته در سال کبیسه شش روز حساب کند و روز ششم را اول رمضان امسال قرار دهد.

شارح این قول را از مصنف می‌پسندد به دو دلیل:

اول - اینکه چون آن حساب موافق با عادت جاری در ماه‌های سال هست چون عادتاً در سال‌های غیر کبیسه، واقع نشده که همه ماه‌های سال سی روز، سی روز باشد، پس ما نمی‌توانیم تمام ماه‌ها را سی روز بگیریم و باید اجمالاً در بعض ماه‌ها، نقص را در نظر بگیریم و چون نقص مجمل را نمی‌توان اعتبار کرد بلکه باید تعیین نمود که کدام ماه است و راهی هم به تحقیق آن نقص نداریم مگر از راه آن حساب مذکور که پنج روز حساب کنیم فلذا آن حساب را معتبر می‌دانیم.

و دلیل دوم - اینکه چند روایت بر اعتبار آن در صورت مذکوره داریم.

ترجمه عبارت: نعم.. یعنی آری معتبر دانسته است عدد را به معنای دومش (که حساب پنج روز باشد) جماعتی که از جمله آنهاست مصنف در کتاب «دروس» البته در صورتی که پوشیده شده باشد همه ماه‌های سال، در حالی که مصنف تقیید کرده به اینکه (حساب پنج روز در غیر سال‌های کبیسه است و اما) در سال کبیسه باید

شش روز حساب کند و (شارح می فرماید): این قول (پسندیده می باشد زیرا) موافق با عادت (جاری در ماه های سال) می باشد، و نیز روایاتی بر آن هست و باکی بر این قول نیست مع غمّة الشّهور ناگفته نماند که این فرض نادری است چنانکه فقهاء نیز تصریح به آن نموده اند.

و اما لوغم شهر و شهران... توضیح: اگر چنانچه فقط یک ماه یا دو ماه پوشیده گردد و اول ماه در آن ثابت نگردد، در این صورت می فرماید نمی توان به قاعده عدد به معنای دومش عمل کرد بلکه اقوی آن است که به معنای آخری که سی روز گرفته شود عمل گردد، بنابراین اگر در ماه شعبان و ماه رجب، اول ماه ثابت نشد باید آن دو ماه را سی روز گرفت و بعد از آن اول رمضان ثابت می شود.

و اگر چنانچه بیش از دو ماه (مثلاً سه یا چهار ماه مثلاً) مجهول و پوشیده ماند می فرماید در ماه سوم و چهارم محل اشکال است چون از طرفی اصل استصحاب بقاء ماه وجود دارد یعنی چون شک داریم که ماه سوم تمام است یا ناقص، استصحاب می گوید که ماه هنوز باقی است تا وقتی که یقین به نقصانش نداریم، بنابراین اگر ماه شعبان و دو ماه قبلش چنین باشند، روز بیست و نهم شعبان که گذشت و شب سی ام رسید شک داریم که آیا شب آخر شعبان است یا اول رمضان، طبق استصحاب مذکور باید بگوئیم هنوز ماه شعبان باقی است و فردا روز آخر شعبان است.

و از طرفی دیگر ظاهر عادت جاری در ماه های سال آن است که ماه سوم ناقص باشد چون وقتی دو ماه قبل را سی روز گرفتیم، عادتاً واقع نشده که سه ماه یا بیشتر پی در پی تمام (سی روز) بشود، بنابراین در مثال بالا باید بگوئیم شب سی ام از اول شعبان، شب اول ماه رمضان است پس در نتیجه، اصل استصحاب با ظاهر تعارض

می‌کنند و به حسب قواعد فقهی، غالباً عمل به اصل را مقدم بر ظاهر می‌دارند پس باید ماه سوم و چهارم را هم سی روز گرفت.

ترجمه و شرح عبارت: *اما لم غمّ...* یعنی اما اگر یک ماه و دو ماه فقط پوشیده شد پس شمردن آن دورا سی روز (که معنای آخری از قاعده عدد است) آقوی می‌باشد و در بیشتر ازان دو ماه، محل اشکال است (که آیا سی روز بگیریم یا نه) از جهت آنکه اصل استصحاب با ظاهر تعارض می‌کنند و ظاهر قواعد شرعی آن است که اصل، ترجیح بر ظاهر دارد الاصل یعنی استصحاب بودن شهر (چون وقتی یک ماه معین داخل شد، اصل آن است که آن ماه هست و ادامه دارد تا وقتی که یقین کنیم که خارج شد و در وقتی یقین می‌کنیم که سی روز ازان بگذرد).

تعارض اصل با ظاهر

فقهاء گفته‌اند اگر اصل با ظاهر تعارض کند، اگر چنانچه ظاهر، حجت شرعی بود مثل شهادت دو نفر عادل و یا روایت، پس شکی نیست که مقدم بر اصل است و اما اگر حجت شرعی نبود بلکه مستندش عرف و عادت غالب و یا قرائن ظاهری و مانند آن بود، در این صورت گاهی به اصل عمل می‌کنند و بر ظاهر مقدم می‌دارند چنانکه غالباً در ابواب فقه همینطور است، و گاهی عمل به ظاهر می‌کنند و مقدم بر اصل می‌دارند و گاهی هم محل خلاف است.

پس در اینجا چهار قسم است:

۱. ظاهر مقدم بر اصل باشد چون ظاهر حجت شرعی است مثل اینکه دو عادل شهادت بدهند برای روزه‌دار به اینکه شب داخل شده، در اینجا روزه‌دار می‌تواند عمل به قول آن دو نفر کند و افطار نماید و لازم نیست استصحاب کند روزه بودن را. او

همچنین اگر دو عادل شهادت بدهند به اینکه صبح شده باید چیز نخورد و نمی‌تواند استصحاب شب بودن کند.

۲. اصل مقدّم بر ظاهر باشد مثل اینکه انسان یقین داشته باشد به نجاست لباسی و شک کند در زوال آن نجاست، گفته‌اند باید استصحاب نجاست کند هر چند قرائن ظاهری برخلاف آن باشد (یعنی قرائن بر طهارت لباس بوده باشد) مثل اینکه: لباسی که انسان دیده بود خونی است سپس آن را در دست کسی که عادتش تطهیر کردن است، بدون خون ببیند، حالا شک دارد آیا آن شخص لباس را شسته یا نه؟ گفته‌اند باید استصحاب نجاست کند گرچه ظاهر حال آن شخصی که لباس در دستش می‌باشد آن است که آن را تطهیر کرده.

مثال دیگر مثل مورد بحث که هوا ابری است و ماه را ندیده، گفته‌اند اصل تمام بودن ماه است (یعنی استصحاب بودن ماه تا یقین برکم بودن آن پیدا کند) ولی ظاهر عادت جاری در ماه‌ها آن است که سه ماه یا بیشتر پی در پی، دیده نشده که تمام باشند.

۳. ظاهر مقدّم بر اصل باشد مثل اینکه روزه دار بعد از ظهر شک کند که آیا نیت روزه کرده یا نه؟ گفته‌اند اعتنا به آن شکش نکند و روزه اش صحیح است هر چند اصل آن است که نیت نکرده است ولی ظاهر آن است که او اخلاص به واجب نکرده.

۴. موردی که محل خلاف است که آیا ظاهر مقدم است در آن مورد یا اصل مثل غسله حَمَام (یعنی آبی که از بدن مردم در حَمَام به زمین می‌ریزد) مشهور فقهاء گویند آن آب نجس است زیرا ظاهر آن است که اکثر مردم با نجاست، آب بر خود می‌ریزند، و بعضی دیگر گفته‌اند اصل طهارت آن آب است.

(والعلو) وإن تأخرت غيبوبته إلى بعد العشاء.

(والانتفاخ) وهو: عظم جرمه المستنير حتى رؤى بسببه قبل الزوال، أو رؤى رأس الظل فيه، ليلة رؤيته.

عدم اعتبار بلند بودن ماه

(والعلو) وإن تأخرت... توضیح: یکی دیگر از چیزهایی که شرعاً برای ثبوت اول ماه، اعتبار ندارد بلند بودن ماه است یعنی بلند بودن ماه (هرچند دیر غروب کند) دلیل نمی‌شود که هلال دو شبّه است یعنی شب پیش، شب اول ماه بوده باشد.

منجمین در رؤیت هلال، دو اصطلاح بکار می‌برند: بُعد مُعدّل، بُعد سواء:

۱. بُعد مُعدّل (به کسر یا فتح دال مشدّد) عبارت است از مقدار مکث هلال بالای افق بعد از غروب آفتاب که اگر از $\frac{2}{3}$ ساعت یعنی چهل دقیقه زمانی، معادل ده درجه فلکی (۱۵ درجه فلکی معادل یک ساعت زمانی است) کمتر باشد، ماه نوقابل رؤیت نباشد و در تقویم‌ها در این مورد می‌نویسند: هلال در فلان شب دیده نمی‌شود.

۲. بُعد سواء (به فتح سین و مدّ همزه) یا بُعد سوئی (به کسر سین و قصر الف) در اصل لغت به معنی حد معتدل و متوسط ما بین دو چیز است و در اصطلاح عبارت است از بُعد ما بین تقویم شمس و تقویم قمر هنگام غروب آفتاب که چون نسبت به اجزاء منطقه البروج سنجیده می‌شود، و آن اجزاء همیشه متساوی است، آن را بُعد سواء یا بُعد سوئی نامیده اند.

بُعد ما بین التقویمین یعنی بُعد سواء نیز اگر کمتر از ده درجه باشد، هلال در آن افق دیده نشود پس بطور کلی هرگاه بُعد سواء و بُعد مُعدّل، کمتر از ده درجه باشد معمولاً هلال قابل رؤیت نباشد، و اگر ما بین ۱۰-۱۲ درجه باشد، هلال ضعیف دیده

می‌شود و مابین ۱۲-۱۴ درجه، معتدل یعنی حد متوسط مابین ظهور و خفاء و ضعف و قوت، رؤیت شود. و چون از آن مقدار بگذرد، گویند هلال فلان ماه مثلاً بلند و ظاهر دیده شود.

ترجمه و شرح عبارت: **والعلوّ..** (عطف است به ماقبل یعنی ولا عبرة بالعلو...) یعنی و نیز بلند بودن ماه، اعتباری (در ثبوت اول ماه) ندارد هر چند (آنقدر بلند باشد که) غروب آن تا بعد از وقت نماز عشا، تأخیر افتد (و وقت فضیلت عشاء آن وقتی است که سرخی طرف مغرب که به آن «شفق سرخ» گویند از بین برود. پس مقصود شارح این است که گرچه غروب ماه طول بکشد و بعد از رفتن شفق سرخ، غروب کند).

معتبر نبودن بزرگی ماه

(والانتفاخ) وهو عظیم... توضیح: یکی دیگر از چیزهایی که اعتبار شرعی در ثبوت اول ماه ندارد، انتفاخ است یعنی زیاد بودن جزء نورانی هلال، دلیلی نمی‌شود که شب پیش، شب اول ماه بوده.

منجمین گفته‌اند: که رؤیت هلال به حسب اختلاف اُفق‌ها مختلف می‌شود چه هر نقطه‌ای که مدار قمر در آنجا به انتصاف نزدیکتر باشد رؤیت هلال آنجا زودتر و سریعتر اتفاق می‌افتد (و چه بسا قبل از ظهر ممکن است دیده شود) و لذا ممکن است در یک شب بخصوص ماه نو در یک نقطه از زمین قابل رؤیت باشد و در نقطه دیگر قابل رؤیت نباشد، و از این جهت است که غالباً می‌بینید اول ماه در اُفق ایران مثلاً با اُفق حجاز تفاوت می‌کند و در یکجا مثلاً روز شنبه را اول ماه می‌گیرند و در جای

دیگر روز یکشنبه را، و این اختلاف منوط به اختلاف طول و عرض جغرافیایی بلاد است.

و نیز گفته اند: که هرگاه عرض قمر (و بطور کلی عرض هر کوکبی) شمالی باشد، ظهور آن کوکب زودتر، و خفاء آن دیرتر اتفاق می افتد، و هرگاه عرض جنوبی باشد بر عکس، ظهورش دیرتر و خفایش زودتر اتفاق می افتد، و هر قدر عرض شمالی کوکب و عرض شمالی بلد بیشتر باشد، آن تفاوت بیشتر است چنانکه در علم هیئت ثابت شده.

ترجمه و شرح عبارت: **والانتفاخ**.. یعنی و نیز اعتباری نیست به انتفاخ ماه و آن عبارت از بزرگی (وضخیم بودن) قسمت نورانی از ماه می باشد بطوری که بدان جهت، قبل از زوال آفتاب (یعنی قبل از ظهر روز سی ام) دیده شود و یا (بدان جهت) سایه سر انسان در شعاع آن، دیده شود در شبی که ماه را دیده حتی **رؤی**.. که در این صورت، بعضی فقهاء مثل سید مرتضی، گفته است به اینکه آن، علامت این است که شب پیش، شب اول ماه بوده و آن روز اول ماه است.

بسبب ضمیر بر می گردد به - **عَظِمَ جِرْمَه** - **أَوْ رُؤِیَ رَأْسِ الظل**.. که در این صورت بعض فقهاء گفته اند که ماه سه شب است یعنی دو شب پیش، شب اول ماه بوده است و **رَأْسِ الظل** چنانکه در سطور قبل گفتیم مقصود این است که به واسطه زیاد بودن قسمت روشنایی ماه، شعاع آن به زمین بیفتد بطوری که انسان وقتی در مقابلش بایستد سایه سر انسان روی زمین یا به سینه دیوار بیفتد.

ولی از این معنی، سزاوار است که تعبیر شود به «ظل الراس» چنانکه تعبیر فقهاء و روایات نیز همین می باشد، نه اینکه تعبیر شود به **رَأْسِ الظل** - که شارح تعبیر کرده پس برای تعبیر شارح باید یکی از این دو توجیه را کرد:

۱. اینکه بگوئیم معنایش بطور قلب است که در علم بلاغت از محسنات کلام است پس معنای راس الظل یعنی ظل الراس.
۲. اینکه بگوئیم در حقیقت سایه سر، همان سرسایه است چون سرسایه تمام بدن انسان، همان سایه سرانسان است **الظلّ فیه** یعنی در هلال، و مقصود، شعاع آن است.

(والتطوق) بظهور النور في جرمه مستديرا. خلافا لبعض، حيث حكم في ذلك بكونه الليلة الماضية.

(والخفاء ليلتين) في الحكم به بعدها.

خلافا لما روي في شواذ الاخبار: من اعتبار ذلك كله.

مطوق بودن ماه

(والتطوق) بظهور... توضیح: یکی دیگر از چیزهایی که اعتبار شرعی برای ثبوت اول ماه ندارد، تطوق هلال است یعنی اگر در شبی که ماه دیده می‌شود، دور جرم ماه را نور ضعیفی بطور دایره گرفته باشد دلیل نمی‌شود که شب پیش، شب اول ماه بوده.

ترجمه و شرح عبارت: و نیز اعتباری نیست به طوق دار بودن ماه به اینکه ظاهر شود نور در جرم ماه بطور دایره **خلافاً لبعض**.. برخلاف بعض فقهاء که (آن تطوق را علامت شرعی گرفته و) حکم نموده در آن صورت به اینکه هلال ماه، شب پیش بوده.

ناپدید بودن ماه دو شب پی در پی

والخفاء ليلتين... توضیح: یکی دیگر از چیزهایی که اعتبار شرعی ندارد، محاق و تحت الشعاع بودن ماه در دو شب از آخر شعبان است یعنی اگر ماه دو شب در اواخر ماه شعبان مثلاً دیده نشد و در محاق بود، علامت این نیست که شب بعدی، شب اول ماه است.

چنانکه می‌دانیم، شب اول ماه قمری، ماه بصورت هلال باریکی در سمت مغرب بعد از غروب آفتاب مشاهده می‌شود و شب به شب، این هلال بزرگتر می‌گردد تا شب

هفتم ماه که بصورت نیم دایره و قریب شش ساعت بعد از ظهر در نصف النهار (وسط آسمان) دیده می شود و باز تدریجاً بزرگ و بزرگتر شده تا شب ۱۴ که مانند یک دایره تمام در سمت مشرق، قریب شش ساعت بعد از ظهر طلوع می کند و در ساعت ۱۲ شب به نصف النهار (وسط آسمان) می رسد. پس از آن رفته رفته کوچک شده تا شب ۲۱ مانند نیم دایره ای در ساعت ۱۲ شب از سمت مشرق طلوع می کند و باز هم کم کم کوچکتر گشته تا بصورت هلال باریکی مانند اوایل ماه در می آید، منتها این هلال هایی که از شب ۱۴ به بعد مشاهده می شود جهتش کاملاً بعکس هلال های است که از شب اول تا شب چهاردهم مشاهده می شد، به عبارت روشن تر هلال های اول، حدّبه آنها همیشه به سمت مغرب است و هلال های دوم، حدّبه آنها بطرف مشرق می باشد. و در شب های ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ چون تقریباً نیمه تاریکش به سمت ما است لذا با چشم اصلاً دیده نمی شود تا شب اول ماه بعد که دوباره بصورت هلال باریکی رؤیت می شود. حالت ماه را در آن سه شب، محاق و یا تحت الشعاع گویند. ترجمه و شرح عبارت: **والخفاء**.. یعنی پنهان شدن ماه در دوشب (از آخر ماه شعبان، اعتباری شرعاً ندارد) در حکم کردن به ثبوت هلال رمضان بعد از شب دوم (چون محاق و دیده نشدن ماه، از شب ۲۸ - بلکه بقول بعضی از اهل هیئت گاهی از شب ۲۷ - شروع می شود و به مدت دوشب طول می کشد اگر ماه در واقع ۲۹ روز بوده باشد، و گاهی به مدت سه شب طول می کشد اگر ماه سی روز باشد، پس وقتی محاق، حساب معینی نداشت چگونه می توان بعد از دوشب محاق، شب بعد را شب اول ماه قرار داد و شاید محاق سه شب باشد و آن شب، شب آخر شعبان بوده باشد) بعدها در بعضی از نسخه ها بضمیر تثنیه آمده است که بنابراین بر می گردد به - لیلتین - و در بعضی نسخه ها باضمیر مؤنث است که بنابراین بر می گردد به - لیله - و مقصود بعد از شب دوم است. **خلافاً لما روی فی...** در چند روایت همه آن چند

چیزی که ذکر شد، معتبر دانسته شده. شارح می‌فرماید آن روایات ضعیف و شاذ می‌باشند و در مقابل روایات زیادی که رؤیت به چشم را معتبر دانسته، تاب مقاومت ندارند. من اعتبار... (این جمله بیان می‌کند - لما - را) یعنی برخلاف آنچه که در اخبار ضعیفی روایت شده که همه آنچه ذکر شد (علو و انتفاخ و تطوق و خفاء لیلین) را معتبر دانسته است.

(والمحبوس) بحيث غمت عليه الشهور (يتوخی) أي يتحرى شهراً يغلب على ظنه أنه هو، فيجب عليه صومه (فإن) وافق، أو ظهر متأخراً، أو استمر الاشتباه أجزاءً (وإن ظهر التقدم أعاد)، ويلحق ما ظنه حكم الشهر في وجوب الكفارة في إفساد يوم منه، ووجوب متابعتة وإكماله ثلاثين - لو لم ير الهلال - وأحكام العيد بعده من الصلاة والفترة. ولو لم يظن شهراً تخير في كل سنة شهراً مراعيًا للمطابقة بين الشهرين.

تکلیف شخص زندانی در ماه رمضان

(والمحبوس) بحيث... توضیح: کسی که زندانی است اگر ماه‌ها برای او پوشیده بماند و در نتیجه نتواند به ماه رمضان یقین کند، وظیفه‌اش این است که جستجو کند در بین ماه‌ها و آن ماهی، که به گمانش ماه رمضان است روزه بگیرد. پس اگر بعداً گمانش مطابق واقع درآید و معلوم شود آن ماه، ماه رمضان بوده، و یا گمانش مطابق در نیاید و معلوم شود آن ماه، ماه بعد از رمضان بوده و یا اصلاً در حالت اشتباه باقی ماند و برای او معلوم نشد که ماه رمضان بوده یا ماه دیگر در این سه مورد روزه‌ای که گرفته صحیح و کافی می‌باشد.

ولی اگر معلوم شود آن ماهی که روزه گرفته، پیش از رمضان بوده باید در وقت فرا رسیدن ماه رمضان دوباره روزه بگیرد.

ترجمه و شرح عبارت: **والمحبوس**.. یعنی کسی که زندانی شده بطوری که ماه‌ها بر او پوشیده مانده (و نمی‌تواند از بیرون، ماه رمضان را بدست آورد) باید جستجو کند ماهی را که بگمان غالب او آن ماه، ماه رمضان است پس واجب است بر او روزه آن ماه **فان وافق**.. یعنی بعداً اگر مطابق (با واقع) بود و یا کشف شد که آن ماه متأخر از ماه رمضان بوده (مثلاً ماه شوال بوده) و یا اشتباه و جهالت زندانی استمرار یافت (پس در این سه مورد) آن روزه‌ای که گرفته مجزی و کافی می‌باشد.

وإن ظهر التقدم... یعنی واما اگر معلوم شد که آن ماه، قبل از رمضان بوده (مثلاً شعبان بوده) باید دوباره (در وقت رسیدن ماه رمضان) روزه بگیرد.

و يلحق ماظنه... توضیح: آن ماهی که به گمانش ماه رمضان است همه احکام ماه رمضان بر آن ماه نیز جاری می شود. و آن احکام مثل:

۱. اگر روزه یک روز را عمداً باطل کند کفاره دارد.

۲. اینکه پی در پی روزه های روزها را انجام دهد.

۳. اگر اول ماه بعدی برای او ثابت نشد، ماه را سی روز کامل بگیرد.

۴. احکام روزه عید بعد از تمام شدن ماه، جاری می شود که آن: خواندن نماز عید و دادن زکات فطره می باشد.

ترجمه و شرح عبارت: ماظنه مفعول است برای - يلحق - حکم الشهر فاعل است برای - يلحق - و مقصود از شهر، شهر رمضان است.

ولو لم یظن شهراً... توضیح: اگر زندانی گمانش به هیچ کدام از ماه ها نرفت که ماه رمضان است، در این صورت مخیر است که در هر سال، یک ماه از ماه ها همراهی که می خواهد اختیار کند و آن را رمضان قرار دهد و روزه بگیرد. منتها در سال های بعد باید همان ماهی را که در سال اول اختیار کرده را روزه بگیرد یعنی بعد از گذشت یازده ماه از ماهی که روزه گرفته باز ماه دوازدهم را رمضان قرار دهد و روزه بگیرد تا رعایت و مطابقت آن دو ماه در آن دو سال شده باشد.

ترجمه و شرح عبارت: ولو لم یظن... یعنی و اگر گمانش نرود به یک ماه (که آن رمضان است) مخیر است در هر سال، یک ماه را بگیرد (هر ماهی از ماه ها را که می خواهد) در حالی که رعایت کند مطابقت بین دو ماه (در دو سال) را (و رعایت مطابقت به این است که بعد از گذشتن یازده ماه از ماهی که روزه گرفته، باز ماه دوازدهم را روزه بگیرد).

(والکف) عن الامور السابقة، ووقته (من طلوع الفجر الثاني إلى ذهاب) الحمرة (المشرقية) في الاشهر.

زمان امساک از مفطرات

والکف عن الامور السابقة... مسأله دیگر: توضیحش اینکه زمان روزه و امساک از مبطلات آن، از وقت طلوع فجر صادق است تا وقت غروب.

وحدّ غروب شرعی - بنا بر أشهر - آن وقتی است که سرخی طرف مشرق از بین برود.

ترجمه و شرح عبارت: **والکف**.. (این کلمه مبتدا است و خبرش - وقته - می باشد) یعنی خودداری کردن از چیزهایی که سابقاً ذکر شد (خوردن، آشامیدن، و...) زمانش از طلوع فجر دوم (یعنی فجر صادق در مقابل فجر کاذب که فجر اول است) تا وقت رفتن سرخی مشرق است **الفجر الثاني** توضیح فجر ثانی (صادق) و فجر اول (کاذب) در کتاب الصلاة داده ایم تکرار نمی کنیم. رجوع کنید به جلد دوم از این شرح.

ذهاب الحمرة المشرقية توضیح: رفتن سرخی طرف مشرق عبارت از این است که سرخی از طرف مشرق به بالای سرباید و وقتی به بالای سر رسید، وقت غروب بی شود چنانکه در کتاب الصلاة گفته شد **فی الاشهر** این کلمه قید است برای - ذهاب الحمرة المشرقية - چون محل خلاف است که آیا غروب شرعی، زمان رفتن حمرة مشرقیه است از مشرق یا اینکه مخفی شدن قرص آفتاب است (هرچند سرخی مشرق از بین نرفته باشد) و لذا شارح می فرماید قول أشهر آن است که غروب همان رفتن حمرة مشرقیه است.

(ولو قدم المسافر) بلده، أو ما نوى فيه الإقامة عشرة - سابقه على الدخول، أو مقارنة، أو لاحقة - قبل الزوال، ويتحقق قدومه برؤية الجدار، أو سماع الأذان في بلده وما نوى فيه الإقامة قبله، أما لو نوى بعده فمن حين النية، (أو برأ المريض قبل الزوال) ظرف للقدوم والبراء، (ولم يتناولوا) شيئاً من مفسد الصوم (أجزأهما الصوم)، بل وجب عليهما.

رسیدن مسافر به وطنش پیش از ظهر

(ولو قدم المسافر) بلده... مسأله دیگر توضیحش اینکه: اگر مسافر در ماه رمضان پیش از ظهر به وطنش برسد یا به جایی برسد که قبل از رسیدن به آنجا یا همزمان با رسیدن به آنجا و یا بعد از ورود به آنجا، قصد ماندن ده روز در آنجا کرده، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد باشد باید آن روز را روزه بگیرد.

ورسیدن به وطن و یا به محلی که می‌خواهد ده روز بماند، به این تحقق می‌یابد که دیوار شهر و محل را ببیند یا اذان شهر و اذان آن محل را بشنود یعنی همینکه به نقطه‌ای رسید که دیوار شهر و یا دیوار آن محل را دید و یا اذان شهر و اذان آن محل را شنید، باید نیت روزه نماید و امساک کند. منتها در جایی که می‌خواهد ده روز بماند مشروط به یک صورت است و آن صورتی که قبل از دیدن و یا شنیدن اذان، قصد ماندن در آن محل را کرده باشد، در این صورت است که همینکه دیوار آن محل را دید و یا اذانش را شنید باید نیت روزه کند. اما اگر قصد ماندن در آن محل را بعد از دیدن دیوار و یا شنیدن اذان بکند، روزه از آن وقتی بر او واجب می‌شود که نیت ماندن کرد و قبل از آن، مسافر است شرعاً.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو قدم..** یعنی اگر مسافر (در ماه رمضان) به شهر خود برسد و یا به جایی که قصد ده روز ماندن در آنجا کرده و این قصدش چه قبل از رسیدن

به آن محل بوده باشد و چه همزمان با رسیدن به محل و چه بعد از رسیدن به محل باشد، در صورتی که نیت اقامت در آن سه صورت، قبل از ظهر باشد سابقه این کلمه منصوب است بنابراینکه صفت مفعول مطلق مقدر می باشد، و تقدیر عبارت چنین است: نیت سابقه یعنی محلی که نیت ماندن در آن کرده نیتی که قبل از دخول به آن محل باشد و یا... قبل الزوال این جمله ظرف زمان است برای نیت اقامت، و احتمال دارد متعلق باشد به - قدم - در عبارت مصتف گرچه این شرط را که قدم قبل از زوال باشد خود مصتف بعداً به آن تصریح خواهد کرد ولی شارح خواسته آن را زودتر بیان کند چون بین عبارت مصتف فاصله افتاده.

و یتحقق قدومه... توضیح: یعنی رسیدن مسافر (به شهر یا به آن محل اقامت) به این تحقق می یابد که ببیند دیوار را و یا بشنود اذان در شهرش را و در آنجایی را که قصد اقامت در آنجا (کرده در صورتی که قصد اقامت در آنجا) قبل از دیدن دیوار یا شنیدن اذان کرده باشد (و همچنین اگر قصد اقامتش همزمان با دیدن دیوار یا شنیدن اذان باشد) اما اگر نیت (اقامت) بعد از دیدن دیوار یا شنیدن اذان بکند پس (در این صورت، به محض دیدن دیوار یا شنیدن اذان، واجب نیست نیت روزه کند بلکه در این صورت، وجوب نیت روزه بر او و صحت آن) از وقت نیت اقامت است (و قبل از نیت اقامت، واجب نیست چون مسافر است شرعاً).

أوبراً المریض... مسأله دیگر توضیحش اینکه اگر مریض در ماه رمضان پیش از ظهر، بهبودی خود را یافت واجب است روزه بگیرد قبل الزوال شارح می فرماید این کلمه ظرف زمان است هم برای مسأله اول - که مسأله قدم مسافر است - و هم ظرف زمان است برای مسأله دوم - که مسأله خوب شدن مریض است -.

ولم یتناولوا... (خلاصه اینکه: اگر مسافر پیش از ظهر به وطنش یا به محل اقامت برسد و انسان مریض پیش از ظهر بهبودی یافت) و انجام نداده باشند چیزی از

کارهایی که روزه را باطل می‌کند، چنانچه روزه بگیرند صحیح و کافی می‌باشد بلکه واجب است بگیرند **أجزأهما** این کلمه جواب است برای - لو- شرطیه در عبارت مصتف که فرمود: لو قدم المسافر...

(بخلاف الصّیّی) إذا بلغ بعد الفجر، (والکافر) إذا أسلم بعده (والحائض، والنفساء) إذا طهرتا، (والمجنون والمغمى علیه، فإنه يعتبر زوال العذر) في الجمیع (قبل الفجر) في صحته ووجوبه، وإن استحب لهم الإمساك بعده، إلا أنه لا یسمى صوماً.

(بخلاف الصّیّی) إذا بلغ... توضیح: دانسته شد که مسافر و مریض وقتی عذرشان قبل از ظهر برطرف شد، روزه بر آنها واجب و صحیح می باشد.

حال می فرماید: برخلاف پسر بچه ای که بعد از طلوع فجر، بالغ شود و کافری که بعد از طلوع فجر مسلمان گردد و زن حیض و نفساء از خون حیض و نفاس بعد از طلوع فجر پاک شوند و دیوانه، عاقل گردد و آدم بی هوش، بعد از طلوع فجر به هوش آید، در هیچ یک از اینها روزه آن روز بر آنها واجب نیست، زیرا در آنها شرط است که قبل از طلوع فجر، عذرشان زایل شود تا روزه شان صحیح و واجب باشد.

آری مستحب است در آن روز از کارهایی که روزه را باطل می کند خودداری نمایند ولی این را شرعاً روزه نمی نامند.

ترجمه و شرح عبارت: **في صحته ووجوبه متعلق است به یعتبر وضمیر بر می گردد به صوم وان استحب..** ان - وصلیه است الإمساك بعده یعنی خودداری از انجام مبطلات روزه، بعد از زوال عذر بعد از فجر چنانکه مصتّف آن را بعداً در مسأله یازدهم بیان خواهد فرمود. **الا أنه... ضمیر بر می گردد به - امساك..**

(ویقضیه) أي صوم شهر رمضان (کل تارك له عمدا، أو سهوا، أو لعذر) من سفر، أو مرض، وغيرهما، (إلا الصبي والمجنون) إجماعا، (والمغمى عليه) في الاصح، (والكافر الاصلی)، أما العارضي - كالمرتد - فیدخل في الكلية. ولا بد من تقيدها بعدم قيام غير القضاء مقامه، لیخرج الشيخ والشيخة، وذو العتاش، ومن استمر به المرض إلى رمضان آخر. فإن الفدية تقوم مقام القضاء.

قضای روزه

(ویقضیه) أي صوم... توضیح: کسی که عمداً ویا سهواً ویا بجهت عذری - مثل سفریا مرض - روزه ماه رمضان را انجام نداده باشد باید بعداً قضا کند. ولی اگر بچه، بالغ شود و دیوانه عاقل گردد واجب نیست روزه‌های وقتی را که بچه ویا دیوانه بوده قضا نمایند. و نیز آدم بی‌هوش اگر به هوش آید واجب نیست روزه وقتی را که بی‌هوش بوده قضا کند. و همچنین اگر کافر مسلمان گردد واجب نیست قضا کند روزه‌های وقتی را که کافر بوده و غیرهما مثل اینکه بجهت تقيه از ظالم نتوانسته بگیرد ویا بجهت پیری ویا حیض و نفاس ویا زن حامله بجهت ترس ضرر بر بچه‌ای که در شکم دارد **الا الصبي والمجنون** إجماعاً یعنی به اجماع فقهاء، این دو نفر واجب نیست قضا کنند بعد از بلوغ و عاقل شدن، روزه‌ای را که در حال بچگی و جنون ترک شده است **فی الاصح** یعنی بنابر قول اصح، و در مقابل این قول، بعضی دیگر قائل شده‌اند که اگر چنانچه شب نیت روزه کرده باشد و تمام روز بی‌هوش شود، قضای آن روز واجب نیست، ولی اگر شب نیت نکرده باشد و روز بی‌هوش گردد قضای آن روز واجب است **والكافر الاصلی** یعنی و نیز کافری که مسلمان شود واجب نیست قضا کند روزه‌هایی که در حال کفر نگرفته است، و مقصود آن کافری است که از

اصل کافر بوده و سابقه اسلام ندارد اما کسی که مسلمان بوده و کافر شده باشد (یعنی مرتد) اگر دوباره مسلمان گردد باید روزه‌هایی که در وقت کفر ارتدادی نگرفته قضا کند.

ناگفته نماند: کافر اصلی آن کسی است که پدر و مادر او کافر باشند و نطفه او در حال کفر آنها منعقد شده و بعد از تولد و بلوغ، مسلمان نشده **کالمرتد** چنانکه مکرر گفته شده: مرتد دو قسم است: مرتد فطری و مرتد ملی. مرتد فطری آن کسی است که پدر و مادر او مسلمان بوده‌اند ولی خود او بعد از بلوغ، کافر شده. و مرتد ملی آن است که پدر و مادر او کافر باشند ولی خود او بعد از تولد و بلوغ، اسلام اختیار کرده و بعد از آن دو مرتبه کافر شده **فیدخل فی الکلیة** یعنی مرتد داخل در تحت کلیت وجوب قضاست.

ولابد من تقييدها... توضیح: شارح می‌فرماید اینکه مصتف در غیر آن چهار کس، بطور کلی حکم به وجوب قضا کرد، باید گفت که این کلیت مورد قبول نیست و باید آن را تقيید به قیدی کنیم و آن اینکه بگوئیم در جایی قضا واجب است که غیر از قضا، چیز دیگری جای قضا را نگیرد. و اما در جایی که نسبت به تارک روزه، غیر از قضا چیزی باشد که جای قضا را می‌گیرد پس بر او واجب نیست قضا کند مثل کسی که در اثر پیروی روزه نمی‌گیرد و یا مرض تشنگی دارد و یا کسی که مرضش تا ماه رمضان سال بعد طول بکشد، بر اینها فقط فدیة واجب است بدهند که به جای قضا می‌باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **ليخرج الشيخ...** یعنی تا اینکه (به واسطه آن قید) خارج شود (از تحت کلیت وجوب قضا) پیرمرد و پیرزن و کسی که مرض تشنگی دارد و کسی که مرضش طول کشیده تا رمضان دیگر **ذوالعطاش** یعنی کسی که مرضی دارد که سیر آب نمی‌شود و «عطاش» به ضم عین اسم آن مرض است.

فایده: گویند هرگاه کسی عطش مفرط داشته باشد سنگ کوچکی که در چینه دان مرغ است سائیده در میان آب و آن آب را بیاشامد رفع عطش او خواهد شد. **فإن الفدیة و مقدار آن در اینجا برای هر روز یک مُد که تقریباً ده سیر است، طعام (یعنی گندم یا جو یا نان و مانند اینها) به فقیر بدهد. ناگفته نماند که فدیة غیر کفاره است چنانکه در مباحث آینده ذکر خواهیم کرد.**

(ویستحب المتابعة في القضاء)، لصحیحة عبدالله بن سنان، (ورواية عمار عن الصادق عليه السلام تتضمن استحباب التفريق)، وعمل بها بعض الاصحاب، لكنها تقصر عن مقاومة تلك، فكان القول الاول أقوى.

وكمالاتجب المتابعة لا يجب الترتيب، فلو قدم آخره أجزاءه، وإن كان أفضل. وكذا لا ترتيب بين القضاء والكفارة وإن كانت صوماً.

(ویستحب المتابعة... توضیح: واجب نیست انسان روزه‌های قضا را پی‌درپی انجام دهد ولی مستحب می‌باشد، به دلیل روایت صحیح‌ه عبدالله بن سنان از امام صادق عليه السلام).

و در مقابل آن روایت، روایت دیگری است از عمار ساباطی از امام صادق عليه السلام که مستحب دانسته جدا جدا انجام گیرد.

شارح می‌فرماید: به این روایت، بعضی از فقهاء عمل کرده‌اند ولی چون از نظر سند ضعیف می‌باشد به واسطه اینکه عمار ساباطی فطحی مذهب است، بدین جهت در مقابل روایت اول، تاب مقاومت ندارد، پس قول اول اقوی می‌باشد تلک یعنی روایت اول که صحیح‌ه عبدالله بن سنان باشد.

و کمالاتجب المتابعة... توضیح: همانطوری که واجب نیست پی‌درپی انجام دادن روزه‌های قضا، همچنین واجب نیست آنها را به ترتیب روزهایی که قضا شده انجام دهد، بنابراین اگر اول، قضای روزه روز آخر ماه رمضان را بگیرد صحیح است. هر چند افضل و مستحب آن است که آنها را به ترتیب روزه‌های قضا شده قضا کند فلو قدم.. یعنی اگر مقدم بدارد (در قضای روزه) روز آخر را، کافی و صحیح می‌باشد، وان کان.. ضمیر مقدر در -کان- بر می‌گردد به ترتیب.

و کذالاً ترتیب بین... توضیح: اگر هم روزه قضا و هم روزه کفاره بر او واجب شده باشد، ترتیب بین آنها واجب نیست یعنی اگر مثلاً یک روز از ماه رمضان را عمداً

نگیرد که علاوه بر قضای آن یک روز، کفاره بر او واجب می‌شود (شصت روز روزه و یا اطعام شصت فقیر) چنانچه او شصت روز روزه را اختیار کند، لازم نیست اول یک روز روزه را قضا کند سپس شصت روز کفاره بلکه می‌تواند اول شصت روز کفاره را بگیرد سپس یک روز قضا.

و اگر در کفاره، اطعام شصت فقیر را اختیار کند، در این صورت خوب روشن است که ترتیب بین اطعام دادن و روزه قضا واجب نیست (که یعنی اول اطعام بدهد سپس روزه قضا را بگیرد و یا اول روزه بگیرد سپس اطعام دهد) چون همزمان با گرفتن روزه قضا، اطعام فقیر هم می‌تواند بکند و آن کانت صوما یعنی گرچه کفاره، روزه باشد (یعنی شصت روز روزه).

مسائلی چند از قضای روزه

(مسائل:): الاولى: (من نسي غسل الجنابة قضى الصلاة والصوم في الاشهر) أما الصلاة فموضع وفاق. وإنما الخلاف في الصوم، من حيث عدم اشتراطه بالطهارة من الاكبر إلا مع العلم، ومن ثم لو نام جنباً أولاً فأصبح يصح صومه، وإن تعمد تركه طول النهار فهنا أولى. ووجه القضاء فيه صحيحة الحلبي عن الصادق عليه السلام وغيرها.

مسأله اول - فراموش کردن غسل جنابت

(مسائل:): الاولى: (من نسي غسل... توضیح: کسی که در ماه رمضان جنب است اگر شب، غسل را فراموش کند و بعد از یک روز یا چند روزیادش بیاید باید نمازها و روزه آن روزها را قضا نماید.

شارح می فرماید: در قضای نماز، اختلافی بین فقهاء نمی باشد اما در قضای روزه اختلاف است و بعضی از فقهاء قضای آن را واجب ندانسته اند و دلیلشان این است که: چون طهارت از جنابت، شرط ذکر (وبه تعبیر شارح: شرط علمی) برای صحت روزه است (نه شرط واقعی) یعنی هر وقت دریادش باشد که جنب است اگر عمداً

غسل نکرد روزه اش باطل است اما اگر فراموش کرد جنابتش را و غسل نکرد روزه اش صحیح می باشد.

و بدین جهت است که در مسأله ای که سابقاً گذشت، گفته شد که اگر کسی در اول شب جنب است و بخوابد و بعد از طلوع فجر بیدار شود روزه اش صحیح است هر چند عمداً در طول آن روز، غسل نکنند پس در مسأله مورد بحث که در طول روز هم فراموش کرده غسل را، بطریق اولی باید گفت روزه اش صحیح است، چون اصلاً در بین، عمدی در کار نبوده.

و اما آنهایی که قضای روزه در آن مسأله را واجب می دانند، دلیلشان روایت صحیحیه حلبی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام است که از حضرت سؤال کرده راجع به مردی که در ماه رمضان جناب شده و فراموش کرده غسل کند و بعد از تمام شدن ماه رمضان به یادش آمده، حضرت در جواب فرمود: باید نماز و روزه هایش را قضا کند.

ترجمه و شرح عبارت: مسائل یعنی هیئتنا مسائل الاولی مسأله اول: کسی که فراموش کند غسل جنابت را (در ماه رمضان) باید قضا کند نماز و روزه را فی الا شهر این کلمه قید است برای - صوم - فقط چون چنانکه شارح بعد از این تصریح می کند: قضای نماز محل خلاف نیست و آنکه محل خلاف است قضای روزه می باشد فلذا مصتّف فرموده: قول اشهر در روزه آن است که قضای آن واجب است من حیث عدم... یعنی (اینکه قضای روزه، محل خلاف شده و بعضی از فقهاء آن را واجب ندانسته اند) از جهت آنکه صحت روزه، مشروط به طهارت از حدث اکبر (جنابت) نیست مگر در صورت علم به آن (یعنی در صورتی که یاد انسان باشد که جنب است پس وقتی که فراموش کرده باشد، روزه اش صحیح خواهد بود) و من ثمّ... یعنی و از این جهت (که طهارت از جنابت، شرط عملی و ذکر است) اگر کسی با حالت جنابت بخوابد، و خواب اولش باشد سپس صبح کند (در حالی که خواب بوده یعنی

صبح بیدار شود) روزه اش صحیح است (با شرایطی که در محلش گذشت) هر چند غسل را در طول روز عمدأ نکند (و بگذارد برای بعد از افطار) پس در اینجا (یعنی مسأله مورد بحث که نسیان غسل جنابت باشد) بطریق اولی باید روزه صحیح باشد (چون در مسأله نائم، با اینکه اول شب می دانسته جنب است و به اعتماد اینکه قبل از فجر بیدار خواهد شد، عمدأ کوتاهی کرده و غسل نکرده و خوابیده (و حتی در طول روز هم عمدأ غسل نکرده) قضا ندارد، پس در مسأله اینجا که در شب فراموش کرده غسل را (و حتی ترک غسل در طول روز هم در آن مسأله عمدی نبوده و از روی فراموشی بوده) بطریق اولی باید قضاء آن واجب نباشد اولاً این کلمه صفت است برای مفعول مطلق مقدر یعنی - نومأ اولاً - و این قید برای آن است که چون در خواب دوم اگر خواب بماند تا بعد از طلوع فجر، روزه اش قضا دارد چنانکه سابقاً تفصیل مسأله در بیان موارد وجوب قضا گذشت **وان تعمّد...** - إن - وصلیه است **و وجه القضاء فیه..** یعنی و دلیل قضاء در روزه (که قول أشهر است) روایت صحیحه حلبی از امام صادق علیه السلام است و غیر آن روایت (از روایات دیگر).

ومقتضى الاطلاق عدم الفرق بين اليوم والايام وجميع الشهر، وفي حكم الجنابة الحيض والنفاس لو نسيته غسلهما بعد الانقطاع، وفي حكم رمضان المنذور المعين.

ومقتضى الاطلاق... توضيح: از اينکه مصنف حکم مسأله را اختصاص به یک روز يا چند روز و يا یک ماه رمضان نداده بلکه بطور مطلق آن را ذکر کرده، استفاده می شود که در حکم مذکور، فرقی نیست بين فراموش کردن غسل یک روز يا چند روز يا همه ماه رمضان، بنابراین اگر اول ماه رمضان غسل را فراموش کرد و بعد از ماه يادش آمد باید تمام روزه هایش را قضا نماید الاطلاق مقصود اطلاق عبارت مصنف است (نه اطلاق روایت چون در روایات، اطلاقی از آن جهت نیست، زیرا در بعضی روایات، تعبیر به یک ماه دارد و در بعضی دیگر تعبیر به - چند روز - دارد).

و في حكم الجنابة، الحيض و النفاس... می فرماید: حیض و نفاس هم حکم جنابت را دارند یعنی اگر زن بعد از آنکه پاک شد از حیض و نفاس، غسل آن را فراموش کرد و بعد از یک روز یا چند روز يادش بیاید، بنابراین قول اشهر روزه هایی که گرفته باطل است و باید قضا کند بعد الانقطاع یعنی بعد از قطع شدن خون حیض یا نفاس. و في حكم رمضان، المنذور المعين یعنی روزه نذری که وقتش معین است، حکم روزه رمضان را دارد یعنی اگر غسل جنابت یا حیض و نفاس را در آن روز معین فراموش کند و روزه منذور را با آن حال بگیرد و بعداً يادش بیاید، بنابراین قول اشهر: قضای روزه اش واجب است (چون فرقی نیست بين اقسام روزه ها در اینکه همه آنها مشروط به طهارتند).

ویشکل الفرق علی هذا بينه، وبين ما ذكر: من عدم قضاء ما نام فيه وأصبح. وربما جمع بينهما: بحمل هذا على الناسي، وتخصيص ذلك بالنائم عالماً عازماً، فضعف حكمه بالعزم، أو بحمله على ما عدا النوم الأول. ولكن لا يدفع إطلاقهم، وإنما هو جمع بحكم آخر. والأول أوفق، بل لا تخصيص فيه لاحد النصين، لتصريح ذلك بالنوم عامداً عازماً، وهذا بالناسي.

اشکال در مسأله

ویشکل الفرق علی هذا... توضیح: بنابر قول به وجوب قضاء صوم که دلیلش روایت است، اشکالی بر آنها وارد می‌شود به اینکه چگونه بین مسأله نائم و مسأله ناسی فرق می‌گذارید که در ناسی، قضاء را واجب می‌کنید و در نائم، واجب نمی‌کنید با اینکه نسیان و نوم هر دو در التفات نداشتن و توجه نداشتن از یک وادی می‌باشند پس بایستی در ناسی هم قضاء را واجب ندانید چون (همانطوری که سابقاً در دلیل قائلین به عدم وجوب قضا اشاره شد): در نائم با اینکه در شب می‌دانسته جنابتش را و کوتاهی کرده و عمدتاً خوابیده و غسل نکرده می‌گوئید قضا بر او واجب نیست پس چگونه در ناسی که در شب غسلش را فراموش کرده، حکم به وجوب قضا می‌کنید؟ در واقع این اشکال بر دلیل آن دو مسأله نیز وارد است که چگونه روایت مسأله نائم، حکم به قضا نکرده اما روایت مسأله ناسی، حکم به قضا کرده.

جواب از اشکال

شارح می‌فرماید: از این اشکال، سه جواب داده می‌شود:

۱. جوابی که ظاهراً از مصنف در بعضی از کتاب‌هایش می‌باشد چنانکه نقل شده، و حاصلش این است که: فرق است بین آن دو مسأله و بیان آن اینکه: در مسأله

نائم چون قبل از خوابیدنش در شب (در صورتی که عادتش بیدار شدن قبل از فجر بوده) قصد غسل بعد از بیدار شدنش داشته پس بُعدی نیست در اینکه در شرع مقدّس بجهت آن قصدش، ارفاقی به او شده باشد به اینکه جایز باشد غسل نکرده یک بار بخوابد، و این اجازه خوابیدن لازمه اش این است که اگر او را خواب برد و تا صبح بیدار نشد اشکالی در روزه اش نمی‌رساند و چون در خواب، احتمال یاد آمدن غسل، داده نمی‌شود فلذا آن خوابیدن اول شب و ادامه خواب تا صبح و در نتیجه غسل نکردنش، برای او تفریط و کوتاهی در عمل به وظیفه، حساب نمی‌شود.

ولی در مسأله مورد بحث چون ناسی از اول شب تا طلوع فجر بیدار بوده، احتمال آن بوده که یادش بیفتد و غسل نماید، پس وقتی که در همان اول وقت که یادش بود و غسل نکرد و سپس آن را تا صبح فراموش کرد، این ترک غسل در اول وقت یک نوع تفریط برای او حساب می‌شود و لذا قضا بر او واجب است چنانکه در روایت قضا را واجب کرده.

۲. جوابی که بعضی از فقهاء داده‌اند و آن اینکه گفته‌اند دلیل مسأله ناسی (که روایت حلبی و مانند آن است) اختصاصش می‌دهیم به غیر روز اول یعنی اگر چند روز فراموش کرد، روزه روز اول قضا ندارد، و روز دوم به بعد هر چند روز فراموش کند قضا دارد. و اگر فقط یک روز فراموش کند قضا ندارد. همانطوری که در یک شب اگر خوابش برد قضا ندارد، پس بنابراین با دلیل مسأله نائم، منافاتی ندارد.

شارح می‌فرماید: این جواب دوم گرچه فی حد نفسه چاره‌ای است برای جمع بین آن دو روایت و دفع منافات بین دو روایت می‌کند ولیکن دفع اشکال مذکور، از فرمایش مشهور فقهاء را نمی‌کند چون کلام فقهاء اطلاق دارد و مقتضای اطلاق کلامشان آن است که حتی قضا در فراموشی یک روز و نیز در روز اول در فراموشی چند روز، واجب

است و بنابراین همان اشکال هست که چرا در آن روز اول، قضا را واجب می دانند با اینکه فراموش کرده ولی در مسأله نائم واجب نمی دانند.

سپس شارح جواب اول را تقویت می کند و می فرماید: آن جواب، هم با اطلاق کلام فقهاء سازگار است و دفع تنافی از دو حکم در کلام آنها می کند و هم دفع تنافی از دو روایت را می کند. بخلاف جواب دوم که به واسطه آن، جمع بین دو روایت می شود و دفع تنافی بین آن دو می کند و لکن جمع بین دو حکم در کلام فقهاء را نمی کند.

۳. جواب سوم را بعداً شرح خواهیم داد.

ترجمه و شرح عبارت: **ویشکل...** یعنی اشکال پیدا می کند فرق گذاشتن - بنا بر قول به قضا - بین حکم ناسی (که وجوب قضا بر او باشد) و بین حکمی که ذکر شد (در مسأله نائم) که واجب نیست قضا روزه ای که جنب در شب آن روز، خوابیده و صبح کند (در حالی که هنوز جنب است، پس چرا فرق بین آن دو مسأله گذاشته اند و حال اینکه عقل بین آنها فرقی نمی بیند، زیرا در هر دو، روزه دار صبح می کند با حال جنابت).

و ربما جُمعَ بينهما... (این جمله جواب اول از آن اشکال است) یعنی وجه بسا بعضی از فقهاء جمع کرده بین آن دو حکم (و گفته منافاتی بین آن دو حکم نمی باشد زیرا بین آن دو، فرق می باشد و آن فرق این است که: حمل می شود حکم اینجا (که دلیلش روایت حلیه و مانند آن است) بر شخص ناسی (و شخص ناسی چون قبل از فراموشی اش غسل نکرده پس یک نوع کوتاهی و تفریط در غسل کرده و لذا قضا بر او واجب است) ولی مسأله سابق اختصاص دارد به نائم که علم به جنابتش داشت و قصد غسل هم داشت پس حکم و وظیفه او به واسطه آن قصدش، ضعیف می شود (و شرعاً تخفیف پیدا می کند به این معنی که اگر خوابش برد در خواب اول و غسل نکرد، شرعاً بر آن روزه اش، صحه گذاشته شد).

او بحمله... (این جمله جواب دوم از اشکال است که توضیحش دادیم) یعنی یا اینکه جمع می‌شود بین آن دو حکم، به اینکه حمل شود حدیث ناسی (یعنی صحیح‌ه حلبی و مانند آن که دلیل وجوب قضاست) بر (وجوب قضاء) غیر روز اول (یعنی اینکه در حدیث دارد ناسی باید قضا کند روزه‌اش را، گوئیم مقصود قضای روزه روز دوم به بعد است از روزهایی که فراموش کرده، پس با این حال حمل، تنافی بین حدیث ناسی و حدیث نائم برداشته می‌شود زیرا بنا بر این جواب، شخصی ناسی، فقط باید روزه‌های غیر روز اول را قضا کند اگر چند روز فراموش کرده باشد و اگر یک روز فراموش کرده باشد قضا ندارد همانطوری که نائم قضا ندارد).

(شارح می‌فرماید: این جمع، فقط دفع تنافی بین حدیث ناسی و حدیث نائم می‌کند) ولی دفع (اشکال از) اطلاق کلام فقهاء نمی‌کند (زیرا اطلاق کلام آنها شامل یک روز و نیز روز اول از روزه‌های فراموش شده هم هست، و بنابراین اطلاق اگر یک روز فراموش کرد باید قضا کند و نیز اگر چند روز فراموش کرد باید روز اول را هم قضا کند پس همان اشکال سابق می‌آید که چرا در نائم، قضا را واجب نمی‌دانید) و این جمع مذکور همانا جمعی است به یک حکم دیگر (که تفصیل بین روز اول و روزه‌های دیگر می‌دهید و به واسطه این تفصیل، جمع بین دو حدیث سابق می‌شود و لکن جمع بین دو حکم در کلام فقهاء نمی‌شود).

اليوم الأول کلمه - اليوم - در عبارت به نون خوانده نشود که به معنای - خواب - است بلکه با یاء دو نقطه که به معنای - روز می‌باشد خوانده شود چنانکه در چند نسخه چاپی طبع قدیم و یک نسخه خطی که در دست نویسنده این شرح است با یاء دو نقطه می‌باشد و محشین هم همین نسخه را تقویت کرده‌اند و جمله - و لکن لایدفع اطلاقهم - نیز آن را تأیید می‌کند.

والاول أوفق... توضیح: شارح می فرماید جمع اول، سازگارتر است (با اطلاق کلام فقهاء چون دفع اشکال مذکور از کلام آنها نیز می کند) بل لا تخصیص فیه.. یعنی (نه فقط سازگار با اطلاق کلام فقهاء است) بلکه (یک جهت حُسن دیگری هم دارد و آن اینکه برخلاف جمع دوم) در آن جمع اول، تخصیص دادن یکی از دو حدیث نیست، زیرا حدیث نائم صریح در این است که موردش آن جایی است که عمداً با داشتن قصد غسل، بخوابد و حدیث ناسی هم صریح در این است که موردش جایی است که انسان از روی فراموشی غسل نکند (اما در جمع دوم باید حدیث ناسی را تخصیص داد به غیر روز اول، و معلوم است که دفع تنافی بین دو حدیث را بدون تخصیص دادن یکی از دو حدیث، بهتر است از اینکه دفع تنافی بین دو حدیث با تخصیص دادن یکی از آن دو بشود).

(ناگفته نماند که ضمناً معلوم می شود که در جمع اول در دو سطر قبل که تعبیر به - حمل - و - تخصیص - شد تعبیر به جایی نیست زیرا حدیث چنانکه شارح فرمود، اطلاقی ندارد تا تخصیص داده شود یا حمل بر معنایی شود).

ويمكن الجمع أيضا: بأن مضمون هذه الرواية نسيانه الغسل حتى خرج الشهر، فيفرق بين اليوم والجميع عملا بمنطوقهما.

لأنه يشكل: بأن قضاء الجميع يستلزم قضاء الأبعاض، لاشتراكهما في المعنى، إن لم يكن أولى.

ونسب المصنف القول إلى الشهرة دون القوة، وما في معناها، إيدانا بذلك، فقد رده ابن إدريس والمحقق لهذا، أو لغيره.

ويمكن الجمع أيضاً.. این جواب سوم از اشکال است و توضیحش اینک: میگوئیم مضمون روایت نسیان، در مورد فراموشی غسل در همه ماه است که در این صورت باید قضا کند ولی روایت نوم، مضمونش خوابیدن در یک شب است تا طلوع فجر که در این صورت قضا ندارد پس به این بیان بین آن دو روایت، تنافی نمی باشد، زیرا به مقتضای منطوق روایت نسیان، دیگر در مورد فراموشی غسل یک شب، قضا نمی باشد همانطوری که به مقتضای منطوق روایت نوم، در خوابیدن یک شب قضا نمی باشد.

سپس شارح می فرماید: این جواب هم باز دفع اشکال سابق از ریشه نمی کند زیرا بر این جواب، ایرادی وارد می شود و آن اینکه وقتی قضای همه ماه واجب باشد لازمه اش این است که اگر غسل در بعض روزها فراموش شود قضا واجب است (که یکی از روزها، روز اول و یک روز است یعنی لازمه وجوب قضای همه ماه آن است که قضای یک روز هم واجب شود) چون همه ماه با بعضی روزها در آن معنایی که موجب قضاست شریکند و آن معنی عبارت از این است که غسل فراموش شده است و روزه دار با حالت جنابت صبح می کند، بلکه می گوئیم قضای یک روز سزاوارتر از قضای همه ماه است، زیرا قضای یک روز آسانتر از قضای یک ماه است.

خلاصه اینکه: لازمه وجوب قضای همه ماه آن است که اگر یک روز هم فراموش کند نیز قضا واجب باشد پس اشکال اصلی به حال خود باقی است که چگونه در فراموشی غسل در یک شب، قضا واجب است ولی در خواب یک شب، قضا واجب نیست.

ترجمه و شرح عبارت: **ویمکن...** یعنی و ممکن است (دفع اشکال کنیم) و جمع نمائیم بین آن دو حکم، به اینکه مضمون این روایت نسیان، فراموش کردن مکلف است غسل را، تا یک ماه خارج شود (که قضا واجب است، ولی مضمون روایت نوم، خوابیدن در یک شب است تا اینکه صبح شود) پس فرق گذاشته می شود بین یک روز (فراموشی غسل) و بین همه ماه (که اگر یک روز فراموش کند قضا ندارد همانطوری که در خواب یک شب قضا واجب نیست، و اما اگر تمام ماه را فراموش کند، قضا واجب است) بجهت عمل به منطوق آن دو روایت (بدون اینکه تقیید یا تخصیص زده باشیم آنها را).

شارح می فرماید: **الأنه..** یعنی (این جواب گرچه فی حد نفسه خوب است) ولیکن (دفع اشکال از ریشه نمی کند زیرا بر آن جواب) اشکال می شود به اینکه واجب بودن قضای همه ماه، لازمه اش آن است که قضای تمام تک تک روزها (هر کدام که فراموش شود) واجب باشد (ویکی از روزها، روز اول است) **لاشتراکهما..** این جمله علت است برای استلزام یعنی زیرا همه ماه با بعضی روزها شریکند در معنی (یعنی در معنایی که موجب قضاست و آن صبح کردن با حالت جنابت است) **إن لم یکن** اولی یعنی اگر نگوییم که قضای بعضی روزها اولویت دارد بر قضای همه ماه (یعنی نه فقط قضای بعضی روزها در ردیف قضای همه ماه است بلکه جای این هست که بگوییم قضای بعض روزها سزاوارتر از قضای همه ماه است).

ونسب المصنّف... یعنی اینکه مصنّف نسبت داد قول به قضا را به شهرت (که فرمود: علی الاظهر، قضا واجب است) و نسبت نداد به قوت و آنچه که در معنای قوت است (یعنی خود مصنّف آن قول را به تعبیراتی مانند علی الأقرب یا علی الاظهر، اختیار نفرمود) بجهت اشاره به آن اشکال (مذکور در اول بحث که چه فرقی است بین مسأله ناسی و مسأله نائم).

و بدین جهت است که ابن ادریس و محقق حلی، قول به قضا را رد کرده‌اند به دلیل همان اشکال و یا غیر آن اشکال (از ادله دیگر مثل آن دلیلی که در اول بحث ذکر نمود که طهارت از جنابت، شرط علمی است و نیز مثل اینکه ابن ادریس گفته: دلیل قضا در آن مسأله، روایت حلبی است و این خبر واحد می‌باشد که در نظر ابن ادریس حجت نیست).

(ویتخیر قاضی) شهر (رمضان) بین البقاء علیه، والافطار (ما بینه) الضمیر يعود إلى الزمان الذي هو ظرف المكلف المخیر، و"ما" ظرفية زمانية، أي يتخير في المدة التي بينه حال حکمنا علیه بالتخیر، (وبین الزوال) حتی لو لم یکن هناك بینه. بأن کان فيه، أو بعده فلا تخیر، إذ لا مدة. ويمكن عوده إلى "الفجر" بدلالة الظاهر بمعنی تخیره ما بین الفجر والزوال.

هذا مع سعة وقت القضاء. أما لو تضيق بدخول شهر رمضان المقبل لم یجز الافطار. وكذا لو ظن الوفاة قبل فعله، كما في كل واجب موسع، لكن لا كفارة هنا بسبب الافطار، وإن وجبت الفدية مع تأخيره عن رمضان المقبل.

مسأله قضای ماه رمضان

(ویتخیر قاضی) شهر (رمضان)... توضیح: کسی که روزه قضای ماه رمضان گرفته، می تواند پیش از ظهر هر زمانی که بخواهد روزه اش را باطل کند. واما سر ظهر ویا بعد از ظهر نمی تواند روزه اش را باطل نماید، و اگر باطل کند باید کفاره بدهد که بعداً خواهد فرمود.

اینکه گفته شد قبل از ظهر می تواند باطل کند، در صورتی است که پیش از ماه رمضان آینده، فرصت دیگری برای گرفتن قضای روزه ها باشد، اما اگر ماه رمضان آینده نزدیک شده باشد بطوری که وقت قضا تنگ باشد (مثل اینکه پنج روزه قضا به گردن او باشد و روزی که شروع به گرفتن آن روزه ها کرده روز ۲۶ ماه شعبان باشد) در این صورت دیگر جایز نیست روزه قضا را باطل کند و باید تا غروب ادامه دهد. و اگر چنانچه باطل کند گناه کرده ولی کفاره ندارد، زیرا کفاره مخصوص باطل کردن روزه در ماه رمضان ویا در هر جایی که دلیل بر وجوب کفاره است، می باشد.

آری بعد از ماه رمضان آینده باید برای هر روزه قضایی که دارد، یک مُدّ (معادل ۷۵۰ گرم) طعام (گندم یا جو یا نان و مانند اینها) به فقیر بدهد که به آن - فدیة - می‌گویند.

ترجمه و شرح عبارت: **ویتخیر... یعنی کسی که قضای ماه رمضان را بجا می‌آورد** مخیر است بین باقی ماندن بر روزه (و آن را ادامه دهد تا غروب) و یا اینکه آن را باطل سازد (و این تخیر می‌باشد): در آن مدتی که بین زمان مکلف (و بین ظهر است).

الضمیر يعود الی الزمان... توضیح: در مرجع ضمیر - ماینه - دو احتمال ذکر می‌کند که بنا بر هر دو احتمال، فرقی در معنای مقصود از مسأله، حاصل نمی‌شود:

۱. اینکه برگردد به زمان که ظرف انسان قضا کننده است و کلمه - ما - در آن، مای زمانیه است پس بنابراین، معنای عبارت مصتف چنین می‌شود که:

کسی که قضای روزه رمضان بجا می‌آورد، مخیر است در مدتی که بین زمان او و بین ظهر می‌باشد روزه را ادامه دهد یا به هم بزند.

و اینکه شارح در اینجا فرمود ضمیر به خود شخص قضا کننده بر می‌گردد بلکه فرمود به زمان او بر می‌گردد بجهت اینکه دو قرینه دلالت می‌کند بر اینکه مقصود زمان اوست، یکی عبارت بعدی مصتف که فرموده - و بین الزوال - و دوم قرینه تکلم است، زیرا اگر کسی بگوید: «بین تو و بین ظهر» فهمیده می‌شود که مقصودش این است که: بین زمانی که تو در آن هستی - در حال تکلم با تو - و بین ظهر.

۲. احتمال دوم این است که ضمیر برگردد به «فجر» یعنی مابین طلوع فجر و ظهر، هر وقتی که بخواهد می‌تواند روزه اش را باطل کند.

و بر این احتمال، قرینه ظاهر عبارت دلالت می‌کند و آن جمله بعدی مصتف است که فرموده: و بین الزوال.

ترجمه و شرح عبارت: الضمیر.. یعنی ضمیر- مابینه- برمی‌گردد به آن زمانی که ظرف برای مکلف روزه دارِ مخیر است، و کلمه - ما- ظرفیه زمانیه است (بمعنای مدت) پس معنای عبارت این است که: مخیر است مکلف، در آن مدتی که بین او (یعنی بین زمان او) - در آن حالی که حکم کردیم براو که مخیر است- و بین زوال آفتاب (یعنی ظهر).

(خلاصه اینکه آن تخییر برای مکلف، در جایی است که مابین دو زمان مذکور، صادق باشد، بنابراین:) حتی اگر در آنجا بینیتی (بین دو زمان مذکور) نباشد مثل اینکه مکلف در سر ظهر باشد یا ما بعد ظهر باشد، در این دو صورت شرعاً تخییری (برای مکلف) نمی‌باشد (یعنی نمی‌تواند روزه اش را باطل کند بلکه باید تا غروب ادامه دهد) زیرا (در آن دو صورت) مدت (مابین که موضوع مسأله است) نمی‌باشد المخیر یعنی مخیر بین بقاء بر روزه و بین باطل کردن آن ظرفیه زمانیه در ادبیتات و علم نحو گفته اند - ما - بر دو قسم است: اسمیه و حرفیه، اسمیه بر پنج وجه آمده که از توضیح آنها معذوریم، و حرفیه بر چهار وجه آمده که یکی از آن چهار وجه، مصدریه می‌باشد و این دو نوع است: ظرفیه زمانیه و غیر زمانیه. و وجه تسمیه ظرفیه زمانیه این است که چون به جای ظرف زمان نشسته مثل: (مادمث حیاً) یعنی (مدة دوامی حیاً) پس ظرف (یعنی مدة) حذف شده و کلمه - ما - وصله اش به جای آن نشسته. آی یتخییر.. این جمله تفسیر عبارت مصتف است بینه یعنی بین مکلف (و مقصود، زمان اوست و لذا در ابتدای عبارت، شارح فرمود که ضمیر به زمان برمی‌گردد) حال حکمنا.. این جمله، قید است برای ضمیر- بینه- یعنی بین مکلف، در آن حالی که حکم به تخییر او کردیم بأن کان ضمیر مقدر در- کان- برمی‌گردد به مکلف فیه در زوال او بعده بعد زوال و می‌گردد عوده این احتمال دوم است در مرجع ضمیر- مابینه- یعنی

احتمال دارد ضمیر برگردد به فجر، به قرینه ظاهر عبارت پس (بنابر این احتمال) معنایش این می‌شود که: مخیر است مکلف در مدت مابین فجر و ظهر.

نویسنده این شرح گوید: این معنایی که بنا بر احتمال دوم از عبارت فهمیده شد، نیز بنا بر احتمال اول هم فهمیده می‌شود چون آن زمانی که برای مکلف، حکم به تخییر می‌کنیم همان از اول طلوع فجر است چنانکه مخفی نمی‌باشد.

هذا مع سعة... یعنی تخییر در افطار قبل از ظهر، در جایی است که وقت قضاء روزه وسیع باشد (یعنی تا رمضان آینده فرصت زیاد برای قضای روزه باشد) اما اگر وقت قضاء، تنگ شود به (نزدیک شدن) دخول ماه رمضان آینده، جایز نیست (روزه قضایی که گرفته) باطل نماید (قبل از ظهر نیز، همانطوری که اگر هنوز روزه قضا را نگرفته، در صورت تنگ بودن وقت باید بگیرد و تأخیرش جایز نیست).

و کذا لوطن الوفاة... توضیح: همانطوری که اگر به فرا رسیدن رمضان آینده، وقت تنگ شود جایز نیست روزه قضا را باطل کند، همچنین اگر به گمان پیدا کردن به مردنش، وقت قضا تنگ شود (مثل اینکه گمان دارد روز بعد مثلاً خواهد مُرد و یا اعدامش خواهند کرد) جایز نیست روزه قضای امروز را که گرفته باطل کند و اگر هنوز روزه قضا را نگرفته، جایز نیست تاخیر اندازد و باید بگیرد.

ترجمه و شرح عبارت: و کذا... و همچنین (جایز نیست افطار کند روزه قضا را) اگر گمان دارد خواهد مُرد قبل از آنکه انجام دهد روزه را (مثلاً امروز که روز شنبه است روزه گرفته، اگر بخواهد روزه امروز را باطل سازد و روز یکشنبه بگیرد، گمان دارد که امشب خواهد مرد قبل از اینکه به روزه روز یکشنبه برسد، پس جایز نیست روزه امروز را به هم بزنند).

كما في كل واجب موسع... توضیح: همچنان که در هر عبادت واجبیه که وقتش وسیع است (چه نماز و چه روزه) اگر وقتش تنگ شود، جایز نیست آن عبادت را

تأخیر اندازد (مثلاً نماز عصر اگر به نزدیک شدن مغرب، و یا به گمان پیدا کردن به مردنش و قتش تنگ شود، جایز نیست نماز عصر را تأخیر اندازد) **لکن لا کفارة..** یعنی (گرچه در صورت تنگ شدن وقت قضاء، جایز نیست پیش از ظهر هم، روزه اش را باطل کند) ولی در این صورت، کفاره واجب نمی شود اگر روزه اش را باطل کند و آن **وجبت الفدیة..** یعنی (کفاره واجب نمی شود) هر چند فدیة واجب می شود با تأخیر افتادن روزه از رمضان آینده (یعنی در آن فرض اول که به نزدیک شدن رمضان آینده، وقت تنگ شود و انسان روزه قضایش را باطل کند و به بعد از رمضان آینده بیندازد، در این صورت باید برای هر روز قضایش، فدیة بدهد یعنی یک مد که تقریباً ۷۵۰ گرم است، طعام - گندم یا جو یا نان و مانند اینها - به فقیر بدهد).

واحترز بقضاء رمضان عن غيره، كقضاء النذر المعين، حيث أخل به في وقته، فلا تحريم فيه، وكذا كل واجب غير معين، كالنذر المطلق والكفارة، إلا قضاء رمضان، ولو تعين لم يجز الخروج منه مطلقاً. وقيل: يحرم قطع كل واجب، عملاً بعموم النهي عن إبطال العمل.

قضای روزه غیر ماه رمضان

وإحترز بقضاء رمضان... توضیح: مرحوم مصتّف حکم قضای روزه در مسأله مورد بحث را تقیید به ماه رمضان کرد، خواست غیر قضای رمضان را خارج کند، و غیر قضای رمضان، دو قسم روزه را شامل می‌شود: یک قسم روزه قضاست (اما قضای غیر رمضان از روزه‌های واجب) قسم دیگر روزه اصل و أداء است.

اما قسم اول: یعنی قضای غیر رمضان از روزه‌های واجبی که وقت قضایش معین نیست مثل قضای روزه نذر معین (که وقت روزه در نذر، روز معین بوده و او در آن روز انجام نداده سپس روز دیگری قضای آن را بگیرد) اگر چنانچه قضای آن را باطل کند، حرام نیست حتی بعد از ظهر.

و قسم دوم: هر روزه واجبی که وقت معین ندارد مثل اصل روزه نذر مطلق (که وقت روزه را در نذر، معین نکرده) و مثل اصل روزه کفاره. در این قسم هم جایز است روزه را حتی بعد از ظهر، باطل کند.

ترجمه و شرح عبارت: واحترز.. یعنی دوری کرد مصتّف به قید - قضاء رمضان - از غیر قضاء رمضان مثل قضاء روزه نذر معین که آن روزه نذری را در وقتش (که معین بوده) نگرفته (و در نتیجه قضا شده) پس حرمتی نیست در قضای آن (اصلاً نه قبل از

ظهور نه بعد از ظهر یعنی بهم زدن روزه قضای نذر بعد از ظهر هم جایز است و حرام نیست).

و کذا کل واجب.. یعنی و نیز هر روزه واجبی که وقتش معین نباشد مثل روزه نذر مطلق و روزه کفاره مگر قضای روزه رمضان (که قضای رمضان گرچه وقتش معین نیست ولی دلیل داریم که جایز نیست آن را بعد از ظهر باطل کند چنانکه شارح در بالا تصریح فرمود و بعد از این نیز تصریح خواهد نمود) **کالذکر المطلق و الکفارة** چنانکه سابقاً اشاره کردیم مقصود اصل روزه نذر مطلق و اصل روزه کفاره است نه قضاء آنها چنانکه واضح است.

ولو تعین لم یجز... توضیح: اگر روزه واجب، وقتش معین گردد (مثل اصل روزه نذر معین و مثل قضای رمضان که به واسطه تنگ شدن وقت، معین گردد) جایز نیست خارج شدن از آن یعنی باطل کردن آن) **مطلقاً** چه قبل از ظهر و چه بعد از آن، و نیز چه روزه قضاء رمضان باشد و چه روزه واجب دیگر مثل اصل روزه نذر معین و **قیل یحرم...** توضیح: بعضی از فقهاء فرموده اند بطور کلی هر روزه واجبی را نمی توان باطل کرد چه قضاء رمضان باشد و چه غیر آن، چه معین باشد و چه نباشد، چه قبل از ظهر و چه بعد از آن، به دلیل آیه **﴿لَا تُبْطَلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾** که - اعمالکم - به لحاظ اینکه جمع مضاف است، افاده عموم می کند یعنی هیچ نوع عمل عبادی را باطل نکنید و نهی دلالت بر حرمت می کند.

ومتی زالت الشمس حرم قطع قضائه، (فإن أفطر بعده أتعّم عشرة مساکین) کل مسکین مدا، أو إشباعه (فإن عجز) عن الاطعام (صام ثلاثة أيام)، و یجب المضی فیہ مع إفساده والظاهر تکررها بتکرر السبب كأصله.

افطار بعد از زوال در قضای ماه رمضان

ومتی زالت الشمس... توضیح: دانسته شد که از وقت ظهر به بعد، جایز نیست قضای روزه رمضان را باطل کند پس اگر چنانچه باطل کند باید کفاره بدهد و کفاره اش، ابتداء اگر توانست اطعام ده فقیر است (که به دست هر فقیری یک مدّ که تقریباً ۷۵۰ گرم است طعام یعنی گندم یا جو یا نان بدهد و یا اینکه به آنها بخوراند تا سیر شوند چه اینکه هر کدام از یک مد بیشتر بخورند و یا کمتر از آن) و اگر نتوانست اطعام کند، باید سه روز روزه بگیرد.

شارح می فرماید: علاوه بر کفاره باید آن روزه ای که باطلش کرده، ادامه اش دهد یعنی حق ندارد بعد از یکبار باطل کردن، مبطل دیگری انجام دهد بلکه باید تا وقت غروب، خودداری از انجام مبطل دیگر کند. و اگر چنانچه مبطل دیگر انجام دهد، کفاره نیز به عدد انجام مبطل، تکرار می گردد همچنان که در اصل روزه رمضان نیز حکم چنین می باشد به تفصیلی که سابقاً در مسأله اش گذشت.

ترجمه و شرح عبارت: ومتی زالت.. (شارح این جمله را در اینجا ذکر کرده تا عبارت بعدی مصتّف را ربط دهد به آن) یعنی وقتی که آفتاب زائل شد (یعنی ظهر شد و انسان تا آن وقت روزه اش را ادامه داده بود) حرام است (از آن زمان به بعد) شکستن قضای روزه رمضان پس اگر چنانچه باطل کند آن را بعد از زوال آفتاب، باید (کفاره دهد و کفاره آن این است که اگر قدرت دارد ابتدا باید) ده فقیر را اطعام کند - به

هر فقیری یک مُد (طعام) بدهد و یا سیر کنند او را - پس اگر عاجز شد از اطعام (و قدرت بر آن نداشت) باید سه روز (پی در پی) روزه بگیرد.

و یجب المُنْضَى... یعنی واجب است ادامه دادن (و باقی ماندن بر خودداری از انجام مبطلات در بقیه روز) تا شب در آن روزه که باطلش کرده (یعنی اگر قضای روزه رمضان را بعد از ظهر، باطل کرد، باید در بقیه روز تا غروب امساک کند و خودداری از انجام مبطل نماید و مبطل دیگری انجام ندهد) و (بنابراین اگر چنانچه بعد از آن، چند مبطل دیگر انجام دهد) ظاهراً کفاره تکرار می شود به تکرار شدن سبب بطلان روزه همانند اصل قضاء رمضان (که حکمش چنین است یعنی همانند خود روزه رمضان که اگر سبب ابطال آن در یک روز تکرار شود، کفاره نیز باید تکرار شود به تفصیلی که سابقاً گذشت در آنجا که فرمود: و تکرار الکفارة مع فعل موجبها بتکرر الوطی مطلقاً ولو فی الیوم الواحد...).

(الثانية: الكفارة في شهر رمضان، والنذر المعين والعهد) في أصح الأقوال فيهما (عتق رقبة، أو صيام شهرين متتابعين، أو إطعام ستين مسكينا)، وقيل: هي مرتبة بين الخصال الثلاث، والاول أشهر.

مسأله دوم - كفاره ابطال روزه ماه رمضان و نذرو عهد معین

(الثانية: الكفارة في شهر رمضان... توضیح: كفاره ابطال روزه ماه رمضان وروزه نذر معین و عهد، این است که یکی از این سه عملی که ذکر می شود انجام دهد، یک بنده آزاد کند یا دو ماه پی درپی روزه بگیرد و یا شصت فقیر را اطعام کند (و اطعامش به یکی از دو نحوی است که در کفاره قضاء رمضان گذشت که یا به هر کدام یک مدّ طعام بدهد و یا آنها را سیر نماید) و در این سه چیز اختیار با اوست هر کدام را می خواهد اختیار نماید، ولی بعضی از فقهاء گفته اند ترتیب لازم است به این معنی که ابتداء بر او بنده آزاد کردن واجب است در صورتی که بتواند، و اگر نتوانست دو ماه روزه بگیرد و اگر نتوانست شصت فقیر سیر کند.

ترجمه و شرح عبارت: الكفارة في شهر رمضان.. یعنی كفاره ای که واجب است در (باطل ساختن روزه) ماه رمضان و در روزه نذر معین و روزه عهد - بنابر قول اصح در نذر و عهد - عبارت است از آزاد کردن یک بنده و یا دو ماه روزه پی درپی و یا اطعام شصت فقیر (و این كفاره محل خلاف بین فقهاء واقع شده که آیا یکی از آن سه چیز به نحو تخییر واجب است یا اینکه به نحو ترتیب واجب است، بعضی گفته اند که تخییری است یعنی هر کدام را می خواهد اختیار کند پس می تواند اطعام شصت فقیر را اختیار کند هر چند قدرت بر یکی از دوتای دیگر داشته باشد. و ظاهر عبارت مصتف هم همین قول است، زیرا آن سه چیز را با کلمه - او - به یکدیگر عطف کرده و - او - دلالت

برتخیر می‌کند چنانکه در علم نحو گفته شده) و بعضی گفته‌اند که آن کفاره، بطور ترتیب است بین آن سه خصلت (پس بنابراین اگر قدرت برعتق رقبه داشته باشد نمی‌تواند شصت روزه را اختیار کند).

(شارح می‌فرماید: قول اول که (قول مصتف است یعنی تخیری بودن کفاره) مشهورتر است (در بین فقهاء) فی أصح الاقوال فیهما این جمله، قید است برای نذر معین و عهد یعنی صحیح‌ترین قول‌ها در روزه نذر معین و روزه عهد آن است که کفاره آنها همان کفاره افطار رمضان است. و در آنها اقوال دیگری هست که عبارتند از:

۱. کفاره آنها کفاره شکستن قَسَم است و آن عبارت از این است که: ابتدا مخیر است بین یکی از این سه چیز، اطعام ده فقیر یا پوشاندن آنها یا یک بنده آزاد کند و اگر یکی از آنها را نتوانست انجام بدهد باید سه روز پی‌درپی روزه بگیرد.

۲. قول دوم این است که کفاره آنها کفارهظهار (که یک نوع طلاق در زمان جاهلیت بوده که سابقاً توضیح داده شد) می‌باشد و کفارهظهار همان کفاره افطار رمضان است منتها ترتیبی است که ابتدا واجب است بنده آزاد کند و اگر نتوانست دو ماه پی‌درپی روزه بگیرد و اگر نتوانست شصت فقیر اطعام کند.

۳. در کفاره نذر معین، اگر می‌تواند باید کفاره افطار رمضان را بدهد و اگر نمی‌تواند، کفاره قسم بدهد.

۴. در نذر معین، اگر می‌تواند کفارهظهار بدهد و اگر نمی‌تواند کفاره قسم بدهد.

(ولو أفطر على محرّم) أي أفسد صومه به (مطلقاً) أصلياً كان تحريمه - كالزنا والاستمناء، وتناول مال الغير بغير إذنه، وغبار ما لا يجوز تناوله، ونخامة الرأس إذا صارت في الفم - أم عارضياً كوطء الزوجة في الحيض، وماله النجس (فتلات) كفارات وهي أفراد المخيرة سابقاً مجتمعة على أجود القولين، للرواية الصحيحة عن الرضا عليه السلام. وقيل: واحدة كغيره، استناداً إلى إطلاق كثير من النصوص. وتقييدها بغيره طريق الجمع.

كفاره افطار با حرام

(ولو أفطر على محرّم)... توضیح: اگر روزه دار روزه اش را به چیز حرامی باطل کند چه آن چیز، حرام اصلی باشد (یعنی ذاتاً حرام باشد مثل شراب و زنا و استمناء، و خوردن مال کسی بدون اجازه او، و غبار چیز حرام مثل خاک) و یا حرام عارضی باشد (یعنی بجهتی حرام شده باشد مثل نزدیکی کردن با زنش در حال حیض، و یا خوردن مالی که نجس شده، و یا خوردن غذای حلالی که برای انسان ضرر دارد) باید در همه اینها کفاره جمع بدهد یعنی همه آن سه خصالی که سابقاً ذکر شد باید بدهد، و دلیل آن روایت صحیحی است از امام رضا علیه السلام.

ولی بعضی از فقهاء گفته اند در افطار به حرام نیز همانند افطار به حلال، یکی از آن سه خصال، واجب است نه هر سه. و دلیلشان آن است که چون روایاتی که در کفاره افطار در ماه رمضان یکی از سه خصال را واجب نموده مطلق می باشند و اطلاقشان شامل است هم جایی را که به واسطه حرام باطل کرده باشد و هم جایی که به واسطه حلال باطل کرده باشد.

شارح می‌فرماید که: اطلاق آن روایات را باید به واسطه روایت امام رضا علیه السلام تقیید کنیم به غیر حرام (یعنی بگوئیم آن روایات در موردی است که به حلال روزه‌اش را باطل کند) تا اینکه با روایت صحیحه امام رضا علیه السلام، معارض نباشد.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو افطر..** یعنی اگر روزه‌دار (در ماه رمضان) روزه‌اش را باطل کند به چیز حرام چه اینکه حرام بودن آن چیز، اصلی باشد مثل زنا و استمناء (یعنی به واسطه بازی کردن با خود و یا نگاه کردن به نامحرم، منی از او بیرون آید) و خوردن مال دیگری بدون اجازه اش، و غبار چیزی که جایز نیست خوردن آن چیز (مثل خاک) و **نخامة الرأس** یعنی خلط سر (یعنی آب دماغ).

در مبطل بودن آب دماغ سه قول است:

۱. بعضی گفته‌اند مثل آب دهان می‌ماند که بلعیدن آن روزه را باطل نمی‌کند مگر اینکه از دهان بیرون بیاورد و دوباره بخوهد بخورد که باطل می‌کند.
۲. بعضی دیگر مثل مرحوم مصتف و شارح می‌گویند اگر به فضای دهان نرسد و از داخل به حلق فروببرد باطل نمی‌کند اما اگر به فضای دهان بیاید و به حلق فروببرد باطل می‌کند.

۳. قول سوم این است که اگر عمداً در حلق فروببرد هر چند به فضای دهان هم نیامده باشد روزه را باطل می‌کند و اگر عمداً نباشد باطل نمی‌کند.

این خلاف راجع به مبطل بودن آن است. و در آن یک خلاف دیگری هست که آیا بلعیدن آب دماغ حتی در غیر رمضان، حرام است یا نه؟ بعضی مانند مرحوم شارح آن را حرام می‌دانند بجهت اینکه از خبائث است و خوردن خبائث به دلیل آیه

﴿وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾^۱ حرام می‌باشد، و خبیث آن چیزی است که نوع مردم از آن نفرت کنند.

إذا صارت في الفم یعنی (در صورتی آب دماغ، مبطل روزه است که) به فضای دهان بیاید (و به حلق فروربرد نه در صورتی که از داخل به حلق فرورود و به فضای دهان نرسد چون در این صورت، روزه باطل نمی‌شود) أو عارضياً عطف است بر-اصلياً- وهی افراد... یعنی مقصود از سه كفاره همان سه خصال است که در بالا بطور تخییر واجب بود مجتمعة این کلمه حال است از ثلاث كفارات- یعنی همه آن سه خصلت را باید عمل کند بنابر بهترین دو قول وقيل واحدة یعنی و بعضی گفته‌اند که (در افطار به حرام نیز) یک كفاره واجب است همانند غیر حرام (یعنی چنانکه در افطار به حلال، یکی واجب بود) استناداً.. یعنی آن قيل، استناد کرده به اطلاق بسیاری از روایات كفاره (یعنی روایاتی که می‌گویند كفاره افطار در ماه رمضان، یکی از سه خصلت مذکور هاست، اطلاق دارد که-) شامل است هم افطار به حلال و هم افطار به حرام را.

وتقيدها.. (این جمله جواب شارح است از دلیل آن قول) یعنی و تقيید کردن آن روایات به غیر افطار به حرام، راه جمع کردن بین آن روایات و روایت صحیحه امام رضا علیه السلام است (تا با هم معارض نباشند، چون آن روایات مطلق است و اطلاقشان معارض است با صحیحه امام رضا علیه السلام که مقید است به افطار به حرام، و باید حمل کنیم مطلق را بر مقید پس نتیجه این می‌شود که به مقتضای روایات مطلق، در افطار به چیز حلال یک كفاره واجب است و به مقتضای صحیحه امام رضا علیه السلام در افطار به حرام، سه كفاره واجب است).

^۱ سوره اعراف، آیه ۱۵۶.

(الثالثة: لو استمر المرض) الذي أفطر معه في شهر رمضان (إلى رمضان آخر فلا قضاء) لما أفطره، (ويفدي عن كل يوم بمد) من طعام في المشهور، والمروي، وقيل: القضاء لا غير، وقيل: بالجمع، وهما نادران. وعلى المشهور لا تتكرر الفدية بتكرر السنين. ولا فرق بين رمضان واحد وأكثر.

ومحل الفدية مستحق الزكاة لحاجته وإن اتخذ. وكذا كل فدية.

مسأله سوم - استمرار مرض تا ماه رمضان سال بعد

(الثالثة: لو استمر المرض) الذي... توضيح: کسی که به واسطه مریض بودن در ماه رمضان نتوانست روزه بگیرد، اگر چنانچه مرضش تا ماه رمضان سال بعد طول بکشد، قضای روزه‌هایی که نگرفته بر او واجب نیست و فقط واجب است فدیة بدهد یعنی برای هر روز، یک مدّ (که تقریباً ۷۵۰ گرم است) طعام یعنی گندم یا جو یا نان و مانند اینها به فقیر بدهد.

و در مقابل آن، دو قول دیگر هست، یکی اینکه: فقط قضای روزه‌هایش واجب است و فدیة واجب نیست، قول دوم اینکه: هم قضا و هم فدیة واجب است.

شارح می‌فرماید هر دو قول نادر می‌باشد یعنی قائلین آن دو قول عده بسیار کم‌اند. ترجمه و شرح عبارت: لو استمر.. یعنی اگر طول کشید مرضی که به سبب آن روزه‌اش را در این ماه رمضان نگرفته تا رمضان بعد، بر مریض واجب نیست قضا کند روزه‌هایی که نگرفته و باید فدیة بدهد برای هر روز، یک مدّ طعام، و این قول، مشهور بین علماست و هم روایت شده و (در مقابل آن قول، دو قول دیگر می‌باشد: یکی اینکه) گفته شده فقط قضا واجب است نه غیر آن و (قول دیگر اینکه) گفته شده جمع کند (بین قضا و فدیة، از باب احتیاط) بمد.. مدّ (بضم میم) با حساب مثقال

شرعی معادل با یک چارک است چه آنکه چارک، ده سیراست و هر سیاری شانزده مثقال شرعی (یا ۷۵ گرم) است بنابراین یک مدّ معادل با (صد و شصت مثقال شرعی و یا ۷۵۰ گرم) است.

و علی المشهور لایتکرر... توضیح: بنا بر قول مشهور (که فدیة فقط واجب است) به گذشتن چند سال، فدیة تکرار نمی‌شود یعنی اگر چند سال فدیة را تأخیر بیندازد فدیة تکرار نمی‌شود (ولازم نیست هر سال فدیة بدهد برای رمضان اول) بلکه همان یک فدیة واجب است.

ولا فرق بین رمضان واحد... توضیح: فرق نمی‌کند در مسأله مورد بحث بین یک رمضان و یا چند رمضان یعنی اگر مرض انسان چند سال طول بکشد باید فقط فدیة برای هر روز از چند رمضان بدهد و قضای آنها واجب نیست. و در مقابل آن قول، شیخ صدوق مخالفت کرده و فرموده مرض هر چند سال هم طول بکشد، بعد از آنکه خوب شد فقط فدیة برای ماه رمضان سال اول باید بدهد و اما رمضان‌های دوم به بعد را باید قضا کند.

ومحل الفدیة مستحق... توضیح: چنانکه در کتاب الزکاة گفته شد، مصرف زکات هشت طایفه است و به هر طایفه‌ای از آنها بدهد جایز است ولی در اینجا می‌فرماید که فدیة به یک طایفه از آنها می‌رسد و آن تنها فقراء می‌باشند و به طوائف دیگر جایز نیست بدهد.

ترجمه و شرح عبارت: **ومحل الفدیة** یعنی مصرف فدیة، آن کسی است که استحقاق زکات دارد از جهت احتیاج (و آن فقط فقیر می‌باشد و حتی بدهکاری که نمی‌تواند بدهی‌اش را ادا کند که یکی از آن هشت طایفه است و نیز ابن السبیل که در بین راه درمانده شده در اینجا مقصود نمی‌باشند، زیرا اگر چه آنها هم احتیاج دارند ولیکن در روایت، تصریح به مسکین شده و کلمه - لحاجته - در عبارت شارح گرچه

اطلاق دارد و شامل بدهکار و ابن السبیل نیز می‌شود و لکن چون مقصود شارح احتیاج ذاتی و فی نفسه می‌باشد نه احتیاجی که بجهت عارضی پیدا شده و معلوم است که ابن السبیل احتیاجش بجهت درمانده شدنش در سفر می‌باشد، و مدیون هم احتیاجش بجهت بدهکار بودنش می‌باشد فلذا ابن السبیل و بدهکار خارجند از مقصود شارح). **لحاجته** یعنی استحقاقش از جهت احتیاجش باشد (نه از جهت عامل زکات بودنش یا جهت تألیف قلوب یا جهات دیگر که در طوایف دیگر می‌باشد).

وان اتحد یعنی هر چند آن مستحق، یک نفر باشد یعنی کسی که باید برای هر روز یک مدّ طعام به فقیر بدهد، می‌تواند کفاره همه روزه‌ها را به یک فقیر بدهد و واجب نیست فدیة هر روز را به یک فقیر بدهد و **کذا کلّ فدیة** یعنی همچنین حکم هر فدیة‌ای که در این کتاب، گفته می‌شود همین است مثل فدیة‌ای که بر پیر مرد و پیرزن وزن آبستن واجب است.

وفي تعدی الحکم إلى غير المرض - كالسفر المستمر - وجهان، أوجهما وجوب الكفارة مع التأخير لا لعذر، ووجوب القضاء مع دوامه.

وفي تعدی الحکم الی... توضیح: مسأله قبل درباره استمرار مرض بود و اکنون درباره سفر است که می فرماید: اگر بجهت مسافرت، روزه در ماه رمضان نگرفته باشد و تا رمضان سال بعد، سفر او طول بکشد آیا حکم آن هم مثل حکم استمرار مرض است که بگوئیم قضای روزه‌هایی که نگرفته بر او واجب نیست و فقط فدیة واجب می‌باشد، یا اینکه حکم دیگر دارد؟

شارح می فرماید که: حکم سفر مستمر مثل مرض مستمر نیست بلکه باید تفصیل بدهیم به اینکه: اگر طول کشیدن سفر او تا رمضان سال بعد، بدون عذر باشد (به این معنی که بعد از ماه رمضان سفر او ضروری نبوده و بی جهت سفر کرده و سفرش را تا رمضان سال بعد طول داده، و در نتیجه قضای روزه‌هایی که در رمضان نگرفته، بدون عذر تأخیر انداخته) در این صورت، باید هم قضای روزه‌هایی که نگرفته قضا کند و هم فدیة برای هر روز آن بدهد.

و اما اگر طول کشیدن سفر او به واسطه عذر باشد (به اینکه آن سفر طولانی تا رمضان بعد، ضروری بوده باشد) در این صورت، فقط قضا واجب است نه فدیة.

ترجمه و شرح عبارت: وفي تعدی... یعنی و در تعدی دادن حکم (یعنی حکمی که برای مرض مستمر گفته شد) به غیر مرض مثل سفر مستمر (یعنی سفری که تا رمضان سال بعد، طول بکشد آیا حکمش مثل حکم مرض مستمر است یا نه) دو احتمال است (احتمال تعدی، احتمال عدم تعدی) بهترین آن دو احتمال، این است که (تعدی نمی‌شود و مثل مرض مستمر نمی‌باشد بلکه تفصیل می‌دهیم به اینکه) واجب است (قضا با) فدیة در صورتی که تأخیر قضای روزه‌ها (تا رمضان سال بعد، به طول دادن سفر) بدون عذر باشد و (واجب است) قضای تنها (بدون فدیة)

در صورت دوام عذر (تا رمضان بعد یعنی تأخیر قضای روزه‌ها به واسطه طول دادن سفر بجهت عذر مثل ضروری بودن سفر) **كالسفر المستمر** این، یک مثال است و مثال دیگر اینکه: اگر به واسطه مرض، در ماه رمضان روزه نگیرد و بعد از رمضان، مرض او برطرف شود ولی تا رمضان سال بعد سفر کند و نتواند قضای روزه‌ها را بگیرد **وجوب الكفارة** مقصود از كفاره در اینجا فدیة است نه كفاره اصطلاحی چون كفاره در اصطلاح با فدیة فرقی این است که كفاره در واقع جریمه‌ای است شرعاً و برای از بین بردن گناه و یا تخفیف دادن گناه می‌باشد ولی فدیة به معنای عوض است و در جایی که گناهی نباشد نیز ثابت است چنانکه در مریض و یا پیرمرد و پیرزن و زن حامله، فدیة واجب است با اینکه روزه بر آنها واجب نیست.

(ولو برأ) بينهما، (وتهاون) في القضاء بأن لم يعزم عليه في ذلك الوقت، أو عزم في السعة فلما ضاق الوقت عزم على عدمه (فدى وقضى).

(ولو لم يتهاون) بأن عزم على القضاء في السعة وأخر اعتماداً عليها فلما ضاق الوقت عرض له مانع عنه (قضى لا غير) في المشهور.

(ولو برأ) بينهما... توضیح: اگر مریض در وسط سال، مرضش خوب شود و بتواند قضا کند ولی در گرفتن قضا سستی کند (به این معنی که در آن وقتی که خوب شد تصمیم بر انجام قضا نگرفت و یا اینکه آن وقتی که هنوز وقت زیاد بود تصمیم بر انجام قضا داشت ولی هنگامی که وقت تنگ شد به رسیدن ماه رمضان بعد، تصمیم بر انجام ندادن قضا گرفت) در این صورت باید بعد از رمضان بعدی، هم قضای آن را بگیرد و هم فدیة بدهد.

ولی اگر سستی در گرفتن قضا نکند به این معنی که تصمیم برگرفتن قضا موقعی که وقت زیاد بود داشته باشد و او به اعتماد اینکه وقت زیاد است قضا تأخیر انداخت و وقت تنگ شود و بعد از تنگی وقت برای او مانع شرعی از گرفتن روزه پیش آید مثل مرض یا سفر ضروری یا حیض و نفاس برای زن که با این موانع نتواند قضا کند و رمضان بعدی داخل شود، در این صورت، فقط قضا واجب است نه فدیة.

شارح می فرماید: آنچه گفته شد قول مشهور می باشد، ولی اقوی آن است که بگوئیم مریضی که مرضش خوب شد و می توانسته روزه را قضا کند ولی قضا نکرد تا رمضان سال بعد داخل شد، باید هم قضا کند و هم فدیة بدهد چه تصمیم برگرفتنش داشته یا نداشته باشد. و دلیل بر آن، روایات صحیحه است.

ابن ادریس در اینجا به قول سومی قائل شده و آن اینکه فرموده: فقط قضا کند مطلقاً چه در صورت سستی در قضا و چه عدم سستی. و دلیل ایشان آیه قرآن است

که بطور مطلق فرموده: «وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ»^۱ و آن روایتی را که دلیل قول ما بود و دلالت بر وجوب فدیة می کرد، رد نموده چون خبر واحد است و ایشان خبر واحد را حجت نمی دانند.

شارح می فرماید: قول ایشان ضعیف است چون روایت مذکوره گرچه خبر واحد است و لکن سندش صحیح می باشد و خبر واحد صحیح، نزد ما حجت است.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو برأ..** یعنی اگر در بین دور رمضان، بهبودی یافت (که می توانسته قضا کند) و سستی کند در قضا - به این معنی که عزم بر انجام قضا در وقت بهبودی نکرد (و این شامل دو صورت است: یکی اینکه در همان وقت، عزم بر ترک قضا بکند، دوم اینکه عزم بر هیچ یک از فعل قضا یا ترک آن نکند) و یا اینکه در حال وسعت وقت، عزم (بر قضا) بکند سپس وقتی که وقت تنگ شد (به رسیدن ماه رمضان بعدی) عزم بر ترک قضا کند **فدی و قضی جواب** - لومی باشد یعنی هم فدیة باید بدهد و هم قضا کند **ولولم یتهاون..** یعنی و اما اگر سستی نکند (در انجام قضا) به این معنی که عزم بر انجام قضا در حال وسعت وقت بکند ولی انجام آن را تأخیر اندازد بجهت اعتماد بر وسعت وقت، و بعد از تنگ شدن وقت، مانعی (مثل مرض یا سفر ضروری) برای او پیش آید **قضی لا غیر جواب** - لومی باشد یعنی در آن صورت، فقط قضا واجب است نه چیز دیگر، بنا بر قول مشهور.

والاقوی ما دلّت علیه النصوص الصحیحة: من وجوب الفدیة مع القضاء علی من قدر علیه ولم یفعل حتی دخل الثانی، سواء عزم علیه أم لا. واختاره المصنف فی «الدروس»، واکتفی ابن ادریس بالقضاء مطلقاً، عملاً بالآیة، وطرحاً للروایة - علی أصله - وهو ضعیف.

والاقوی ما دلّت .. توضیح: این جمله نظر شارح است که می فرماید: اقوی در نظر ما همان است که روایات صحیحه دلالت بر آن دارند و آن این است که فدیة نیز همراه با قضا واجب می باشد بر کسی که قدرت پیدا کرده باشد بر انجام قضا و انجام نداده تا وقتی که رمضان دوم داخل شود، فرق نمی کند چه قبلاً تصمیم بر انجام آن داشته یا نداشته باشد، و مصنف نیز در کتاب «دروس» همان را اختیار کرده و اکتفی... ابن ادریس اکتفا نموده به قضا (یعنی فقط قضا را واجب دانسته) مطلقاً چه در صورت تهاون و سستی و چه در صورت عدم تهاون، به دلیل عمل به آیه قرآن، ورد نمودن روایت (که دلالت بر وجوب فدیة می کرد) علی أصله یعنی ردّ کردن ابن ادریس آن روایت را، روی آن قاعده و مبنایی است که او دارد و آن اینکه خبر واحد را حجت نمی داند.

فایده

هرگاه راویان روایت به حدّ تواتر نرسد آن را خبر غیر متواتر نامند. در این صورت اگر عده راویان آن یک یا دو یا سه نفر باشد آن را «خبر واحد» و اگر بیش از سه نفر باشد آن را «خبر مستفیض» نامند.

خبر غیر متواتر هرگاه مقرون به قرائن صدق باشد مفید قطع خواهد بود و به همین جهت فقهای ما آن را مانند خبر متواتر حجت می دانند لکن اگر مقرون به قرینه صدق نباشد حجت آن محل خلاف است. بعضی از قدمای اصحاب مثل سید مرتضی و

مسأله سوم - استمرار مرض تا ماه رمضان سال بعد ■ ۲۵۷

ابن ادریس وابن زهره آن را نفی کرده و اکثر متأخرین آن را اثبات نموده اند. وهریک از طرفین برای اثبات مدعای خود به دلایل زیادی استناد جسته‌اند و تفصیل آن را در کتاب اصول مطالعه نمائید.

(الرابعة: إذا تمكن من القضاء ثم مات، قضى عنه أكبر ولده الذكور) وهو من ليس له أكبر منه، وإن لم يكن له ولد متعددون، مع بلوغه عند موته، فلو كان صغيراً ففي الوجوب عليه بعد بلوغه؟ قولان.

مسأله چهارم - تاخیر قضا و وجوب آن بر پسر بزرگتر

(الرابعة: إذا تمكن من القضاء... توضیح: پدری که به واسطه مریض بودن، روزه ماه رمضان نگرفته و بعد از آن بهبودی یافته و می‌توانسته قضای آن را بجا آورد ولی قضا نکرده (بجهت سستی یا سفر غیر ضروری) سپس بمیرد، بر پسر بزرگترش واجب است که قضای روزه‌های وی را بجا آورد (و یا اجیر بگیرد تا روزه‌های پدر را قضا کند).

البته وجوب قضای روزه‌های پدر بر پسر یک شرط دارد و آن اینکه پسر موقع مرگ پدر، بالغ بوده باشد پس اگر در آن موقع، غیر بالغ بوده باشد آیا بعد از بالغ شدنش بر او واجب می‌شود یا نه؟ دو قول است.

ترجمه و شرح عبارت: **الرابعة إذا تمكن..** یعنی اگر (پدر) می‌توانسته قضا کند (روزه‌هایی که به واسطه مرض بجا نیاورده) سپس بمیرد، باید به جای او بزرگترین پسرهایش قضا کند.

(قید - تمکن - بجهت آن است که اگر چنانچه پدر قبل از مرگش، نمی‌توانسته قضا کند به واسطه اینکه مرضش طول کشیده تا موقع مرگ، در این صورت بر پسر بزرگتر، نه واجب است خودش قضای روزه‌های پدر را انجام دهد و نه واجب است برای آن اجیر بگیرد چون در آن صورت، بر خود پدر قضا واجب نبوده. چنانکه شارح به این مسأله بعد از این تصریح خواهد کرد).

وهو من لیس له اکبر منه... توضیح: ظاهر عبارت مصنف (که به صیغه أفعال تفضیل - اکبر - آورده) آن است که باید پدر چند پسر داشته باشد تا بزرگتر آنها قضا کند و بنابراین اگر بجز یک پسر، پسر دیگری نداشته باشد، بر آن پسر واجب نیست قضا کند. در حالی که به مقتضای بعض روایات حتی اگر یک پسر داشته باشد باید قضا کند، چون در آن روایت تعبیر به - ولی میت - کرده و آن پسر، ولی میت است.

بدین جهت شارح، عبارت مصنف را تفسیر می کند به اینکه مقصود مصنف آن پسر است که بزرگتر از او نباشد خواه چند پسر داشته، و او بزرگتر از همه باشد یا اینکه اصلاً غیر از او، پسر دیگری نداشته باشد و او یکدانه باشد مع بلوغه عند موته یعنی (قضاء بر پسر بزرگتر واجب است) بشرط اینکه بالغ بوده باشد موقع مرگ پدر، بنابراین اگر نابالغ باشد پس آیا واجب می شود بر او بعد از بلوغش؟ دو قول است (وجوب، عدم وجوب).

(دلیل وجوب آن است که چون حبه - که اموال معینی است از مال پدر که بعد از مرگ او به پسر بزرگتر اختصاص دارد - به او می رسد فلذا قضای روزه های پدر بر او واجب است و این حبه فرق نمی کند پسر بزرگ او بالغ باشد یا نابالغ، به او می رسد پس نابالغ وقتی بالغ شد قضای روزه های پدر، بر او واجب می شود چون حبه به او می رسد.

و دلیل عدم وجوب آن است که به دلیل حدیث «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ الصَّبِيِّ»، قبل از بلوغ، چیزی بر او واجب نیست و بعد از بلوغ شک می کنیم آیا قضای روزه پدر بر او واجب است یا نه؟ استصحاب عدم وجوب می کنیم).

ولو تعددوا وتساووا في السن اشتركوا فيه على الاقوى فيقسط عليهم بالسوية، فإن انكسر منه شئ فكفرض الكفاية. ولو اختص أحدهم بالبلوغ، والآخر بكبر السن فالاقرب تقديم البالغ.

ولو تعددوا وتساووا... توضیح: اگر پدر دارای چند پسر بزرگ همسن باشد مثل اینکه دارای سه زن بوده و در یک زمان از آن سه زن، سه پسر متولد شده اگر چه نادر اتفاق می افتد، در این صورت اقوی آن است که روزه های پدر بر آنها بطور مساوی تقسیم گردد، و اگر چنانچه چیزی از روزه ها زیاد آمد (مثل اینکه سه پسر بزرگ دارد و روزه ها ده روز باشد که به هر کدام سه روز می رسد و یک روز کسری می ماند) بطور واجب کفایی بر آنها واجب است بجا آورند یعنی اینکه هر کدام از آنها اقدام به انجام آن نمود، از دیگران ساقط می گردد و اگر هیچ یک انجام ندادند، همه گناه کرده اند.

ترجمه و شرح عبارت: ولو تعددوا.. یعنی اگر پسرهای او چند تا بودند همسن، اقوی این است که همه آنها شریکند در قضا پس باید تقسیم شود روزه پدر بر آنها بطور مساوی و اگر چنانچه از روزه، کسری بماند پس آن روزه کسر مثل واجب کفایی خواهد بود (چنانکه توضیح دادیم) انکسر منه ضمیر - منه - بر می گردد به قضا یا صوم یا تقسیط، و به هر حال مقصود از عبارت عوض نمی شود فكفرض الكفاية چنانکه می دانیم واجبات از یک نظر تقسیم می شوند به: عینی و کفائی.

واجب عینی یعنی آنکه بر هر کس بخصوص و جدا جدا واجب است، ولی واجب کفایی عبارت است از آنکه بر همه واجب است که یک کار معین را انجام دهند و وقتی یک نفر آن را انجام داد، از دیگران ساقط می گردد و اگر هیچ کس انجام نداد همه گناه کارند.

ولو إختص أحدهم بالبلوغ... فرع دیگر است توضیحش اینکه: اگر یک پسرش شرعاً بالغ باشد (به علاماتی که برای بلوغ ذکر کرده اند) و یک پسر دیگرش، فقط سنش از او بزرگتر است و بالغ شرعی نمی باشد، مثلاً یکی به سن سیزده ساله محتمل شده که یکی از علامات بلوغ است، و دیگری چهارده ساله بود بدون اینکه احتلام و یا روئیدن مودر عانه اش که از علامات بلوغ است در او بوده باشد.

در این صورت اقرب آن است که آنکه بالغ است باید روزه ها را بگیرد نه آنکه بزرگتر از اوست بالبلوغ بحث در علامات بلوغ در مسأله پانزدهم خواهد آمد و در آنجا فرموده علامات بلوغ، سه چیز است: احتلام، روئیدن مودر عانه، تمام کردن پانزده سال.

ولولم يكن له ولد بالوصف لم يجب القضاء على باقي الاولياء وإن كانوا أولادا، اقتصارا فيما خالف الاصل على محل الوفاق، وللتعليل بأنه في مقابل الحبوة.

قضاء روزه کسی که پسر ندارد

ولولم يكن له ولد... فرع دیگر است توضیحش اینکه: اگر برای پدر، پسری به آن اوصافی که ذکر شد نباشد (یعنی پسر بالغ عاقل بزرگتر نداشته باشد بلکه یا اصلا پسر ندارد و یا اینکه پسر نابالغ و یا دیوانه دارد) در این صورت واجب نیست اولاد دیگرش قضا کنند، به دو دلیل:

۱. بجهت اینکه وجوب قضای روزه بر ولی میت، برخلاف اصل وقاعده است زیرا اصل آن است که هر کسی، تکلیف خود را خودش انجام دهد نه دیگری پس در این حکم باید اکتفا کنیم به جایی که مورد اجماع فقهاست و آن پسر بزرگتر است بجهت دلیل خاص، بنابراین اگر پسر بزرگتر نداشته نمی توانیم حکم قضا که برخلاف اصل است، بر اولاد دیگرش ثابت کنیم.

۲. بجهت اینکه در کلام فقهاء، علت وجوب قضا بر پسر بزرگتر را چنین ذکر کرده اند که آن در مقابل حبوه ای است که از پدر به پسر بزرگتر اختصاص دارد (مثل شمشیر و قرآن) یعنی چون حبوه به او می رسد فلذا روزه های پدر را هم باید قضا کند. پس وقتی که حبوه به اولاد دیگر نمی رسد، قضا هم بر آنها واجب نخواهد بود.

ترجمه و شرح عبارت: **ولولم يكن... یعنی اگر نبوده باشد برای پدر، پسری به آن وصفی که ذکر شد، در این صورت واجب نمی شود قضا بر باقی اولیاء پدر (یعنی آنهایی که از وارث می برند) گرچه اولاد او باشند (مثل دختران او) اقتصاراً..** این دلیل اول است برای عدم وجوب قضا یعنی برای اینکه در حکمی که مخالف اصل است،

اکتفا کنیم بر موردی که اجماع فقهاء بر آن است (چون اصل آن است که هرکسی عبادات را خودش انجام دهد نه دیگری، از این اصل خارج شده روزه‌های قضای پدر بر پسر بزرگتر که این مورد اتفاق علماست به دلیل شرعی. و در غیر آن مورد، محل شک است) **وللتعلیل**.. این دلیل دوم است یعنی و برای اینکه وجوب قضا بر پسر بزرگتر، تعلیل شده به اینکه آن در مقابل حبوه است (که به پسر بزرگتر اختصاص دارد پس بنابراین واجب نیست آن قضا بر کسی که حبوه به او نمی‌رسد).

(ناگفته نماند که: بعضی علماء ادعا کرده‌اند که این تعلیل در روایت دیده نشده و همانا در کلام فقها می‌باشد).

الحبوة حبوه به معنای عطیه می‌باشد و در اصطلاح عبارت از اشیاء معینی از اموال پدر است که به پسر بزرگ او می‌رسد بدون اینکه از سهم او از ارث پدر، از آن حیث چیزی کسر شود.

و آن اموال چهار چیز است: انگشتی که میت معمولاً استعمال می‌کرده، قرآن، رخت‌های شخصی، شمشیر، هر کدام از اینها بحث مفصلی دارد که فعلاً جایش اینجا نمی‌باشد.

گویا این امر حبوه از نظر تاریخی از بقایای آثار ریاست خانوادگی می‌باشد که در اقوام و ملل قدیمه موجود بوده است زیرا پس از مردن رئیس قبیله، پسر بزرگ جانشین او می‌شد. و ناچار اموال مختصه رئیس سابق را که مُشَخَّص مقام ریاست قبیله بوده، به خود اختصاص می‌داده است.

(وقیل:) یجب القضاء علی (الولی مطلقاً) من مراتب الارث حتی الزوجین، والمعتمق، وضامن الجریره، وبقدم الاکبر من ذکورهم فالاکبر، ثم الاناث. واختاره فی «الدروس». ولا ریب أنه أحوط.

ولومات المریض قبل التمكن من القضاء سقط.

قضای روزه بر اولیاء میت به نسبت مراتب ارث

(وقیل:) یجب القضاء... توضیح: بعضی از فقهاء فرموده‌اند که قضای روزه‌های پدر اختصاص به پسر بزرگتر ندارد بلکه بر هر کسی که ولی اوست یعنی هر کسی که ارث از او می‌برد در هر مرتبه‌ای که ارث از آن می‌برد واجب است قضا کند، خواه وارث نسبی مثل پدر و مادر و خواهر و عم و عمه و... باشد و خواه وارث سببی مثل زن و شوهر نسبت به یکدیگر و مولایی که بنده‌اش را آزاد کرده و ضامن جریره (که معنای آن را بعداً توضیح می‌دهیم) البته به ترتیب طبقات و مراتب ارث باید قضا کنند یعنی با وجود طبقه اول از ورثه، نوبت به طبقه دوم نمی‌رسد و با وجود طبقه دوم نوبت به طبقه سوم نمی‌رسد و با وجود طبقه سوم، نوبت به عبد آزاد شده و یا ضامن جریره نمی‌رسد چون هر طبقه‌ای با وجود طبقه قبلی، ارث نمی‌برد.

و باید در هر طبقه‌ای در بین ورثه، آنکه بزرگتر است و مذکر می‌باشد مقدم شود و اگر شرایط در او کامل نبود هر که بعد از او مرد بزرگتر است مقدم است، و اگر در هیچ طبقه‌ای مرد وجود نداشت نوبت به زن‌ها در هر طبقه‌ای می‌رسد البته در زن‌ها هم بزرگتر یکی پس از دیگری به ترتیب رعایت شود.

ترجمه و شرح عبارت: وقیل.. یعنی بعضی گفته‌اند که (قضاء اختصاص به پسر بزرگتر ندارد بلکه) واجب است بر هر کسی که ولی میت است (یعنی هر کسی که ارث

از او می‌برد) در هر مرتبه از مراتب ارث باشد حتی (کسانی که به موجب سبب، ارث می‌برند مثل) زن و شوهر (نسبت به یکدیگر یعنی اگر میت زن باشد، شوهر او روزه‌هایش را بگیرد و اگر مرد باشد زن او روزه‌هایش را بگیرد).

أوالْمُعْتِقِ وَضَامِنِ الْجَرِيرَةِ.. (کلمه - المعتقد - به صیغه اسم فاعل یعنی مولایی که عبدش را آزاد کرده) برای توضیح عبارت ناچاریم مختصر شرحی درباره موجب ارث و طبقات مختلفه وارثین ذکر کنیم:

موجب ارث عبارت از رابطه‌ای است بین دو نفر که در اثر فوت یکی، دیگری از او قهراً ارث ببرد، رابطه مزبور، قرابت (خویشاوندی) است. قرابت بر دو قسم است: نسبی و سببی.

۱- نسب

کسانی که به نسب ارث می‌برند به اعتبار نزدیکی به میت، به سه طبقه تقسیم شده‌اند:

طبقه اول: پدر و مادر و اولاد، و اولاد اولاد - اولاد شخص به کسانی گفته می‌شود که از نطفه او مستقیم به وجود آید... و منظور از اولاد اولاد کسانی هستند که غیر مستقیم از نطفه او پیدایش یابند. فرقی نیست که اولاد غیر مستقیم از پسر باشند مانند نوه پسری یا از دختر باشند مانند نوه دختری.

طبقه دوم: اجداد و برادر و خواهر و اولاد آنها - منظور از اجداد، پدر پدر یا پدر مادرو هر چه که بالا رود می‌باشد.

طبقه سوم: عموها و دایی‌ها و خاله‌ها و اولاد آنها.

هر طبقه از این طبقات سه گانه به ترتیب در ارث مقدم برد دیگری است و تا وقتی که فردی از طبقه اول باقی است، طبقه دوم ارث نمی برد همچنانی که هرگاه فردی از طبقه دوم موجود باشد، از طبقه سوم کسی ارث نخواهد برد.

۲- سبب

کسانی که به موجب سبب، ارث می برند دو طبقه اند: زوجیت و ولاء.

اول: زوجیت، و آن عبارت است از رابطه ای که در اثر نکاح دائم حاصل می گردد. **دوم:** ولاء، ولاء به فتح و او به معنی نزدیکی است و مراد از ولاء در این مورد رابطه ای است بین شخصی یا دیگری بجهتی از جهات غیر از خویشاوندی که موجب ارث شناخته شده است. و ولاء دارای سه مرتبه است:

۱. ولاء عتق- و آن رابطه ای است بین مولی و بنده (ارباب و برده) که در اثر آزاد نمودن بنده به وجود می آید و موجب ارث بردن مولی از او می شود، البته در صورتی که بنده آزاد شده، و ارث نسبی از خود باقی نگذارد.

۲. ولاء ضمان جریره - جریره به فتح جیم به معنی جنایت است، و ضمان جریره رابطه ای است بین کسی با دیگری که در اثر عقد مخصوص به وجود می آید و در نتیجه آن از یکدیگر ارث می برند. عقد مزبور آن است که به دیگری بگوید: قرارداد می نمائیم که تو مرا حمایت و کمک کنی و من تو را کمک و حمایت نمایم و تو عاقله من باشی (که ضامن جنایت خطایی من شوی) و من عاقله تو باشم و تو از من ارث ببری و من از تو ارث ببرم، و طرف دیگر آن را قبول نماید.

در این صورت ضامن جریره از مضمون خود در صورتی ارث می برد که مضمون، و ارث نسبی نداشته باشد.

۳. ولاء امامت - از توضیح این صرف نظر می‌کنیم چون مورد نیاز در بحث ما نیست.

ویقدم الاکبر... یعنی و باید مقدم شود (در هر مرتبه‌ای) آنکه بزرگتر است از مردان آنها و بزرگتر بعد آن، سپس (اگر چنانچه مردی در بین همه طبقات نبود، نوبت می‌رسد به) زنها (به ترتیب طبقات یعنی با وجود زن در طبقه اول، نوبت به طبقه دوم نمی‌رسد و در هر طبقه‌ای آن زنی که بزرگتر است مقدم است) **واختاره فی «الدروس»**.. یعنی قول آن قیل را مصنف نیز در کتاب «دروس» اختیار نموده، شارح می‌فرماید شکی نیست که این قول موافق احتیاط است (زیرا در روایات تعبیر به - ولی میت - کرده و این تعبیر شامل همه اولیاء و ورثه میت می‌شود).

ولومات المریض... این مطلب را ما، در اول مسأله به مناسبت قید - تمکن - بیان کردیم و حالا شارح ذکر می‌کند یعنی اگر پدری که مریض بوده، پیش از آنکه بتواند روزه‌هایش را قضا کند بمیرد، در این صورت قضای روزه‌های او از گردن ولی او ساقط است.

(وفي القضاء عن المسافر) لما فاته منه بسبب السفر (خلاف، أقربه مراعاة تمكّنه من المقام والقضاء) - ولو بالاقامة في أثناء السفر - كالمريض .

وقيل: يقضي عنه مطلقاً، لا تطلق النص، وتمكّنه من الاداء، بخلاف المريض . وهو ممنوع، لجواز كونه ضرورياً كالسفر الواجب . فالتفصيل أجد .

قضای روزه پدری که به واسطه سفر نتوانسته بگیرد

(وفي القضاء عن المسافر)... توضیح: مساله قبل راجع به پدری بود که روزه هایش را به واسطه مرض، نتوانسته بگیرد و حالا مسأله راجع به پدری است که به واسطه سفر، روزه هایش را نتوانسته بگیرد و بعد از رمضان بمیرد آیا بر ولی او واجب می شود روزه های او را قضا کند یا نه؟ دو قول است (قول به قضا مطلقاً، قول به تفصیل) قول اقوی، این است که تفصیل بدھیم به اینکه اگر چنانچه میت قبل از مرگش می توانسته در جایی (ولو در بین سفر) قصد اقامت کند و روزه اش را قضا نماید ولی نکرده و بمیرد، در این صورت باید ولی او قضا کند و اما اگر نمی توانسته قصد اقامت کند و روزه اش را قضا کند و بمیرد، در این صورت بر ولی او قضا واجب نیست همچنان که در پدر مریضی همین تفصیل را دادیم که اگر قبل از مرگش، می توانسته قضا کند و نکرده و بمیرد، باید ولی او قضا کند و اگر نمی توانسته قضا کند واجب نیست ولی او قضا کند .

بعضی از فقهاء گفته اند مطلقاً بر ولی میت واجب است قضا کند چه اینکه میت، تمکن از گرفتن قضای روزه ها داشته یا نداشته باشد، و دلیل آن دو چیز است:

۱. چون روایت مطلق است شامل هر دو صورت می شود (صورت تمکن و صورت

عدم تمکن).

۲. چون مسافر می‌توانسته سفر نکند و اصل روزه‌اش را بگیرد و ادا کند تا نوبت به قضا نرسد (زیرا اختیار سفر به دست خود انسان است) و این بالاتر از توانستن قضای روزه است پس وقتی که روزه از او فوت شد باید ولیش قضا نماید، بخلاف مریض که چون مرض چیزی است که از طرف خدا می‌باشد و بدست انسان نیست فلذا مریض اصلاً تمکن بر اداء آن نداشته.

شارح می‌فرماید که: دلیل دوم آن قول، صحیح نیست، زیرا ممکن است سفر ضروری باشد مثل سفر واجب (سفر حج و یا نذر کرده و مانند آن) که در این صورت قادر بر اداء روزه (به واسطه اقامت کردن) نخواهد بود و مانند مریض می‌شود که در وقت خودش قادر بر اداء روزه نمی‌باشد پس بهتر همان است که مصتف در متن ذکر کرده به اینکه تفصیل دهیم بین صورت تمکن و قدرت بر قضاء روزه و بین صورت عدم تمکن از قضاء روزه چنانکه در مریض این تفصیل را دادیم.

ترجمه و شرح عبارت: **وفی القضاء**.. (این خبر مقدم است برای - خلافت -) یعنی و در اینکه آیا واجب است (بر ولی میت) قضا کند - به جای پدري که مسافر بوده (و مرده است) - آن روزه‌هایی که از پدرفوت شده به سبب سفر؟ خلاف است بین فقهاء، نزدیکتر به حق آن است که باید ملاحظه کرد آیا (قبل از مرگش) می‌توانسته (در محلی مثل شهر خودش و یا اثناء سفر) اقامت کند و روزه‌هایش را قضا نماید (یا اینکه قبل از مرگش نمی‌توانسته اقامت کند) هر چند اقامت در اثناء سفرش باشد (پس اگر می‌توانسته اقامت کند و قضا نماید ولی نکرده و بمیرد باید ولی او قضا نماید، و اگر نمی‌توانسته اقامت کند و قضا کند و بمیرد، واجب نیست ولی او قضا نماید) همچنان که در مریض چنین بود (که تفصیل می‌دادیم در او بین تمکن او از قضا قبل از مرگش، و بین عدم تمکن او از قضا) فاته ضمیر به - مسافر بر می‌گردد منه کلمه - من - بیانیه است که بیان می‌کند - لما - را و ضمیر آن به صوم بر می‌گردد أقربه ضمیر به - خلاف -

برمی‌گردد و مقصود این است که قولی که أقرب به حق است از دو قول متخالف در مسأله، این است که رعایت شود... تمکنه تمکن مسافرو لو بالاقامة فی اثناء.. یعنی در توانستن اقامت، لازم نیست حتماً در شهر خودش باشد بلکه اگر در اثناء سفر نیز بتواند اقامت کند برای قضا، ولی نکند، بر ولی او قضاء روزه‌هایش واجب می‌شود.

(وَيَقْضِي عَنْ الْمَرْأَةِ وَالْعَبْدِ) ما فاتهما على الوجه السابق كالحجر، لاطلاق النص ومساواتهما للرجل الحر في كثير من الاحكام. وقيل: لا، لاصالة البراءة وانتفاء النص الصريح. والاول في المرأة أولى، وفي العبد أقوى. والولي فيهما كما تقدم.

قضای روزه زن و عبد

(وَيَقْضِي عَنْ الْمَرْئَةِ وَالْعَبْدِ)... توضیح: زن و عبد همانند مرد می باشند در اینکه اگر بمیرند باید ولی آنها روزه‌هایی که در مرض یا سفر از آنها فوت شده، قضا کند. و دلیل آن دو چیز است:

۱. بجهت اینکه روایتی که قضا را بر ولی میت واجب کرده، مطلق است شامل آنها نیز می‌شود.

۲. اینکه ما می‌بینیم زن و عبد در بسیاری از احکام شرعی همانند مرد می‌باشند پس، از آن، گمان غالب برای ما حاصل می‌شود که در اینجا نیز حکم آنها مثل مرد می‌ماند.

و بعضی دیگر گفته‌اند که واجب نیست بر ولی زن یا عبد، قضای روزه آنها را به جا آورد، زیرا روایت صریحی در مورد قضای روزه آنها نداریم و از سوی دیگر، شک داریم در اینکه آیا واجب است ولی آنها روزه آنها را قضا کند یا نه؟ اصل، عدم وجوب قضاست. سپس شارح می‌فرماید: که درزن بهتر آن است که بگوئیم قضای روزه‌های او بر ولی او واجب است به دلیل احتیاط. و در عبد، اقوی آن است که قضای روزه او بر ولیش واجب است، چون روایت شامل آن نیز می‌باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **وَيَقْضِي عَنْ الْمَرْئَةِ**.. یعنی واجب است قضا شود به جای زن و عبد، روزه‌هایی که از آنها فوت شده بنحو سابق (یعنی در حال مرض یا سفر)

همانند مرد آزاد (که روزه‌های فوت شده او را باید ولیّ او قضا کند) **لاطلاق النص** ناگفته نماند که اطلاق روایت، دلیل برای عبد می‌شود نه زن، چون روایتی که مطلق است همان روایتی است که تعبیر به «رجل» و یا «ذکر» دارد (یعنی در روایت چنین فرموده که مرد یا مذکری که بمیرد، باید ولیّ او قضا کند روزه‌های او را) و اطلاق «رجل» یا «ذکر» شامل عبد نیز می‌شود اما شامل زن نمی‌شود.

بله در مورد زن، روایت صریح داریم که باید ولیّ او قضا کند روزه‌های فوت شده او را و مساواتهما این دلیل دوم است و **قیل** لا یعنی بعضی گفته‌اند واجب نیست قضا بر ولیّ عبد و زن **لاصالة البرائة** (این دلیل اول برای - قیل - است) یعنی چون (شک داریم در وجوب قضای روزه آنها) اصل، برائت از وجوب است یعنی اصل عدم وجوب آن است بر ولیّ و **انتفاء النص الصریح** این دلیل دوم است برای - قیل -.

ناگفته نماند که این دلیل نسبت به عبد، درست است، چون در مورد عبد روایت صریحی نداریم بلکه چنانکه دانسته شد اطلاق روایت شامل آن می‌شد ولی نسبت به زن روایت صریح داریم چنانکه این نیز دانسته شد).

والاول في المرنة أولى... اول یعنی وجوب قضا، و جهت اینکه شارح تعبیر به - اولی - کرده اشاره به این است که وجوب قضا بر ولیّ زن، دلیلش احتیاط است و این بنا بر اینکه روایت صریح در مورد قضای روزه‌های زن نداریم (ولی چنانکه بعضی از محشین نیز اشکال کرده‌اند و ما سابقاً گفتیم، در مورد زن روایت صریح داریم) و **في العبد أقوى** یعنی وجوب قضا در مورد عبد، اقوی است و تعبیر به أقوى، اشاره به این است که دلیلی بر آن از روایات داریم و آن همان روایتی است که تعبیر به «رجل» و یا «ذکر» دارد و شامل عبد نیز می‌شود چنانکه سابقاً دانسته شد.

والولي فيهما كما تقدّم... یعنی مقصود از ولیّ زن و عبد همان است که در ولیّ مرد جز گذشت که آیا پسر بزرگتر می‌باشد یا هر کسی که ارث از آنها می‌برد.

(والأئنی) من الأولاد علی ما اختاره (لا تقضي)، لأصالة البراءة. وعلى القول الآخر تقضي مع فقهه.

(والأئنی) من الأولاد... توضیح: همانطوری که سابقاً دانسته شد نظر مصتّف این بود که قضای روزه‌های پدر، فقط بر پسر بزرگتر واجب است، حال می‌فرماید بنابراین اگر پسر بزرگتر نبود، دیگر بر دختران واجب نیست زیرا وقتی دلیل بر وجوب قضا بر دختران نداشتیم شک می‌کنیم در وجوب قضا بر آنها، در صورت شک، اصل، برائت از وجوب است یعنی اصل عدم وجوب قضاست بر دختران.

و اما بنا بر قول بعضی دیگر که قضای روزه‌ها را بر مطلق ولی (یعنی هر کسی که ارث می‌برد) واجب می‌دانستند، اگر پسر بزرگتر نبود باید دختر میت، قضا کند.

ترجمه و شرح عبارت: **والأئنی**.. یعنی مؤنث از اولاد (یعنی دختر) - بنا بر مختار مصتّف (که قضا بر پسر بزرگتر فقط واجب است) - واجب نیست قضا کند چون اصل، برائت (از وجوب قضا بر دختر میت) است **وعلى القول الآخر** یعنی و اما بنا بر قول دیگر (که قضا بر مطلق ولی میت واجب است) باید دختر میت قضا کند با نبود پسر بزرگتر.

(و) حیث لا یكون هناك ولي، أو لم يجب عليه القضاء (یتصدق من التركة عن كل يوم بمد) في المشهور. هذا إذا لم يوص المیت بقضائه، وإلا سقطت الصدقة حیث یقضي عنه.

اگر میت ولی نداشته باشد

(و) حیث لا یكون هناك ولی... فرع دیگر است توضیحش اینکه: در جایی که میت، ولی (یعنی وارث) ندارد و یا ولی دارد ولی بر او قضای روزه‌های میت واجب نیست (مثل اینکه وارث او دخترش باشد و یا برادر و خویشان دیگر او که ارث می‌برند) در این صورت باید از مال میت، به جای هر روز از روزه‌ها، یک مَد طعام صدقه بدهند. البته این در صورتی است که میت وصیت نکرده باشد به اینکه برای قضاء روزه‌هایش اجیر بگیرند وگرنه اگر وصیت کرده باشد و عمل به وصیت نکنند و اجیر بگیرند و قضا کرد، دیگر واجب نیست صدقه بدهند.

ترجمه و شرح عبارت: و حیث لا یكون... یعنی در جایی که میت، ولی یعنی وارث نداشته باشد و یا (وارث داشته باشد اما) واجب نباشد بر او قضا، در این صورت واجب است از اصل مال میت، صدقه بدهند برای هر روز، یک مَد طعام في المشهور یعنی صدقه دادن به مقداریک مَد برای هر روز، قول مشهور است و در مقابل آن، دو قول دیگر است و آن اینکه بعضی گفته‌اند نباید صدقه داد بلکه باید کسی را اجیر کنند برای قضای روزه‌ها هر چند میت وصیت به آن نکرده باشد. و بعضی دیگر گفته‌اند که صدقه باید به مقدار دو مَد باشد هذا إذا لم یوص... یعنی وجوب صدقه در صورتی است که میت وصیت نکرده باشد به اینکه (از مال او اجیر بگیرند تا) روزه او قضا شود وگرنه (اگر وصیت به آن کرده باشد) صدقه ساقط می‌شود وقتی که (عمل

به وصیت او بکنند و) قضا شود روزه از جانب میت حیث یقضی عنه این قید را شارح آورده اشاره به اینکه ممکن است عمل به وصیت او نشود، بجهت اینکه مثلاً اجرت روزه‌های او بیش از ثلث مال او باشد و یا مثلاً اجیر پیدا نشود و معلوم است که چنین وصیتی نافذ نیست و عمل به آن واجب نمی‌باشد. در این صورت نیز باید صدقه بدهد از مال او.

ویجوز فی الشهرین (المتتابعین صوم شهر، والصدقة عن آخر) من مال المیت علی المشهور. وهذا الحکم تخفیف عن الولی بالاقْتصار علی قضاء الشهر. ومستند التّخیر روایة فی سندھا ضعف، فوجوب قضاء الشهرین أقوى. وعلی القول به، فالصدقة عن الشهر الأول، والقضاء للثانی لأنه مدلول الروایة، ولا فرق فی الشهرین بین کونهما واجبین تعیناً کالمنذورین، وتخییراً ککفارة رمضان. ولا يتعدى إلى غیر الشهرین، وقوفاً مع النص لو عمل به.

اگر دو ماه روزه پی در پی به گردن میت باشد

ویجوز فی الشهرین المتتابعین... فرع دیگر: توضیحش اینکه اگر به کردن میت، دو ماه روزه پی در پی باشد (مثل اینکه دو ماه روزه‌ای که نذر کرده پی در پی بگیرد و یا دو ماه روزه کفاره) بر ولی میت جایز است یک ماه آن را بگیرد و به جای یک ماه دیگر، صدقه از مال میت بدهد. و این حکم، تخفیفی است از جانب شارع مقدس که بر ولی میت داده که او می‌تواند فقط یک ماهش را خودش بگیرد. و دلیل آن، روایتی است که شارح می‌فرماید سندش ضعیف می‌باشد پس بنابراین، اقوی این است که باید ولی، هر دو ماه را قضا کند.

ترجمه و شرح عبارت: و مستند التّخیر یعنی تخییر ولی بین اینکه هر دو ماه را قضا کند یا اینکه یک ماه را قضا کند و به جای ماه دیگر صدقه بدهد فوجوب قضاء... یعنی (وقتی که دلیل تخییر، ضعیف بود) پس معیناً وجوب قضاء هر دو ماه، اقوی خواهد بود.

و علی القول به... بنابر قول مشهور که ولی میت مخیر است، باید بگوئیم که صدقه را به جای ماه اول بدهد و قضای ماه دوم را بجا آورد، چون مضمون روایت (که

سندش ضعیف بود) همین است **ولا فرق في الشهرين...** توضیح: آن دو ماهی که موضوع بحث است، فرقی نیست که دو ماه روزه واجب تعیینی بر میت بوده باشد مثل دو ماه روزه نذری، یا اینکه دو ماه روزه واجب تخییری باشد مثل روزه کفاره رمضان (که میت مخیر بوده آن دو ماه را بگیرد یا بنده آزاد کند و یا شصت فقیر اطعام کند).

ولا يتعدى الى غير الشهرين... توضیح: مسأله مورد بحث اختصاص به دو ماه دارد و نمی‌توان آن را در غیر دو ماه (چه کمتر از دو ماه و چه بیشتر از آن) ثابت کرد، مثلاً اگر چهل روز روزه بر میت واجب باشد نمی‌توانیم بگوئیم بیست روز روزه اش را خودش بگیرد و به جای بیست روز دیگر صدقه بدهد چون روایت تصریح به دو ماه کرده و نمی‌توانیم به غیر آن تعدی دهیم.

وقوفاً مع النص... یعنی برای اینکه توقف می‌نمائیم با وجود روایت (یعنی توقف می‌نمائیم در همان موردی که در روایت ذکر شده و آن دو ماه است و به غیر آن تعدی نمی‌کنیم) **لو عمل به** یعنی بر فرض اینکه به آن نص عمل گردد. و این تعبیر اشاره است به آنچه که در چند سطر پیش فرمودند که آن روایت ضعیف است.

(الخامسة: لو صام المسافر) حيث يجب عليه القصر (عالمًا أعاد) قضاء، للنهي المفسد للعبادة، (ولو كان جاهلاً) بوجوب القصر (فلا) إعادة. وهذا أحد المواضع التي يعذر فيها جاهل الحكم.

مسأله پنجم - احکام روزه مسافر

(الخامسة: لو صام المسافر) حيث يجب... توضیح: مسافر در جایی که وظیفه اش شکستن روزه است که نباید روزه بگیرد، اگر با اینکه مسأله اش را می داند، عمداً روزه بگیرد روزه اش باطل است و باید آن را بعداً قضا کند، زیرا در روایت نهی از روزه در سفر شده، و نهی در عبادت دلالت بر فساد و بطلان آن می کند.

ولی اگر چنانچه مسأله اش را ندانسته، روزه بگیرد، صحیح است و لازم نیست قضا کند.

شارح می فرماید که یکی از مواردی که جاهل به مسأله، معذور است و عبادتش صحیح می باشد، همین مسأله روزه مسافر است، و یکی دیگر از آن موارد، مسأله بلند خواندن در نماز در جایی که باید آهسته بخواند و یا بعکس، در این دو صورت اگر مسأله اش را نمی دانست نمازش صحیح است.

و اگر مسافر، مسأله اش را فراموش کند حکمش مثل حکم صورت عمد است و توضیحش را بعداً خواهیم داد.

ترجمه و شرح عبارت: **لو صام المسافر...** یعنی اگر مسافر روزه بگیرد - در جایی که باید روزه اش را بشکند (و آن در هر جایی است که باید نمازش را شکسته بخواند) - اگر عمداً روزه بگیرد باید روزه اش را دوباره بگیرد بعنوان قضا (یعنی باید قضا کند) زیرا نهی شده (در روایت از گرفتن روزه در سفر، و در علم اصول ثابت شده): که نهی در

عبادت، دلالت بر فساد آن عبادت می‌کند حیث **يجب عليه القصر** مقصود از قصر - احتمال دارد قصر نماز باشد (یعنی شکستن نماز و دو رکعت خواندن نماز چهار رکعتی) چنانکه در بعضی کتب فقهی تصریح به قصر الصلاة کرده‌اند پس معنای عبارت این است که: هر جایی که مسافر باید نمازش را شکسته بخواند (باید روزه نگیرد و) اگر عمداً روزه بگیرد باطل است و باید قضا نماید.

و احتمال دارد مقصود از قصر، قصر صوم باشد یعنی شکستن روزه و نگرفتن آن، چنانکه بعد از این تعبیر به - قصر صوم - نموده. و این احتمال به نظر قوی می‌آید و مؤید آن، عبارتی است که در دو سطر بعد می‌فرماید: - **والناسي للحكم أو القصر** - که ظاهراً مقصود از - **أو القصر** - قصر صوم است.

ولو كان جاهلاً... یعنی و اگر مسافر (مسأله اش را نداند یعنی) نداند که شکستن روزه براو واجب است، واجب نیست روزه اش را قضا کند. و این مورد یکی از آن مواردی است که جاهل به حکم و مسأله، معذور است (و عبادتش به واسطه ندانستن مسأله، باطل نیست).

(والناسي) للحکم، أو للقصر (يلحق بالعامد)، لتقصيره في التحفظ. ولم يتعرض له الأكثر مع ذكرهم له في قصر الصلاة بالإعادة في الوقت خاصة، للنص والذي يناسب حكمها فيه عدم الإعادة، لفوات وقته، ومنع تقصير الناسي، ورفع الحكم عنه، وإن كان ما ذكره أولى.

ولو علم الجاهل والناسي في أثناء النهار أفطرا وقضيا قطعاً.

(والناسي) للحکم أو القصر... توضیح: اگر مسافر، مسأله اش را فراموش کند یعنی فراموش کند که وظیفه اش شکستن روزه است و در سفر روزه بگیرد، و یا اینکه مسأله اش در نظرش هست ولی اشتبهاً روزه بگیرد، در این دو صورت، حکم روزه اش مثل حکم صورت عمد است یعنی باطل است. چون کوتاهی کرده در مواظبت بر حفظ مسأله و فراموش نموده.

شارح می فرماید که: مناسب است حکم این صورت فراموش، مثل حکم صورت جهل باشد یعنی روزه اش باطل نباشد، و این را از مسأله نماز مسافر می توانیم استفاده کنیم، زیرا اکثر فقهاء مسأله نسیان مسافر را در کتاب صوم ذکر نکرده اند ولی آن را در کتاب الصلاة در نماز مسافر ذکر کرده اند یعنی در آنجا بحث کرده اند که مسافری که وظیفه اش شکسته خواندن نماز است اگر مسأله را فراموش کند و نماز را تمام بخواند، گفته اند اگر وقت باقی باشد و یادش بیاید باید دوباره نمازش را بخواند. و اگر بعد از خارج شدن وقت، یادش بیاید قضای آن واجب نیست. و دلیل آن روایت است.

پس مناسب مسأله نماز مسافر این است که در روزه هم بگوئیم مسافری که از روی فراموشی در حال سفر روزه گرفت و بعد از تمام شدن روز یادش آمد، روزه اش صحیح است و قضای آن بر او واجب نیست زیرا همانند نماز، وقت روزه خارج شده.

و اما آن دلیلی که برای وجوب قضا در بالا ذکر کرده اید که چون فراموشکار، کوتاهی کرده، در جواب آن گوئیم که آن قابل قبول نیست، زیرا چه بسا ممکن است سعی و

کوشش تمام در مواظبت بر حفظ مسأله بشود ولی در عین حال، نسیان و فراموشی عارض شود.

و دلیل دیگر بر عدم وجوب قضای ناسی، حدیث رفع است (یعنی حدیث: رفع عن أمتي تسعة: الخطأ والنسيان و... و...) که این حدیث می‌فرماید حکم از فراموشکار برداشته شده پس ناسی، تکلیفی ندارد یعنی ناسی در حال نسیان، مکلف به وجوب قصر روزه نیست پس روزه اش صحیح است و در نتیجه واجب نیست روزه اش را قضا کند.

ترجمه و شرح عبارت: **والناسي للحكم أو القصر**.. احتمال دارد مقصود از حکم، اعم از حکم تکلیفی و حکم وضعی باشد (یعنی کسی که فراموش کند که روزه مسافر باطل می‌باشد که این، حکم وضعی است، و یا فراموش کند که مسافر باید روزه اش را بشکند که حکم تکلیفی است). و مقصود از نسیان قصر - سهو قصر است یعنی با اینکه التفات به حکم داشت و در نظرش بود که نباید روزه بگیرد و روزه مسافر باطل است ولی اشتباهاً روزه بگیرد.

و احتمال دارد مقصود از حکم، حکم وضعی فقط باشد (یعنی بطلان روزه مسافر و مقصود از قصر، حکم تکلیفی باشد) (یعنی وجوب قصر یعنی وجوب شکستن روزه و نگرفتن آن) پس معنای عبارت بنابراین احتمال این می‌شود که اگر فراموش کند که روزه مسافر باطل است هر چند دریادش هست که نباید روزه بگیرد. و یا فراموش کند که مسافر نباید روزه بگیرد هر چند دریادش هست که روزه مسافر باطل است... احتمال اول در معنای عبارت، بهتر است.

يُلْحَق بِالْعَامِد... یعنی مسافر ناسی، ملحق به آن مسافری است که عمداً روزه گرفته (یعنی روزه اش باطل است و باید قضا کند) زیرا کوتاهی کرده در مواظبت بر حفظ.

و (شارح می فرماید:) ذکر نکرده حکم نسیان را اکثر فقهاء با اینکه آنها ذکر کرده اند حکم نسیان در شکستن نماز را (در کتاب الصلاة) به اینکه گفته اند باید دوباره نمازش را بخواند (اگر از روی فراموشی، نمازش را در سفر، تمام بخواند و یادش بیاید) در وقت (یعنی هنوز وقت خارج نشده) خاصه قید است برای - اعاده در وقت - یعنی فقط در صورت باقی بودن وقت، اگر یادش بیاید، باید نمازش را دوباره بخواند و اما اگر وقت خارج شده باشد و او یادش بیاید، واجب نیست دوباره بخواند للنص یعنی دلیل آن، روایت است والذی بناسب.. یعنی آنچه مناسب با حکم نماز است که در روزه بگوییم، این است که (بر ناسی) واجب نباشد روزه اش را قضا کند، زیرا وقت روزه خارج شده (همانطوری که در نماز، گفته اند در صورت خارج شدن وقت، واجب نیست قضا کند چنانکه دانسته شد) و منع تقصیر.. این جمله جواب از دلیل وجوب قضا است یعنی اینکه شما در بالا گفتید: «لتقصیره في التحفظ» ما قبول نداریم فراموشکار، کوتاهی کرده و لرفع الحکم عنه.. این دلیل دوم شارح است برای عدم اعاده یعنی و برای اینکه حکم برداشته شده شرعاً از ناسی (به دلیل حدیث رفع). و آن حدیث را شیخ صدوق در کتاب «خصال» در باب خصال نه گانه به سندش از امام صادق علیه السلام چنین نقل کرده:

«عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ مِنَ الْخَطَا، وَالنِّسْيَانِ، وَمَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ، وَمَا لَا يَعْلَمُونَ، وَمَا لَا يَطِيقُونَ، وَمَا إِضْطُرُّوا عَلَيْهِ، وَالْحَسَدَ، وَالطَّيْرَةَ، وَالتَّفَكُّرَ فِي الْوَسْوَسةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَةِ»

رسول خدا ﷺ فرمود: از امت من نه چیز برداشته شده است:

۱. خطا، ۲. فراموشی، ۳. آنچه بر آن اکراه شوند، ۴. آنچه نمی دانند، ۵. آنچه تاب آن را ندارند، ۶. آنچه بدان مضطربند، ۷. حسد، ۸. فال بد، ۹. وسوسه در آفرینش تا به زبان نیاورده اند.

علماء اصول فقه این حدیث را در باب اصل براءة نقل می‌کنند و هر یک از جملات آن شرح مفصلی دارد و اجمالاً مقصود این است که کارهایی که دارای مؤاخذه و مسئولیتی است چون به یکی از این عناوین واقع شود مؤاخذه و مسئولیت آن برداشته شده است، مثلاً شراب حرام است و نوشیدن آن حدّ شرعی دارد ولی اگر بطور خطا یا فراموشی یا از روی اکراه غیر یا از روی اضطرار چون تشنگی و نبودن آب، یا از روی ندانستگی بنوشد، مؤاخذه و حدّی ندارد و حسد و بدفالی که در دل باشد و اظهار نکند گناهی ندارد، و مقصود از وسوسه در آفرینش، خیالات فاسدی است که گاهی در خاطر می‌آید مثل اینکه خدا را چه کسی خلق کرده یا چه وقت خلق شده، این هم خیالاتی است شیطانی و تا به زبان نیاورد گناهی و مسئولیتی مترتب نمی‌شود.

این شرح اجمالی حدیث و اما توضیح استدلال به آن برای مورد بحث این است که: در این حدیث شریف که ظاهر آن تفضل و امتنان به امت پیغمبر است و در صحت آن تردید نیست یا باید معنی تحت اللفظی (رفع) را بگیریم و بگوئیم این اشیاء نه‌گانه بعینه از میان امت برداشته شده، این معنی صحیح نیست، زیرا این اشیاء بعینه در میان امت وجود دارد و ما آنها را می‌بینیم و نمی‌توانیم تردید نمائیم پس ناچاریم که: یا در معنای رفع یا در معنی آن اشیاء نه‌گانه تصرف نمائیم و یا بگوئیم در مورد، مضاف حذف شده و حمل نمائیم آن اشیاء را به حذف مضاف و مضاف محذوف را هم یا بگوئیم کلمه «مؤاخذه» است به این معنی که بگوئیم منظور از حدیث این است که (رفع عن امتی، مؤاخذة الخطأ والنسیان...) یعنی از امت من مؤاخذه خطا و نسیان و غیره برداشته شده (و شرحی که در بالا برای حدیث ذکر کردیم روی همین معنی بود).

یا بگوئیم مضاف محذوف کلمه «آثار» بوده یعنی منظور این است که از امت من آثار خطا و نسیان و غیره برداشته شده.

و بعضی گفته‌اند مضاف محذوف کلمه - حکم - است و مرحوم شارح، روی همین معنی، استدلال به حدیث کرده و مقصود از حکم اگر تکلیفی باشد (یعنی وجوب و حرمت) پس معنی حدیث این می‌شود که وجوب قصر روزه از ناسی در حال نسیان، برداشته شده پس روزه‌اش در سفر صحیح است، و اگر مقصود از حکم، وضعی باشد (یعنی صحت و بطلان) پس معنی حدیث این می‌شود که بطلان از روزه ناسی برداشته شده پس روزه‌اش در سفر صحیح است.

و ان كان ما ذكره أولى یعنی (مناسب با مسأله قصر نماز مسافر، آن است که روزه مسافر ناسی، صحیح باشد) هر چند آنچه مصنف ذکر کرده بهتر است (یعنی ملحق به صورت عمد باشد و قضا بر او واجب باشد چون موافق با احتیاط است) ولو علم الجاهل والناسی... توضیح: اگر مسافر جاهل و مسافر ناسی، در وسط روزه مسأله شان را آگاه و ملتفت شوند باید روزه‌اشان را بخورند و بعداً قضای آن را بجا آورند و این حکم قطعی است (و خلافی در آن نمی‌باشد).

(وکلما قصرت الصلاة، قصر الصوم)، للرواية، وفرق بعض الأصحاب بينهما في بعض الموارد ضعيف، (إلا أنه يشترط) في قصر الصوم (الخروج قبل الزوال) بحيث يتجاوز الحدين قبله، وإلا أتم وإن قصر الصلاة على أصح الأقوال، لدلالة النص الصحيح عليه، ولا اعتبار بتبويب نية السفر ليلا.

قاعده کلی - اتحاد شکستگی نماز و روزه

(وکلما قصرت الصلاة... توضیح: در هر جایی که نماز در سفر شکسته می شود، روزه نیز شکسته می شود با یک شرط و آن اینکه پیش از ظهر از شهر خودش برای سفر بیرون بیاید و دلیل این قاعده کلی، روایتی است که در این باب وارد شده.

بعضی از فقهاء، کلیت آن قاعده را در بعضی موارد قبول نکرده اند و بین نماز و روزه در آن مورد فرق گذاشته است و آن مثل جایی که تا چهار فرسخ برود و قصد برگشتن در آن روز هم ندارد، در اینجا گفته است باید روزه بگیرد ولی در نمازش می تواند شکسته بخواند و می تواند تمام بخواند.

ترجمه و شرح عبارت: **وکلما قصرت**.. یعنی در هر جایی که نماز (در سفر) شکسته شود، روزه نیز شکسته می شود به دلیل روایت (و اما مسافری که نمازش تمام است مثل کسی که شغلش مسافرت باشد یا سفر او معصیت است، باید در سفر روزه بگیرد) **وَفَرَّقَ بَعْضُ... کلمه - فرق - مبتداست و خبرش - ضعیف - است یعنی و فرق گذاشتن بعضی از فقهاء بین نماز و روزه در بعضی موارد (که ملازمه بین قصر نماز و قصر روزه در آن مورد، قائل نشده) ضعیف است این فرق (زیرا روایت که ظاهرش کلیت در همه موارد است، آن فرق را رد می کند) إِلَّا أَنَّهُ يَشْتَرُطُ فِي قَصْرِ الصَّوْمِ... یعنی شکسته شدن روزه در سفر، یک شرط دارد و آن اینکه در صورتی شکسته می شود که پیش از ظهر از شهرش برای سفر خارج شود بطوری که قبل از ظهر، از دو حد**

ترخص گذشته باشد یعنی از نقطه‌ای که اذان شهر از آنجا شنیده می‌شود و دیوارهای شهر دیده می‌شود گذشته باشد که دیگر اذان شهر شنیده نشود و دیوارهای آن دیده نشود.

ولی اگر بعد از ظهر از شهر خارج شود روزه اش شکسته نمی‌شود و باید تمام بگیرد هر چند نمازش را باید شکسته بخواند.

ترجمه و شرح عبارت: قبله یعنی قبل الزوال و الأتمّه یعنی وگرنه (اگر بعد از ظهر، برای سفر خارج شود و یا یک دقیقه مثلاً پیش از ظهر خارج شود ولی وقتی ظهر گذشت، به حد ترخص برسد) باید روزه اش را تمام کند هر چند نمازش را باید شکسته بخواند علی اصح الاقوال این متعلق است به اصل مسأله چون در مسأله مورد بحث، سه قول است:

۱. قول مصتّف که سفر اگر پیش از ظهر باشد شکسته می‌شود و اگر بعد از ظهر باشد شکسته نمی‌شود چنانکه دانسته شد و این صحیح‌ترین قولهاست در نظر شارح، زیرا روایت صحیح دلالت بر آن می‌کند.

۲. قول دوم این است که مطلقاً روزه در سفر شکسته می‌شود چه پیش از ظهر باشد و چه بعد از آن.

۳. قول سوم شرط کرده‌اند در شکسته شدن روزه، اینکه از شب نیت سفر داشته باشد یعنی اگر از شب نیت سفر داشته باشد روزه اش در سفر شکسته می‌شود چه پیش از ظهر باشد و چه بعد از آن، و اگر از شب نیت سفر نداشته باشد و سفر کند روزه اش را باید تمام کند چه پیش از ظهر و چه بعد از آن باشد.

شارح اشاره به جواب از قول سوم می‌کند و می‌فرماید در نظر ما آن شرط (یعنی داشتن نیت سفر از شب) اعتباری در شکسته شدن روزه ندارد، بلکه هر چند در شب نیت سفر نداشته باشد اگر پیش از ظهر به سفر رود روزه اش شکسته می‌شود.

(السادسة: الشيخان) ذكرا وأثني (إذا عجزا) عن الصوم أصلاً، أو مع مشقة شديدة (فدياً) عن كل يوم (بمد، ولا قضاء) عليهما لتعذره.

وهذا مبني على الغالب من أن عجزهما عنه لا يرجي زواله، لأنهما في نقصان، وإلا فلو فرض قدرتهما على القضاء وجب. وهل يجب حينئذ الفدية معه؟ قطع به في «الدروس».

مسأله ششم - کسانی که روزه بر آنها واجب نیست

(السادسة: الشيخان) ذكراً وأثني... توضیح: پیرمرد و پیرزن در صورتی که اصلاً نتوانند روزه بگیرند و یا اگر بخواهند بگیرند برای آنها مشقت زیاد دارد، واجب نیست روزه بگیرند و قضای آن نیز واجب نمی باشد ولی باید برای هر روز به مقدار یک مُد طعام به فقیر بدهند.

و دلیل سقوط قضا آن است که چون نمی توانند بگیرند. شارح می فرماید: این حکم به حساب غالب در احوال پیرمرد و پیرزن است که غالباً وقتی که انسان به واسطه پیری عاجز شد از گرفتن روزه، دیگر امید توان آنها نمی باشد، زیرا قوای جسمانی آنها هر روز روزه ضعف و نقصان است فلذا قدرت نو پیدا کردن آنها فرض نادری است، و حالا اگر فرض کنیم قدرت گرفتن قضای روزه پیدا کنند باید قضا کنند. و در این صورت آیا علاوه بر قضا باید فدیة هم بدهند یا نه؟ مرحوم مصنف در کتاب «دروس» بطور جزم فرموده باید فدیة هم بدهد.

سپس شارح نظر خودش را در اصل مسأله بیان می کند که بعداً توضیح خواهیم

ترجمه و شرح عبارت: الشیخان.. یعنی پیر مرد و پیرزن اگر اصلاً نتوانند روزه بگیرند و یا برای آنها مشقت زیاد دارد (روزه بر آنها واجب نیست و) باید برای هر روز یک مدّ فدیّه بدهند (گندم یا جو یا نان و مانند اینها به فقیر بدهند) و دیگر قضای روزه بر آنها واجب نیست، چون قضا از آنها ممکن نیست (بجهت پیری).

و (شارح می‌فرماید: که) این حکم عدم قضا، مبنی بر غالب احوال آنهاست که چون غالباً عجز آنها از روزه، امید بر طرف شدن آن (و قدرت پیدا کردنشان) نیست، زیرا آنها پیوسته روبه نقصان (و ضعف قوای جسمانی) هستند.

وگرنه اگر فرض شود (بعد از ماه رمضان) بتوانند روزه را قضا کنند واجب است قضا بجا آورند. و آیا در این صورت، واجب است فدیّه (نیز) بدهند علاوه بر قضا؟ مصتّف قطع پیدا کرده به وجوب فدیّه نیز، در کتاب «دروس» من أن عجزهما.. کلمه «من» بیان می‌کند غالب را لانهما ضمیر به شیخان بر می‌گردد فرض قدرتهما.. زیرا چه بسا به سبب اختلاف فصول از جهت بلندی و کوتاهی روزها و گرما و سرما، امکان دارد در مزاج انسان قوتی برای گرفتن روزه حاصل شود.

والأقوى أنهما إن عجزا عن الصوم أصلا فلا فدية ولا قضاء، وإن أطاها بمشقة شديدة لا يتحمل مثلها عادة فعليهما الفدية، ثم أن قدرا على القضاء وجب. والأجود حينئذ ما اختاره في «الدروس» من وجوبها معه، لأنها وجبت بالإفطار أولا بالنص الصحيح، والقضاء وجب بتجدد القدرة، والأصل بقاء الفدية، لإمكان الجمع، ولجواز أن تكون عوضا عن الإفطار لا بدلا عن القضاء.

والأقوى أنهما إن عجزا... توضیح: تا اینجا بیان نظر مصنف بود در مسأله پیرمرد و پیرزن، و حالا شارح نظر خود را بیان می کند و می فرماید: اقوی در نظر ما این است که در مسأله شیخان، تفصیل بدهیم به اینکه بگوئیم: در صورتی که آنها اصلاً نتوانند روزه بگیرند، نه قضا واجب است و نه فدیة.

ولی در صورتی که با مشقت بتوانند روزه بگیرند بطوری که آن مشقت عادتاً قابل تحمل نباشد، در این صورت، اداء و قضا ساقط است و فقط فدیة واجب است. و اگر چنانچه فرض شود که بعداً قدرت گرفتن روزه بدون مشقت پیدا کنند باید قضای آن را بگیرند، و در این فرض، علاوه بر قضا باید فدیة هم بدهند (چنانچه مصنف در کتاب «دروس» اختیار کرده) زیرا فدیة به واسطه خوردن اصل روزه، واجب شد به دلیل روایت صحیح، و قضا به واسطه قدرت پیدا کردن بر قضا واجب شد و حالا شک داریم که آیا آن فدیة ای که به واسطه عجز، بر او واجب شد ساقط می شود یا نه؟ استصحاب وجوب آن را می کنیم، زیرا منافاتی نیست که هم فدیة واجب باشد و هم قضا.

در اینجا ممکن است کسی ایراد کند که فدیة به جای قضا می باشد یعنی چون قضای روزه را نتواند بجا آورد فدیة واجب می شود، و در اینجا فرض ما این است که قدرت بر انجام قضا پیدا کرده پس محلی برای فدیة باقی نمی ماند، زیرا نمی شود هم بدل و هم مبدل واجب شود.

شارح جواب می‌دهد که ما قبول نداریم فدیة‌ای که قبلاً واجب شد، بدل قضا باشد بلکه احتمال دارد عوض خوردن اصل روزه باشد نه به جای قضای روزه پس وقتی که بعداً قدرت گرفتن قضا پیدا کرده، وجوب فدیة ساقط نمی‌شود پس جمع بین بدل و مبدل لازم نمی‌آید.

ترجمه و شرح عبارت: **والاقویٰ أنهما إن عجزا...** (تا اینجا بیان نظر مصتّف بود و حالا نظر شارح است که می‌فرماید: اقوی آن است که بگوئیم در صورتی که پیرمرد پیرزن، اصلاً نتوانند روزه بگیرند، بر آنها نه فدیة واجب است و نه قضا.

و اما در صورتی که بتوانند بگیرند ولی با زحمت و مشقت شدیدی که عادتاً قابل تحمل نیست، بر آنها فدیة واجب است و بعد از آن اگر نتوانستند (بدون مشقت) قضا کنند واجب است قضا بجا آورند (چنانکه سابقاً نیز گفته شد و این تکرار نیست، زیرا آنچه در سابق گفته شد در مقام توجیه عبارت مصتّف بود و اما آنچه در اینجا گفته، بیان نظر خود شارح است) **والاجود حینئذ..** (این جمله مربوط است به - ان قدرا علی القضاء-) یعنی در این صورتی که قدرت بر قضا پیدا کنند و قضا واجب شود بهتر آن است که مختار مصتّف در کتاب «دروس» را (که در دو سطر پیش نقل کردیم) قائل شویم که فدیة نیز علاوه بر قضا، واجب است (و دلیل آن این است) که چون وجوب فدیة به سبب نگرفتن اصل روزه در اول بوده، به دلیل روایت صحیح، ولی قضا به سبب دوباره قدرت پیدا کردن (بر روزه) بوده، و اصل این است که آن فدیة‌ای که در اول واجب شده، الان نیز به وجوبش باقی است، چون جمع (بین فدیة و قضا) می‌تواند بکند (یعنی تنافی بین فدیة و قضا نیست که نتواند علاوه بر قضا، فدیة بدهد همانظوری که کسی که عمداً روزه‌اش را باطل کرده، هم قضا باید بکند و هم کفاره بدهد و منافاتی بین قضا و کفاره دادن نیست) **ولجواز أن یکون..** (دلیل دوم است که ضمناً جواب از اشکال مقدّر می‌دهد) یعنی و نیز احتمال دارد فدیة (که واجب شده)

به جای اصل نگرفتن روزه ادائی (در ماه رمضان) است نه اینکه به جای قضا باشد (که چون قضا نمی‌توانسته بکنند، به جای آن فدیة واجب شده و حالا که فرض کردیم توانستن قضا را، دیگر فدیة نباید واجب باشد چون جمع بین بدل و مبدل می‌شود، نه اینطور نیست).

(وذو العطاش) بضم أوله، وهو: داء لا يروي صاحبه، ولا يتمكن من ترك شرب الماء طول النهار (المأيوس من برئه كذلك) يسقط عنه القضاء، ويجب عليه الفدية عن كل يوم بمد، (ولو برأ قضى) وإنما ذكره هنا لإمكانه، حيث إن المرض مما يمكن زواله عادة، بخلاف الهرم.

وهل يجب مع القضاء الفدية الماضية؟ الأقوى ذلك، بتقريب ما تقدم، وبه قطع في «الدروس»، ويحتمل أن يريد هنا القضاء من غير فدية، كما هو مذهب المرتضى.

واحترز بالمأيوس من برئه عمن يمكن برؤه عادة، فإنه يفطر، ويجب القضاء حيث يمكن - كالمريض - من غير فدية. والأقوى أن حكمه كالشيخين يسقطان عنه مع العجز رأساً. وتجب الفدية مع المشقة.

کسی که مرض تشنگی دارد

(وذو العطاش) بضم أوله... مسأله دیگر است توضیحش اینکه: کسی که بیماری تشنگی دارد که هرگز از خوردن آب سیر نمی شود و در طول روز نمی تواند آب نیاشامد اگر چنانچه مایوس از بهبودی بیماری اش باشد، حکمش همانند پیرمرد و پیرزن است که روزه نگیرد و قضای آن براو واجب نیست و باید به جای هر روز، یک مد طعام به فقیر بدهد.

و اگر چنانچه احیاناً بهبودی یابد باید قضا کند. شارح می فرماید که: مصتف در مسأله ذوالعطاش، فرض بهبودی اورا ذکر کرد ولی در مسأله پیری، فرض قدرت پیدا کردن او بر روزه را ذکر نکرد، جهتش این است که بیماری، چیزی است که عادتاً امکان بهبودی از آن هست، برخلاف پیری که عادتاً امکان برگشتن نیرو و قوای جسمانی نمی باشد و فرض نادری است و بدین جهت ذکر نکرد.

ترجمه و شرح عبارت: **وذوالعطاش**.. یعنی کسی که صاحب عطاش است، و عطاش بضم اولش (یعنی عین) آن بیماری است که سیراب نمی شود صاحب آن مرض و نمی تواند در طول روز، آب نخورد (اصلاً و یا نخوردن آب برای او مشقت غیرقابل تحمل دارد) و **هوداء**.. ظاهراً این همان بیماری است که «استسقاء» نیز نامیده می شود و در علم طب گفته اند: آن عبارت است از جمع شدن مایعات در شکم و بیشتر توأم با بیماری قلب و جگر می باشد، بیمار شکمش ورم می کند و آب بسیار می خورد و عطش فوق العاده احساس می کند **المأیوس من برئه**.. یعنی آن ذوالعطاشی که مأیوس از بهبودی بیماری اش باشد، حکمش مثل حکم پیرمرد و پیرزن است که ساقط می شود از اوقضا و واجب می شود بر او فدیة برای هر روز یک مدّ طعام.

(و یأس از بهبودی مرض، به قول دو طبیب ماهر، ثابت می شود).

ولوبرأ قضي یعنی اگر احياناً صاحب آن بیماری، بهبودی یابد باید قضا کند و **انما ذکرة** یعنی چرا مصنف مسأله بهبودی را در اینجا (یعنی ذوالعطاش) مطرح کرد ولی در شیخان مطرح نکرد؟ زیرا (در اینجا به حسب عادت) امکان بهبودی هست، چون بیماری، چیزی است که امکان برطرف شدن آن هست بر حسب عادت، ولی پیری چنین نیست **وهل يجب مع القضاء**... یعنی آیا در صورتی که بهبودی یافت، علاوه بر قضا، باید فدیة نیز بدهد یا نه؟ اقوی در نظر شارح آن است که فدیة نیز واجب است به همان بیانی که در مسأله پیری گذشت.

و احتمال دارد که مقصود مصنف در عبارت این باشد که قضای تنها واجب است و فدیة واجب نیست.

ترجمه و شرح عبارت: آیا (در این فرضی که از بیماری بهبودی یافت) علاوه بر قضا، باید آن فدیة ای که قبل از بهبودی واجب بود، نیز واجب است یا نه؟ اقوی این

است که واجب است به همان دلیلی که توضیحش در مسأله شیخان گذشت (که فرمود: لأنها وجبت بالإفطار أولاً بالنص الصحيح... تا آخر دلیل) و مصتّف در کتاب «دروس» به همین قول، جزم پیدا کرده (چنانکه در مسأله شیخان نیز به همان قطع پیدا کرده پس به قرینه نظرش در کتاب «دروس»، مقصودش در این کتاب نیز موافق با کتاب «دروس» است) و احتمال دارد که مقصود مصتّف در این کتاب (مخالف با کتاب «دروس» باشد یعنی) وجوب قضا باشد بدون فدیة (یعنی اینکه فرمود: ولو برأ قضي، مقصودش: «قضي من غير فدية» باشد) چنانکه مذهب سید مرتضی نیز همین است (پس مصتّف در این کتاب، موافق با سید مرتضی است نه با کتاب «دروس»).

و احترز بالمأیوس من... توضیح: اینکه مصتّف ذوالعطاش را قید زد به - **المأیوس من برئه** - خواست خارج کند آن ذوالعطاشی را که امکان خوب شدن او عادتاً هست، که در این صورت وظیفه اش این است که روزه اش را بخورد و هر وقت توانست، تنها قضای آن را به جای آورد همانند دیگر مریض ها، و فدیة براو واجب نیست.

شارح می فرماید که: در نظر ما اقوی آن است که در ذوالعطاش همان تفصیلی را که در پیرمرد و پیرزن دادیم، بدهیم یعنی بگوئیم در صورتی که اصلاً نتواند روزه بگیرد، نه قضا واجب است و نه فدیة. و در صورتی که گرفتن روزه مشقت شدید برای او دارد، فقط فدیة براو واجب است.

ترجمه و شرح عبارت: **کالمریض** یعنی مثل مریضی که غیر بیماری عطاش دارد **من غیر فدیة** یعنی (فقط قضا واجب است) بدون فدیة **والاقوی** آن حکمه.. (اطلاق عبارت مصتّف و شارح در بیان مسأله عطاش، اقتضا میکند که صاحب آن بیماری چه اصلاً در ماه رمضان نتواند بگیرد و چه مشقت برای او داشته باشد، در هر دو

صورت باید فدیہ بدهد، ولی شارح می‌فرماید که باید فرق بگذاریم بین آن دو صورت و بگوئیم: (اقوی آن است که حکم ذوالعطاش همانند شیخین می‌باشد (که در آن نیز فرق گذاشتیم و گفتیم: قضا و فدیہ از او ساقط می‌شود در صورتی که اصلاً نتواند بگیرد و (همان) فدیہ واجب است در صورت مشقت.

(السابعة: الحامل المقرب، والمرضعة القليلة اللبن) إذا خافتا على الولد (تفطران وتفديان) بما تقدم، وتقضيان مع زوال العذر. وإنما لم يذكر القضاء مع القطع بوجوبه، لظهوره، حيث إن عذرهما آيل إلى الزوال فلا تزيدان عن المريض. وفي بعض النسخ "وتعيّدان" بدل "وتفديان"، وفيه تصريح بالقضاء، وإخلال بالفدية. وعكسه أوضح لأن الفدية لا تستفاد من استنباط اللفظ، بخلاف القضاء.

مسأله هفتم - زن باردار وزن شیرده

(السابعة: الحامل المُقرب والمرضعة... توضیح: زن حامله ای که زایمانش نزدیک است و روزه برای حملش ضرر دارد باید روزه اش را بخورد، و همچنین زنی که بچه شیر می دهد و شیرش کم است (چه مادر بچه یا دایه او باشد یا بی اجرت شیر دهد) اگر روزه برای بچه ای که شیر می دهد ضرر داشته باشد به خاطر اینکه به واسطه روزه شیرش کمتر شود و ترس گرسنگی و تشنگی بر بچه هست، باید روزه اش را بخورد، و در هر دو مسأله باید زن برای هر روز یک مدّ طعام بدهد و هر وقت عذرش برطرف شد باید روزه هایی را که نگرفته قضا کند.

ترجمه و شرح عبارت: المُقرب (بضم میم و کسر راء یعنی زنی که زائیدنش نزدیک است) جهت اینکه مصنف مسأله را اختصاص به این حالت زن داد، این است که چون ترس ضرر روزه بر بچه غالباً در آن حالت می باشد والمرضعة القليلة اللبن یعنی و زنی که شیرش کم است (وبه واسطه گرفتن روزه شیرش کمتر می شود که ترس هلاکت بچه هست) إذا خافتا على الولد یعنی اگر چنانچه (به گرفتن روزه) بترسند بر بچه تفطران وتفديان بما تقدم یعنی باید روزه شان را بخورند و فدیّه بدهند به آن مقداری که گذشت (یعنی یک مدّ) و روزه هایی را که نگرفته اند باید بگیرند در صورت برطرف

شدن عذر (یعنی بعد از آنکه زن حامله زائید وزن شیرده، شیرش زیاد شد و یا بچه را از شیر گرفت).

وإنما لم يذكر القضاء... توضیح: مصتف قضای آنها را ذکر نکرد (با اینکه به دلیل قطعی قضا بر آنها واجب است) جهتش واضح بودن آن است و احتیاج به ذکر نداشت چون عذر آنها روبه برطرف شدن است و حال آنها بدتر از مریض نیست و سابقاً گذشت که مریض اگر بهبودی یافت باید قضا کند پس زن حامله وزن شیرده که بجهت رعایت حال بچه روزه را خورده اند نه بخاطر بیماری، باید بطریق اولی قضا کنند.

ترجمه و شرح عبارت: **لظهوره این**، علت است برای - لم یذكر - فلا تزیدان عن المریض یعنی آن دوزن بدتر از مریض نیستند.

وفي بعض النسخ ونعیدان... توضیح: شارح می فرماید: در بعضی از نسخه های متن کتاب مصتف، به جای کلمه (تفدیان) کلمه - تعیدان - ثبت شده یعنی اعاده کنند روزه را که مقصود این است که قضا کنند پس بنابراین نسخه، مصتف حکم قضا را صریحاً بیان نموده و لکن بنابراین نسخه، دیگر حکم فدیة را ذکر نکرده در حالی که فدیة هم واجب است.

سپس می فرماید نسخه اوّل (یعنی تفدیان) که در عبارت ثبت می باشد بهتر است، چون بنابراین نسخه گرچه قضا ذکر نشده و لکن از عبارت مصتف می توان آن را فهمید، و بنابر نسخه دوم، فدیة ذکر نشده اما از عبارت مصتف نمی توان آن را استفاده کرد. و شرح بیشترین مطلب را در شرح عبارت خواهیم داد.

ترجمه و شرح عبارت: **وفیه تصریح...** یعنی بنابر آن بعضی نسخه ها، مصتف تصریح به قضا کرده (چون معنای تعیدان یعنی قضا کنند) ولی حکم فدیة را ذکر نکرده و عکسه یعنی عکس آن بعض نسخه یعنی همان نسخه که فعلاً در کتاب،

ثبت است یعنی تفدیان لاتستفاد من استنباط اللفظ ظاهراً مقصود شارح از - لفظ - همان لفظ (تعیدان) و لفظ (تفادیان) است یعنی بنابر نسخه «تفدیان» می‌توان وجوب قضا را از آن لفظ فهمید ولی بنابر این نسخه «تعیدان» نمی‌توان وجوب فدیة را از آن لفظ فهمید.

نویسنده این شرح گوید: همانطوری که محقق آقا جمال خوانساری نیز در حاشیه اشاره کرده، اشکال بر شارح وارد می‌آید و آن اینکه بنابر نسخه «تفدیان» نیز وجوب قضا از کجای لفظ تفدیان استفاده می‌شود مگر اینکه توجیه کنیم مقصود شارح را به اینکه به طریق مفهوم موافقت و طریق اولویت، از کلمه «تفدیان» وجوب قضا استفاده می‌شود یعنی وقتی که فدیة واجب شد پس بطریق اولی قضای آن نیز واجب خواهد بود چون فدیة، کیفر است و وقتی که بجهت خوردن روزه، کیفر واجب شد پس قضای آن روزه که فوت شده بطریق اولی واجب خواهد بود، بخلاف نسخه «تعیدان» که در آنجا نمی‌توان گفت که وقتی قضا واجب بود، بطریق اولی فدیة نیز واجب باشد زیرا فدیة، کیفری است که باید به دلیل خارجی ثابت شود چنانکه موارد دیگری داریم که قضا واجب است اما فدیة نه، مثل مسأله بعدی که ترس ضرر بر جان خود داشته باشد.

ناگفته نماند که احتمال دارد مقصود شارح از - لفظ - لفظ مرضعه و حامل باشد و حاصل معنی این می‌شود که بنابر نسخه - تعیدان - وجوب فدیة از موضوع مسأله که صاحب عذر حاملگی و شیردهی است استفاده نمی‌شود ولی بنابر نسخه - تفدیان - وجوب قضا از موضوع مسأله استفاده می‌شود به قرینه اینکه سابقاً مصتّف فرموده بود که: قضا واجب است بر هر کسی که بجهت عذری، روزه نگرفته باشد (و معلوم است که حامله بودن و شیر دادن بچه، از آن عذرها می‌باشد).

پس بنابر این احتمال، دیگر اشکالی بر شارح وارد نیست.

ولو كان خوفهما على أنفسهما فكالمریض تفران وتقضیان من غیر فدیة. وكذا كل من خاف على نفسه.

ولا فرق في ذلك بين الخوف لجوع وعطش، ولا في المرتضع بين كونه ولدا من النسب والرضاع، ولا بين المستأجرة والمتبرعة. نعم، لو قام غيرها مقامها متبرعا، أو أخذها مثلها، أو أنقص امتنع الإفطار. والفدية من مالهما وإن كان لهما زوج والولد له. والحكم بإفطارهما خبر معناه الأمر، لدفعه الضرر.

ولو كان خوفهما على أنفسهما... توضیح: تا اینجا فرض مسأله در جایی بود که ترس ضرر بر بچه داشته باشد، حال می فرماید: اگر ترس ضرر بر جان خود داشته باشد نه بر بچه، وظیفه اش مانند مریض است باید روزه اش را بخورد و قضا کند ولی فدیة واجب نیست خوفهما یعنی خوف زن حامله وزن مرضعه وكذا كل من خاف على نفسه یعنی همچنین هر کسی که (به عوامل مختلفی) ترس ضرر بر خود دارد (باید روزه اش را بخورد و قضای آن کند بدون فدیة) ولا فرق فی ذلك بین.. یعنی فرقی نیست در حکم مساله مذکور (که زن ترس ضرر بر خودش یا بر بچه دارد) بین اینکه ترس گرسنگی باشد یا تشنگی (که به حسب عادت قابل تحمل نباشند) ولا في المرتضع.. یعنی و نیز در بچه شیرخوار، فرق نمی کند بچه خودش باشد یا بچه رضاعی (و به عبارت دیگر فرقی نیست زن شیرده، مادر بچه باشد یا دایه او، چون حفظ نفس واجب است) ولا بین المستأجرة والمتبرعة یعنی و نیز فرقی نیست در زن شیرده بین اینکه با اجرت، شیر دهد یا مجانی (چه مادر بچه یا غیر او باشد، چون بر مادر واجب نیست مجانی شیر دهد بلکه می تواند از شوهرش اجرت شیر را بگیرد).

نعم لو قام غیرها... توضیح: آنچه گفته شد در جایی است که زن دیگری نیست بچه را شیر دهد ولی اگر کسی پیدا شود که به جای زن اول (چه مادریا غیر مادر) بچه

را بی اجرت شیر دهد و یا به همان مقداری که زن اول، اجرت می‌گرفت یا کمتر از آن، اجرت بگیرد، جایز نیست زن اول روزه‌اش را بخورد بلکه باید بچه را به آن زن دیگر تحویل دهد و خودش روزه را بگیرد غیرها مقامها هر دو ضمیر بر می‌گردد به مرضعة متبرعاً او آخذاً... این دو کلمه، حال هستند از تغییرها یعنی در حالی که آن زن دیگر، مجانی شیر دهد یا اجرت بگیرد به مقدار آن زن اول یا کمتر از آن مثلها او أنقص ولی اگر آن زن دیگر، بیشتر از زن اول، اجرت بخواهد، واجب نیست بر زن اول که بچه را تحویل به آن دیگری بدهد بلکه جایز است خودش شیر دهد و روزه‌اش را بخورد امتنع جواب - لو - می‌باشد.

والفداية من مالهما... این مطلب دیگری است و کلمه - الفدية - مبتد است و خبرش - من مالهما - می‌باشد یعنی فدیة‌ای که بر زن حامله و زن شیرده واجب می‌شود، از مال خود باید بدهد نه مال شوهر، هر چند آن زن، شوهر داشته باشد و آن بچه هم مال شوهر باشد وان کان... کلمه - إن - وصلیه است.

والحکم بإفطارهما... مطلب دیگری است یعنی جمله - تفران - در عبارت مصتّف جمله خبریه است ولی به معنای امر است یعنی مقصود مصتّف این نیست که آن دوزن جایز است روزه‌شان را بخورند بلکه مقصود این است که واجب است روزه‌شان را بخورند چون به واسطه آن، دفع ضرر از بچه می‌شود و دفع ضرر عقلاً و شرعاً واجب است.

(ولا يجب صوم النافلة بشروعه فيه)، لأصالة عدم الوجوب. والنهي عن قطع العمل مخصوص ببعض الواجب.

جواز شکستن روزه مستحبی

(ولا يجب صوم النافلة... توضیح: مسأله دیگر است توضیحش اینکه: اگر کسی روزه مستحبی بگیرد، واجب نیست آن را به آخر برساند و جایز است هر وقت از روزه حتی بعد از ظهر روزه اش را بخورد، زیرا اصل، عدم وجوب آن است.

اگر کسی گوید: که در آیه قرآن نهی شده از قطع کردن عمل عبادی و آن آیه: ﴿لَا تُبْطَلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾ می باشد و وقتی نهی از آن شد پس به آخر رساندن روزه واجب خواهد شد.

جواب گوئیم: که آن نهی مخصوص به عبادات واجبه است آن هم بعض واجبات مثل نماز واجب و یا روزه قضاء رمضان.

ترجمه و شرح عبارت: **ولا يجب...** یعنی واجب نمی شود (تمام کردن) روزه مستحبی، به شروع کردن در آن (بلکه هر عبادت مستحبی چنین است مگر اعتکاف بقول بعضی فقهاء و نیز حج و عمره مستحبی که بعد از بستن حرام، تمام کردن آنها واجب است پس باید بعد از احرام، بقیه کارهای حج و عمره را به قصد وجوب بجا آورد) **لأصالة عدم الوجوب** این جمله دلیل عدم وجوب است یعنی استصحاب می کنیم واجب نبودن روزه را بعد از شروع در آن **والنهي...** این کلمه مبتد است و خبرش - مخصوص - می باشد و آن جواب از سؤال مقدار است، و سؤال این است که: آیه ﴿لَا تُبْطَلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾ ممکن است دلیل بر وجوب نافله بعد از شروع باشد چنانکه توضیح دادیم. و جواب شارح این است که: نهی از قطع عمل عبادی (در آیه مذکوره)

اختصاص به بعضی از واجبات دارد (نه مستحبات و نه تمام واجبات) الواجب الف
ولام این کلمه، برای جنس است.

(نعم، بیکره نقضه بعد الزوال)، للرواية المصرحة بوجوبه حينئذ المحمولة على تأكد الاستحباب، لقصورها عن الإيجاب سنداً وإن صرحت به متناً.

(نعم، بیکره نقضه بعد الزوال)... توضیح: می فرماید: آری باطل کردن روزه مستحبی بعد از ظهر، مکروه است، چون روایتی وارد شده بر وجوب اتمام آن روزه و از آنجا که این روایت از نظر سند روایی ضعیف است بدین جهت آن روایت را حمل بر استحباب شدید می کنیم و وقتی که اتمام آن مستحب شد پس قطع نمودن آن مکروه خواهد بود، چون بنا بر مبنای قداماء از فقهاء، ترک فعل مستحب، مکروه است همچنان که ترک فعل مکروه، مستحب است الزوال زوال آفتاب از وسط آسمان یعنی ظهر للروایة... (این، دلیل است برای کراهت) یعنی به دلیل روایتی که تصریح کرده به وجوب اتمام آن روزه بعد از زوال، که این روایت را ما حمل می کنیم بر شدت استحباب (یعنی استحباب اتمام روزه بعد از زوال) زیرا آن روایت قاصر است از اینکه اثبات وجوب اتمام کند، از نظر سند (چون بعضی راویان آن حدیث، تضعیف شده در علم رجال) هر چند متن آن روایت تصریح به وجوب کرده (پس اتمام آن روزه، مستحب خواهد بود و باطل ساختن آن مکروه می شود) حینئذ یعنی بعد از زوال.

(إلا لمن يدعى إلى طعام) فلا يكره له قطعه مطلقاً، بل يكره المضي عليه، وروى أنه أفضل من الصيام بسبعين ضعفاً، ولا فرق بين من هيا له طعاماً، وغيره، ولا بين من يشق عليه المخالفة، وغيره، نعم يشترط كونه مؤمناً. والحكمة ليست من حيث الأكل، بل إجابة دعاء المؤمن، وعدم رد قوله. وإنما يتحقق الثواب على الإفطار مع قصد الطاعة به لذلك ونحوه، لا بمجردة، لأنه عبادة يتوقف ثوابها على النية.

إلا لمن يُدعى إلى الطعام... توضیح: این استثناء است از کراهت قطع روزه بعد از زوال یعنی در یک مورد است که قطع روزه مستحبی در آنوقت، مکروه نمی باشد و آن جایی است که برادر مؤمن، انسان را دعوت به غذا کند، در این صورت مکروه نیست روزه اش را بخورد اگرچه بعد از ظهر باشد بلکه به آخر رساندن روزه اش کراهت دارد یعنی خوردن روزه در آن مورد مستحب است چنانکه در روایت است که خوردن روزه (بجهت اجابت دعوت برادر مؤمن) افضل است از گرفتن روزه در آن روز به هفتاد برابر.

ترجمه و شرح عبارت: إلا لمن يُدعى... یعنی مگر برای روزه داری که دعوت شده برای غذا پس برای او مکروه نیست قطع کند روزه اش را مطلقاً حتی بعد از زوال بل یکره... بلکه مکروه است ادامه دادن آن (یعنی مستحب است قطع آن چون چنانکه سابقاً ذکر کردیم: بنابر مبنای قدماء، ترک مکروه، مستحب است) و رُوِيَ أَنَّهُ... یعنی روایت شده که خوردن روزه (در آن مورد) ثوابش بیشتر است از (ثواب) گرفتن روزه به هفتاد برابر.

ولا فرق بين من هيا له... یعنی در حکم مذکور فرقی نیست بین کسی که قبلاً (مثل اول صبح) او را دعوت کرده و برای خاطر او غذا آماده نموده، یا اینکه چنین نباشد بلکه روزه دار وارد بر جایی شد که در آنجا دید عده ای مشغول غذا خوردن می باشند از او درخواست صرف غذا نمایند. در هر دو صورت مکروه است انسان

روزه‌اش را ادامه دهد بلکه مستحب است روزه‌اش را بخورد **من هَيَّأَهُ** مقصود از - مَنْ - شخص دعوت کننده است له ضمیر به روزه‌دار برمی‌گردد و غیره ضمیر به - من - بر می‌گردد.

ولا بین من یشقّ علیه... یعنی و نیز فرقی نیست بین دعوت کننده‌ای که نپذیرفتن دعوت او بر او دشوار باشد یا اینکه دعوت کننده چنین نباشد (خلاصه اینکه: در استحباب قطع روزه، شرط نیست دعوت کننده بخاطر روزه‌دار غذا آماده نموده باشد بلکه اگر روزه‌دار وارد شد و دید غذا آماده است و از او درخواست صرف غذا شد مستحب است قطع روزه کند و غذا بخورد. و نیز شرط نیست در استحباب قطع روزه، اینکه نپذیرفتن دعوت برادر مؤمن برای دعوت کننده دشوار باشد بلکه در غیر این صورت نیز مستحب است روزه‌دار قطع روزه کند) **نعم یشترط...** یعنی آری در حکم مذکور یک چیز شرط است و آن اینکه دعوت کننده شخصی مؤمن باشد (و کلمه مؤمن در روایات بر شیعه گفته می‌شود پس بنابراین اگر غیر مؤمن باشد ادامه دادن روزه برای روزه‌دار مکروه نیست هر چند غیر مؤمن او را دعوت کرده باشد) **والحکمة لیست...** مطلب دیگری است یعنی حکمت در استحباب قطع روزه در آن مورد، جهت خوردن و صرف غذا نیست بلکه جهت اجابت دعوت مؤمن ورد نکردن درخواست اوست.

وإنما یتحقّق الثواب... توضیح مطلب دیگر اینکه: ثواب برای قطع روزه جهت اجابت دعوت مؤمن، در صورتی داده می‌شود که به آن عملش قصد قربت کند، وگرنه مجرد خوردن روزه، ثوابی ندارد، زیرا بهم زدن روزه بجهت مذکور، عبادت است و معلوم است که ثواب برای عبادت آن وقتی داده می‌شود که آن عبادت به قصد تقرب بخدا بجا آورده شود **قصد الطاعة** یعنی قصد ثواب و تقرب به خدا به آن **افطار لذلك** یعنی بجهت اجابت دعوت مؤمن **ونحوه** یعنی و نظیر اجابت دعوت مثل خوشحال

کردن برادر مؤمن لا بمجرده عطف است بر۔ قصد الطاعة۔ وضمیر به افطار بر می گردد
وهمچنین ضمیر۔ لآنه۔

(الثامنة: يجب تتابع الصوم) الواجب (إلا أربعة: النذر المطلق) حيث لا يضيق وقته بظن الوفاة، أو طروء العذر المانع من الصوم، (وما في معناه) من العهد واليمين.

مسأله هشتم - وجوب تتابع در روزه های واجب

(الثامنة: يجب تتابع... توضیح: روزه های واجب را باید پی درپی و بدون فاصله گرفت مگر در چهار نوع روزه که عبارتند از:

۱. روزه نذری که در آن شرط نکرده پی درپی بگیرد مثل اینکه نذر کند امسال پنج روز روزه بگیرد. پس می تواند آن را پراکنده بگیرد. ولی اگر چنانچه وقت عمل به نذر تنگ شود مثل اینکه گمان دارد تا پنج روز بعد خواهد مرد (و یا کشته خواهد شد) و یا مثل اینکه گمان دارد تا پنج روز دیگر مانعی از گرفتن روزه برای او پیش خواهد آمد مثل مرض یا سفر ضروری، در این صورت باید آن پنج روز را پی درپی بگیرد.

۲. قضای هر روزه واجب مثل روزه ماه رمضان و روزه نذر معین که زمان آن را تعیین کرده پس در این مورد نیز واجب نیست قضای آن را پی درپی بگیرد.

۳. روزه کفاره شکار در حال احرام.

۴. هفت روز از ده روز روزه کفاره ای که به جای قربانی در حج تمتع باید بگیرد.

ترجمه و شرح عبارت: **يجب تتابع**.. یعنی واجب است پشت سرهم گرفتن

روزه های واجب مگر در چهار نوع روزه:

اول

روزه نذر مطلق (که در آن شرط نکرده پی درپی گرفتن را پس در چنین روزه ای واجب نیست پشت سرهم بگیرد) در صورتی که وقت عمل به نذر تنگ نشده باشد به

واسطه گمان مردن یا گمان پیش آمد عذری (مثل مرض و سفر ضروری و حیض) که مانع از گرفتن روزه می شود (پس اگر به واسطه آن دوگمان، وقت عمل به نذر تنگ شود باید روزه ها را پی در پی بگیرد) **النذر المطلق** در کلام فقهاء گاهی نذر مطلق می گویند در مقابل نذر معین، و نذر معین یعنی نذری که زمان منذور را در آن معین کرده مثلاً نذر کرده ماه رجب را روزه بگیرد.

نذر مطلق در مقابل آن به این معنی می شود که زمان منذور را در آن معین نکرده مثلاً نذر کرده یک ماه روزه بگیرد و آن ماه را معین نکرده که کدام ماه از ماه های سال باشد.

و در عبارت اینجا مقصود مصتّف از نذر مطلق، آن معنی نمی باشد بلکه مقصود این است که در نذر روزه، شرط نکرده که منذور (یعنی روزه) را پی در پی بگیرد **أَوْ طَرَوْ** عطف است بر - الوفاة - یعنی **أَوْظَنَ طُرُقَ الْعِذْرِ وَمَا فِي مَعْنَاهُ**.. یعنی و آنچه در معنای نذر است که عهد و قسم باشد یعنی روزه ای که به واسطه عهد و یا قسم بر انسان واجب می شود، تتابع در آن واجب نیست.

(وقضاء) الصوم (الواجب مطلقاً) كرمضان والنذر المعين وإن كان الأصل متتابعاً - كما يقتضيه إطلاق العبارة - وهو قول قوي. واستقرب في «الدروس» وجوب متابعتها كالأصل، (وجزاء الصيد) وإن كان بدل النعمة على الأشهر، (والسبعة في بدل الهدى) في الأقوى، وقيل: يشترط فيها المتابعة كالثلاثة، وبه رواية حسنة.

دوم

(وقضاء) الصوم .. یعنی و (دوم از آن چهار مورد) قضای روزه واجب است هر روزه واجبى مثل روزه رمضان و روزه نذر معین (که وقت روزه را در آن معین کرده است) وان كان الاصل متتابعاً این جمله مربوط است به نذر معین یعنی هر چند در اصل روزه نذر معین، پی در پی گرفتن روزه را شرط کرده باشد (مثل اینکه نذر کرده بود ده روز پی در پی از ماه رجب روزه بگیرد و نگرفت) ولی در قضای آن لازم نیست پی در پی بگیرد.

شارح می فرماید: این مطلب از اطلاق عبارت مصتف نیز استفاده می شود چون اگر مطلب در نذر، آنچه آن که گفتیم نبود هر آینه می بایست مصتف در عبارتش نذر معین را (در صورتی که در اصل نذرش، پی در پی بودن شرط شده بود) را استثناء می کرد و می فرمود در آن صورت، تتابع در قضاء نذر هم واجب است. پس چون مصتف اشاره ای به آن نکرده می فهمیم که در قضای نذر حتی در صورت تتابع در اصل نذر، تتابع را واجب نمی داند، سپس شارح این قول را تقویت کرده. ولی مصتف در کتاب «دروس» برخلاف آن فرموده که اقرب آن است که در صورتی که در اصل نذر معین پی در پی بودن شرط شده باشد، در قضاء آن نیز پی در پی گرفتن واجب است متابعت یعنی پی در پی گرفتن قضاء نذر معین کالاصل یعنی همانند اصل نذر (که تتابع در آن شرط شده باشد).

سوم

وجزاء الصيد... یعنی و (سوم از آن چهار مورد) روزه کفاره شکار (در حال احرام در مکه است) گرچه روزه کفاره شترمرغ باشد بنا بر قول اشهر.

توضیح آنکه: چنانکه در کتاب الحج خواهد آمد کفاره شکارها مختلف است، مثلاً در شکار آهو و خرگوش، کفاره اش یک گوسفند است و اگر نتوانست، بهای آن را گندم بگیرد و ده فقیر اطعام کند و اگر نتوانست، ده روز روزه بگیرد و اگر نتوانست سه روز روزه بگیرد، و کسی که شترمرغی را در حال احرام بکشد باید یک شتر که سنش پنج سال تمام باشد بعنوان کفاره بدهد و اگر شتر ممکن نشود بهای آن را گندم بخرد و به شصت فقیر بدهد و اگر از بهای شتر نیز عاجز باشد شصت روز روزه بگیرد و اگر نتواند هیچ‌جده روز بگیرد. و این کفارات به ترتیب است یعنی کفاره بعدی عوض کفاره قبل است و تا کفاره اول ممکن است کفاره بعد را نمی‌تواند بدهد.

و در آن شصت روز روزه، بین فقهاء محل خلاف است که آیا واجب است پی در پی گرفته شود یا اینکه پراکنده نیز جایز است گرفته شود؟ شارح می‌فرماید: که اشهر بین فقهاء آن است که در روزه کفاره شکار حتی شکار شترمرغ نیز پی در پی گرفتن واجب نیست بدل النعماء یعنی بدل الکفارة في النعماء یعنی روزه‌ای که عوض کفاره قبلی در شترمرغ است.

چهارم

والسبعة في بدل الهدی... یعنی و (چهارم از آن چهار مورد) هفت روز (از ده روز) روزه‌ای که به جای قربانی باید بگیرد (چون یکی از اعمال حج تمتع، قربانی کردن است و اگر بجهت تنگ دستی و یا یافت نشدن قربانی، نتواند قربانی کند واجب

است عوض آن، ده روز روزه بگیرد، سه روزش در سفر حج و هفت روزش را وقتی که به وطنش برگشت. آن سه روز را باید پی در پی بگیرد اما در هفت روز، شارح می فرماید اقوی آن است که واجب نیست پی در پی گرفتن) و قبل یشترط.. یعنی و بعض فقهاء گفته اند در آن هفت روز هم شرط است پی در پی گرفتن همانند آن سه روز و به روایة حسنة یعنی بر طبق این قول، روایت حسنه ای هم هست و آن روایت علی بن جعفر از برادرش حضرت موسی بن جعفر رضی الله عنه سؤال می کند از روزه سه روز و هفت روز آیا پی در پی بگیرد یا پراکنده؟ حضرت فرمود: سه روز را پی در پی و هفت روز را نیز پی در پی بگیرد ولی هفت روز را جدای از سه روز بگیرد.

(وکل من أخلّ بالمتابعة) حيث تجب (لعذر) كحيض، ومرض، وسفر ضروري (بني) عند زواله، إلا أن يكون الصوم ثلاثة أيام، فيجب استئنافها مطلقاً، كصوم كفارة اليمين، وكفارة قضاء رمضان، وثلاث الاعتكاف، وثلاثة المتعة، حيث لا يكون الفاصل العيد بعد اليومين.

(وکل من أخلّ بالمتابعة)... توضیح: در هر جایی که پی در پی گرفتن روزه‌ها واجب باشد، اگر بجهت عذری (مثل حیض یا مرض یا سفر ضروری) در بین روزه‌هایش یک یا چند روز بخورد و فاصله بیفتد، در این صورت وقتی عذراو برطرف شد بر همان روزه‌های گذشته بنا کند و بقیه روزه‌ها را بگیرد و تکمیل نماید و لازم نیست روزه‌ها را از سرگیرد.

ولی در یک مورد است که اگر فاصله انداخت و لو بجهت عذر، باید روزه‌ها را از سر گیرد و آن جایی است که روزه‌های واجب (که پی در پی گرفتنش واجب است) سه روز باشد مثل روزه کفاره قضاء رمضان و سه روز روزه اعتکاف. در اینجا اگر در اثناء آن مانع پیدا شود و فاصله افتد باید بعد از برطرف شدن مانع، روزه‌ها را از سرگیرد تا سه روز پشت سرهم واقع شوند.

ترجمه و شرح عبارت: **وکل من...** یعنی و هر کسی که اخلاص رساند به پشت سرهم گرفتن روزه‌ها - در جایی که متابعت واجب باشد - بجهت عذر مثل حیض (ونفاس) و مرض (ودیوانگی و بی هوشی) و سفر ضروری (یعنی سفری که اگر نرود، ترس بر جان خود یا بر مالش دارد)، باید بنا بگذارد (بر آن مقداری که از روزه‌ها گرفته و دنباله روزه‌ها را بگیرد) بعد از زوال عذر **إلا أن يكون الصوم..** یعنی مگر اینکه روزه سه روز باشد که در این صورت (اگر بین آن سه روز فاصله افتد) واجب است روزه‌ها را از سرگیرد **مطلقاً** هر چند بجهت عذر، بین روزه‌های او فاصله افتاده **كصوم كفارة اليمين** کسی که مخالفت قَسَم کند، کفاره اش آن است که یا ده فقیر اطعام کند و یا آنها را بپوشاند و یا

یک بنده آزاد کند، و اگر یکی از آن سه را نتوانست باید سه روز روزه بگیرد و کفارة قضاء رمضان در بحث های سابق (در مسئله اول از مسائل پانزده گانه) گذشت که اگر کسی روزه قضاء رمضان را بعد از ظهر باطل کند باید بعنوان کفاره، ده فقیر را اطعام کند و اگر نتوانست باید سه روز روزه بگیرد و **ثلاثة المتعة** یعنی سه روز (از آن ده روز) روزه ای که به جای قربانی باید بگیرد **المتعة** یعنی قربانی در حج تمتع، و لذا متعه می گویند، و به آن «هدی» نیز گویند.

حیت لایکون الفاصل.. توضیح: این جمله قید است برای **ثلاثة المتعة** یعنی از سرگرفتن، سه روز متعه در صورتی است که فاصل بین آن سه روز، روز عید قربان نباشد بلکه عذر دیگری مثل سفر ضروری و بیماری مثلاً باشد ولی اگر فاصل بین روزه ها، روز عید باشد بعد از گرفتن دو روز روزه (یعنی اگر آن سه روز روزه را از دو روز پیش از عید قربان شروع کند یعنی از روز هشتم ماه که روز سومش روز عید می شود که در آن روز نمی تواند بگیرد زیرا روزه روز عید حرام است و در نتیجه فاصله می افتد بین روز آخر و بین دو روز قبل) در این صورت اگر در منی باشد، روزه روز سوم را بعد از ایام تشریق - روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم - بلافاصله باید بگیرد یعنی روز چهاردهم بگیرد (چون روزه در ایام تشریق برای کسی که در منی باشد حرام است چنانکه در مسئله سیزدهم خواهد آمد) و اگر در منی نباشد روز یازدهم بگیرد. خلاصه اینکه در آن صورت فاصله افتادن بین دو روز اول با روز سوم، اشکال ندارد و لازم نیست بعد از عید سه روز روزه را از سر بگیرد چنانکه این مطلب را مصنف به زودی ذکر خواهد کرد.

ناگفته نماند که در اینجا سؤالی پیش می آید و آن اینکه وقت قربانی در حج، روز دهم یعنی روز عید قربان است پس چگونه قبل از آن روز تصویر گرفتن روزه می شود با اینکه وقت قربانی نرسیده تا معلوم شود حاجی می تواند قربانی کند یا نمی تواند که به جای آن، روزه بگیرد؟

جواب این است که تصویر آن فرض اینچنین است که حاجی قبل از روز عید بداند که در آن روز قربانی پیدا نخواهد شد، در این صورت میتواند سه روز روزه را قبل از عید شروع کند بلکه - چنانکه شارح در کتاب الحج خواهد فرمود - اگر از اول ماه ذی الحجه بداند که عاجز از قربانی خواهد بود می تواند روزه ها را از اول ماه شروع کند.

(ولاله) أي: لا لعذر (يستأنف إلا في) ثلاثة مواضع: (الشهرين المتتابعين) كفارة ونذرا، وما في معناه (بعد) صوم (شهر ويوم من الثاني، وفي الشهر) الواجب متتابعاً بنذر، أو في كفارة على عبد بظهار أو قتل خطأ (بعد) صوم (خمسة عشر يوماً، وفي ثلاثة المتعة) الواجبة في الحج بدلا عن الدم (بعد) صوم (يومين ثالثهما العيد) سواء علم ابتداء بوقوعه بعدهما أم لا، فإن التتابع يسقط في باقي الأولين مطلقاً، وفي الثالث إلى انقضاء أيام التشريق.

(ولاله) أي: لا لعذر (يستأنف... توضيح: تا حال فرض مسأله در جایی بود که به واسطه عذر، بین روزه هایش فاصله اندازد و حالا فرض مسأله در جایی است که اگر بدون عذر بین روزه هایش فاصله بیندازد و عمداً بخورد، باید روزه ها را از سر بگیرد مگر در سه مورد:

۱. در جایی که دو ماه روزه پی در پی واجب باشد (مثل کفاره رمضان و یا نذر کرده) اگر یک ماه و یک روز (یعنی ۳۱ روز) آن را پی در پی بگیرد، می تواند ۲۹ روز دیگر را بعداً متفرق بگیرد.

۲. در جایی که یک ماه روزه پی در پی بر او واجب باشد (به واسطه اینکه نذر کرده مثلاً) اگر پانزده روز آن را پی در پی گرفته باشد بقیه روزه ها را می تواند بعداً متفرق بگیرد.

۳. در سه روزی که به جای قربانی در حج باید بگیرد اگر دو روز آن را پی در پی گرفت و روز سومش با روز عید قربان مصادف شد اشکال ندارد، روز سوم را بعد از عید بگیرد پس فاصله افتادن بین دو روز و روز سوم، ضرری ندارد.

ترجمه و شرح عبارت: **ولاله أي لا لعذر**.. تقدیر عبارت چنین است که: - وکل من أخل بالمتابعة لا لعذر- یعنی (هر کسی که اخلاص به متابعت برساند) بدون عذر (یعنی عمداً) باید (روزه ها را) از سر بگیرد مگر در سه مورد:

مورد اول

در دو ماه روزه پی‌درپی که واجب شده بعنوان کفاره و یا نذر کرده و آنچه در معنای نذراست (یعنی به واسطه عهد و قسم واجب شده) بعد از آنکه یک ماه و یک روز از ماه دوم (را پی‌درپی) گرفته باشد (پس ۲۹ روز باقیمانده را متفرق می‌تواند بگیرد).

مورد دوم

در یک ماه روزه پی‌درپی که واجب شده به واسطه نذریا کفاره‌ای که بر عبد واجب شده به سببظهار کردن آن عبد یا ارتکاب قتل خطایی او، و این بعد از آنکه پانزده روز (از آن یک ماه را) گرفته باشد (پس پانزده روز باقیمانده را هر وقت بخواهد متفرق می‌تواند بگیرد) او کفارة علی عبد.. کفاره‌ای که بر عبد واجب می‌شود نصف کفاره مرد آزاد است و کفارهظهار و قتل خطایی بر مرد آزاد، آزاد کردن یک بنده است و اگر نتوانست، دو ماه روزه بگیرد و اگر نتوانست، شصت فقیر سیر کند پس بنابراین بر عبد یک ماه روزه واجب می‌شود که نصف است بظهار معنایظهار را در مباحث سابقه توضیح دادیم.

مورد سوم

في ثلاثة المتعة... یعنی در سه روز روزه (از ده روز روزه‌ای) که واجب است در حج تمتع به جای خون (قربانی) و این بعد از آنکه دو روز آن را گرفته و روز سومش مصادف با عید باشد (که حرام است در آن روز بگیرد) سواء علم.. یعنی فرق نمی‌کند چه اینکه در ابتداء شروع به روزه‌ها می‌دانسته که روز عید بعد از آن دو روز واقع می‌شود یا اینکه نمی‌دانسته (و به عبارت دیگر چه اینکه می‌دانسته روز سوم

مصادف با روز عید می شود یا اینکه نمی دانسته و غافل بوده) فان التتابع .. (این جمله علت است برای استثناء آن سه مورد مذکور) یعنی بدرستی که پی در پی گرفتن ساقط می شود در روزه های باقیمانده در دو مورد اول (که روزه دو ماه و روزه یک ماه باشد) مطلقاً یعنی بدون اینکه بجا آوردن آن روزه های باقیمانده، محدود به وقت معینی باشد (بلکه هر وقت بخواهد می تواند روزه ها را پراکنده بجا آورد) وفي الثالث... یعنی واما در مورد سوم (که سه روز روزه متعه باشد) اتباع در روزه باقیمانده (که روز سوم از آن سه روز است) ساقط می شود (نه مطلقاً بلکه) تا بعد از گذشتن ایام تشریق (یعنی روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم، پس آن یک روز باقیمانده را در ایام تشریق نمی تواند بگیرد چون حرام است و بعد از این روزها، بلافاصله روز چهاردهم باید بگیرد و بیشتر از آن جایز نیست تأخیر اندازد).

(التاسعة: لا يفسد الصيام بمض الخاتم) وشبهه، وأما مص النواة فمكروه، (وزق الطائر، ومضغ الطعام)، وذوق المرق، وكل ما لا يتعدى إلى الحلق.

مسأله نهم - باطل نشدن روزه به مکیدن انگشتر و مانند آن

(التاسع: لا يفسد الصيام بمض... توضیح: به مکیدن انگشتر و مانند آن مثل سنگریزه، روزه باطل نمی‌شود اما مکیدن هسته خرما مکروه است (چون در انگشتر ذرات ریز نیست که به حلق برسد و طعم هم ندارد ولی هسته خرما خالی از طعم نیست و احتمال دارد ذراتی از خرما به آن چسبیده باشد و جدا شده به حلق رود).
بمض الخاتم... در حدیث است عبدالله بن سنان از امام صادق عليه السلام سؤال می‌کند درباره مردی که در ماه رمضان تشنه می‌شود حضرت فرمود باکی نیست به اینکه انگشتر بمکد!

از این حدیث استفاده می‌شود که مکیدن انگشتر تأثیری در رفع عطش دارد و شاید به همین جهت بود وقتی حضرت علی اکبر عليه السلام از میدان برگشت و درخواست آب از پدر بزرگوارش کرد، حضرت سیدالشهداء عليه السلام انگشتر خود را به او داد و فرمود در دهانت بگذار، مرحوم ملاهاشم خراسانی در کتاب «منتخب التواریخ» گوید: محتمل است که نگین انگشتر از جواهراتی بوده که خاصیتش اطفاء نائره عطش باشد چنانچه بعضی همین خاصیت را در لعل بدخشان گفته‌اند.

و مرحوم شیخ الواعظین حاج شیخ جعفر شوشتری در «مجالس المواعظ» می‌فرماید: بعض جواهرات از خواص آنها اینست که چون در دهان گذاشتی آب دهن را جمع می‌کند.

مسأله نهم - باطل نشدن روزه به مکیدن انگشتر و مانند آن ■ ۳۱۹

و شبهه... یعنی و چیزی که شبیه به انگشتر است در اینکه ذرات ریز در آن نباشد و طعم هم نداشته باشد.

وزق الطائر... یعنی و نیز غذا دادن به پرنده با دهان، روزه را باطل نمی‌کند و مضغ الطعام و همچنین جویدن غذا (بدون فروردن آن) باطل نمی‌کند و ذوق المرق و نیز چشیدن آبگوشت و (خلاصه:) هر چیزی که به حلق فرو نمی‌رود، روزه را باطل نمی‌کند.

(ویکره: مباشرة النساء) بغير الجماع، إلا لمن لا يحرك ذلك شهوته.
 (والاكتحال بما فيه مسك)، أو صبر.
 (وإخراج الدم المضعف، ودخول الحمام) المضعف.

آنچه برای روزه دار مکروه است

(ویکره: مباشرة النساء)... توضیح: چند چیز برای روزه دار مکروه است:

۱. مباشرت با زنان به غیر نزدیکی کردن مثل مالیدن بدن به بدن و بوسیدن و بازی کردن (چون احتمال هست که به سبب آن انزال منی گردد و یا تحریک شهوت شود و منجر به مقاربت گردد) مگر برای کسی که مباشرت، شهوت او را تحریک نمی کند مثل پیرمردها (پس برای او مباشرت زنان کراهت ندارد).

۲. والإکتحال... دَم - سرمه کشیدن به دارویی که مشک و یا صبر زرد در آن باشد (که طعم یا بوی آن به حلق می رسد).

مسک برای مسک در طب خواصی ذکر کرده اند از جمله: دیده چشم را نیرو دهد و رطوبت های آن را برمکد و سفیدی نازک چشم را می زداید.

و صبر (به فتح صاد و کسریاء، شارح در کتاب «مسالک» فرموده که بآ آن ساکن قرائت نمی شود مگر در ضرورت شعری) و آن شیریه یا صمغ گیاهی است به رنگ زرد طعمش تلخ، در طب بعنوان مسهل و برای معالجه بیماری کبد و دفع کرم معده و بعضی امراض دیگر استعمال می شود، در صنعت نیز برای رنگ کردن پشم و ابریشم بکار می رود.^۱

ابوعلی سینا در کتاب «قانون» گوید: صبر، افشاره منعقد شده‌ای است به رنگ میانه سرخی و زعفرانی و چندین نوع دارد: اسقوطری، عربی، سمنگانی، بهترین صبر اسقوطری است که آبش چون آب زعفران و بوی مردارد و درخشنده و زود شکن و بدون ریگ باشد. خواص بسیار دارد از جمله: گیرنده و خشکننده بدن و خواب آور است. صبر و شراب را بر سر مانند از ریزش موی جلوگیری است. اگر صبر و روغن گل را بر پیشانی و گیج‌گاه مانند سردرد از بین می‌رود، صبر در علاج قرحه و گری و درد چشم و خارش گوشه چشم و در خشکانیدن رطوبت چشم بسیار نافع است (و بدین جهت آن را مخلوط در سرمه کنند).^۱

۳. و اخراج الدم.. سوم از مکروهات - خون گرفتن (به حجامت کردن و یا رگ زدن و مانند آن) در صورتی که باعث ضعف بدن شود.

۴. و دخول الحمام.. چهارم - رفتن به حمام در صورتی که سبب ضعف بدن شود.

^۱ خلاصه‌ای از ترجمه قانون ابوعلی سینا.

(وشمّ الرياحین وخصوصاً النرجس) بفتح النون فسكون الراء فکسر الجیم، ولا یکره الطیب، بل روی استحبابه للصائم وأنه تحفته.

(والاحتقان بالجامد) فی المشهور. وقیل: یحرم، ویجب به القضاء.

(وجلوس المرأة والخنثی فی الماء)، وقیل: یجب القضاء علیهما به، وهو نادر.

۵. (وشمّ الرياحین.. پنجم - بوئیدن گیاهانی که خوشبو باشند مخصوصاً گل نرگس (که کراهت آن بیشتر است).

ریاحین جمع ریحان است یعنی هر گیاهی که خوشبو باشد النرجس (به فتح نون وسکون راء وکسر جیم، معزّب نرگس است) در روایت کراهت بوئیدن آن تعلیل شده به اینکه آن گیاه اعاجم (یعنی غیر عربها) است زیرا آنها آن گیاه را در وقتی که روزه می‌گرفتند می‌بوئیدند برای جلوگیری از گرسنگی (ویا تشنگی) چنانکه مرحوم کلینی در کتاب «کافی» فرموده است.

وازمرحوم شیخ مفید نقل شده که پادشاهان عجم یک روز معین داشتند که در آن روز روزه می‌گرفتند و در آن روز زیاد نرجس می‌بوئیدند وائمه علیهم‌السلام بجهت مخالفت با آن پادشاهان، نهی از آن کردند. به هر حال معلوم می‌شود آن گیاه تأثیری در تبرید حرارت دارد و شاید به این مناسبت بود که وقتی حضرت ابراهیم را در آتش انداختند وحق تعالی آن را برد و سلام بر او گردانید، خرمن‌های آتش همه ریاحین وگلستان شد واز جمله ریاحین که در آن زمین روئید، گل نرجس بود چنانکه در روایتی که در کتاب «مکارم الاخلاق» نقل کرده وارد شده است که بوئیدن نرگس وروغنش را مالیدن فضائل بسیار دارد و چون حضرت ابراهیم را در آتش انداختند وحق تعالی آتش را بر او

برد و سلام گردانید در میان آتش نرگس برای آن حضرت رویانید و از آن روز نرگس در میان مردم آمد.^۱

در فضیلت گل نرگس نیز حدیثی از رسول اکرم ﷺ وارد شده: نرگس را بیوئید گرچه روزی یک بار باشد، هفته ای یک بار باشد، ماهی یک بار باشد، سالی یک بار، عمری یک بار باشد، زیرا در دل دانه ای از دیوانگی و خوره و پیسی است و بوکردنش آن را از بُن می کند.^۲

ولا یکره الطیب... مکروه نیست بوئیدن عطر بلکه روایت شده استحباب آن برای روزه دار و اینکه آن، تحفه و هدیه روزه دار است و **انه تحفته** در روایت دارد که: **الطیب تحفة الصائم** - در معنای این جمله از حدیث دو احتمال است:

۱. اینکه مستحب است انسان برای روزه دار، عطر را بعنوان تحفه و هدیه ببرد، زیرا در حال روزه که از خوردنی و آشامیدنی محروم است، از عطری می تواند استفاده کند.
۲. اینکه مقصود این است که خداوند، عطر را تحفه به آدم روزه دار داده به اینکه استفاده و لذت بردن از آن را برای روزه دار حلال کرده.

۶. ششم از مکروهات - اماله کردن به چیز جامد (شیاف) است بنا بر قول مشهور، ولی بعضی گفته اند که آن حرام است (وروزه را باطل می کند) و به واسطه آن قضا واجب می شود.

یادآوری می شود که اماله کردن به چیز مایع، روزه را باطل می کند چنانکه سابقاً گذشت.

۷. و **جلوس**.. هفتم از مکروهات - نشستن زن و خنثی در آب است چون مخرج آنها آب به خود می گیرد **الخنثی** یعنی کسی که هم آلت مرد و هم آلت زن دارد و **قیل**

^۱ بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۱۴۷، طبع اول.

^۲ بحار الأنوار، ج ۶۲، ص ۲۹۹.

يجب القضاء.. بعضی از فقهاء گفته‌اند که (نشستن آنها در آب حرام است و روزه را باطل می‌کند پس) واجب می‌شود قضا بر آنها به واسطه نشستن در آب. شارح می‌فرماید: این قول نادر است (یعنی گوینده آن کم است).

(والظاهر أن الخصى الممسوح كذلك)، لمساواته لهما في قرب المنفذ إلى الجوف.
(وبل الثوب على الجسد)، دون بل الجسد بالماء، وجلوس الرجل فيه وإن كان أقوى
تبريدا.

(والظاهر إن الخصى الممسوح... توضيح: مصنف می فرماید: ظاهراً باید گفت که
خواجه‌ای که اصلاً آلت تناسلی ندارد نیز مانند زن و خنثی می‌باشد در اینکه
نشستن او در آب کراهت دارد، چون علت کراهت در زن و خنثی این است که راه
مخرجشان به داخل بدن، نزدیک است و احتمال رفتن آب به داخل هست و همین
علت در خصی ممسوح نیز جاری است.

الخصي الممسوح... خصي به مردی گویند که خایه‌هایش را کشیده باشند
(یعنی خواجه) و در اینجا مقصود آن خواجه‌ای است که ممسوح نیز باشد یعنی آلت
تناسلی نیز نداشته باشد چون مسح در لغت به معنای قطع آمده پس در اینجا
ممسوح یعنی مقطوع الذکر کذلک یعنی کالمرثة والخنثی لمساواته ضمیر به خصی بر
می‌گردد لهما با زن و خنثی منفذ یعنی سوراخ مخرج الجوف داخل بدن.

۸. و بل الثوب على الجسد.. هشتم از مکروهات - خیس کردن لباسی که پوشیده

است اما آب ریختن به بدن و یا نشستن مرد در آب، کراهت ندارد.

اگر کسی گوید که چرا این دو، کراهت ندارند با اینکه بیشتر خنک می‌کنند بدن را
نسبت به خیس بودن لباس.

در جواب گوئیم که: معلوم نشده از روایات که علت کراهت در خیس کردن لباس،
خنک شدن بدن باشد تا شما بگوئید که در آب ریختن به بدن و در نشستن در آب،
بطریق اولی باید مکروه باشد چون رطوبت آنها بیشتر است.

بلکه علت کراهت در آن شاید احتمال نفوذ آب از منافذ بدن به داخل بدن باشد، و معلوم است که احتمال نفوذ آب به داخل بدن به واسطه خیس کردن لباس وجود دارد، بخلاف خیس کردن بدن یا نشستن در آب.

و به این سؤال و جواب مذکور، اشاره کرده شارح به قولش: «وان كان أقوى تبريداً» (یعنی آب ریختن به بدن و نشستن در آب مکروه نیست) هر چند این دو، بیشتر خنک می‌کنند بدن را.

(والهذر) وهو: الکلام بغير فائدة دينية، وكذا استماعه، بل ينبغي أن يصم سمعه وبصره وجوارحه بصومه، إلا بطاعة الله تعالى، من تلاوة القرآن، أو ذكر، أو دعاء.

۹. (والهذر) وهو: الکلام.. نهم از مکروهات - سخن بیهوده گفتن یعنی کلامی که فایده دینی برای او ندارد و همچنین مکروه است گوش دادن به چنین کلام، بلکه سزاوار است که گوش و چشم و سایر اعضایش را نگه بدارد (از محرمات) و آنها را مشغول نکند مگر به طاعت خدا مثل تلاوت قرآن یا ذکر خدا یا دعا.

از حضرت صادق عليه السلام روایت شده: هرگاه روزه گرفتی باید حتماً گوش و چشم تو و پوست تو و موی تو و جمیع اعضای تو روزه دار باشد (از کارهای حرام و هر چیزی که خداوند متعال آن را دوست ندارد) و فرمود: روزی که روزه می‌گیری مانند سایر روزها که روزه نیستی نباشد.

و نیز از آن حضرت روایت شده: روزه نه تنها از خوردن و آشامیدن است بلکه باید که در روز روزه، نگاه دارید زبان خود را از دروغ و بیوشانید دیده‌های خود را از حرام و با یکدیگر نزاع نکنید و حسد مبرید و غیبت نکنید و مجادله نکنید و سوگند دروغ نخورید بلکه سوگند راست نیز نخورید و دشنام ندهید و فحش نگوئید (حتی اگر کسی او را دشنام داد، او دشنام ندهد بلکه به او سلام دهد چون حضرت حق عالی می‌فرماید: **﴿إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾** و ستم نکنید، تا آخر روایت که مفصل است.

یصم.. ظاهراً این کلمه باید به ضم یاء و کسر صاد و تشدید میم قرائت شود که فعل مضارع از باب افعال از ماده - صم - است و صم به معنای سر بند شیشه آمده پس معنای یصم یعنی سر بند بگذارد برای گوش و چشم و سایر اعضایش به واسطه روزه گرفتن (و آنها را مشغول نکند) مگر به طاعت خدا...

(العاشرة: يستحب من الصوم) على الخصوص (أول خميس من الشهر، وآخر خميس منه، وأول أربعاء من العشر الأوسط) فالمواظبة عليها تعدل صوم الدهر، وتذهب بوجع الصدر وهو؛ وسوسته. ويختص باستحباب قضائها لمن فاتته، فإن قضاها في مثلها أحرز، فضيلتهما.

مسأله دهم - روزه های مستحب

- (العاشرة: يستحب من الصوم)... توضیح: شکی نیست در اینکه روزه در تمام روزهای سال (بجز روز عید فطر و قربان) مستحب است و در بین آنها روزهای مخصوصی هست که تأکید بیشتر بر گرفتن روزه، در آن روزها شده و آنها عبارتند از:
۱. روز پنجمشنبه اول از هر ماه.
 ۲. پنجمشنبه آخر از هر ماه.
 ۳. چهارشنبه اول از دهه دوم هر ماه.
 ۴. روزهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه که به نام - ایام البیض - معروف اند.
 ۵. روز تولد پیغمبر اکرم ﷺ که روز هفدهم ربیع الاول است بنا بر قول مشهور امامیه.
 ۶. روز مبعث یعنی روزی که رسول اکرم ﷺ به پیغمبری از جانب خدا مبعوث شد و آن روز ۲۷ رجب است.
 ۷. روز عید غدیر که روز ۱۸ ذی الحجه است و روز عید بزرگ خداست.
 ۸. روز دخوالارض یعنی روزی که زمین از زیر کعبه پهن شد بر روی آب و آن روز ۲۵ ذی القعدة است.

ترجمه و شرح عبارت: **يَسْتَحِبُّ مِنَ الصَّوْمِ...** یعنی مستحب است از بین روزه‌ها (در دوره سال) خصوص چند روز: اولین پنجشنبه از ماه، و آخرین پنجشنبه از ماه (و در روایات تعلیل شده به اینکه در آن دوروز، عمل انسان را به آسمان می‌برند) و اولین چهارشنبه از دهه وسط (و در روایات تعلیل شده به اینکه آن، روزی است که خداوند متعال آتش را در آن خلق فرمود و قرن‌های گذشته را در آن هلاک فرمود، و آن روزی است نحس پس خداوند دوست داشت که بنده از خود، نحوست آن روز را به روزه دفع کند).

والمواظبة عليها... یعنی کسی که مواظبت کند بر آن روزها در هر ماه، ثوابش مساوی است با روزه همه عمر (چون خدا در قرآن می‌فرماید: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾ یک حسنه به ده مقابل ثواب دارد بنابراین روزه پنجشنبه اول چون در دهه اول است ثوابش مساوی ده روز است و روزه چهارشنبه دهه دوم هم ثوابش مساوی ده روز، و روزه پنجشنبه آخر هم مساوی ده روز است پس گرفتن روزه سه روز در یک ماه ثوابش مساوی روزه یک ماه است و وقتی که در هر ماه به آن روزه‌ها مواظبت کند ثواب یک سال را بدست می‌آورد و کسی که آن روزه‌ها را همچنان در همه سال‌ها ادامه دهد ثواب همه عمر روزه گرفتن به او خواهند داد) و **تذهب بؤخر الصدر** یعنی آن روزه‌ها وسوسه سینه را از بین می‌برد **وهو وسوسته** یعنی **وَحَرَ** (به فتح واو و حاء) عبارت از وسوسه سینه است.

وتختص بإستحباب قضائها... توضیح: روزه‌های مستحبی، قضایش مستحب نیست مگر روزه آن سه روز که اگر کسی نتوانست در یک ماه آن را بجا آورد، می‌تواند در ماه دیگر در همان روزها (پنجشنبه اول و آخر و چهارشنبه وسط) قضا کند که اگر قضا کند، هم ثواب اداء و هم ثواب قضا به او می‌دهند یعنی در ماه دیگر همان روزها را به قصد قضای ماه قبل، روزه بگیرد که در این صورت، هم ثواب اداء آن ماه را به او

می دهند و هم ثواب قضای ماه قبل (نظیر اینکه کسی قضای ماه رمضان داشته باشد اگر آن را در روز عید غدیر مثلاً بگیرد، هم ثواب روزه رمضان و هم ثواب روزه عید غدیر به او می دهند).

ترجمه و شرح عبارت: و تختص.. یعنی (در بین روزه های مستحبی) آن سه روز روزه، اختصاص دارد به اینکه قضای آن نیز مستحب است برای کسی که آن روزه ها را (در یک ماه) نتوانست بگیرد اگر آنها را قضا کند در مثل آن روزها (در ماه دیگر) ثواب آن روزه های ماه قبل و ثواب روزه های همان ماهی را که گرفته، بدست می آورد.

(وایام البيض) بحذف الموصوف أي أيام الليالي البيض، وهي: الثالث عشر، والرابع عشر، والخامس عشر من كل شهر، سميت بذلك، لبياض لياليتها أجمع بضوء القمر، هذا بحسب اللغة. وروي عن النبي ﷺ أن آدم عليه السلام لما أصابته الخطيئة اسود لونه فألهم صوم هذه الأيام فابيض بكل يوم ثلثه فسميت بيضا لذلك، وعلى هذا فالكلام جار على ظاهره من غير حذف. (ومولد النبي ﷺ)، وهو عندنا سابع عشر شهر ربيع الأول على المشهور، (ومبعثه ويوم الغدير والدحو) للأرض أي: بسطها من تحت الكعبة وهو الخامس والعشرون من ذي القعدة.

(وایام البيض) بحذف.. یعنی وروزه ایام البيض. شارح می فرماید که: در جمله - ایام البيض - یک موصوفی در تقدیر می باشد که «البيض» صفت آن می باشد نه صفت ایام، و تقدیر کلام چنین است: ایام الیالی البيض (یعنی روزهای شب های روشن) و آن روزهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هرامه است سمیت بذلك... شارح برای نامیدن آن روزها به - بیض - دو جهت ذکر می کند: یکی از نظر لغت، و دیگری از نظر حدیث.

اما از نظر لغت، جهتش این است که چون شب های آن سه روز، به واسطه نور مهتاب از اول شب تا آخر، روشن و درخشان است، زیرا در آن شب ها، ماه در اول شب طلوع می کند و تا طلوع فجر در آسمان باقی است.

و اما از نظر حدیث: روایت شده از رسول اکرم ﷺ که وقتی حضرت آدم مبتلا به آن خطیئه (خوردن از درخت گندم) شد، رنگش تیره گشت پس به وی الهام شد که آن سه روز را روزه بگیرد، هر روزی که روزه می گرفت، یک سوّم بدنش سفید می شد، بدین جهت آن روزها را سفید نامیدند.

شارح می فرماید: بنابراین حدیث، کلمه - البيض - صفت ایام خواهد بود و موصوفی در تقدیر گرفته نمی شود و اضافه ایام به - البيض - اضافه موصوف به صفت

می شود یعنی تقدیر عبارت، «الایّام البیض» است مثل اضافه مسجد الجامع که در اصل المسجد الجامع است.

ناگفته نماند که بنابراین گرچه موصوفی در تقدیر نمی باشد ولی کلام، مجاز خواهد بود، زیرا البیض صفت ایام می شود به اعتبار آنچه که در آن روزها واقع شده که سفید شدن بدن حضرت آدم باشد.

ترجمه و شرح عبارت: سَمَّیتَ بِذَٰلِكَ.. عرب هر سه شب از ماه را به یک نام، نامیده اند و آن سه شب را - لیالی بیض - نامیده اند بدان جهت مذکور در عبارت شارح لیالیها جُمع.. کلمه - جُمع - تأکید است برای - لیالیها - یعنی تمام ساعات آن شب ها (از اول شب تا آخر شب) و هذا بحسب اللغة یعنی این وجه تسمیه ای که گفته شد به حسب لغت و آنچه اهل لغت گفته اند، می باشد و روی عن النبی.. از اینجا شروع می کند به بیان وجه تسمیه آن ایام، به حسب شرع و آنچه در حدیث آمده. و آن حدیث از مرحوم صدوق در کتاب «علل الشرایع» نقل شده و علی هذا.. یعنی بنابراین حدیث پس جمله - ایام البیض - جاری بر ظاهر است بدون اینکه چیزی در آن حذف شده باشد (بخلاف وجه اول که در آن موصوفی حذف شده است) من غیر حذف بیان است برای «جار علی ظاهره» یعنی جاری بودن بر ظاهر به این معنی که چیزی در آن کلام، حذف نشده است.

و مولد النبی ﷺ.. یعنی و روز تولد حضرت پیغمبر ﷺ (روزه اش مستحب است) و آن پیش ما امامیه (چون نزد اهل سنت، روز دوازدهم ربیع است) روز هفدهم ماه ربیع الاول است علی المشهور یعنی بنابر مشهور امامیه چون بعضی از امامیه مثل مرحوم کلینی در کتاب «کافی» موافق اهل سنت روز دوازدهم را معتقد شده (و مبعثه)

^۱ رجوع شود به «بحار الانوار» علامه مجلسی ج ۱۱، ص ۱۷۰، ح ۱۸ و نیز ج ۹۷، ح ۱۵.

یعنی وروز مبعث پیغمبر (روزه اش مستحب است) و نیز روز عید غدیر، وروز دحو زمین یعنی روز پهن شدن از زیر کعبه و آن روز ۲۵ از ماه ذی القعدة است. (خداوند متعال در قرآن می فرماید: «وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا»^۱ یعنی زمین را بعد از آفریدن آسمان بگستردها جهت آرام گرفتن خلائق در آن، اکثر علماء برآنند که آفرینش زمین پیش از خلق آسمان است و گستردها آن بعد از آن، چنانکه در روایت آمده است که خداوند زمین را آفرید و همه را در زیر کعبه جمع کرد و بعد از آن آسمان را بیافرید و جبرئیل را فرمود تا زمین را از زیر خانه کعبه بگستردها چنانکه جامه مهم پیچیده را بگسترانند).

^۱سوره نازعات، آیه ۳۰.

(وعرفه لمن لا يضعفه عن الدعاء) الذي هو عازم عليه في ذلك اليوم كمية وكيفية. ويستفاد منه أن الدعاء في ذلك اليوم أفضل من الصوم (مع تحقق الهلال)، فلو حصل في أوله التباس، لغيم، أو غيره كره صومه، لئلا يقع في صوم العيد.

۹. (وعرفه لمن... توضيح: روز عرفه که روز ۹ ذی الحججه است روزهاش مستحب است، واستحباب روزه در این روز، مشروط به دو شرط است:

اول: اینکه روزه باعث ضعف و سستی وی از دعا کردن و یا خواندن آن دعایی که در آن روز می خواهد بخواند نشود نه از حیث مقدار دعا و نه از حیث کیفیت خواندن یعنی سست نشود از دعا بطوری که از مقدار آن و یا از کیفیت خواندن آن کم کند چون وقتی انسان گرسنه یا تشنه شد خشوع و خضوع که روح عبادت است برای او حاصل نمی شود.

دوم: اینکه اول ماه ذی الحججه برای او ثابت شده باشد پس اگر به واسطه ابری بودن هوا مثلاً، اول ماه مشکوک باشد و احتمال اول ماه در روز قبل آن داده شود، مکروه است گرفتن روزه آن روز زیرا ممکن است آن روز در واقع عید قربان (روز دهم) بوده باشد و روزه در روز عید، حرام است پس بجهت احتمال مصادف شدن با عید در واقع، روزه آن روز مکروه شده یعنی ثواب آن کمتر است.

۱۰. روز مباحه که روز ۲۴ ذی الحججه است و بعضی روز ۲۵ آن ماه را معتقدند.

۱۱. روز پنجشنبه و جمعه در هر هفته.

۱۲. شش روزی در پی، از ماه شوال بلافاصله بعد از روز عید فطر.

۱۳. روز اول ماه ذی الحججه.

۱۴. تمام ماه رجب که منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و تمام آن را آن

حضرت روزه می گرفت.

۱۵. تمام ماه شعبان که آن ماه حضرت رسول ﷺ است و آن حضرت آن را روزه می گرفت.

ترجمه و شرح عبارت: و عرفة... یعنی وروز عرفه (روزه اش مستحب است که روز نهم ماه ذی الحجه است).

(عرفه و عرفات اسم موضعی است در مکه معظمه و آن را عرفه بجهت آن گویند که ملاقات حضرت آدم عليه السلام و حواء بعد از مفارقت، در آن موضع واقع شده و یکدیگر را بشناختند. یا بجهت آنکه جبرئیل عليه السلام آن موضع را به ابراهیم نشان داده و معرفی کرده بود و چون حضرت خلیل عليه السلام به آن موضع رسید آن را بشناخت و این روز را عرفه گویند چون در این روز حضرت ابراهیم عليه السلام تعبیر خواب خود را شناخت) لمن لا يضعفه... یعنی روزه آن روز مستحب است برای کسی که روزه ضعیف نکند او را از دعایی که وی قصد آن را در آن روز دارد کمیۀ و کیفیۀ یعنی نه از نظر مقدار دعا او را سست و ضعیف کند (یعنی از آن مقدار دعایی که بناست بخواند کم نکند) و نه از نظر کیفیت دعا او را سست کند (یعنی از نظر حال خواندن دعا که به حال خشوع و تضرع باشد کم نکند) و استفاده منه شارح می فرماید از آن شرط مذکور - که موجب ضعف از دعا نشود - استفاده می شود که دعا کردن در آن روز افضل از روزه آن روز است مع تحقق الهلال (این شرط دوم استحباب روزه عرفه است) یعنی اول ماه ثابت شده باشد پس اگر در اول آن اشتباهی بود بجهت ابری بودن هوا یا جهت دیگر، مکروه است روزه آن روز تا اینکه انسان واقع نشود در روزه روز عید قربان (چنانکه سابقاً توضیحش دادیم).

(والمباهلة والخميس والجمعة) في كل أسبوع، (وستة أيام بعد عيد الفطر) بغير فصل متوالية، فمن صامها مع شهر رمضان عدلت صيام السنة. وفي الخبر: أن المواظبة عليها تعدل صوم الدهر، وعلل في بعض الأخبار: بأن الصدقة بعشر أمثالها، فيكون رمضان بعشرة أشهر، والستة بشهرين، وذلك تمام السنة فدوام فعلها كذلك يعدل دهر الصائم.

(والمباهلة... یعنی وروز مباحله (روزه‌اش مستحب است).

علامه مجلسی در کتاب زادالمعاد فرموده: در تعیین روز مباحله میان علماء اختلاف است و اشهر واقوی آن است که روز ۲۴ ذی الحجّه است و بعضی ۲۵ و بعضی ۲۷ و بعضی ۲۱ نیز گفته اند. و سبب فضیلت روز مباحله آن است که چون حضرت رسول ﷺ رسولانی فرستاد بسوی نصارای نجران که اعظم نصارای عرب بودند و ایشان به کتب خود رجوع کردند و اوصاف حضرت رسول ﷺ را در کتب جمیع انبیاء مشاهده کردند، حب دنیا بر اکثر علمایشان غالب شد و ایمان نیاوردند و هفتاد نفر از علمای خود را فرستادند که صفاتی که در کتاب‌های گذشته برای حضرت دیده‌اند مشاهده نمایند و به مدینه داخل شدند و صفات را موافق یافتند و حضرت رسول ﷺ حجت‌های شافی بر ایشان تمام کرد و باز بعضی از ایشان به سبب حب ریاست و اغراض باطله، مضایقه کردند در ایمان آوردن، و حق تعالی این آیه کریمه را فرستاد:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ
 أَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى
 الْكَاذِبِينَ﴾^۱

پس هر که با تو مجادله کند در امر عیسی بعد از آنچه آمده است به سوی تو از علم و برهان، و القا کردی بر ایشان و قبول نکردند پس بگو ای محمد بیائید بخوانیم پسران خود را و پسران شما را و زنان خود را و زنان شما را و جان های خود را و جان های شما را (یعنی آنها را که به منزله جان مایند و آنها که به منزله جان شما میند) پس تضرع کنیم پس بگردانیم لعنت و دوری از رحمت خدا را بر آنها که از ما و شما دروغ گویند.

پس حضرت رسول ﷺ عبايي بردوش مبارک گرفت و حضرت امیر المؤمنین عليه السلام و فاطمه و حسن و حسین «صلوات الله عليهم» را در زیر عبا داخل کرد و گفت: پروردگارا هر پیغمبری را اهل بیتهای خود است که مخصوص ترین خلق بوده اند به او، خداوند اینها اهل بیت منند، پس از ایشان بر طرف کن شک و گناه را و پاک کن ایشان را پاک کردنی، پس جبرئیل نازل شد و این آیه کریمه را در شأن ایشان آورد:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱

نیست جز اینکه اراده دارد حق تعالی که زایل کند از شما اهل بیت بدی و شک را و پاک گرداند شما را از گناهان پاک گردانیدنی.

پس حضرت رسول و علی و فاطمه و حسن و حسین «صلوات الله عليهم» را با خود از مدینه بیرون برد برای مباحله و چون نصاری حقیقت آن حضرت را دانسته بودند و بعد از ایستادن حضرت با آن بزرگواران در مقام مباحله آثار نزول عذاب در زمین و آسمان، ظاهر، و عالم و بزرگ ایشان گفت: به خدا سوگند که من چهره هایی می بینم که اگر دعا کنند که کوهی چند از جا کنده شود، خواهد شد. جرأت نکردند بر مباحله و درخواست مصالحه کردند و قبول کردند که هر سال جزیه (مالیات سرانه) بدهند و

حضرت ایشان را نفرین نکرد و به امر الهی برایشان جزیه قرار داد. و حضرت فرمود به خدا سوگند که هلاک و عذاب آویخته شد بر اهل نجران و اگر مباحله می‌کردم هر آینه همه این جماعت، میمون و خوک می‌شدند و این وادی برایشان آتش می‌شد و سرایت می‌کرد به نجران و همه نصارای نجران می‌سوختند و پیش از آنکه سال تمام شود جمیع نصاری می‌مردند و یک نصرانی بر روی زمین باقی نمی‌ماند. و به این سبب چندین امر بر عالمیان ظاهر شد:

اول

حقیقت آن حضرت، زیرا که اگر اعتماد بر حقیقت خود نمی‌داشت، خود را و عزیزترین اهل خود را در معرض مباحله در نمی‌آورد، و اگر آن جماعت حقیقت آن حضرت برایشان ظاهر نشده بود مباحله می‌کردند و مذلت و خواری جزیه را بر خود قرار نمی‌دادند.

دوم

آنکه ظاهر شد که آل عبا علیهم‌السلام بزرگوارترین خلق بودند نزد آن حضرت که ایشان را در دعا با خود شریک گردانید.

سوم

آنکه ایشان عزیزترین خلق بودند نزد آن حضرت که برای اظهار حقیقت خود ایشان را در معرض نفرین درآورد، زیرا که بسیار است که آدمی خود را به مهالک می‌افکند اما عژه عیال خود را راضی نمی‌شود که در معرض خطر درآورد.

چهارم

آنکه امام حسن و حسین «صلوات الله علیهما» فرزند حقیقی آن حضرتند و رتبه ایشان از سایر صحابه بیشتر بوده است نزد خدا و رسول با آن صغرسن.

پنجم

آنکه حضرت فاطمه «صلوات الله علیها» بهترین زنان بوده و از زوجات و سایر قرابات به آن حضرت اخص واقرب بوده، و منزلت او نزد حق تعالی از همه بیشتر.

ششم

آنکه باتفاق عامه و خاصه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مباحله داخل بود و داخل ابناء و نساء نیست پس باید که داخل آنفسنا باشد و حقیقت در اینجا مراد نمی تواند بود زیرا که اتحاد دونفس محال است پس مراد آن است که اختصاص آن حضرت به حضرت رسول در کمالات و صفات به مرتبه ای بود که بمنزله نفس و جان آن حضرت بود پس هر کمالی که در حضرت رسول بود باید که در آن حضرت باشد به غیر پیغمبری پس باید که افضل باشد از جمیع صحابه و از جمیع پیغمبران به غیر آن حضرت، و باید که مخصوص ترین خلق باشد به آن حضرت و اعز خلق باشد نزد او.

و از جمله اموری که در آن روز واقع شده و موجب فضل آن گردیده، آن است که در این روز حضرت امیر علیه السلام در رکوع نماز، انگشتی خود را به فقیر بخشید و این آیه کریمه نازل شد و امامت آن حضرت بر اصحاب بصیرت هویدا گردید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۱

نیست اولی به امر شما و مالک اختیار شما مگر خدا و رسول او و آنها که ایمان آورده‌اند و نماز را بر پا می‌دارند و چنانچه باید بجا می‌آورند و زکات می‌دهند در رکوع.

و این آیه نص صریح است بر امامت آن حضرت.

بقیه روزه های مستحبی

والخمیس والجمعة.. یعنی وروز پنج‌شنبه و جمعه در هر هفته (روزه‌اش مستحب است) و ستة أيام بعد عيد الفطر... یعنی و شش روز بعد عید فطر (روزه‌اش مستحب است) بی فاصله (یعنی از روز دوم شوال شروع کند) پی در پی کسی که آن شش روز را بگیرد علاوه بر ماه رمضان، ثوابش مساوی با روزه یک سال خواهد بود (یعنی ثواب یک سال روزه به او می‌دهند) و در روایت است که مواظبت بر روزه آن روزها (در تمام سال‌ها) مساوی است با روزه همه عمر (یعنی ثواب همه عمر روزه گرفتن به او خواهند داد) و علت آن در بعضی روایات چنین بیان شده که: صدقه (و هر حسنه ای) ثوابش به ده برابر است (به دلیل آیه: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مَثَلِهَا﴾)^۲ پس روزه رمضان ثوابش برابر ثواب (۳۰۰ روز یعنی) ده ماه خواهد بود و روزه شش روز شوال، ثوابش برابر (شصت روز یعنی) دو ماه خواهد بود پس مجموع آن (ده ماه و دو ماه) یک سال تمام می‌شود پس کسی که آن روزه‌ها را همچنان (در همه سال‌ها)

^۱ سوره مائده، آیه ۵۵.

^۲ سوره انعام، آیه ۱۶۰.

ادامه دهد مساوی است ثوابش با روزه تمام عمر فمّن صامها مع شهر رمضان... این مضمون حدیثی است که مرحوم علامه مجلسی در کتاب «بحار الانوار»^۱ از کتاب «الغارات» حدیثی به سندش نقل کرده از امیرالمؤمنین علیه السلام:

«كتب عليه السلام الى محمد بن أبي بكر: قال النبي ﷺ من صام شهر رمضان ثم صام ستة أيام من شوال فكأنما صام السنة»

وفي الخبر أن المواظبة عليها... این روایت از طریق شیعه نقل نشده، مرحوم ملا محمد تقی مجلسی در «شرح من لایحضره الفقیه» فرموده: استحباب روزه آن روزها بین اهل سنت مشهور است و از طریق آنها روایت شده که هر کسی آن روزها را روزه بگیرد مساوی است با روزه یک عمر، و روایت این است:

«عن أبي أيوب أن رسول الله ﷺ قال: من صام رمضان ثم أتبعه ستاً من شوال كان صيام الدهر»

بأن الصدقة.. احتمال دارد مقصود از صدقه، معنای معروفش باشد و احتمال دارد مقصود روزه باشد مجازاً دهر الصائم در این جمله اشاره است به اینکه الف و لام - الدهر- در حدیث بالا عوض مضاف الیه است که -الصائم- باشد.

^۱ بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۰۸، ح ۹۹.

والتعلیل وإن اقتضى عدم الفرق بین فعلها متوالیة، ومتفرقة بعده بغير فصل، ومتأخرة، إلا أن في بعض الأخبار اعتبار القید، فيكون فضیلة زائدة على القدر. وهو إما تخفيف للتمرین السابق، أو عود إلى العبادة، للربة، ودفع احتمال السأم. (وأول ذي الحجة) وهو مولد إبراهيم الخليل عليه السلام وباقي العشر غير المستثنى، (ورجب كله، وشعبان كله).

والتعلیل وإن اقتضى... توضیح: شارح می فرماید که آن علت مذکور در بعضی اخبار، هر چند اقتضا دارد که فرقی نباشد در انجام شش روزین اینکه پی در پی باشد یا پراکنده، ونیز فرقی نباشد بین اینکه بلافاصله بعد از عید باشد (چه پی در پی و چه پراکنده مثل اینکه یک روزش را بعد عید بگیرد وباقی را پراکنده) و یا اینکه به فاصله باشد (چه پی در پی - مثلاً از دهم شوال شروع کند تا شانزدهم آن ماه - و چه پراکنده، مثلاً از دهم شروع کند و تا آخر ماه متفرق بگیرد).

خلاصه اینکه آن علت اقتضا دارد فرقی نباشد بین آنچه ذکر شد ولی در بعضی روایات، قید و شرط شده است که بلافاصله بعد از عید آن هم پی در پی باشد (ولذا شارح آن قید را بعد از عبارت مصتف افزودند: بغير فصل متوالیة) پس این یک فضیلت دیگری خواهد بود اضافه بر ثواب معین شده برای شش روز (که ثواب روزه همه عمر بود).

ترجمه و شرح عبارت: والتعلیل.. یعنی تعلیل مذکور، هر چند اقتضا می کند که فرقی نباشد بین اینکه انجام آن روزه ها پی در پی باشد یا پراکنده، بعد از عید فطر بلافاصله باشد یا متأخر و با فاصله از عید باشد. ولی در بعض اخبار آن قید (یعنی بی فاصله و پی در پی بودن) را شرط دانسته (چون در آن روایتی که اهل سنت از پیغمبر نقل کرده اند که ما در بالا ذکرش نمودیم، کلمه - أتبعه - دارد و این کلمه می فهماند که پی در پی بدون فاصله از عید باشد) فیکون فضیلة زائدة... یعنی (وقتی که مقتضای

تعلیلی که در بعضی اخبار آمده این بود که روزه شش روز هر چند پراکنده و با فاصله از روز عید باشد - ثواب روزه همه عمر را دارد) پس پی درپی گرفتن بلافاصله، ثواب دیگری علاوه بر ثواب معین شده (که ثواب روزه همه عمر باشد) خواهد بود فیکون ضمیر مقدر به - اعتبار قید - برمی گردد.

و هو اما تخفیف للتمرین... توضیح: شارح برای اعتبار آن قید، و حکم به اینکه آن شش روز بلافاصله بعد عید و پی درپی باشد، دو حکمت ذکر می کند:

۱. اینکه آن، یک تخفیفی است برای روزه دار زیرا وقتی که در ماه رمضان روزه گرفته، نفس او عادت و تمرین کرده برگرفتن روزه، فلذا گرفتن آن شش روز برایش آسان می شود و دشوار نخواهد بود ولی اگر آن روزها را بخواهد به فاصله چند روز بعد از عید بگیرد و یا بخواهد پراکنده بگیرد، در این صورت گرفتن آن روزه ها چه بسا سنگین بر او بیاید، زیرا تمرین و عادت که به روزه ماه رمضان برای او حاصل شده، دیگر در اثر فاصله افتادن و یا پراکنده گرفتن آن، از بین می رود و لذا برای او دشوار می آید.

۲. اینکه حکمت آن این باشد که روزه دار، دوباره بسوی عبادت برگشته برای اینکه (با پی درپی گرفتن روزه ها بلافاصله بعد عید) عملاً اظهار رغبت در عبادت خداوند کند و بفهماند که از روزه های ماه رمضان بستوه نیامده.

ناگفته نماند که بعضی از محشین احتمال داده اند که ضمیر - وهو - به اصل استحباب روزه شش روز برمی گردد و شارح می خواهد حکمت استحباب آن روزه ها را بیان کند.

ترجمه و شرح عبارت: و هو یعنی اعتبار آن قید، یا تخفیفی است (برای روزه دار للتمرین السابق (این جمله علت است برای تخفیف) یعنی زیرا پیش از آن (در ماه رمضان) عادت برگرفتن روزه کرده او عود (عطف است برا - تخفیف - و این بیان حکمت دوم است) یعنی و یا اینکه: بلافاصله و پی درپی گرفتن آن روزه ها، برگشتن

روزه دار است بسوی عبادت برای اینکه اظهار میل و رغبت (در عبادت خدا) کند و با آن عملش دفع نماید احتمال بستوه آمدن و ملول گشتن (از آن عبادت) را.

(و اَوَّل ذِي الْحِجَّةِ) ... یعنی و روز اول ماه ذی الحجّه (روزه اش نیز مستحب است) و آن روز تولد حضرت ابراهیم خلیل عليه السلام و باقی العَشر غيرالمستثنى و نیز مستحب است روزه بقیه دهه اول (در آن ماه) بجز روزی که استثناست (یعنی روز عید قربان که روزه اش حرام است).

و رجب کله و شعبان کله ... یعنی و تمام ماه رجب و تمام ماه شعبان (روزه اش مستحب است).

(الحادیة عشر: يستحب الإمساك) بالنية، لأنها عبادة (في المسافر والمريض بزوال
عذرهما بعد تناول) وإن كان قبل الزوال، (أو بعد الزوال) وإن كان قبل تناول.

مسأله یازدهم - استحباب امساک برای مسافر و مریض

(الحادیة عشر: يستحب الإمساك)... توضیح: مسافر وقتی از سفر برگشت و مریض
وقتی که خوب شد، اگر چنانچه قبل از برطرف شدن عذرشان چیزی در روز ماه
رمضان خورده باشند، مستحب است با قصد قربت در باقی روز از چیزهایی که روزه
را باطل می‌کند خودداری کنند هر چند پیش از ظهر عذرشان برطرف شده باشد. و
این از باب و ادب احترام روزه ماه رمضان است گرچه روزه حساب نمی‌شود.
و همچنین اگر چیزی نخورده باشند و بعد از ظهر عذرشان برطرف شده باشد
مستحب است امساک کنند پس استحباب امساک، فقط در جایی است که یا
چیزی خورده باشد و یا بعد از ظهر باشد و اما اگر چیزی نخورده باشند و پیش از ظهر
عذرشان برطرف شده باشد واجب است قصد روزه کنند و روزه بگیرند چنانکه
سابقاً مسأله‌اش گذشت.

ترجمه و شرح عبارت: **يستحب الامساک**.. یعنی مستحب است خودداری
کردن (از انجام مفطرات در باقی روز، بجهت احترام و ادب روزه) با نیت و قصد قربت،
زیرا آن امساک (گرچه روزه نامیده نمی‌شود ولی) عبادت است (و هر عبادتی در
صورتی ثواب دارد که با نیت باشد) **بزوال عذرهما** یعنی به برطرف شدن عذرشان
(یعنی مسافر از سفر برگردد و مریض بهبودی یابد در اثناء روز بعد تناول... یعنی
مستحب است امساک برای آنها در دو صورت: یکی) در صورتی که چیزی خورده
باشند (قبل از برطرف شدن عذرشان در آن روز) هر چند برطرف شدن عذر پیش از

زوال آفتاب (یعنی پیش از ظهر) باشد أو بعد الزوال... (این صورت دوّم است) یعنی
ویا اینکه برطرف شدن عذر بعد از ظهر باشد هر چند پیش از خوردن باشد.

ویجوز للمسافر التناول قبل بلوغ محل الترخص وإن علم بوصوله قبله فيكون إيجاب الصوم منوطاً باختیاره، كما يتخير بين نية المقام المسوغة للصوم، وعدمها.

(و) كذا يستحب الإمساك (لكل من سلف من ذوي الأعدار) التي (تزول في أثناء النهار) مطلقاً، كذات الدم، والصبی، والمجنون، والمغمى عليه، والكافر يسلم.

ویجوز للمسافر... توضیح: اگر مسافر می داند قبل از ظهر به وطنش می رسد، می تواند در راه قبل از رسیدن به حدّ ترخص، چیزی بخورد، و واجب نیست چیزی نخورد تا به شهر برسد که واجب شود گرفتن روزه بر او پس در آن صورت، واجب شدن روزه بر او بدست خود اوست که اگر خواست در بین راه چیزی نخورد و وقتی به شهر رسید چون قبل از ظهر رسیده باید امساک کند و روزه بگیرد و اگر خواست در بین راه چیزی بخورد که وقتی به شهر رسید واجب نیست روزه بگیرد بلکه مستحب است چنانکه دانسته شد.

یادآوری می شود که میزان در رسیدن به وطن همان رسیدن به محل ترخص است که اذان شهر از آن محل شنیده می شود و دیوار شهر دیده می شود.

ترجمه و شرح عبارت: ویجوز.. یعنی جایز است برای مسافر اینکه چیزی بخورد قبل از رسیدن به (شهرش که میزان در رسیدن به شهر، رسیدن به) محل ترخص است (یعنی جایی که دیوار شهر از آنجا دیده می شود و اذان شهر شنیده می شود) هر چند بداند قبل از زوال به آن محل خواهد رسید پس واجب ساختن روزه (هر خود) بستگی به اختیار خود مسافر دارد (که اگر در راه چیزی نخورد و قبل از ظهر به شهرش رسید، واجب است در باقی روز قصد روزه کند و روزه اش را بگیرد، و اگر در راه چیزی خورد هر چند قبل از ظهر به شهرش رسید واجب نیست قصد روزه در باقی روز کند. آری مستحب است چنانکه در بالا گفته شد).

کما یتخیر بین... توضیح: (شارح در اینجا تشبیهی می‌کند تا مسأله اختیار در صورت مذکوره را روشن سازد) می‌فرماید: همانطور که مسافر (اگر بتواند در محلی ده روز قصد اقامت کند و روزه بگیرد) اختیار با اوست می‌خواهد قصد (ده روز) اقامت کند که با آن قصد می‌شود روزه بگیرد (بلکه واجب است بگیرد) یا اینکه قصد اقامت کند (وروزه‌اش را بخورد) **المسوّغة** صفت نیت مقام است یعنی جایزکننده **عدمها** یعنی و بین عدم آن نیت **و کذا یتستحب الامساك..** یعنی و نیز مستحب است امساک نمودن (در باقی روز) برای هرکسی از کسانی که سابقاً نامبرده شدند که صاحبان عذرند (و به واسطه عذر نتوانسته‌اند روزه بگیرند) چنانچه عذرهایشان در اثناء روز رمضان برطرف شود **مطلقاً** چه اینکه عذر آنها پیش از ظهر برطرف شود و چه بعد از ظهر، و چه اینکه چیزی خورده باشند یا نخورده باشند **کذات الدم** مثل زنی که صاحب خون (حیض یا نفاس) بوده (پاک شود در وسط روز) و مثل بچه (بالغ شود در وسط روز) و دیوانه (خوب شود) و بی هوش (به هوش آید) و کافر، مسلمان شود (پس بر همه این افراد نامبرده مستحب است در باقی روز، خود داری از مفطرات نمایند).

(الثانية عشر: لا يصوم الضيف بدون إذن مضيفه) وإن جاء نهارا ما لم تزل الشمس. مع احتمالها مطلقا، عملا بإطلاق النص، (وقيل: بالعكس أيضا) وهو مروى لكن قل من ذكره.

مسأله دوازدهم - روزه میهمان و همسر و بنده و فرزند

(الثانية عشر: لا يصوم الضيف... توضیح: میهمان، روزه مستحبی بی اذن صاحب خانه نگیرد و اگر بگیرد مکروه است، چه میهمانی باشد که روز قبل وارد شده و روز بعدی را بخواهد در منزل صاحب خانه روزه بگیرد و چه میهمانی که روزه دار بوده و در اثناء روز قبل از ظهر وارد بر میزبان شود پس بر او مکروه است روزه اش را بی اذن صاحب خانه ادامه دهد (وجهت کراهت این است که مبادا صاحب خانه غذا برای او درست کند و غذا ضایع و فاسد گردد چنانکه در روایت وارد شده). و بعضی از فقهاء، عکس آن مسأله را هم گفته اند یعنی میزبان بدون اذن میهمان روزه مستحب نگیرد (بجهت اینکه مبادا میهمان به سبب روزه صاحبخانه، شرم کند و غذا نخورد چنانکه در روایت آمده) بنابراین اگر کسی روزه دار بود و میهمانی بر او وارد شد، ادامه دادن روزه بی اذن میهمان مکروه است.

ترجمه و شرح عبارت: لا يصوم... یعنی میهمان بی اذن میزبان روزه (مستحبی) نگیرد (و اگر بگیرد مکروه است چنانکه شارح بعداً خواهد فرمود) هر چند میهمانی باشد که در اثناء روز وارد شده آن وقتی که هنوز زوال آفتاب نشده (یعنی قبل از ظهر وارد شود پس در این صورت بی اذن میزبان، در باقی روز روزه اش را ادامه ندهد) ما لم تزل الشمس شارح می خواهد بفرماید که حکم مذکور (یعنی اعتبار اذن میزبان) در صورتی است که میهمان قبل از ظهر وارد شود پس بنابراین اگر بعد از ظهر وارد شود،

اذن صاحب خانه معتبر نیست مع احتمالاً مطلقاً شارح احتمال می دهد که اذن میزبان حتی در صورتی که میهمان روزه دار بعد از زوال شمس نیز وارد شود، معتبر باشد چون روایت، مطلق است و در آن تقيید به قبل از زوال شمس نشده احتمالاً یعنی احتمال نگرفتن روزه بی اذن (و اعتبار اذن میزبان) مطلقاً یعنی حتی بعد زوال شمس و قبل بالعکس یعنی گفته شده که عکس مسأله فوق نیز مکروه است (یعنی روزه گرفتن میزبان بدون اذن میهمان) و بر طبق این صورت، روایتی نیز وارد شده ولی کم کسی از فقهاء آن را ذکر کرده است.

ولا المرأة والعبد، بل مطلق المملوك، بدون إذن الزوج والمالك، ولا الولد. وإن نزل، (بدون إذن الوالد) وإن علا، ويحتمل اختصاصه بالأدنى، فإن صام أحدهم بدون إذن كره.

ولا المرأة والعبد... و نیز زن بدون اذن شوهر، و بنده و کنیز بدون اذن ارباب، روزه مستحب نگیرند یعنی اگر بگیرند مکروه است **بل مطلق المملوك** شارح می فرماید: نه تنها عبد بلکه هر مملوکی که شامل کنیز نیز می شود و جهت اینکه مصنف تعبیر به عبد کرده چون در روایت چنین آمده است.

ولا الولد وإن نزل... یعنی و نیز فرزند (گرچه پایین روند یعنی فرزندان با واسطه یعنی نوه و نتیجه) بدون اذن پدر (گرچه بالا رود یعنی پدر بزرگ و پدر پدربزرگ و بالاتر) مکروه است روزه بگیرد و **يحتمل اختصاصه**.. شارح چنانکه ملاحظه نمودید در ابتدا - ولد - در عبارت مصنف را تعمیم داده و شامل فرزندان با واسطه یعنی نوه و نتیجه هم نموده است که آنها بدون اذن پدر بزرگ مکروه است روزه بگیرند. سپس احتمال می دهد که مقصود از - ولد - همان فرزند بدون واسطه یعنی فرزند طبقه اول باشد که بی اذن پدرش مکروه است روزه بگیرد، و معنی عبارت این است که: احتمال دارد - والد - اختصاص داشته باشد به آن والد پایین تر یعنی پدر.

فان صام أحدهم.. (این جمله مربوط می شود به تمام آنچه که از اول مسأله دوازدهم تا اینجا گفته شد) یعنی پس اگر یکی از آن چهار دسته (میهمان، زن، بنده، فرزند) بدون اذن روزه بگیرند مکروه است یعنی توأبش کمتر است.

(در اینجا اگر کسی سؤال کند که تعبیر مصنف - لایصوم - بود، از کجای آن استفاده می شود که گرفتن روزه آنها مکروه است و شاید مقصود مصنف عدم صحت روزه آنها باشد یعنی مقصودش از - لایصوم - این باشد که صحیح نیست روزه آنها بدون اذن.

گوئیم: شارح به قرینه عبارت بعدی مصتّف، آن کراحت را استفاده کرده چون عبارت بعدی مضمونش این است که اگر نهی کند از روزه گرفتن، روزه اش صحیح نیست. پس، از اینکه مصتّف حکم صورت نهی را جداگانه بیان کرده، معلوم می شود که در عبارت قبل مقصودش از - لا یصوم - صحیح نبودن نیست وگرنه اگر مقصود آن بود می بایست حکم صورت نهی و صورت بی اذن بودن را در یک عبارت بیان می نمود و می فرمود: که در هر دو صورت روزه شان صحیح نیست، نه اینکه جداگانه بیان کند).

(والأولى عدم انعقاده مع النهي)، لما روي: من أن الضيف يكون جاهلاً، والولد عاقاً، والزوجة عاصية، والعبد أبقاً وجعله أولى يؤذن بانعقاده.

نهی میزبان و شوهر و پدر و مولی از روزه

(والأولى عدم انعقاده... توضیح: تا اینجا مسأله در صورت اجازه نگرفتن بود و حالا می فرماید اگر چنانچه کسان نامبرده یعنی میزبان و شوهر و پدر و مولی، نهی کنند از گرفتن روزه مستحب، بهتر آن است که بگوئیم روزه آنها صحیح نخواهد بود به دلیل روایتی که شارح مضمونش را نقل می نماید. و آن روایتی است که شیخ صدوق در کتاب «من لایحضر» و کلینی در کافی نقل کرده اند از امام صادق عليه السلام که فرمود: پیغمبر صلى الله عليه وآله فرموده:

«من فقه الضيف أن لا يصوم تطوعاً إلا بإذن صاحبه ومن طاعة المرثة لزوجها أن لا تصوم تطوعاً إلا بإذنه وأمره، ومن صلاح العبد وطاعته ونصيحته لمولاه أن لا يصوم تطوعاً إلا بإذن مولاه، ومن برّ الولد بأبويه أن لا يصوم تطوعاً إلا بإذن أبويه وأمرهما، وإلا كان الضيف جاهلاً وكانت المرأة عاصية وكان العبد فاسقاً عاصياً وكان الولد عاقاً»^۱

از دانش مهمان این است که روزه مستحبی نگیرد مگر به اذن صاحبش یعنی میزبان، و از اطاعت زن برای شوهرش این است که روزه مستحبی نگیرد مگر به اذن و اجازه شوهرش، و از صلاح بنده و اطاعت و خیرخواهی او برای اربابش، این است که روزه مستحبی بی اذن اربابش نگیرد، و از نیکی فرزند به پدر و مادرش این است که روزه مستحبی نگیرد مگر به اذن آنها، و گرنه اگر چنین

^۱ من لایحضر، ج ۲، ص ۱۵۵ و کافی، ج ۴، ص ۱۵۱.

نکنند هر آینه مهمان، جاهل (بحق میزبان و به آدابی که باید رعایت آن را نسبت به میزبان بکنند) محسوب می‌شود وزن، عاصی محسوب می‌گردد و بنده، فاسق و عاصی محسوب می‌شود و فرزند هم عاق والدین به حساب می‌آید).

ترجمه و شرح عبارت: **والاولی...** یعنی بهترین است که بگوئیم: روزه منعقد نمی‌شود در صورت نهی آنها، زیرا روایت شده که مهمان، جاهل محسوب می‌شود و فرزند، عاق و زوجه، عاصی، و بنده در حکم بنده فراری محسوب می‌شود.

(ناگفته نماند که: استدلال شارح به روایت مذکوره، برای مورد نهی، خالی از اشکال نیست، زیرا آن روایت در مورد عدم اذن وارد شده چنانکه در بالا ملاحظه می‌کنید، نه در مورد نهی، ولذا فقهاء نیز در مورد عدم اذن به آن روایت استدلال کرده اند).

والعبد أبقاً.. در دو نسخه از کتاب «من لایحضره الفقیه» که دیده شد کلمه - أبقاً - که شارح نقل کرده وجود ندارد بلکه در آنها کلمه فاسقاً به اضافه کلمه - عاصیا - می‌باشد.

و جعله أولى یؤذن.. مطلب دیگر اینکه مصتف فرموده: بهتر عدم صحت است در صورت نهی، اشاره است به اینکه احتمال صحت نیز داده می‌شود.

ترجمه و شرح: **وجعله یعنی قرار دادن (مصتف) عدم انعقاد روزه در صورت نهی را، اولی، اعلام می‌کند به اینکه (در همان صورت نهی) احتمال (ضعیف نسبت به) انعقاد روزه هست (چون کلمه - اولی - می‌فهماند که احتمال عدم انعقاد می‌چربد نسبت به احتمال انعقاد).**

وفي «الدروس» استتقرب اشتراط إذن الوالد، والزوج والمولى في صحته، والأقوى الكراهة بدون الإذن مطلقا، في غير الزوجة والمملوك، استضعافا لمستند الشرطية، ومأخذ التحريم. أما فيهما فيشترط الإذن، فلا ينعقد بدونه، ولا فرق بين كون الزوج والمولى حاضرين، أو غائبين، ولا بين أن يضعفه عن حق مولاه، وعدمه.

وفي «الدروس» استتقرب اشتراط... توضيح: در مسأله مورد بحث، روی هم رفته شارح سه قول نقل می‌کند:

۱. قول مصنف در این کتاب «لمعه»: وآن چنانکه دانسته شد این است که در صورت عدم اذن، روزه مستحبی مکروه است در همه آن چهار مورد (مهمان، زن، بنده، فرزند) و در صورت نهی، حرام است و صحیح نیست. پس مصنف در صورت نهی فقط، اذن را شرط صحت می‌داند.

۲. قول مصنف در کتاب «دروس» وآن اینکه: اذن را در سه مورد (فرزند، زن، بنده) هم در صورت عدم اذن و هم در صورت نهی، شرط صحت می‌داند پس بدون اذن، حرام است و صحیح نیست.

۳. قول شارح که در مورد فرزند و مهمان، اذن را شرط صحت نمی‌داند بلکه روزه را مکروه می‌داند چه در صورت نهی و چه در صورت عدم اذن.

و اما در مورد زن و بنده، اذن را شرط صحت می‌داند، هم در صورت نهی و هم در صورت عدم اذن.

ترجمه و شرح عبارت: وفي «الدروس»... یعنی مصنف در کتاب «دروس» نزدیک شمرده (یعنی فرموده: الأقرب) اینکه شرط است اذن پدر و شوهر و مولى، در صحت روزه (برای فرزند و زن و بنده، پس بی اذن آنها روزه شان صحیح نخواهد بود) والأقوى الكراهة.. (این نظر شارح است) یعنی اقوى در نظر ما این است که مکروه است بدون

اذن مطلقاً چه با نهی و چه بدون نهی و بی اذن فی غیر الزوجة والمملوک یعنی در غیر این دو مورد، که دو مورد دیگر یعنی فرزند و مهمان باشد.

استضعافاً لمستند... توضیح: آنهایی که اذن را شرط دانسته‌اند استدلال کرده‌اند به روایت هشام بن حکم (که در بالا نقلش نمودیم) و نیز روایت زهری از امام زین العابدین علیه السلام که ما نقلش نکردیم (هرکسی بخواهد رجوع کند به کتاب «خصال» صدوق و نیز کتاب «بحار الأنوار»^۱).

این دو روایت را دلیل آورده‌اند برای اثبات شرطیت اذن و حرمت روزه بدون اذن، شارح هر دو روایت را از نظر سند ضعیف می‌داند چنانکه در کتاب «مسالك» به آن تصریح نموده پس آن دو روایت، اثبات حرمت و شرطیت نمی‌تواند بکند. آری نهایت امر اینکه اثبات کراهت می‌کنند که شارح آن را قبول می‌کند، چون در دلیل کراهت به قاعده تسامح عمل می‌کنند و در اثبات آن، روایت ضعیف السنند هم باشد کافی است و مأخذ التحريم یعنی دلیل تحریم روزه بی اذن أما فیهما.. یعنی و اما در زوجه و مملوک، پس اذن شرط می‌باشد پس صحیح نمی‌باشد روزه بدون اذن.

ولا فرق بین کون... در حکم مذکور، فرقی نیست که شوهر و مولی حاضر باشند یا غایب باشند (ولی بعضی گفته‌اند که در صورتی، اذن شوهر لازم است که حاضر باشد اما در صورت غایب بودنش، بی اذن او صحیح است که زن روزه بگیرد) ولا بین أن یضعفه.. یعنی و نیز فرقی نیست بین اینکه روزه گرفتن بنده سبب ضعف او شود از اینکه انجام وظایف مولایش را انجام دهد یا اینکه چنین نباشد.

^۱ خصال، باب خصال چهل گانه، ح ۲ و بحار الأنوار، ج ۹۶ طبع اول، ص ۲۵۹.

(الثالثة عشرة: يحرم صوم العيدين) مطلقا، (وأيام التشريق) وهي الثلاثة بعد العيد (لمن كان بمنى) ناسكا، أو غير ناسك، (وقيده بعض الأصحاب) وهو العلامة ﷺ (بالناسك) بحج، أو عمرة والنص مطلق، فتقييده يحتاج إلى دليل.

مسأله سیزدهم - روزه های حرام

روزه عیدین و ایام تشریق

(الثالثة عشر: يحرم صوم العيدين)... توضیح: مواردی که روزه در آنها حرام است عبارتند از:

۱. روز عید فطر و عید قربان، چه برای کسی که در منی (ومکه) باشد یا در منی نباشد.

۲. روزهای تشریق و آن سه روز بعد روز عید قربان (یعنی یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه) است و حرمت روزه در این روزها برای کسی است که در منی باشد (فرق نمی کند چه اینکه حاجی باشد که مشغول اعمال حج و عمره است یا غیر حاجی باشد).

و بعضی از فقهاء قید کرده اند که تنها برای حاجی در منی، روزه آن روزها حرام است نه غیر حاجی هر چند در منی باشد. شارح در ردّ این قول می فرماید که روایتی که در این باب است، مطلق می باشد و تقیید به حاجی نشده و آن روایت این است:

«سألت أبا عبد الله عليه السلام عن صيام أيام التشريق، فقال: أما بالأمصار فلا بأس
أما بمنى فلا»^۱

یعنی حضرت فرمود کسی که در شهرهای دیگر غیر منی باشد اشکال ندارد اما
کسی که در منی باشد جایز نیست روزه در آن روزها.

پس همانطوری که ملاحظه می‌کنید در آن روایت تقيید نشده که آنکه در منی
باشد باید حاجی باشد که مشغول مناسک حج و عمره است. پس تقيید کردن آن
روایت، احتیاج به دلیل دیگر دارد که نداریم.

ترجمه و شرح عبارت: یحرم.. یعنی حرام است روزه عید فطر و قربان مطلقاً این
در مقابل آن قیدی است که بعداً برای ایام التّشریق آورده و آن - لمن كان بمنى -
می‌باشد پس معنای مطلقاً این می‌شود که چه در منی باشد و چه در غیر آن از شهرها،
حاجی باشد یا غیر حاجی و ایام التّشریق.. یعنی و نیز حرام است روزه در روزهای
تشریق و آن سه روز بعد از عید قربان است یعنی روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه
ذی الحجه است.

(و در نامیدن آن روزها به تشریق چند وجه گفته شده:

۱. اینکه از - تشریق اللحم - گرفته شده به معنی ریزریز کردن گوشت و در آفتاب
پهن کردن آن جهت خشک کردن، چون فقراء مکه در این روزها گوشت‌های قربانی را
خشک می‌کردند.

۲. از - شرفت الشمس - گرفته شده یعنی طلوع آفتاب چون گوسفندان در آن روزها
قربانی نمی‌شوند مگر بعد از طلوع آفتاب.

^۱ تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۲۹۷.

۳. بعضی گفته اند - تشریق - اسم نماز عید است چون آن را در وقت طلوع آفتاب بجا می آورند و آن سه روز بعد، به تبعیت روز عید، به نام تشریق نامیده شده اند.
۴. بعضی گفته اند تشریق به معنی ایستادن در آفتاب است چون حاجیان بجهت اداء مناسک حج در آن ایام در آفتاب توقف می کنند.
۵. بعضی گفته اند تشریق به معنی سوی مشرق رفتن است چون اکثر حجاج بعد از اداء مناسک حج به جانب مشرق متوجه می شوند).

ولا يحرم صومها على من ليس بمنى إجماعاً وإن أطلق تحريمها في بعض العبارات - كالمصنف في «الدروس» - فهو مراد من قيد.

ولا يحرم صومها على من... توضیح: مصنف در بالا فرمود صوم ایام تشریق، برای کسی که در منی است حرام می باشد. حالا شارح می فرماید ولی برای کسی که در منی نباشد روزه آن روزها حرام نمی باشد به اجماع فقهاء.

بعضی از فقهاء مثل مصنف در کتاب «دروس» بطور مطلق فرموده: روزه آن ایام حرام است و دیگر تقيید به بودن در منی نکرده، شارح می فرماید هر چند آنها تقيید نکرده اند و عبارتشان مطلق است که ظاهرش شامل غیر منی نیز می شود، ولی چون اجماع داریم که در غیر منی، حرام نیست بدین جهت گوئیم که در واقع مقصود آن بعضی فقهاء با مقصود آنهایی که تقيید به منی کرده اند یکی است که حرمت فقط برای آن کسی است که در منی باشد نه در غیر منی.

ترجمه و شرح عبارت: وان أطلق.. کلمه - إن - وصلیه است فهو مراد من قيد... احتمال دارد اشتباهی در قلم شارح رخ داده و می خواسته - من اطلق - بنویسد، سهواً به جای آن، «من قید» نوشته چون ضمیر فهو بر می گردد به تقيید و مناسب عبارت این بود که بفرماید: تقيید به منی، مراد آن کسی است که عبارتش را مطلق آورده.

و شاید هم اشتباه در قلم شارح نشده و مقصود ایشان یکی از این دو معنایی است که ذکر می شود:

۱. اینکه ضمیر - فهو - برگردد به مراد آن بعض فقهاء و این از سیاق عبارت استفاده می شود پس معنی عبارت این می شود که: مراد آن کسی که مطلق گفته، همان مراد کسی است که مقید کرده یعنی مراد هر دو یکی است، نهایت آن کسی که تقيید کرده تصریح به مقصودش کرده ولی آن کسی که مطلق آورده مسامحه کرده بجهت اینکه

دیده مطلب واضح است احتیاج به تصریح ندارد، و یا بجهت دیگری که شارح بعد از این ذکر کرده بقولش - و ربما لحظ المطلق....

۲. اینکه ضمیر - فهو - برگردد به عدم حرمت برای کسی که در منی نیست پس معنی عبارت این می شود که: آن کسی که مثل مصنف در این کتاب، تقیید کرده به بودن در منی، خواسته بفهماند که بر کسی که در منی نیست روزه آن روزها حرام نمی باشد (چنانکه اجماع فقهاء بر آن بود) چون چه بسا ممکن است انسان در کلامش قیدی بیاورد و یقین نداشته باشد که نقیض آن قید، حکم مذکور را ندارد یعنی مثلاً مصنف که فرموده کسی که در منی باشد روزه آن روزها بر او حرام است - چه بسا یقین ندارد که کسی که در منی نیست، آن روزه بر او حرام نباشد بلکه تردید در آن داشته باشد بدین جهت شارح می فرماید که وقتی اجماع بر عدم حرمت در غیر منی داشتیم می توانیم بگوئیم که قطعاً همین، مراد آن کسی است (مثل مصنف) که تقیید کرده حرمت را به بودن در منی، بقرینه اجماع فقهاء در غیر منی، و تردیدی در اینکه مقصود مصنف آن باشد نیست.

وربما لحظ المطلق أن جمعها كاف عن تقييد كونها بمنى، لأن أقل الجمع ثلاثة، وأيام التشريق لا تكون ثلاثة إلا بمنى، فإنها في غيرها يومان لا غير. وهو لطيف.

وربما لحظ المطلق... قبل از توضیح، مقدمه ای ذکر کنیم و آن اینکه یکی از اعمالی که در حج تمتع، واجب است اعمال منی می باشد و در منی سه عمل واجب است که یکی قربانی کشتن است و آن را به عربی - هَدْيٍ - گویند. باید آن را در روز عید در منی بکشد، جای دیگر و روز دیگر کافی نیست.

علاوه بر آن، یک قربانی دیگری مستحب می باشد (چه برای حاجی که مشغول اعمال حج است و چه برای غیر حاجی که در شهرهای دیگر باشد) و به آن - أَضْحِيَّةٌ - گویند. و وقت آن اگر در منی باشد، از روز عید تا سه روز بعد از عید (یازدهم و دوازدهم و سیزدهم) است یعنی استحباب کشتن آن قربانی تا آن سه روز بعد عید می باشد، و اما اگر در غیر منی، باشد وقت آن از روز عید تا دو روز بعد از عید است.

و نیز یکی از مستحبات در ایام تشریق، تکبیرات مخصوصی است که بعد از پانزده نماز یومیة بگوید، که اول شروع به تکبیرات بعد نماز ظهر از روز عید قربان است و آخر آن بعد نماز صبح از روز سیزدهم است. این برای حاجی که در منی مشغول اعمال حج می باشد. و اما کسی که در شهرهای دیگر است بعد از ده نماز بگوید که اول آن بعد نماز ظهر از عید قربان است و آخر آن بعد نماز صبح از روز دوازدهم است. و صورت آن تکبیرات در کتاب الصلاة گذشت.

خلاصه اینکه: ایام تشریق به اعتبار أَضْحِيَّةِ (قربانی مستحب) و به اعتبار تکبیرهای مستحب بعد از نماز، در منی سه روز است و در غیر منی دو روز است.

بعد از این مقدمه می پردازیم به توضیح کلام شارح، گوئیم که ایشان توجیهی ذکر می کند برای عبارت کسانی که مطلق آورده اند و تقييد به منی در کلامشان نکرده اند، و حاصل آن توجیه این است که می فرماید اگرچه آنها صریحاً آن قید را در کلامشان ذکر

نکرده‌اند ولی در عبارت چیزی هست که آن قید را می‌فهماند چون تعبیری که دارند چنین است «یحرم صوم ایام التشریق» ایام جمع یوم است و می‌دانیم اقل افراد جمع، سه است و ایام تشریق هم (چنانکه در مقدمه معلوم شد) برای کسی که در منی است سه روز می‌باشد، و برای کسی که در غیر منی است دو روز است پس، از تعبیر به - ایام - که جمع است، آن قید (یعنی بودن در منی) فهمیده می‌شود و دیگر احتیاجی نیست تصریح به آن قید بشود. و این وجه لطیف و نکته ظریفی است که فهم آن احتیاج به دقت دارد.

ترجمه و شرح عبارت: **و ربما لحظ المطلق...** (کلمه مطلق بضم میم و کسر لام، اسم فاعل از ماده - اطلق - است) یعنی وجه بسا ممکن است آن کسی که (عبارتش را) مطلق آورده ملاحظه این معنی را کرده که جمع آوردن - ایام - کفایت می‌کند از اینکه قید - بودن در منی - آورده شود، چون کمترین افراد جمع، سه است و ایام تشریق هم آن وقتی سه روز است که در منی باشد، زیرا آن ایام در غیر منی دو روز است نه بیشتر و هو لطیف یعنی این وجهی که گفته شد (از ربما لحظ المطلق تا اینجا) لطیف و دقیقی است.

(و صوم يوم الشك) وهو يوم الثلاثين من شعبان إذا تحدث الناس برؤية الهلال، أو شهد به من لا يثبت بقوله (بنية الفرض) المعهود وهو رمضان وإن ظهر كونه منه، للنهي، أما لو نواه واجبا عن غيره - كالقضاء والنذر - لم يحرم وأجزأ عن رمضان، وأما بنية النفل فمستحب عندنا وإن لم يصم قبله، (ولو صامه بنية النفل أجزأ إن ظهر كونه من رمضان)، وكذا كل واجب معين فعل بنية الندب، مع عدم علمه، وفاقا للمصنف في «الدروس».

روزه يوم الشك

(و صوم يوم الشك)... توضیح: سوم از روزه‌های حرام - روزه يوم الشك است و آن روزی است که از ماه شعبان است که شك در دیدن هلال رمضان در آن روز حاصل شود به واسطه اینکه در بین مردم، گفتگوست که در شب آن روز ماه دیده شده ولی کسی شهادت به دیدن آن ندهد، و یا کسی شهادت به آن بدهد اما بجهت یک نفر بودن شاهد و یا عادل نبودنش، اول ماه ثابت نمی‌شود و خلاصه اینکه در نتیجه، آن روز مشکوک می‌ماند که آیا آخر شعبان است یا اول رمضان.

اگر این روز به قصد روزه واجب اول رمضان گرفته شود حرام است و صحیح نیست هر چند بعداً معلوم شود که اول ماه بوده، چون در روایات نهی از روزه آن روز شده و در علم اصول ثابت شده که نهی در عبادات موجب بطلان است پس باید قضای آن را بجا آورد.

و اگر آن روز را به نیت روزه واجب دیگری غیر رمضان مثل روزه قضا یا روزه نذری، بگیرد حرام نیست و اگر چنانچه بعداً معلوم شود که آن روز اول رمضان بوده، کفایت از رمضان می‌کند و از رمضان محسوب می‌شود پس قضای آن لازم نیست.

و نیز جایز است آن روز را به نیت روزه مستحب آخر شعبان بگیرد (چون روزه شعبان مستحب است) و اگر چنانچه بعداً معلوم شود که آن روز اول رمضان بوده، کفایت از رمضان می‌کند و به حساب رمضان نوشته می‌شود پس قضای آن واجب نیست.

ترجمه و شرح عبارت: **وصوم...** یعنی و (حرام است) روزه روز شک و آن روز سی‌ام از ماه شعبان است آن وقتی که مردم گفتگو کنند به اینکه (در شب آن روز) ماه دیده شده (اما کسی از آنها شهادت به دیدن هلال ندهد) و یا شهادت بدهد به هلال، کسی که بقول او هلال ثابت نمی‌شود (چون یک نفر است و یا دو نفر غیر عادل هستند) **بنية الفرض..** یعنی روزه یوم الشک آن وقتی حرام است که به نیت روزه واجب معهود یعنی رمضان، بگیرد هر چند بعداً کشف شود که آن روز، از رمضان بوده **للهي** این، دلیل حرمت روزه آن روز است **اما لو نواه واجباً..** یعنی اما اگر آن روز را نیت روزه واجب از غیر رمضان کند مثل روزه قضا یا نذر، در این صورت حرام نیست (و صحیح است) و (اگر کشف شود آن روز، اول رمضان بوده، پس روزه‌ای که گرفته) کفایت از رمضان می‌کند **و اما بنية النفل..** یعنی و اما (روزه آن روز) به نیت استحباب پس مستحب است پیش ما امامیه هر چند قبل آن روز (از روزهای قبل) را روزه نگرفته باشد (ولی بعضی گفته‌اند که اگر هوا صاف باشد و روزهای قبل روزه نگرفته باشد، مکروه است روزه آن روز) **ولو صامه بنية النفل...** یعنی اگر آن روز را به نیت استحباب بگیرد، کفایت (از رمضان) می‌کند در صورتی که کشف شود که آن روز از رمضان بوده. **و کذا کل واجب معین...** توضیح: شارح می‌فرماید: اساساً هر عمل واجب معینی را (چه روزه باشد و چه غیر روزه) اگر نمی‌دانست که آن عمل براو واجب است چنانچه آن را به نیت استحباب بجا آورد و سپس معلوم شود که براو واجب بوده، آن عمل کفایت از واجب می‌کند و لازم نیست آن عمل واجب را دوباره بجا آورد.

مثال روزه: مثل اینکه نذر کرده بود در روز جمعه این هفته روزه بگیرد و اتفاقاً در آن روز یادش رفت که روزه آن روز به واسطه نذیر او واجب بوده و آن را به نیت استحباب گرفت، پس بعداً یادش آمد که واجب بوده، در اینجا روزه‌ای که گرفته کفایت از روزه واجب نذری می‌کند و لازم نیست قضای نذر را بجا آورد.

و مثال غیر روزه: مثل اینکه نذر کرد یک پول معینی را صدقه بدهد و بعد از مدتی اشتباهاً آن پول را به نیت صدقه مستحب داد سپس کشف شد که آن پول همان پولی بوده که نذر کرده بود صدقه بدهد، در اینجا آن صدقه‌ای که داده کفایت از صدقه واجب نذری می‌کند و لازم نیست دو مرتبه صدقه بدهد مع عدم علمه یعنی در صورتی که نداند آن عمل براو واجب است (و بعد از انجام آن به نیت استحباب، کشف شود که واجب بوده براو).

(ولو ردّ) نیته يوم الشك - بل يوم الثلاثين مطلقا - بين الوجوب إن كان من رمضان، والندب إن لم يكن (فقولان، أقربهما الإجزاء)، لحصول النية المطابقة للواقع، وضميمة الآخر غير قاده، لأنها غير منافية، ولأنه لو جزم بالندب أجزأ عن رمضان إجماعا، فالضميمة المتردد فيها أدخل في المطلوب.

(ولو ردّ) نیته يوم الشك... توضیح: اگر در یوم الشک، نیت را بطور تردید کند یعنی چنین نیت کند که: اگر آن روز در واقع از رمضان است روزه واجب می‌گیرم و اگر در واقع از شعبان است روزه مستحب می‌گیرم. در اینجا دو قول است: بعضی گفته‌اند آن روزه صحیح است و اگر بعداً کشف شود اول رمضان بوده، کفایت از رمضان می‌کند، و بعضی گفته‌اند: صحیح نیست و اگر کشف شود آن روز اول رمضان بوده باید قضای آن را بجا آورد. مصنف قول اول را اختیار کرده.

دلیل قول اول: دو چیز است:

اول اینکه: نیتی که مطابق با واقع باشد از وی حاصل شده یعنی اگر در واقع آن روز از رمضان بوده، اونیت رمضان کرده و آن شق اول از نیتش باشد که گفته: اگر از رمضان است روزه واجب می‌گیرم.

و شق دیگر نیتش که قصد استحباب باشد ضرری به آن نیت وجوب نمی‌زند چون منافاتی با آن ندارد، زیرا آنکه مطلوب از نیت است و شرعاً خواسته شده همانا بجا آوردن ماهیت روزه است که آن را واقع ساخته، و اما قصد وجه آن روزه یعنی وجوب و یا استحباب آن، خارج از حقیقت روزه است.

دوم اینکه: چنانکه در مسأله قبل گذشت گفته شد که اگر روزه دار بطور جزم، به نیت استحباب روزه آن روز را بجا آورد و بعداً کشف شود اول رمضان بوده، همه فقهاء گفته‌اند روزه آن روز هر چند نیتش مطابق با واقع نبوده کفایت از واقع یعنی روزه رمضان می‌کند پس در مسأله مورد بحث که بطور تردید نیت کرده باید به طریق اولی کفایت از

روزه رمضان کند، زیرا در این صورت، همراه با نیت استحباب، نیت وجوب را هم ضمیمه کرده که این جزء از نیتش، موافق با واقع است پس با ضمیمه نمودن آن نزدیکتر به مطلوب شده که کفایت از روزه واجب رمضان باشد پس بطریق اولی باید کفایت از آن بکند.

دلیل قول دوم را بعداً توضیح می‌دهیم.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو ردّ نيته...** یعنی اگر روزه دار، در نیتش تردید بیندازد در روز شک (یعنی روزی ام شعبان که شک در آن روز حاصل شده در دیدن هلال) **مطلقاً** این کلمه قید است برای یوم الثلاثین یعنی بلکه روزی ام گرچه شک در آن (به سببی که دانسته شد یعنی به سبب گفتگوی مردم به دیده شدن هلال و یا به سبب شهادت کسی که به قولش هلال ثابت نمی‌شود) حاصل نشده باشد **بین الوجوب**.. این متعلق است به -ردّ- یعنی تردید بیندازد در نیتش بین وجوب (اگر آن روز در واقع) از رمضان باشد و بین استحباب اگر از رمضان نبوده باشد. **فقولان** جواب -لو- می‌باشد یعنی پس در این صورت، دو قول است (که مصتّف می‌فرماید): نزدیکترین آنها به حق، اجزاء یعنی کفایت از واقع، است (یعنی اگر کشف شود که آن روز از رمضان بوده، روزه آن روز به نیت تردید، کفایت از واقع می‌کند) **لحصول**.. این، دلیل اول است یعنی زیرا نیتی که مطابق با واقع (یعنی رمضان) باشد از وی حاصل شده (و آن شقّ اول از نیتی است که کرده) **و ضمیمه الآخر**.. یعنی ضمیمه کردن شقّ دیگر (که نیت استحباب باشد) ضرر نمی‌زند (به شقّ اول که نیت وجوب باشد) چون منافاتی با آن ندارد (چون هر دو بطور شرط نیت شده‌اند علاوه بر آن علت دیگری که سابقاً ذکر کردیم) **ولأنه لو جزم**.. این جمله دلیل دوم قول اول است یعنی و برای اینکه اگر بطور جزم، نیت ندب می‌کرد (و بعداً معلوم می‌شد آن روز از رمضان بوده) کفایت از رمضان می‌کرد باجماع فقهاء (چنانکه در مسأله سابق گذشت در آنجا که

مصنّف فرمود: **ولو صامه بنية النفل...** (پس ضمیمه ای که بطور تردید نیت کرده (که وجوب باشد، بایستی بطریق اولی کفایت از رمضان کند، زیرا آن وجوبی که ضمیمه کرده) دخالت بیشتر در حصول مطلوب دارد (که کفایت از رمضان باشد چون وقتی که نیت ندب به تنهایی مجزی از رمضان می باشد که مطلوب ما است پس همراه با نیت وجوب، نزدیکتر به آن مطلوب می شود پس بطریق اولی باید مجزی باشد).

وجه العدم: اشتراط الجزم في النية حيث يمكن، وهو هنا كذلك بنية الندب، ومنع كون نية الوجوب أدخل على تقدير الجهل، ومن ثم لم يجز لو جزم بالوجوب فظهر مطابقاً. ويشكل: بأن التردد ليس في النية، للجزم بها على التقديرين، وإنما هو في الوجه، وهو على تقدير اعتباره أمر آخر، ولأنه مجزوم به على كل واحد من التقديرين اللازمين على وجه منع الخلو، والفرق بين الجزم بالوجوب، والترديد فيه: النهي عن الأول شرعاً المقتضي للفساد بخلاف الثاني.

ووجه العدم: اشتراط الجزم... توضيح: دليل قول دّوم- این است که شرط در نیت، این است که آن را بطور جزم کند در جایی که ممکن باشد، چون اگر جزم نباشد قصد حاصل نمی‌شود، و در مسأله مورد بحث می‌تواند نیت را بطور جزم کند، به اینکه نیت استحباب فقط بکند پس نیت تردید، نباید بکند و صحیح نیست. واینکه در دلیل دوم قول اول گفته شد که ضمیمه کردن نیت وجوب، نزدیکتر به مطلوب است، گوئیم این در صورتی تأثیر در مطلوب دارد که علم به وجوب داشته باشد نه در صورت جهل، و در اینجا جهل به وجوب روزه آن روز دارد (چون فرض مسأله همین است که علم به آن ندارد و شک دارد) و شاهد بر اینکه در صورت جهل به وجوب، قصد وجوب هیچ گونه تأثیری ندارد، همان مسأله‌ای است که سابقاً گذشت که صوم آن روز به نیت وجوب (هرچند بعداً مطابق واقع درآید) حرام است و باطل می‌باشد.

شارح بر دلیل آنها اشکال می‌کند به اینکه: در اینجا شرط نیت، که جزم باشد حاصل است چون در هر دو صورت (چه روزه در واقع بر وی واجب باشد یا مستحب) جزم به نیت روزه دارد و در آن تردید ندارد، و تردید وی همانا در وجه روزه است، که آیا به قصد وجوب بیاورد یا استحباب، و قصد وجه را ما معتبر نمی‌دانیم و بر فرض اینکه

آن را شرط بدانیم، یک مطلب دیگری است ربطی به اصل نیت ندارد پس تردید در آن موجب تردید در اصل نیت نمی شود.

علاوه بر آن گوئیم: قصد وجه هم در اینجا بطور جزم می شود در هر صورت یعنی وی در نیتش گویا چنین می گوید که: «اگر آن روز از رمضان باشد من جزم به وجوب آن دارم، و اگر از شعبان باشد من جزم به استحباب آن دارم» و واقع هم یکی از آن دو صورت می باشد و خالی از یکی از آنها نیست.

و اما اینکه مسأله جزم به وجوب را شاهد آوردید بر اینکه نیت وجوب با نداشتن علم به وجوب، تأثیری در مطلوب ندارد و کفایت از واقع نمی کند، در جواب گوئیم که آن مسأله شاهد بر مسأله مورد بحث (که تردید در نیت باشد) نمی تواند بشود و بین آن دو مسأله فرق است، زیرا در مسأله جزم به وجوب که کفایت از واقع نمی کند بجهت این است که در روایات، نهی از آن شده که یعنی روزه آن روز به نیت وجوب آورده نشود و نهی هم در عبادات موجب بطلان است. ولی در مسأله مورد بحث که به نیت تردید باشد نهی نشده تا موجب بطلان شود پس به آن نیت، روزه صحیح است و کفایت از واقع (رمضان) می کند.

ترجمه و شرح عبارت: **و وجه العدم...** یعنی و دلیل قول (دوم یعنی قول) به عدم کفایت (روزه آن روز با تردید در نیت) این است که در نیت، شرط است که بطور جزم باشد در جایی که جزم در آن ممکن باشد، و جزم در اینجا ممکن می باشد به اینکه قصد استحباب کند (یعنی وقتی که در اینجا می تواند نیت استحباب را بطور جزم کند به مقتضای مسأله ای که سابقاً گذشت، پس دیگر جایز نیست نیت با تردید کند) حیث یمکن این قید را برای این جهت آورده که چون در بعضی موارد، جزم در نیت، امکان ندارد مثل اینکه احتمال دهد روزه اش در واقع باطل باشد ولی به مقتضای اصل و قاعده فقهی، روزه اش صحیح باشد و تکلیفی به قضا کردن آن

نباشد، در این صورت اگر بخواهد احتیاط کند و احتیاطاً آن را قضا نماید، نمی‌تواند آن را بطور جزم نیت کند پس می‌تواند بطور تردید و احتمال اینکه در واقع شاید به گردنش قضا واجب باشد، بجا بیاورد.

و منع کون نية... (این جمله دنباله دلیل آنهاست و جواب از دلیل دوم قول اول می‌باشد) یعنی ما قبول نداریم که (ضمیمه کردن) نیت وجوب (بطور تردید با نیت استحباب) دخالت بیشتر در (حصول مطلوب یعنی کفایت از واقع) داشته باشد با فرض اینکه جهل به وجوب دارد (چون فرض مسأله ما همان جهل به وجوب است چون یوم الشک است) و بدین جهت (که نیت وجوب با جهل به وجوب، تأثیری ندارد) کفایت نمی‌کند روزه آن روز اگر جزم به وجوب کند (وروزه بگیرد) سپس کشف شود که مطابق واقع بوده (و آن روز از رمضان بوده، پس در این مسأله با اینکه جزم به وجوب دارد کفایت از واقع نمی‌کند، شاهد این است که جهل به وجوب مانع از تأثیر آن است پس در مورد بحث به طریق اولی جهل به وجوب، مانع از تأثیر نیت مردد وجوب خواهد بود).

و یشکل... توضیح: (این اشکال شارح است بر دلیل عدم) یعنی بر دلیل آنها اشکال می‌شود به اینکه تردید در اینجا در نیت نمی‌باشد (تا شما بگوئید جزم در نیت شرط است و تردید صحیح نیست) چون در هر دو فرض (چه در واقع از رمضان باشد و واجب باشد و چه از شعبان باشد و مستحب باشد) او جزم به نیت روزه دارد (و تردید در آن ندارد زیرا نیت همانا عبارت از قصد انجام عبادت است و تردید در آن، آن وقتی می‌شود که تردید کند بین انجام دادن و انجام ندادن، و معلوم است که در اینجا چنین نیست) بلکه همانا تردید در وجه روزه است (که آیا واجب است یا مستحب، و اکثر فقها قصد وجه را شرط نمی‌دانند) و بر فرض شرط بودن آن، گوئیم که آن چیز دیگری است (خارج از اصل نیت، پس تردید در وجه، ضرری به اصل نیت نمی‌زند) و (بلکه

گوئیم اصلاً تردید در وجه هم نمی باشد) زیرا وجه را هم بطور جزم قصد می کند در هر فرضی از آن دو فرضی که لازمند (واقع را) بطور منع الخلو (یعنی واقع، خالی از فرض بودن آن روز از رمضان و فرض بودن از شعبان، نیست و روزه دار هم نیت می کند که اگر از رمضان است، من جزم به وجوب دارم و اگر از شعبان است من جزم به استحباب دارم. پس قصد وجه هم بطور جزم می شود نه بطور تردید. و تردید همانا در اصل فرض واقع است یعنی تردید در این است که واقع کدام یک از آن دو فرض است و این ربطی به نیت ندارد و تردید در آن موجب تردید در وجه نمی شود).

والفرق بین الجزم... توضیح: این اشکال شارح است بر آن قسمت از دلیل سابق که گفته شد. و من ثمّ لم یُجَزَّ لوجزم بالوجوب. و حاصل اشکال شارح این است که آن مسأله ای که شاهد آوردند، شاهد برای آنها نمی شود، زیرا بین آن مسأله و بین مسأله مورد بحث فرق است و آن فرق این است که می فرماید: فرق بین جزم بوجوب (که مسأله سابق بود) و بین تردید در وجوب (که مسأله مورد بحث است) این است که نهی از اولی شده در شرع، که نهی اقتضای فساد و بطلان می کند (پس اگر با جزم به وجوب، روزه آن روز را بگیرد باطل است) بخلاف دومی (که نهی از آن نشده پس با تردید در وجوب اگر روزه بگیرد صحیح است).

(وَيُحْرَمُ نَذْرَ الْمَعْصِيَةِ) بجعل الجزاء شكراً على ترك الواجب، أو فعل المحرم، وزجراً على العكس، (وصومه) الذي هو الجزاء، لفساد الغاية، وعدم التقرب به.

نذر روزه برای معصیت

(وَيُحْرَمُ نَذْرَ الْمَعْصِيَةِ)... توضیح: چهارم از روزه‌های حرام - روزه‌ای است که انسان به واسطه نذر معصیت آن را بر خود واجب کند، همچنان که اصل نذر معصیت نیز حرام است.

توضیح اینکه: در نذر، یک شرط است و یک جزاء، مثلاً وقتی می‌گوید: *إِنْ رُزِقْتُ وَوَلَدًا فَلِلَّهِ عَلَيَّ أَنْ أَصُومَ* (یعنی اگر خدا به من بچه روزی کرد پس خدای را بر من باشد که روزه بگیرم) جمله «رُزِقْتُ وَوَلَدًا» شرط است، و جمله: «لِلَّهِ عَلَيَّ أَنْ أَصُومَ» جزاء است.

شرط گاهی انجام واجب یا ترک حرام می‌باشد و گاهی ترک واجب یا انجام حرام می‌باشد و جزاء هم ممکن است نذرکننده دو غرض از آن جزاء داشته باشد:

۱. قصد شکر بر حصول شرط.

۲. اینکه قصد بازداشتن خود، از حصول شرط داشته باشد.

اگر به جزاء، قصد شکر کند بر شرطی که انجام واجب یا ترک حرام است، و یا قصد بازداشتن کند از شرطی که ترک واجب یا انجام حرام است، نذر را در این صورت، نذر طاعت گویند.

مثال شکر: مثلاً بگوید اگر موفق به نماز شدم، به شکرانه آن روزه بگیرم، و یا اگر موفق به ترک غیبت شدم، به شکرانه آن روزه بگیرم.

مثال بازداشتن: مثلاً بگویند اگر نماز نخواندم، بعنوان جریمه بر خود یک روزه بگیرم (تا اینکه دیگر نماز از من ترک نشود و وادار به خواندن آن شوم) و یا بگویند: اگر غیبت کسی کردم، بعنوان جریمه، روزه بگیرم (تا اینکه دیگر غیبت از من سرزنزد و مرا از کار زشت بازدارد).

اینها مثال نذر طاعت است.

و اما اگر بعکس آن قصد کند یعنی در مثال هایی که برای قصد شکر زدیم، قصد بازداشتن کند، و در مثال هایی که برای قصد بازداشتن زدیم، قصد شکر کند، آن را نذر معصیت گویند و این حرام است و روزه ای هم که می گیرد حرام است.

مثال قصد بازداشتن: مثلاً بگویند اگر ترک غیبت کردم، به جریمه آن روزه بگیرم (تا اینکه دیگر غیبت از من ترک نشود) و یا مثلاً بگویند: اگر نماز نخواندم، به جریمه آن روزه بگیرم (تا دیگر نماز از من واقع نشود).

مثال قصد شکر: بگویند اگر موفق به غیبت کسی شدم، به شکرانه آن روزه بگیرم - و یا مثلاً بگویند: اگر موفق به ترک نماز شدم، به شکرانه آن روزه بگیرم.

ترجمه و شرح عبارت: **و یحرم...** یعنی حرام است نذر معصیت کردن، به اینکه جزاء (در نذر) را (که روزه است) شکر بر ترک واجب یا انجام حرام دهد و **جزا علی العکس** (عطف است بر شکر) یعنی و (همچنین اگر قرار دهد روزه گرفتن را) بازداشتن و جریمه بر، عکس آن یعنی بر انجام واجب (که عکس ترک واجب است) و بر ترک حرام (که عکس فعل حرام است) و صومه یعنی و حرام است روزه آن نذر، که روزه را جزاء نذر قرار داده (بعنوان شکر یا جریمه).

لفساد الغایة و عدم التقرب به... به نظر می آید که «لفساد الغایة» علت است برای حرمت اصل نذر، و - عدم التقرب به - علت است برای حرمت روزه آن نذر یعنی دلیل حرمت اصل نذر این است که چون غایت آن (که ترک واجب یا انجام حرام

باشد) فاسد است، چون تشریح و بدعت است به واسطه اینکه حرام را مباح بر خود می‌کند، و واجب را حرام بر خود می‌کند، و تشریح حرام می‌باشد.

و دلیل حرمت روزه آن نذر، این است که چون روزه عبادت است و هر عبادتی احتیاج به قصد قربت به خدا دارد و در اینجا با این روزه نمی‌شود قصد قربت کند، زیرا امر به آن روزه نیست چون اگر امری باشد، به واسطه نذر باید باشد و در اینجا چون اصل نذر باطل است پس امر و جویی به روزه نخواهد بود، و بنابراین اگر بدون امر بخواهد ملتزم به انجام آن روزه شود، آن هم تشریح و بدعت خواهد بود و حرام است پس عدم التقرب به یعنی و چون تقرب به واسطه آن روزه، نمی‌شود جست (و هر عبادتی که تقرب به واسطه آن ممکن نباشد، انجام آن بدعت خواهد بود به توضیحی که داده شد).

(و) صوم (الصمت) بأن ينوي الصوم ساكتا، فإنه محرم في شرعنا، لا الصوم ساكتا بدون جعله وصفا للصوم بالنية.

روزه سکوت

(و) صوم (الصمت)... توضیح: پنجم از روزه های حرام - روزه سکوت است یعنی اینکه نیت کند پرهیز از مفطرات و پرهیز از سخن گفتن را با هم یعنی نیت کند روزه را در حال سکوت انجام دهد، بطوری که سکوت را قید و صفت روزه، در نیت قرار دهد.

اما اگر نیت روزه کرد و عملاً در طول تمام روز ساکت بود بدون آنکه سکوت را بعنوان وصف و قید برای صوم، جزء نیت قرار دهد، حرام نیست.

ترجمه و شرح عبارت: **وصوم الصمت**.. یعنی حرام است روزه صمت (به فتح صاد بر وزن وقت یعنی سکوت) به اینکه نیت گرفتن روزه در حال سکوت، کند (به طوری که سکوت را صفت روزه قرار دهد به واسطه نیت، و هر دو را نیت کند) پس چنین روزه ای در شریعت ما حرام است **في شرعنا** تقیید به - **شرعنا** - برای اینکه در شریعت بنی اسرائیل روزه آنها روزه صمت بوده که پرهیز از طعام و کلام هر دو می کردند، چنانکه در آیه **﴿فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْماً فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيّاً﴾** اشاره به همین روزه است چنانکه مفسرین گفته اند، و ترجمه آیه این است که: بگوی مریم بدرستی که من نذر کرده ام برای خداوند روزه را پس سخن نخواهم گفت امروز با هیچ آدمی.

(والوصال) بأن ینوی صوم یومین فصاعدا، لا یفصل بینهما بفطر أو صوم یوم إلی وقت متراخ عن الغروب. ومنه أن یجعل عشاءه سحوره بالنیة، لا إذا أّخر الإفطار بغيرها، أو تركه لیلا.

روزه وصال

(والوصال) بأن ینوی... توضیح: ششم از روزه‌های حرام - روزه وصال است و برای آن دو تفسیر است که هر دو حرام است:

۱. اینکه نیت کند دوروزیا بیشتر متصل به هم بدون اینکه بین آنها افطار کند روزه باشد.

۲. اینکه نیت کند که از وقت سحر تا چند ساعت بعد از غروب روزه باشد، و از همین قسم است اگر نیت کند که تا سحر دیگر، روزه باشد که افطارش با سحرش یکی باشد.

اما اگر نیت روزه‌اش معمولی باشد یعنی نیت روزه تا غروب باشد ولی عملاً افطارش را چند ساعت بعد از غروب کند و یا تا سحر افطار نکند، بدون اینکه این تأخیر در افطار یا ترک افطار را جزء نیت قرار داده باشد، اشکالی ندارد و حرام نیست.

ترجمه و شرح عبارت: **والوصال**.. یعنی و حرام است روزه وصال (و در تفسیر وصال بین فقهاء اختلاف نظر است و برای آن دو تفسیر ذکر شده و منشأ اختلاف، روایات می باشد چون در بعضی روایات مثل روایت محمد بن سلیمان از پدرش از امام صادق علیه السلام است که:

«إِنَّمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَا وَصَالَ فِي صِيَامٍ يَعْنِي لَا يَصُومُ الرَّجُلُ يَوْمِينَ مَتَوَالِيَيْنِ
مِنْ غَيْرِ افْطَارٍ»^۱

و در بعضی روایات دیگر به معنای دیگر تفسیر شده مثل روایت حلبی از امام
صادق علیه السلام که می فرماید:

«الْوَصَالَ فِي الصِّيَامِ أَنْ يَجْعَلَ عَشَائِهِ سَحُورَهُ»^۲

و روایت حفص بن بختری از آن حضرت که می فرماید:

«الْمَوَاصِلُ فِي الصِّيَامِ يَصُومُ يَوْمًا وَلَيْلَةً وَيَفْطُرُ فِي السَّحْرِ»^۳

و مقصود در این دو روایت، یک معنی است و آن اینکه نیت روزه از این سحر تا
سحر دیگر کنند بدون اینکه اول غروب افطار نماید.

شارح از این تفسیری که در دو روایت آخری ذکر شده، یک معنای دیگری استفاده
کرده و آن اینکه نیت روزه از سحر تا یک ساعت بعد از غروب یا دو ساعت و یا بیشتر
کند پس بنابراین آنچه که در آن دو روایت ذکر شده - که از سحر تا سحر دیگر نیت روزه
کند - از باب مثال است نه اینکه منحصر به آن باشد پس نیت روزه تا یکی دو ساعت
بعد از غروب هم حرام است.

خلاصه اینکه همه آن معانی را شارح از اقسام روزه وصال می داند و می فرماید:
بأن ينوي صوم... یعنی وصال به این معنی است که نیت کند روزه دو روز و بیشتر که
بین آن، به خوردن چیزی فاصله نیندازد - یعنی افطار نکند - (و این همان تفسیری
است که در روایت اول یعنی روایت محمد بن سلیمان، ذکر شده) أو صوم يوم إلى

^۱ کافی، ج ۴، ص ۶۲، قسمتی از ح ۵.

^۲ کافی، ج ۴، ص ۹۶، ح ۲.

^۳ کافی، ج ۴، ص ۹۶، ح ۳.

وقت.. (این همان معنایی است که گویا شارح از دو روایت دیگری که ذکر کردیم استفاده نموده) یعنی ویا (نیت کند) روزه یک روز (از سحر) تا زمانی بعد از غروب (مثلاً تا یک ساعت و بیشتر بعد غروب که در آن وقت افطار نماید) و منه أن يجعل عشاءه... یعنی واز این قسم وصال است اینکه قرار دهد افطارش را خوراک سحرش، به واسطه نیت (یعنی نیتش این باشد که افطارش را تا سحر دیگر، تأخیر اندازد که افطار و سحرش را یکی قرار دهد).

(این تعبیری که شارح در آن عبارت آورده، عین تعبیری است که در روایت دوم یعنی روایت حلبی، ذکر شده. و عشاء به فتح عین با الف ممدوده به معنای غذای شب است و- سحور- به فتح سین به معنای خوراک سحری است).

لا إذا أخر الافطار... یعنی اما حرام نیست اگر تأخیر اندازد افطارش را (به بعد غروب) بدون نیت (یعنی تأخیر افطار، جزء نیتش نباشد بلکه عملاً تأخیر اندازد) ویا ترک کند افطار را اصلاً در شب (بدون اینکه ترک افطار، جزء نیتش باشد بلکه عملاً تا سحر دیگر، افطار نکند).

(وصوم الواجب سفرأ) على وجه موجب للقصر، (سوی ما مر): من المنذور المقيد به، وثلاثة الهدی، وبدل البدنة، وجزاء الصيد على القول.

وفهم من تقييده بالواجب جواز المندوب، وهو الذي اختاره في غيره على كراهية، وبه روايتان يمكن إثبات السنة بهما. وقيل: يحرم لإطلاق النهي في غيرهما، ومع ذلك يستثنى ثلاثة أيام للحاجة بالمدينة المشرفة، قيل: والمشاهد كذلك.

روزه واجب در سفر

(وصوم الواجب سفرأ)... توضیح: هفتم از روزه های حرام - روزه واجب را در سفر گرفتن است در آن سفری که نماز و روزه شکسته می شود، به استثنای چند روزه واجب که سابقاً در بیان شرایط صحت روزه، ذکر گردید که گرفتن آن روزه ها در سفر جایز و صحیح است و آنها عبارتند از:

۱. روزه نذری که نذر کرده در سفر بگیرد.

۲. سه روز روزه ای که عوض قربانی در حج تمتع است.

۳. هیجده روز روزه عوض شتر برای کسی که قبل از غروب آفتاب از عرفات کوچ

کند.

۴. روزه كفاره شكار کردن حاجی در حال احرام، بنا بر قول شیخ صدوق و پدرش که

آن را در سفر جایز دانسته اند.

و توضیح بیشتر این چهار مورد سابقاً گذشت.

ترجمه و شرح عبارت: **وصوم الواجب**.. یعنی حرام است گرفتن روزه واجب در

سفری که موجب شکسته شدن نماز است، به استثنای روزه هایی که گذشت که آنها

عبارتند از: روزه نذری که تقیید به سفر شده (در نیت نذر)، و سه روز روزه عوض

قربانی، و(هیجده روز) روزه عوض شتر، وروزه كفاره شكار بنا بر قولی (كه گذشت از شیخ صدوق و پدرش).

و فهِمّ من تقییده... توضیح: شارح می فرماید از اینکه مصتّف در كلامش روزه را تقیید به واجب كرد، استفاده می شود كه گرفتن روزه مستحبی در سفر حرام نیست و جایز است و همین قول را در كتاب دیگرش اختیار نموده نهایت اینکه آن را مکروه دانسته (یعنی ثوابش در سفر کمتر از شهر است).

سپس می فرماید: كه بر طبق جواز روزه مستحبی در سفر، دو روایت داریم و این دو روایت گرچه سندشان ضعیف است ولی با آن می توان جواز صوم در سفر را اثبات كرد، چون معروف است كه در ادله سنن، تسامح می شود یعنی استحباب را با روایت ضعیف هم می شود اثبات كرد.

و بعضی از فقهاء گفته اند روزه مستحبی نیز در سفر، حرام است چون روایاتی كه نهی می كند از گرفتن روزه در سفر، مطلق می باشد شامل روزه مستحب نیز می شوند و آن دو روایت مذکور از نظر اینکه ضعیف السند هستند، نمی توانند اطلاق آن نهی را تقیید كنند و جواز صوم مستحبی در سفر را اثبات كنند.

ترجمه و شرح عبارت: **و فهِمّ..** یعنی از قید زدن مصتّف صوم را به واجب، فهمیده می شود كه صوم مستحبی (در سفر) جایز است و همین را اختیار کرده در غیر این كتاب، البته بر وجه كراهت و به روایتان.. یعنی و بر طبق جواز روزه مستحبی، دو روایت داریم كه (از نظر سند ضعیفند ولی) می شود اثبات جواز آن روزه در سفر را به آن دو روایت كرد (چون در ادله سنن، مسامحه می شود) **وقیل یحرم..** یعنی و گفته شده حرام است روزه مستحبی نیز در سفر، چون نهی كه در غیر آن دو روایت است، مطلق است (شامل روزه مستحبی نیز می شود و نهی هم حقیقت در حرمت است) و **مع ذلک یُستثنی...** یعنی با اینکه بعضی قائل به حرمت شده اند، ولی یک مورد استثنا

شده (که در سفر جایز است) و آن سه روز روزه جهت برآمدن حاجت در مدینه مشرفه است (ولو کمتر از ده روز بخواهد در آنجا بماند) **قیل والمشاهد..** یعنی بعضی از فقهاء گفته اند که مشاهد مشرفه و عتبات مقدسه ائمه معصومین علیهم السلام نیز حکم مدینه را دارند (پس سه روز روزه در آن مکان ها، برای حاجت جایز است).

(الرابعة عشرة: يعزّر من أفطر في شهر رمضان عمداً عالماً) بالتحريم، (لا) إن أفطر (لعذر) كسلامة من غرق، وإنقاذ غريق، وللتقية قبل الغروب، وآخر رمضان وأوله، مع الاقتصار على ما يتأدى به الضرورة، ولو زاد فكمن لا عذر له.

مسأله چهاردهم - تعزیر مفطر بدون عذر

(الرابعة عشر: يُعزّر مَنْ أفطر... توضیح: کسی که می‌داند خوردن روزه در رمضان حرام است، اگر عمداً روزه‌اش را باطل کند، باید طبق نظر حاکم شرع او را تازیانه جهت تادیب بزنند.

ولی اگر بجهت عذری، روزه‌اش را باطل کند مثل اینکه در آب افتاده و نزدیک به غرق است پس اگر برای نجات خود، سر بزیر آب برد و مقداری آب خورد، حکم تعزیر بر او جاری نمی‌شود و یا مثل اینکه برای نجات کسی که غرق می‌شود اگر سر بزیر آب برد و آب خورد تا او را نجات دهد، و یا بجهت تقیه از اهل سنت قبل از غروب شرعی (که رسیدن سرخی مشرقیه به بالای سر باشد) افطار کند، چون اهل سنت غروب را عبارت از پنهان شدن قرص آفتاب می‌دانند و افطار می‌کنند، و یا مثل اینکه بجهت تقیه از اهل سنت، روز آخر رمضان را اگر نزد اهل سنت آن روز عید باشد ولی نزد شیعه، عید بودن آن ثابت نباشد، او آن روز را بجهت تقیه، بخورد و روزه نگیرد. و همچنین اگر اول ماه رمضان پیش عامه ثابت نشده باشد ولی پیش ما ثابت باشد، اگر بجهت تقیه از آنها روزه‌اش را بخورد، حکم تعزیر بر او جاری نیست.

البته در این موارد عذر بایستی به حداقل مرتبه‌ای که ناچار است اکتفا کند یعنی اگر مثلاً به خوردن یک لقمه، تقیه برای او حاصل شود نباید بیش از آن بخورد، پس اگر بیشتر بخورد حکمش همانند کسی است که بدون عذر افطار کرده باید تازیانه بخورد.

ترجمه و شرح عبارت: **يُعْزَرُ مَنْ...** یعنی باید تازیانه بخورد (به مقداری که حاکم شرع صلاح بداند) کسی که روزه‌اش را باطل کند در ماه رمضان، از روی عمد در حالی که علم به تحریم افطار داشته باشد **لا ان افطر لعذر..** یعنی اما (تعزیر نمی‌شود) اگر روزه‌اش را بجهت عذری باطل کرده باشد مثل (مرض و سفرو حیض و نفاس و مثل) نجات یافتن از غرق و یا نجات دادن کسی که غرق می‌شود (در صورتی که نجات یافتن از غرق یا نجات کسی، موقوف باشد بر اینکه سرش را زیر آب کند و روزه‌اش را به خوردن آب باطل کند) و (مثل اینکه) بجهت تقیه (از اهل سنت، روزه‌اش را باطل کند) قبل از غروب (یعنی مغرب شرعی در نزد امامیه که هنگام رسیدن سرخی طرف مشرق به بالای سر می‌باشد) و (یا بجهت تقیه از اهل سنت، باطل کند) در روز آخر رمضان (اگر برای اهل سنت آن روز روزه‌عید باشد ولی برای شیعیان ثابت نشده باشد) و نیز اول رمضان (اگر برای اهل سنت آن روز، روز آخر شعبان باشد نه اول رمضان ولی برای شیعیان اول رمضان بوده باشد).

(ناگفته نماند که شارح برای عذر، این مثالها را ذکر کرد و مثال مرض و یا سفرو حیض و نفاس را ذکر نکرد. شاید جهتش این باشد که چون مثال‌های سفرو غیرآن سابقاً در مسائل گذشته ذکر گردیده، و یا جهتش این است که می‌خواهد تنبیه کند بر اینکه اگر کسی بجهت این عذرهایی که در اینجا ذکر شد، افطار کند، روزه‌اش باطل می‌شود و خیال نشود که این عذرها نظیر اکراه می‌باشند که هر چند مرتکب افطار شود روزه‌اش باطل نشود مخصوصاً در مثال تقیه ممکن است چنین خیالی بشود.

و آخر رمضان و أوله این جمله عطف می‌باشد بر - قبل الغروب - پس تقدیر عبارت چنین می‌شود که: **والافطار للتقیة** آخر رمضان و اوله **مع الإقتصار..** یعنی عذر مذکور در صورتی تعزیر را ساقط می‌کند که اکتفا کند (در افطار) به مقداری که ضرورت (چه در تقیه و چه غیر آن) به آن مقدار، ادا می‌شود (و رفع عذر می‌گردد) و اگر چنانچه بیش از

مقدار ضرورت افطار نماید پس او همانند کسی خواهد بود که عذر نداشته (و باید او را تعزیر کرد).

(فإن عاد) إلى الإفطار ثانياً بالقيدين (عزر) أيضاً، (فإن عاد) إليه ثالثاً بهما (قتل)، ونسب في «الدروس» قلته في الثالثة إلى مقطوعة سماعة، وقيل: يقتل في الرابعة، وهو أحوط. وإنما يقتل فيهما مع تخلل التعزير مرتين، أو ثلاثاً، لا بدونه.

(فإن عاد) إلى الإفطار... توضیح: کسی که یک بار تعزیر شده، اگر مرتبه دوم عمداً روزه بخورد، باز باید تازیانه بخورد و اگر مرتبه سوم نیز بخورد باید کشته شود و بعضی گفته‌اند که در مرتبه چهارم باید کشته شود. شارح می‌فرماید این قول موافق احتیاط است چون شرع مقدس اسلام به مسأله ریختن خون اهمیت داده و در آن کمال احتیاط را باید رعایت کرد.

البته در مرتبه سوم و یا چهارم، به شرطی کشته می‌شود که بعد از بار اول و دوم و یا بار سوم، تازیانه خورده باشد یعنی بعد از هر باری که روزه خورده او را پیش حاکم شرع برده و تازیانه اش زده اند، ولی اگر در آن دفعات تازیانه نخورده باشد و در مرتبه سوم و یا چهارم دستگیرش کرده باشند، نباید او را کشت بلکه باید فقط حکم تعزیر بر او جاری کنند.

ترجمه و شرح عبارت: **فإن عاد إلى الإفطار..** یعنی پس اگر دو مرتبه، افطار کند با آن دو وصف مذکور (یعنی علم به تحریم، و بدون عذر) باید تعزیر شود نیز (همچنان که در مرتبه اول، تعزیر شد) پس اگر سه مرتبه، افطار کند با آن دو وصف، باید کشته شود بالقیدين چنانکه در بالا گفتیم مقصود از آن دو قید، علم به تحریم افطار و نبود عذر است و جهت اینکه عمد را در اینجا به حساب قید سوم نیاورده و نفرمود بالقیود الثلاثة، شاید بجهت این باشد که آن قید از عبارت اینجا فهمیده می‌شود چون لفظ - عاد - مُشیر به آن است، چون این کلمه در جایی گفته می‌شود که انسان از روی اختیار و عمد، بسوی چیزی برگردد.

و نسب في «الدروس»، قتله... یعنی مصنّف در کتاب «دروس» نسبت داده کشتن او را در مرتبه سوم، به روایت مقطوعه سماعه (یعنی گفته است دلیل کشتن در مرتبه سوم روایتی است مقطوعه که راوی آن شخصی است به نام سماعه) مقطوعه در اصطلاح اهل حدیث، روایت مقطوعه آن خبری است که از تابعین اصحاب امام علیه السلام روایت شده باشد، ولی در اینجا مقصود شارح چنین خبری نیست بلکه مقصود ایشان روایت مُضمّره است یعنی خبری که اسم امام در آن ذکر نشده باشد و راوی ضمیر غایب آورده باشد که آن ضمیر احتمال دارد به امام معصوم برگردد و احتمال دارد به شخص دیگر برگردد.

و اطلاق مقطوعه بر روایت مضمّره، در لسان فقهاء شایع است از جمله شارح در این کتاب در دو جای دیگر، یکی در کتاب الطهارة در بحث کفن میت و مورد دیگر در کتاب الصلاة در بحث شکایات. و روایت مشارالیهها به این شرح است:

«محمّد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن عثمان بن عیسی عن سماعة قال: سئلته عن رجل وُجدَ في شهر رمضان وقد أفطر ثلاثَ مراتٍ وقد رُفِعَ إلى الإمام ثلاثَ مرّاتٍ، قال علیه السلام: يُقْتَلُ في الثالثة»^۱

یعنی از امام علیه السلام پرسیدم درباه مردی که او را یافتند که در ماه رمضان سه بار روزه خواری کرده است، و سه مرتبه هم نزد امام برده شده است (حکم او چیست؟) فرمود: در مرتبه سوم کشته می شود.

چنانکه ملاحظه می کنید کلمه - سألته - معلوم نیست ضمیرش به که بر می گردد.

این هم ناگفته نماند که نسبت دادن مصتّف حکم قتل را به مقطوعه سماعه، اشاره است به اینکه آن روایت از دو جهت ضعیف است: یکی اینکه مقطوعه است و چنین خبری حجت نمی باشد چون معلوم نیست از چه کسی سؤال کرده، دوّم اینکه: راوی آن خبر که سماعه است مذهبش واقفی است، پس به این دو جهت آن خبر حجت نیست و نمی توان به مضمون آن عمل کرد.

في الرابعة یعنی مرتبه چهارم و هوأحوط یعنی قول این قیل، موافق احتیاط است (چنانکه وجهش را ذکر کردیم) و انما یقتل فیهما.. یعنی در صورتی کشته می شود در دفعه سوم و یا چهارم، که تعزیر دوبار یا سه بار (بین آن دفعات) فاصله افتاده باشد مرتین (این، بنا بر قول مصتّف است که کشتن در مرتبه سوم را قائل است) أو ثلاثاً (این بنا بر قول قیل است که کشتن در مرتبه چهارم را قائل است) لابدونه یعنی اما بدون تخلل و فاصله تعزیرها، نباید کشت (یعنی اگر بار اول دستگیری او باشد هر چند قبل از دستگیر شدن بارها روزه اش را خورده باشد، نباید او را کشت بلکه باید تعزیر کرد).

(ولو كان مستحلاً) للإفطار، أي معتقداً كونه حلالاً، ويتحقق بالإقرار به (قتل) بأول مرة (إن كان ولد على الفطرة) الإسلامية، بأن انعقد حال إسلام أحد أبويه، (واستتيب إن كان عن غيرها) فإن تاب، وإلا قتل.

هذا إذا كان ذكراً، أما الأنثى فلا تقتل مطلقاً، بل تحبس وتضرب أوقات الصلاة إلى أن تتوب، أو تموت.

حکم کسی که باطل کردن روزه رمضان را حلال بداند

(ولو كان مستحلاً) للإفطار... توضیح: مسأله قبل درباره کسی بود که وجوب روزه رمضان را معتقد است و افطار عمدی را در آن حرام می‌داند ولی از روی عصیان و گناه، عمداً روزه‌اش را افطار کند.

و حالاً مسأله درباره کسی است که معتقد باشد باطل کردن روزه در رمضان حلال است (و چه بسا منکر اصل وجوب روزه رمضان باشد) چنین کسی مرتد است یعنی از دین اسلام برگشته و عدول کرده.

و مرتد چنانکه مکرر توضیح داده‌ایم بر دو قسم است: مرتد فطری، مرتد ملی.

۱. مرتد فطری: کسی است که نطفه او در حال اسلام پدر و مادرش یا یکی از آنها، بسته شده باشد و چون به حد بلوغ رسیده قبول دین اسلام کرده و خود را مقید به شریعت اسلام نموده و بعداً از دین اسلام برگشته و مرتد شده.

۲. مرتد ملی: کسی است که نطفه او در حال کفر پدر و مادرش منعقد شده یعنی پدر و مادرش یهودی یا نصرانی یا مجوسی یا طبیعی بوده‌اند و فرزند آنها بعد از بلوغ، مسلمان شده و سپس از دین اسلام برگشته.

حکم مرتد فطری آن است که بدون اینکه او را توبه‌اش دهند (چون توبه‌اش شرعاً پذیرفته نمی‌شود) باید کشته شود. ولی مرتد ملی را ابتدا باید توبه‌اش دهند، اگر توبه کرد و مسلمان شد پذیرفته می‌شود و اگر توبه نکرد کشته می‌شود.

این، حکم مرتدی است که مرد باشد و اما زن کشته نمی‌شود چه فطری باشد و چه ملی بلکه حکم او آن است که زندانی شود و اوقات نماز یعنی پنج وقت در شبانه روز او را بزنند تا وقتی که توبه کند یا اینکه بمیرد.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو كان مستحلاً..** یعنی اگر روزه خور، حلال بداند باطل کردن روزه را یعنی معتقد باشد که آن حلال است و **ويتحقق** یعنی اعتقاد او، از طریق اعتراف خودش به آن دانسته می‌شود **قتل بأول مرة...** یعنی کشته می‌شود به همان بار اول (بدون اینکه ابتدا به او پیشنهاد توبه دهند چون توبه او شرعاً پذیرفته نیست) و این حکم در صورتی است که آن مرد بر فطرت اسلامی متولد شده باشد (یعنی مرتد فطری باشد) یعنی اینکه (نطفه‌اش) منعقد شده باشد در حال اسلام یکی از پدر و مادرش.

و استتيب إن كان عن.. یعنی و اگر ارتدادش بوده باشد از غیر فطرت اسلامی (یعنی مرتد ملی باشد که نطفه‌اش در حال کفر پدر و مادرش منعقد شده) باید ابتدا توبه‌اش دهند (تا سه مرتبه) پس اگر توبه کند (پذیرفته می‌شود) و گرنه باید کشته شود (همانند سایر مرتدها) **هذا ان كان ذكراً** یعنی این تفصیلی که در مرتد دادیم بین فطری و غیر فطری، مال مرد است و اما زن کشته نمی‌شود چه فطری باشد و چه غیر فطری بلکه باید زندانی شود و او را بزنند در پنج وقت نماز (به هر مقداری که حاکم شرع، صلاح بداند) تا اینکه توبه کند یا بمیرد.

وإنما يُكفّر مستحلّ الإفطار بمجمع علی إفساده الصوم بین المسلمین بحیث صار ضروریا كالجماع والأكل، والشرب المعتادین. أما غیره فلا علی الأشهر، وفیه لو ادعی الشبهة الممكنة فی حقه قبل منه، ومن هنا یعلم أن إطلاقه الحكم لیس بجید.

وإنما يُكفّر مستحلّ الإفطار... توضیح: می فرماید کسی که معتقد به حلال بودن افطار روزه باشد در صورتی حکم به کفر و ارتداد او می توان کرد که یکی از چیزهایی که مبطل بودن آن، مورد اتفاق مسلمین و از ضروریات اسلام است را حلال بدانند مثل نزدیکی مرد با زن، خوردن و آشامیدن، ولی اگر غیر این صورت را که مورد اتفاق مسلمین و ضروری اسلام نیست را حلال بدانند حکم به ارتداد او نمی شود کرد.

ترجمه و شرح عبارت: و إنما.. یعنی همانا آن کسی تکفیر (و حکم به ارتداد او) می شود که حلال بدانند افساد روزه را به چیزی که مبطل بودن آن چیز روزه را، اجماعی بین مسلمین باشد بطوری که (مبطل بودن آن)، ضروری دین شده باشد مثل جماع و خوردن و آشامیدن بقدر متعارف اما غیره یعنی اما غیر اجماعی (از چیزهایی که مبطل بودن آن محل خلاف بین مسلمین است فلا یعنی تکفیر نمی شود مستحل آن علی الأشهر این قید در مقابل قول ابوالصلاح حلبی است که ایشان فرموده، در غیر مورد اجماع، نیز حکم به کفر او می شود، و تفصیل نظر ایشان این است که اگر آنچه را که حلال شمرده، خوردن و آشامیدن و نزدیکی مرد با زن باشد او مرتد است و احکام مرتد را درباره او باید جاری کرد، و اگر غیر آن باشد او کافر است و احکام کفار را درباره او باید جاری کرد و مقصودش از کافر یعنی خارج از دین حق است و اگر توبه کند باید قبول شود هر چند فطری باشد.

وفیه لو ادعی الشبهة... توضیح: در همان موردی هم که اجماعی مسلمین است اگر روزه خوار، ادعای شبهه درباره خود کند مثل اینکه بگوید من حرمت افطار در رمضان را نمی دانستم، و آن شبهه در حق او ممکن باشد بطوری که احتمال

راستگویی او داده شود (مثل اینکه مردی باشد که در شهر کفار، نشو و نما کرده، و از احکام اسلامی و قرآن به دور بوده، بدین جهت منکر و جوب روزه رمضان شده و معتقد به حلیت افطار در رمضان گردیده این ادعا از او شرعاً پذیرفته می شود و حکم به ارتدادش نباید کرد. زیرا از پیغمبر ﷺ روایت شده: «إدراؤا الحدود بالشبهات»^۱. یعنی دفع کنید حدها را به شبهه ها و احتمال ها.

ترجمه و شرح عبارت: **وفیه لو ادعی...** یعنی در افطار به چیزی که مبطل بودنش اجماعی و ضروری است، اگر چنانچه ادعا کند شبهه ای که در حق او ممکن باشد، پذیرفته می شود این ادعا از او (چون حدّ به مجرد احتمال و شبهه، دفع می شود).

(مناسب است در اینجا توضیحی درباره آن حدیثی که از رسول اکرم ﷺ نقل کردیم ذکر شود، حضرت فرمود: حدها را به شبهه ها دفع کنید یعنی هرگاه شبهه و اشتباهی در بین آید حد مزیند مثل اینکه کسی را می بینیم که نشسته و بر وضع شرابخواران شراب می خورد اما احتمال بعیدی داده شود که او تقلید شراب خواران می کند و آنچه می خورد آب اناریا مانند آن می باشد پس به مجرد این احتمال، او را حدّ نباید زد، و همچنین اگر کسی اقرار کند به امری که موجب حد باشد اما گوید که: من حرمت این را نمی دانستم و این احتمال درباره او برود و امکان داشته باشد مثل اینکه مردی باشد که تازه مسلمان شده و به احکام شرع ما خوب عارف نشده باشد، باز به اعتبار این شبهه نباید او را حد زد).

ومن هنا یعلم أن... توضیح: از این سه مطلبی که در آخر بحث ذکر کردیم (و آن اینکه حکم قتل مخصوص مرد مرتد است نه زن، و نیز گفتیم آن وقت مستحل افطار، تکفیر می شود که به چیزی که مبطل بودنش اجماعی است افطار کند، و نیز گفتیم که

^۱ من لایحضر، ج ۴، ص ۷۴.

در همین مورد هم اگر ادعای شبهه در حق خود نماید پذیرفته می‌شود و حکم به ارتدادش نباید کرد) دانسته می‌شود که مطلق بیان کردن مصتف، حکم را (که فرموده: ولو كان مستحلاً للافطار قُتِلَ، که این عبارت مطلق است بین مرد و زن، و بین افطار به چیزی که اجماعی است و غیر اجماعی، و بین ادعای شبهه و غیر آن). نیکو و پسندیده نیست (و می‌بایست حکم به قتل را مخصوص به مرد می‌کرد و حکم به ارتداد و کفر را تقیید می‌کرد به جایی که غیر اجماعی باشد و نیز ادعای شبهه در حق خود نکرده باشد).

(الخامسة عشرة: البلوغ الذي يجب معه العبادة الاحتلام) وهو خروج المنى من قبله مطلقا في الذكر والأنثى ومن فرجه في الخنثى، (أو الإنبات) للشعر الخشن على العانة مطلقا، (أو بلوغ) أي إكمال (خمس عشرة سنة) هلالية (في الذكر والخنثى، (و) إكمال (تسع في الأنثى) على المشهور. (وقال) الشيخ (في «المبسوط» وتبعه ابن حمزة: بلوغها) أي المرأة (بعشر، وقال ابن إدريس: الإجماع) واقع (على التسع)، ولا يعتد بخلافهما، لشذوذه والعلم بنسبهما، وتقدمه عليهما وتأخره عنهما.

مسأله پانزدهم - در بیان علائم بلوغ

(الخامسة عشر: البلوغ الذي... توضیح: شکی نیست در این که تکلیف به عبادت، متوجه به شخصی بالغ است، و بلوغ در لغت به معنی رسیدن به امری است و در اصطلاح به معنی رسیدن صغیر به زمانی می باشد که قوای جسمی او نمونموده و آماده برای توالد و تناسل می گردد و آن امری طبیعی است. برای بلوغ سه علامت و نشانه می باشد و به یکی از سه امر دانسته می شود:

۱. احتلام: و آن در لغت به معنای خروج منی از مخرج معتاد در خواب می باشد ولی مقصود در اینجا خروج منی از مخرج معتاد است در خواب و بیداری به هر وسیله باشد (چه با نزدیکی با زن یا غیر آن) چه با شهوت باشد و چه بی شهوت.

این نشانه، هم برای پسر است و هم دختر، و اما در خنثی به لحاظ اینکه دو آلت تناسلی دارد (آلت مردانه و آلت زنانه) نشانه بلوغ در او این است که منی از هر دو آلت او بیرون آید.

۲. روئیدن موهای زبر و خشن بر روی عانه (بالا تر از عورت، زیر ناف) است و این نشانه، هم برای پسر و هم دختر و هم خنثی است.

۳. سن او پانزده سال تمام باشد، و میزان سال قمری است نه شمسی چون سال شرعی همان سال قمری است. و این نشانه، برای پسر و خنثی است و اما دختر نشانه اش تمام کردن ۹ سال قمری تمام است. و شیخ طوسی و ابن حمزه، ده سال تمام گفته اند.

ترجمه و شرح عبارت: **البلوغ الذی... یعنی علامت بلوغی که به آن، عبادت واجب می شود (و تکلیف شرعی تعلق می گیرد) یکی (از سه چیز است: اول) احتلام و آن عبارت است از بیرون آمدن منی از مخرج جلوی او مطلقاً چه به سبب نزدیکی با زن باشد یا غیر آن، در خواب یا بیداری فی الذکر و الاثنی یعنی این نشانه، هم برای پسر است و هم دختر و من فرجیه فی الخنثی یعنی و در خنثی (علامت بلوغ آن است که): از هر دو فرجش (یعنی هم از آلت مردانه و هم از آلت زنانه او) بیرون آید.**

أو الانبات (این نشانه دوم بلوغ است) یعنی و یا روئیدن موی خشن بر روی عانه (بالا تر از آلت) مطلقاً یعنی این نشانه هم برای پسر و هم دختر و هم خنثی است أو بلوغ أي کمال.. (این نشانه سوم بلوغ است) یعنی و یا رسیدن به پانزده سال (از سن، شارح می فرماید مقصود آن است که تمام کند پانزده سال را، نه اینکه پا به پانزده سال بگذارد) هلالیه یعنی سال قمری (نه شمسی) فی الذکر و الخنثی یعنی آن نشانه، هم برای پسر است و هم خنثی و اکمال تسع فی الأثنی یعنی و اما در دختر، تمام کردن نه سال، نشانه بلوغ است علی المشهور یعنی مشهور بین فقهاء در نشانه سوم برای دختر، همان است که ذکر شد و در مقابل آن، قول شیخ طوسی در کتاب «مبسوط» است و متابعت او کرده ابن حمزه که این دو بزرگوار فرموده اند: بلوغ زن به تمام شدن ده سال است. و ابن ادریس گفته که اجماع فقهاء بر نه سال، واقع است.

ولا یعتدّ بخلافهما.. این جمله جواب از سؤال مقدری است، و سؤال این است که با مخالفت شیخ طوسی و ابن حمزه، چگونه ابن ادریس ادعای اجماع کرده. شارح

جواب می‌دهد به اینکه: ادعای اجماع او مبنی بر این است که اعتنا به مخالفت آن دو نشده، بجهت اینکه قول آنها شاذ است و دیگر اینکه اصل و نسب آن دو بزرگوار شناخته شده است و در علم اصول گفته شده که مخالفت کسی که نسبش معلوم است ضرری به اجماع نمی‌زند، چون می‌دانیم او امام معصوم علیه السلام نیست (و بعداً توضیح بیشتری در این باره خواهیم داد) و دیگر اینکه: علماء، هم قبل از شیخ اتفاق کرده‌اند و هم بعد از شیخ اتفاق و اجماع کرده‌اند بر اینکه بلوغ زن به تمام کردن نه سال است، پس این دلیل است بر اینکه به قول شیخ و ابن حمزه اعتنا نکرده‌اند بخلافهما ضمیر بر می‌گردد به شیخ و ابن حمزه لشدوذه ضمیر به - خلاف - بر می‌گردد.

والعلم بنسبهما یعنی نسب شیخ و ابن حمزه. سابقاً وعده دادیم این جمله را توضیح بیشتر دهیم پس گوئیم:

اجماع در اصطلاح علمای اصول عبارت است از اتفاق گروهی از مجتهدین بر امری شرعی بطوری که گفتار معصوم علیه السلام را شامل باشد و کاشف از قول وی باشد. بنابراین: اجماع چون از رأی معصوم علیه السلام کاشف می‌باشد حجت است (نه اینکه فقط چون اجماع است حجت باشد) و بدین جهت گفته‌اند در اجماع، شرط است که میان اتفاق کنندگان، اشخاص ناشناسی باشند که ممکن باشد یکی از آنها معصوم باشد و گرنه اگر اصل و نسب همه آنها شناخته شده باشد یقین می‌کنیم که امام درین اتفاق کنندگان نیست و اجماع حجت نخواهد بود.

و از اینجاست که مرحوم صاحب «معالم» در کتابش چنین نتیجه گرفته که نیکوست گفته شود مناط در حجیت اجماع، علم به دخول امام معصوم است در بین اتفاق کنندگان پس اگر فرض کنیم که یقین به دخول امام در بین عده‌ای از مجتهدین داریم باید عمل به قول آنها بکنیم و احتیاجی نیست همه مجتهدین غیر آنها نیز اتفاق داشته باشند مخصوصاً اگر مجتهدین دیگر، اصل و حسبشان شناخته

شده باشد که در این صورت روشن است که مخالفت آنها ضرری ندارد، چون یقین داریم معصوم علیه السلام در بین آنها نیست بلکه داخل در عدّه اوّل است و تقدّمه ضمیر به اجماع بر می‌گردد علیهما بر شیخ وابن حمزه و تأخّره نیز ضمیر به اجماع بر می‌گردد عنهما از شیخ وابن حمزه.

وأما الحيض والحمل للمرأة فدليلان على سبقه. وفي إلحاق اخضرار الشارب، وإنبات اللحية بالعانة قول قوي.

وأما الحيض والحمل... توضيح: در اینجا چند امر دیگری است که نشانه بلوغ بودن آنها مرد بحث میان فقهاء است:

یکی از آنها حیض شدن زن و نیز حامله شدن اوست آیا اینها نشانه بلوغ هستند یا نه؟ شارح می فرماید وقوع این دو امر در زن نشانه بلوغ نمی باشد (یعنی نشانه این نیست که در آن هنگام، بالغ می شود) بلکه کشف از این می کند که قبل از آن بالغ شده است یعنی حیض شدن او کشف می کند از اینکه نه سالش را تمام کرده است چون تا نه سالش را تمام نکند حیض نمی شود چنانکه روایتی بر آن دلالت می کند، پس دختر غیر بالغ حیض نمی شود و تا حیض نشود حامله نمی شود.

و فایده کاشف بودنش این است که اگر قبل از آن بلافاصله عقد ازدواجی واقع ساخته باشند حکم به صحت آن عقد می شود.

و امر دیگری که مورد گفتگوی فقهاء است، سبز شدن پشت لب و یا روئیدن ریش در پسر است آیا این دو امر همچون روئیدن مودر عانه، نشانه بلوغ پسر می باشند یا نه؟ شارح می فرماید قول قوی در اینجا هست به اینکه آنها نشانه بلوغ می باشند.

ترجمه و شرح عبارت: **وأما الحيض...** یعنی و اما حیض شدن و آبستن شدن برای زن، (اینها بلوغ نیستند بلکه) نشانه آنند که بلوغ قبلاً بوده **وفي إلحاق..** (این، خبر مقدم است برای - قول قوی - که مبتدای مؤخر است) یعنی در اینکه آیا ملحق می شود سبز شدن پشت لب، و روئیدن ریش، به (روئیدن مودر) عانه؟ قولی هست قوی (چون غالباً به حسب عادت، سبز شدن پشت لب و روئیدن ریش، هنگام بلوغ می باشند).

ويعلم السن بالبينه والشياع، لا بدعواه والانبات بهما، وبالاختبار، فإنه جائز مع الاضطرار إن جعلنا محله من العورة، أو بدونه على المشهور. والاحتلام بهما، وبقوله. وفي قبول قول الأبوين، أو الأب في السن وجه.

راه ثبوت علائم بلوغ

و يُعَلِّمُ السَّنَ بِالْبَيِّنَةِ... توضیح: سن که یکی از علائم بلوغ بود، به یکی از دوراه ثابت می‌شود:

۱. به شهادت دو نفر عادل.

۲. به شهرت بین مردم لا بدعواه یعنی اما به ادعای خودش ثابت نمی‌شود.

والانبات بهما... روئیدن مودرعانه که علامت دوم بلوغ بود به یکی از سه راه ثابت

می‌شود:

۱. دو شاهد عادل.

۲. شهرت بین مردم.

۳. به آزمایش کردن او یعنی آن محل را ببینند.

اگر کسی گوید که مگر جایز است دیدن آن محل و آیا آن محل از عورت نیست؟ در

جواب گوئیم که این مسأله بین فقهاء مورد اختلاف است:

بعضی آن محل را از عورت می‌دانند، چون عورت مرد را از ناف تا زانو می‌دانند پس

بنابراین قول، تنها در موقع اضطرار و ناچاری (که راه دیگری برای ثبوت بلوغ نباشد)

نگاه کردن به آن محل برای اطلاع بر بلوغ، جایز خواهد بود و اما در حال اختیار نه.

و مشهور فقهاء آن محل را از عورت نمی‌دانند بلکه عورت مرد را فقط عبارت از

آلت تناسل و مخرج غائط می‌دانند، و عانه را خارج از عورت می‌دانند پس بنابراین،

نظر کردن به آن محل جهت امتحان، چه در صورت ضرورت و چه در صورت اختیار، جایز خواهد بود.

ترجمه و شرح عبارت: **والانبات...** (این کلمه عطف است بر السن - یعنی و يُعَلِّم الانبات) یعنی ثابت می شود روئیدن مودر عانه، به بینه و شهرت و نیز به امتحان کردن او چون (نظر کردن به آن محل برای) آزمایش، جایز است در صورت اضطرار فقط، بنابر اینکه محل انبات مو (یعنی عانه) را از عورت بدانیم (مثل بعضی از فقهاء مثل ابن براج که عورت مرد را از ناف تا زانو می داند) **أو بدونه** (عطف است بر اضطرار) یعنی و یا اینکه می گوئیم بدون اضطرار نیز جایز است نظر به آن محل، و این بنا بر قول مشهور (چنانکه توضیحش دادیم) **والاحتلام** (این کلمه عطف است بر - الانبات - یعنی و يُعَلِّم الاحتلام...) یعنی احتلام (که یکی دیگر از علائم بلوغ بود) ثابت می شود به (سه راه:؛) بینه و شیع و نیز به ادّعی خودش.

و في قبول قول الابوين... توضیح: آیا سن پسر یا دختر، به واسطه قول پدر و مادر یا پدر تنها، ثابت می شود یا نه؟ احتمالی هست بگوئیم ثابت می شود چون آنها آگاه تر از دیگرانند به سن فرزندشان **وجه مبتدای مؤخر است برای - في قبول -**.

احكام اعتكاف

(ويلحق بذلك، الإعتكاف)، وإنما جعله من لواحقه لاشتراطه به واستحبابه مؤكداً في شهر رمضان، وقلة مباحته في هذا المختصر عما يليق بالكتاب المفرد.

جهت اینکه مصنف اعتكاف را به صوم ملحق نموده

(ويلحق بذلك، الإعتكاف)... شارح می فرماید: که مصنف مباحث اعتكاف را از ملحقات بحث صوم قرار داد و آن را کتاب مستقلى قرار نداد و نفرمود - کتاب الاعتكاف - با اینکه اعتكاف خود یک عبادتی است مستقل و مباحث مستقلى دارد غیر صوم.

می فرماید: جهت این کار مصنف سه امر است:

۱. اینکه چون شرط صحت اعتكاف، روزه است پس مناسب است آن را از

ملحقات روزه قرار داد.

۲. اینکه چون استحباب اعتکاف، در ماه رمضان که ماه روزه است بیشتر از ماه‌های دیگر است و سفارش بیشتر به آن در ماه رمضان شده است و روزه رمضان اعظم افراد روزه‌هاست و اصل در روزه است.

۳. اینکه چون مباحث اعتکاف در این کتاب «لمعه»، کمتر ذکر شده و سزاوار این نبود که برای آن کتاب جداگانه‌ای قرار دهد بدین جهت آن را در ذیل کتاب الصوم قرار داد.

اعتکاف در لغت به معنای ملازم بودن و ماندن زیاد در یک مکان است، و در شرح مقدس عبارت از ماندن مخصوصی است در مسجد مخصوصی به مدت مخصوصی با شرایط خاص، و آن مستحب موکد است و سفارش زیاد در آیات و اخبار بسیار به آن شده، خصوصاً در دهه آخر ماه رمضان چون شب قدر در آن دهه واقع شده، و نیز حضرت رسول ﷺ در آن دهه اعتکاف می نمودند و در مسجد جهت اعتکاف برای حضرتش چادری از موی بز می زدند و دستور می دادند رختخوابش را در خانه جمع می کردند یعنی دیگر نمی خوابیدند و از مباشرت زنان دوری مینمودند. و در سالی که جنگ بدر واقع شد، نتوانستند اعتکاف کنند، در سال بعد آن را قضا نمودند و بیست روز اعتکاف کردند که ده روزش قضای سال گذشته بود و ده روز دیگرش اداء بود، و در فضیلت اعتکاف بارها آن حضرت می فرمود که اعتکاف دهه آخر رمضان برابر با دو حج و دو عمره است.

ترجمه و شرح عبارت: **و یلحق بذلک...** یعنی ملحق می شود به مبحث روزه، بحث اعتکاف (شارح می فرماید): چرا مصتف اعتکاف را از لواحق صوم قرار داد (به سه علت، یکی) چون اعتکاف مشروط به روزه است (چنانکه بعد از این خواهد گفت) و استحبابه.. این علت دوم است یعنی و چون استحباب اعتکاف (در روایات) تاکید بر آن شده در خصوص ماه رمضان (که ماه روزه است پس مناسبت

دارد اعتکاف را از لواحق روزه قرار دهد) و قَلَّةٌ مباحثه این جمله علت سوم است یعنی چون مباحث اعتکاف در این کتاب مختصر (یعنی «لمعه») کمتر از این بود که سزاوار باشد به کتاب جداگانه.

(وهو مستحب) استحباباً مؤکداً (خصوصاً في العشر الاواخر من شهر رمضان)، تأسیاً بالنبي ﷺ، فقد كان يواظب عليه فيها، تضرب له قبة بالمسجد من شعر، ويطوى فراشه، وفاته عام بدر بسببها فقضاها في القابل، فكان ﷺ يقول: إن اعتكافها يعدل حجتين وعمرتين.

(وهو مستحب) ... یعنی اعتکاف مستحب می باشد به استحباب تأکیدی مخصوصاً در دهه آخر از ماه رمضان (و دلیل ویژگی این دهه، عمل پیغمبر است چنانکه شارح می فرماید): بجهت اقتدا و متابعت از پیغمبر ﷺ زیرا حضرتش همیشه مواظبت بر اعتکاف داشت در دهه آخر رمضان و برای ایشان در مسجد یک چادری (بافته شده) از موی بز زده می شد و **یطوی فراشه** (کلمه - یطوی - می شود به صیغه معلوم خوانده شود، و می شود به صیغه مجهول) یعنی بسترش را دستور می داد جمع می کردند (و این یا کنایه از ترک مباشرت و نزدیکی با زنان است، و یا کنایه از کم خوابیدن است) **وفاته عام..** یعنی اعتکاف فوت شد از پیغمبر در سال جنگ بدر، بجهت وقوع آن جنگ (و آن در ماه رمضان بود) پس حضرت آن را قضا نمودند در سال آینده (و بیست روز از ماه رمضان سال آینده را اعتکاف نمودند) بسببها یعنی به سبب بدر یعنی جنگ بدر، و تائید ضمیر یا به اعتبار تأویل بدر به غزوه بدر است و یا اینکه چون لفظ بدر مؤنث سماعی است.

وفوت اعتکاف از حضرت به سبب بدر، ممکن است بجهت این بوده که مسافر بوده و روزه از مسافر صحیح نیست و یا بجهت این بوده که چون مشغول به امر جهاد بوده و فرصت برای اعتکاف نبوده، و یا بجهت اینکه در آنجا مسجدی نبوده، و یا بجهت همه این سه امر باشد **وکان یقول...** یعنی حضرت همیشه می فرمود که اعتکاف آن دهه مساوی است (ثوابش) با دو حج و دو عمره.

(ویشترط) في صحته (الصوم) وإن لم يكن لاجله، (فلا يصح إلا من مكلف يصح منه الصوم، في زمان يصح صومه).

بیان شرایط اعتکاف

(ویشترط) في صحته (الصوم).. توضیح: صحت اعتکاف، مشروط به چند امر است:

شرط روزه در اعتکاف

۱. روزه، و لازم نیست آن را برای اعتکاف بگیرد، بلکه اگر روزه را به قصد روزه مستحبی یا روزه واجب (مثل روزه رمضان یا روزه نذریا کفاره و مانند آن) گرفته باشد و با آن، اعتکاف کند صحیح است. چنانکه در بالا دانسته شد که پیغمبر اکرم ﷺ، اعتکاف در دهه آخر رمضان با روزه رمضان می‌کردند.

و وقتی که روزه، شرط بود پس اعتکاف از آن مکلفی صحیح است که روزه از او صحیح باشد در زمانی که روزه در آن صحیح واقع می‌شود.

ترجمه و شرح عبارت: ویشترط... یعنی شرط است در صحت اعتکاف، روزه هر چند روزه بخاطر اعتکاف نباشد (بلکه به قصد روزه دیگری مثل رمضان باشد چون شرط صحت اعتکاف این است که معتکف، روزه باشد نه اینکه روزه را هم بخاطر اعتکاف بگیرد).

(و وقتی که روزه شرط بود) پس صحیح نیست اعتکاف مگر از آن مکلفی که صحیح باشد روزه از او (پس اگر مسافریا زن حیض و یا نساء اعتکاف کند صحیح نیست، چون روزه از آنها صحیح نمی‌باشد) في زمان يصح صومه یعنی اعتکاف در زمانی باشد که روزه در آن صحیح واقع می‌شود (پس اعتکاف در روز عید فطر و قربان و ایام تشریق صحیح نیست).

واشترط التكليف فيه مبني على أن عبادة الصبي تمرينا ليست صحيحة، ولا شرعية وقد تقدم ما يدل على صحة صومه، وفي «الدروس» صرح بشرعيته، فليكن الاعتكاف كذلك، أما فعله من المميز تمرينا فلا شبهة في صحته كغيره.

مکلف بودن

واشترط التكليف فيه... توضيح: در عبارات مصنف کلمه - مکلف - بود، از این کلمه فهمیده می شود که مصنف تکلیف و بلوغ را شرط در اعتکاف می داند. شارح می فرماید: این شرط کردن مبني بر روی این عقیده است که عبادت صبی ممیز را که از باب تمرین انجام می دهد صحیح ندانیم که در نتیجه شرعی هم نخواهد بود. و حال آنکه در کتاب صوم، از مصنف عبارتی گذشت که دلالت داشت بر اینکه صوم از صبی ممیز، صحیح و شرعی است چون در آنجا فرمود یکی از شرایط روزه، تمیز است (هرچند مکلف و بالغ نباشد) پس روی این شرط، روزه صبی ممیز، صحیح است چنانکه همانجا شارح تذکر دادند و خود مصنف در کتاب «دروس» صریحاً حکم به شرعی بودن روزه صبی ممیز، نموده است. بنابراین، اعتکاف هم، از صبی صحیح و شرعی باشد، زیرا نسبت به صبی فرقی بین عبادات نیست.

خلاصه اینکه شارح می خواهد بفرماید که: عبارت اینجای «لمعه» با عبارت کتاب صوم با هم تنافی دارند، چون عبارت اینجا دلالت بر عدم صحت عبادت صبی دارد ولی عبارت کتاب صوم دلالت بر صحت آن دارد.

ناگفته نماند که توضیح معنای صحت و شرعی بودن را در کتاب صوم دادیم، تکرار نمی کنیم، مراجعه به آنجا شود.

ترجمه و شرح عبارت: و اشتراط... یعنی شرط دانستن تکلیف در (صحت) اعتکاف (چنانکه از کلمه - مکلف - در عبارت متن استفاده می شود) مبنی بر روی این (عقیده) است که عبادت صبی (ممیز) بجهت تمرین، نه صحیح است و نه شرعی (پس بنابراین اعتکاف از صبی، صحیح شرعی نمی باشد) و حال آنکه گذشت (از مصنف در کتاب صوم) عبارتی که دلالت می کند (صریحاً) بر صحت روزه صبی (اگر ممیز بوده باشد) و در کتاب «دروس» هم تصریح به شرعی بودن روزه او کرده، بنابراین اعتکاف هم مثل روزه، صحیح و شرعی باشد (زیرا عبادات نسبت به صبی، فرقی ندارد و روزه خصوصیتی نسبت به غیر عبادات ندارد، و همانطوری که تمرین به روزه حاصل می شود، به اعتکاف و عبادات دیگر هم حاصل می شود).

أما فعله الممیّز.. توضیح: آنچه گفته شد مربوط به صحت شرعی عبادت (اعتکاف) صبی بود که محل خلاف بین فقهاست. و اما تمرین او بر عبادت اعتکاف، جای شک آن نیست که صحیح است به این معنی که تمرین او بر طبق آن امر مستحبی است که بولوی صبی متوجه است که صبی را تمرین به عبادت دهد چنانکه در سائر عبادات تمرین دادن او مستحب است.

ترجمه و شرح عبارت: أما فعله... یعنی اما انجام اعتکاف از صبی ممیز بطور تمرین، پس شکی نیست در صحت آن (از جهت تمرین یعنی صحیح تمرینی است به آن معنی که در چند سطر پیش توضیح دادیم. و به عبارت دیگر: عبادت صبی، صحیح شرعی نیست اما صحیح تمرینی هست بدون اشکال، و شکی نیست در اینکه تمرین دادن او بولوی مستحب است).

(وَأَقْلَهُ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ) بینها لیلتان، فمحل نیته قبل طلوع الفجر. وقیل: یعتبر الیالی فیکون قبل الغروب، أو بعده علی ما تقدم.

اعتکاف کمتر از سه روز نباشد

(وَأَقْلَهُ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ)... توضیح: کمتر مدت اعتکاف، سه روز است پس قصد اعتکاف دو روز و یا یک روز باطل است و در این خلاقی بین فقهاء نیست، و اختلاف در مسمای روز است که آیا شب قبل هم جزء آن است یا نه؟ معروف در مسمای روز از نظر لغت و استعمال همانا از طلوع فجر تا غروب است، و شب، جزء آن نیست چنانکه در قرآن دارد که: ﴿سَحَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ﴾ (چنانکه ملاحظه می‌کنید لیالی را جدا از ایام ذکر کرده).

و از طرف دیگر می‌بینیم در بعضی موارد شرعاً لیل، جزء روز استعمال شده، و نیز در آن سه روز اعتکاف، دو شب وسط داخل در روز قرار داده شده.

پس در اینجا دو قول است: اگر شب‌ها را جزء روز ندانیم پس ابتداء اعتکاف از زمان طلوع فجر روز اول است و نیت را از آن وقت باید بکند چنانکه قول مصنف همین است و اما اگر شب‌ها را جزء روز بدانیم پس ابتداء اعتکاف از زمان غروب شب اول است و نیت اعتکاف را باید از آن زمان بکند.

البته در اینجا نیز همان بحثی که در نیت روزه گذشت مطرح است که نیت را مقداری قبل از هنگام طلوع فجر (بنا بر قول مصنف) و یا قبل از هنگام غروب (بنا بر قول دیگر) بکند بعنوان مقدمه علمیه که یقین کند اول طلوع فجر و یا اول غروب را درک کرده است، یا اینکه نیت را بعد از تحقق طلوع فجر یا بعد از تحقق غروب کند،

زیرا در عباداتی که زمان معینی را فرا گرفته وقت نیت آن بعد از تحقق ابتدای آن زمان است (تا یقین به دخول اوّل زمان کرده باشد سپس نیت کند) نه قبل از آن.

ترجمه و شرح عبارت: **وَأَقَلُّهُ ثَلَاثَةٌ...** یعنی کمتر مدّت اعتکاف سه روز است که بین آن، دو شب (شب دوم و شب سوم) واقع است (و شب اول داخل نیست و بنابراین، ابتداء اعتکاف از زمان طلوع فجر روز اول است) پس محل نیت اعتکاف قبل از طلوع فجر (روز اول) است **وَقِيلَ يُعْتَبَرُ اللَّيَالِي...** یعنی بعضی گفته اند که شب ها (یعنی شب های آن سه روز) شرط می باشد (پس شب اول نیز داخل است و بنابراین، ابتداء اعتکاف از زمان غروب شب اول است) پس محل نیت اعتکاف قبل از غروب است **أَوْ بَعْدَهُ...** این کلمه عطف است، هم به - قبل طلوع الفجر - و هم به - قبل الغروب - یعنی (نیت را کمی قبل از طلوع فجر و یا قبل از غروب بکند تا یقین به درک اول وقت کرده باشد) یا کمی بعد از طلوع و یا بعد از غروب کند (تا یقین به تحقق آن کرده باشد) چنانکه این بحث گذشت (در بحث نیت روزه که فقهاء گفته اند در عبادتی که زمان معینی را فرا گرفته، وقت نیت آن بعد از تحقق ابتدای آن زمان است نه قبل از آن).

(والمسجد الجامع) وهو ما يجتمع فيه أهل البلد وإن لم يكن أعظم، لا نحو مسجد القبيلة. (والحصر في الأربعة): الحرمین وجامع الكوفة والبصرة، أو المدائن بدله، (أو الخمسة) المذكورة، بناء على اشتراط صلاة نبي، أو إمام فيه (ضعيف)، لعدم ما يدل على الحصر، وإن ذهب اليه الأكثر.

والمسجد الجامع... توضیح: شرط دوم دراعتکاف - مکان است و آن اینکه در مسجد جامع شهر باشد، و مقصود آن مسجدی است که اکثر اهل شهر در آن اجتماع می کنند (برای نماز جماعت یا نماز جمعه) هر چند بزرگترین مسجد شهر نباشد. نه مانند مسجد قبيله که محل اجتماع اکثر اهل شهر نیست هر چند در آن نماز جماعت هم خوانده شود.

بعضی از فقهاء، مکان این عمل عبادی را منحصر به چهار مسجد جامع کرده اند و آن: مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد جامع کوفه، مسجد جامع بصره (و بعضی مسجد مدائن را به جای مسجد بصره گفته اند) و بعضی هم منحصر به پنج مسجد مذکور کرده اند، به دلیل اینکه گفته اند شرط صحت اعتکاف، این است که در مسجدی باشد که پیغمبر یا امام در آن نماز خوانده باشد و تنها این چهار یا پنج مسجد است که پیغمبر یا امام در آن نماز خوانده اند پس در سایر مساجد جامع شهرها، اعتکاف صحیح نیست.

مصنف می فرماید: آن قول ضعیف است، چون دلیلی حسابی که صریح در حصر باشد نداریم هر چند اکثر فقهاء آن را قائل شده اند پس در هر مسجد جامعی در شهرها اعتکاف صحیح است.

ترجمه و شرح عبارت: **لأن نحو مسجد القبيلة** (عطف است بر المسجد الجامع) یعنی اما مثل مسجد قبيله (و مسجد محله و مسجد بازار) کافی نیست (و اعتکاف

در آن صحیح نمی‌باشد) **والحصر...** این کلمه مبتدا است و خبرش در سطر بعدی -ضعیف- می‌باشد **والحرمین** یعنی مسجد الحرام و مسجد النبی ﷺ و گفته‌اند که مراد به آن دو مسجد، آن مقداری است که در زمان حضرت رسول ﷺ مسجد بوده، نه آنچه بعداً اضافه به آنها کرده‌اند **أوالمدائن** بدله یعنی مسجد مدائن به جای مسجد بصره (چنانکه بعضی گفته‌اند که امام حسن علیه السلام در آنجا نماز جمعه اقامه کرده‌اند) و مرحوم علامه مجلسی در کتاب «زاد المعاد» فرموده: مسجد مداین در این زمان هاگویا معلوم نیست (و بعضی به احتمال گویند شاید مجاور قبر سلمان باشد) و مسجد بصره در این اوقات در بیابان واقع است **بناءً علی اشتراط...** این جمله، دلیل قول به حصر است **فیه** یعنی در اعتکاف الیه یعنی به حصر الاکثر یعنی اکثر فقهاء.

(والإقامة بمعتكفه، فيبطل) الاعتكاف (بخروجه) منه وإن قصر الوقت (إلا لضرورة) كتحصيل مأكول، ومشروب، وفعل الأول في غيره لمن عليه فيه غضاضة، قضاء حاجة، واغتسال واجب لا يمكن فعله فيه، ونحو ذلك مما لا بد منه، ولا يمكن فعله في المسجد.

ماندن در محل اعتکاف

والإقامة بمعتكفه... توضیح: شرط سوم اعتکاف - این است که از محل اعتکافش یعنی مسجد، بیرون نرود مگر بجهت ضرورت شرعی یا عادی و یا برای کار خیر و ثواب مثل عیادت مریض و مانند آن، پس اگر به غیر این جهت بیرون رود هر چند زمان اندکی باشد اعتکافش باطل می‌شود.

و برای ضرورت چند مثال می‌زند:

۱. برای تحصیل غذا و آب و مانند آن بیرون رود.

۲. در صورتی که غذایی برای او به مسجد آورده باشند اگر چنانچه خوردن او در

مسجد باعث ذلت و شکست مقام او باشد، می‌تواند از مسجد خارج شود برای خوردن غذا.

۳. برای بیت الخلا رفتن.

۴. برای غسل واجب (مثل غسل جنابت) در صورتی که انجام آن در مسجد

ممکن نباشد (بجهت اینکه مسجد نجس می‌شود و یا هوا سرد است و نمی‌تواند در

مسجد غسل کند) و مانند این مثال از کارهای ضروری که باید انجام بگیرد و سوی

دیگر در مسجد امکان انجام آن نیست پس می‌تواند بجهت انجام آنها از مسجد

بیرون رود.

ترجمه و شرح عبارت: **والاقامة... یعنی** و (شرط سوم در صحت اعتکاف) مانند در محل اعتکاف است (یعنی در مسجد، تمام مدت اعتکافش) پس اعتکاف باطل می شود به خارج شدن او از محل اعتکاف هر چند زمان بیرون بودنش کم باشد، مثلاً یک دقیقه یا دو دقیقه) **بمعتكفه** به فتح کاف به صیغه اسم مفعول است **إلا لضرورة... یعنی** (دو مورد استثناء شده که بجهت این دو مورد، می شود از مسجد بیرون رود، یکی:) بجهت امر ضروری (عادی یا شرعی، اما عادی:) مثل تحصیل خوردنی و آشامیدنی (در صورتی که کسی نباشد که برای او آنها را بیاورد ولی اگر کسی را داشته باشد که برای او تهیه نماید اگر بخواهد خودش بیرون رود اعتکافش باطل می شود) و (مثال دیگر) مثل انجام اکل در غیر مسجد برای کسی که بر او در خوردن در مسجد، خواری و شکستگی مقام باشد **قضاء حاجة** این مثال سوم است و مقصود از آن احتمال دارد بیت الخلا رفتن باشد، نه اینکه مقصود بر آوردن حاجت خود یا مردم باشد، زیرا اگر مقصود این بود دیگر لازم نبود مثال بعدی یعنی اغتسال واجب را ذکر کند، چون این هم یکی از حوائج است و داخل در کلمه - **حاجة** - می بود، پس از اینکه مثال اغتسال را جدا ذکر کرده می فهمیم که مقصود از قضاء حاجت، تخیلی کردن می باشد.

و احتمال دارد که مقصود همان بر آوردن حاجت خود یا مردم باشد و اینکه مثال اغتسال را جدا گانه ذکر کرده با اینکه آن هم یکی از حاجات است، از باب عطف خاص بر عام است.

و اغتسال واجب... (این مثال چهارم است) یعنی و غسل واجب در صورتی که ممکن نباشد انجام آن در مسجد (و اما بجهت غسل مستحب نمی تواند از مسجد بیرون رود).

ولا یتقدر معها بقدر إلا بزوالها. نعم، لو خرج عن كونه معتكفا بطل مطلقا، وكذا لو خرج ناسيا فطال، وإلا رجع حيث ذكر، فإن أخرج بطل.

ولا یتقدر معها بقدر... توضیح: با وجود ضرورت، بیرون ماندن، اندازه معینی ندارد بلکه تا وقتی که ضرورت باقی است او می‌تواند بیرون مسجد باشد تا اینکه ضرورت برطرف شود، آری اگر بیرون ماندنش به اندازه‌ای طول بکشد که او را از اسم اعتکاف داشتن خارج کند که دیگر در عرف او را معتکف نگویند، اعتکافش باطل می‌شود مطلقاً یعنی چه بقدر ضرورت بیرون مانده باشد یا بیشتر.

ترجمه و شرح عبارت: ولا یتقدر... یعنی با وجود ضرورت، اندازه‌گیری نمی‌شود زمان بیرون ماندن، به اندازه معینی مگر (تا وقتی که) ضرورت از بین برود (پس همینکه ضرورت زائل شد واجب است برگردد) بلکه اگر (زمان خروج آنقدر طول بکشد تا اینکه) شخص از اسم معتکف بودن خارج گردد (که دیگر به او در عرف، معتکف نگویند) باطل می‌شود اعتکافش.

و کذا لو خرج... توضیح: همچنین اگر از روی فراموشی و توجه نداشتن به اعتکافش از مسجد بیرون آمد و ماندنش در بیرون طول کشید بطوری که او را از اسم معتکف بودن خارج کند، اعتکافش در این صورت نیز باطل می‌شود.

و اما اگر در همین فرض، قبل از آنکه ماندنش طولانی گردد، یادش بیفتد که معتکف است باید همان وقت برگردد و اعتکافش صحیح است و گرنه اگر تأخیر کند در برگشتن، نیز اعتکافش باطل می‌شود.

ترجمه و شرح عبارت: وكذا لو خرج... یعنی و همچنین (باطل می‌شود اعتکاف) اگر خارج شده از روی فراموشی و طولانی شود زمان خروجش و إلا رجع یعنی و اگر طولانی نشده باشد (زمان خروجش، باطل نمی‌شود اعتکافش بلکه) برگردد هر زمانی که یادش آمد (و یا هر مکانی که یادش آمد) پس اگر تأخیر اندازد (رجوع را، بدون

جهت) اعتکافش باطل می‌شود حیث ممکن است حیث مکانی باشد و ممکن است زمانی باشد چنانکه در ترجمه اشاره کردیم.

(أو طاعة، كعبادة مريض) مطلقاً، ویلیث عنده بحسب العادة لا أزيد، (أو شهادة) تحملاً وإقامة، إن لم يمكن بدون الخروج، سواء تعينت عليه، أم لا، (أو تشييع مؤمن) وهو توديعه، وإذا أراد سفراً إلى ما يعتاد عرفاً، وقيده بالمؤمن تبعاً للنص، بخلاف المريض لا طلاقه.

(أو طاعة، كعبادة مريض)... توضیح: این، مورد دومی است که استثناء شده و برای آن می‌تواند از مسجد بیرون رود، و آن اینکه برای کار خیر و ثوابی بیرون برود چه مستحب و چه واجب (مثل مثال دومی که بعداً ذکر می‌شود).
مصنّف سه مثال برای آن زده:

۱. مثل عیادت مریضی (چه شیعه و چه غیر شیعه) بشرط اینکه مدت عیادتش به اندازه متعارف و معمول باشد نه بیشتر پس اگر بیشتر طول دهد، اعتکافش باطل می‌شود.

۲. برای تحمّل شهادت و یا اقامة شهادت (یعنی برای گواه شدن یا گواهی دادن) از مسجد بیرون رود بشرط اینکه بجای آوردن آن در مسجد ممکن نشود (و توضیح این مثال را بعداً خواهیم داد).

۳. برای مشایعت مؤمن بدرقه نمودن او وقتی که به سفر می‌رود.

ترجمه و شرح عبارت: أو طاعة... (این کلمه عطف است بر- لضرورة- در عبارت متن) یعنی یا بجهت کار خیر و ثواب (می‌تواند از مسجد بیرون رود) مثل عیادت مریض مطلقاً این اطلاق در مقابل قید مؤمن است که بعداً برای- تشیيع- آورده پمسی معنای مطلقاً یعنی چه مؤمن باشد و چه غیر مؤمن یعنی چه شیعه و چه غیر شیعه ویلیث عنده.. یعنی توقف کند پیش مریض به مقدار معمول عرفی نه بیشتر (البته معمول عرفی هم نسبت به عیادت کنندگان فرق می‌کند چون معمولاً فامیل و خویشان و دوستان بیش از بیگانه‌ها، پیش مریض در وقت عیادت می‌نشینند) أو

شهادة... (این مثال دوم است برای طاعة) یعنی یا مثل شهادت چه تحمل آن باشد و چه اقامه آن (پس بجهت هر دو، می تواند از مسجد خارج شود) بشرط اینکه شهادت بدون خروج از مسجد ممکن نشود (اما اگر در مسجد بشود شهادت بدهد جایز نیست خارج شود) **تحملًا و اقامَةً** چنانکه در کتاب (شهادت) خواهد آمد این مسأله مطرح است که کسی که اهلیت شاهد شدن دارد، اگر از او دعوت شود که ناظر جریانی بشود، واجب است بر او برود و شاهد و ناظر جریان شود و این را در اصطلاح، تحمل شهادت (یعنی گواه شدن) گویند. و وجوب آن کفایی است نه عینی یعنی اگر کسانی غیر او باشند که اهلیت شاهد شدن داشته باشند، یکی از آنان متحمل شهادت شود از دیگران ساقط می شود، و اگر کسان دیگر نباشند مگر او، بر او واجب عینی می شود که متحمل شهادت شود.

و همچنین این مسأله مطرح است که: اگر کسی شاهد جریان بود، واجب است در حضور حاکم شرع به آنچه دیده شهادت بدهد و این را اقامه شهادت (و یا اداء شهادت یعنی گواهی دادن) گویند. و وجوب این نیز کفایی می باشد در صورتی که کسان دیگری که شاهد جریان بوده اند باشند، و اگر کسان دیگر نباشند واجب عینی می شود **سواء تعینات علیه أم لا** یعنی (در جواز خروج برای شهادت) فرق نمی کند چه اینکه شهادت بر او واجب عینی شود (چون کس دیگری به غیر او نیست) یا اینکه واجب کفایی باشد (چون کسان دیگر برای شهادت هستند).

أو تشییع مؤمن... (این مثال سوم است برای طاعة) یعنی و یا مثل مشایعت کردن برادر مؤمن (یعنی شیعه) و مقصود از آن (خارج شدن از مکان خود برای) وداع کردن برادر مؤمن است آن وقتی که مؤمن قصد سفر دارد.

(ناگفته نماند که: ظاهر کلمه - تشییع - به ذهن انسان می زند که مقصود از آن تشییع جنازه مؤمن باشد) چنانکه روایت هم در این مورد وارد است) نه بدرقه مسافر

مؤمن، ولی شارح آن را به معنی بدرقه مسافر تفسیر کرده و گویا این را از عبارت کتاب «شرایع» محقق حلی استفاده کرده زیرا در آن کتاب چند مثال زده برای ضرورت به این ترتیب: «كقضاء الحاجة والإغتسال وشهادة الجنابة وعود المرضى وتشییع المؤمن» پس چنانکه در این عبارت ملاحظه می‌کنید، هم شهادة الجنابة ذکر شده و هم تشییع المؤمن، و شکی نیست که شهادة الجنابة شامل است نماز خواندن بر جنازه و تشییع آن و دفن آن، پس بنابراین بایستی مقصود از تشییع المؤمن معنایی غیر تشییع جنازه باشد که آن بدرقه مسافر مؤمن است **الی ما یعتاد عرفاً** این جمله متعلق است به - تشییع - یعنی جایز است برای بدرقه مسافر بیرون رود تا آن مقدار مسافتی که متعارف و رسم است که برای بدرقه بیرون روند (پس این مقدار، ضروری به اعتکاف نمی‌زند).

و قیده بالمؤمن... شارح می‌فرماید که مصنف، تشییع را تقیید به مؤمن نمود (منظور از مؤمن، معنای خاص الخاص آن می‌باشد یعنی شیعه ولی در عیادت مریض، مطلقاً ذکر کرد بجهت اینکه در روایت تشییع، تقیید به مؤمن شده اما در روایت مریضی، تقیید به مؤمن نشده و مطلق است که شامل مؤمن و غیر مؤمن (اهل سنت) می‌شود **لنص** چنین روایتی در دست ما نیست و شاید شارح به آن برخورد کرده باشد **لاطلاقه** ممکن است ضمیر به مریض برگردد یعنی زیرا مریض در روایت، بطور مطلق ذکر شده پس شامل مؤمن و غیر مؤمن می‌شود. و احتمال دارد به نص برگردد یعنی زیرا روایتی که در مورد مریضی است مطلق است. البته مقصود در هر دو احتمال، یکی است.

(ثم لا يجلس لو خرج، ولا يمشي تحت الظل اختيارا) قيد فيهما، أو في الأخير، لأن الاضطراب فيه أظهر، بأن لا يجد طريقا إلى مطلبه إلا تحت ظل. ولو وجد طريقين إحداهما لا ظل فيها سلكتها وإن بعدت، ولو وجد فيهما قدم أقلهما ظلا، ولو اتفقا قدرا فالأقرب.

(ثم لا يجلس لو خرج... توضیح: مصنّف فرموده: در صورتی که برای او رفتن از مسجد جایز باشد، نباید در جایی بنشیند و همچنین زیر سایه راه نرود از روی اختیار.

شارح می‌فرماید: قید اختیار، یا مربوط به هر دو حکم است (یعنی هم نشستن و هم راه رفتن زیر سایه، از روی اختیار نباشد پس اگر از روی اضطراب و ناچاری باشد جایز است) و یا اینکه قید اختیار، مربوط به حکم دوم فقط می‌باشد چون معنای اضطراب و ناچاری در آن روشنتر است مثل اینکه راهی بسوی مقصدی که می‌رود نداشته باشد مگر از زیر سایه، در این صورت راه رفتن زیر سایه ضرری به اعتکاف ندارد.

ترجمه و شرح عبارت: ثم لا يجلس... یعنی سپس اگر از مسجد بیرون رفت (به سبب یکی از جهاتی که ذکر شد) نباید در جایی بنشیند (تا وقتی که به مسجد برگردد) و در زیر سایه راه نرود از روی اختیار (هم در موقع رفتن و هم در برگشتن) قید فیهما.. یعنی کلمه - اختیار قید و شرط است هم در جلوس و هم در مشی زیر سایه. أو في الأخير... یعنی یا اینکه قید است برای دومی فقط (و جهت اینکه فقط برای دومی قید باشد این است که:؛ چون معنای اضطراب (که در مقابل اختیار است) در خصوص دومی، روشنتر است مثل اینکه راهی بسوی مقصدش پیدا نکند مگر زیر سایه (خواه تمام آن راه و خواه بعضی آن، سایه باشد).

ولو وجد طریقین... فرع دیگری است توضیحش اینکه: اگر بسوی مقصدش دو راه باشد یکی با سایه و یکی بدون سایه، باید از آن راه بی سایه برود هر چند دورتر باشد. و اگر هر دو راه سایه دارد، باید از آن راهی که کمتر سایه دارد برود و اگر هر دو راه به اندازه مساوی سایه داشته باشند باید از آن راهی که نزدیکتر به مقصدش می باشد برود **سلکها جواب** - لو - می باشد و ضمیر آن به - اُحدیهما - بر می گردد **وان بعدت** - ان - وصلیه می باشد **ولو وجد...** یعنی اگر سایه را بیابد در هر دو راه، باید مقدم بدارد (و اختیار نماید) آن راهی که کمتر سایه دارد **ولو تفقا...** یعنی اگر آن دو راه، مساوی باشند در مقدار سایه، باید آن راهی که نزدیکتر است (به مقصد را، اختیار کند).

والموجود في النصوص هو الجلوس تحت الظلال، أما المشي فلا، وهو الأقوى وإن كان ما ذكره أحوط. فعلى ما اخترناه، لو تعارض المشي في الظل بطريق قصير، وفي غيره بطويل قدم القصير، وأولى منه لو كان القصير أطولهما ظلاً.

والموجود في النصوص... مطلب دیگری است توضیحش اینکه: آنچه در روایات هست ونهی از آن شده همانا نشستن در زیر سایه است نه راه رفتن در آن پس بنابراین اقوی این است که راه رفتن در سایه اشکال ندارد و اعتکاف را باطل نمی‌کند هر چند ترک آن موافق احتیاط است **الظلال** (به کسر طاء یا بضم آن) یعنی سایبان **أما المشي فلا...** یعنی اما راه رفتن (در سایه) در روایات نمی‌باشد **وان كان ما ذكره..** یعنی اگرچه آنچه مصتّف ذکر کرده (یعنی ترک مشی) موافق احتیاط است.

فعلى ما اخترناه... توضیح: بنابر مختار ما (که نرفتن در سایه، از باب احتیاط است نه اینکه در روایت از آن نهی شده باشد) اگر چنانچه دوره باشد: یکی راه دراز و بی سایه، و یکی راه کوتاه با سایه، در این صورت بایستی راه کوتاه با سایه را اختیار کند چون از زیاد بیرون ماندن، نهی شده و تا می‌تواند باید آن را کمتر کند و معلوم است که راه دراز سبب زیاد ماندن در بیرون است اما راه کوتاه هر چند سایه دارد ولی چون از زیر سایه رفتن، نهی نشده طبق مختار ما بلکه خلاف احتیاط است بدین جهت اختیار این راه اشکالی به اعتکاف نمی‌رساند (ولی طبق مختار مصنف، راه طولانی را باید اختیار کند چنانکه سابقاً در عبارت: «ولو وجد طریقین...» گذشت).

و همچنین اگر راه دراز و راه کوتاه هر دو سایه داشته باشند ولی سایه راه کوتاه بیشتر از سایه راه دراز باشد، در این فرض بطریق اولی باید راه کوتاه را اختیار کند، زیرا در فرض اول با اینکه راه دراز هیچ سایه نداشت گفتیم که راه کوتاه را اختیار کند پس در

فرض دوم که راه دراز هم سایه دارد (منتهی کمتر از سایه راه کوتاه) باید بطریق اولی راه کوتاه را اختیار کند.

ترجمه و شرح عبارت: **فعلی ما إختارناه...** یعنی پس بنا بر مختار ما اگر معارضه کند (یعنی امر دائر باشد بین: رفتن در سایه ای که در راه کوتاه می باشد و (بین رفتن) در غیر سایه که در راه دراز است **قدّم القصیر جواب** - لومی باشد یعنی باید مقدم بدارد راه کوتاه را (یعنی آن را اختیار کند هر چند سایه دارد زیرا بنا بر مختار ما از رفتن در سایه نهی نشده برخلاف زیاد ماندن در خارج از مسجد، که راه دراز موجب زیاد ماندن در خارج است و از آن نهی شده) **وأولی منه...** یعنی و اولی از آن فرض است (در اینکه باید راه کوتاه را اختیار کند) فرض دیگری و آن اینکه اگر (هر دوراه، سایه دار باشند ولی) راه کوتاه، از نظر مقدار سایه طولانی ترین آن دوراه باشد (یعنی سایه اش بیشتر از سایه راه دراز باشد).

(ولا يصلي إلا بمعتكفه) فيرجع الخارج لضرورة اليه، وإن كان في مسجد آخر أفضل منه، إلا مع الضرورة - كضيق الوقت - فيصليها حيث أمكن، مقدما للمسجد مع الامكان، ومن الضرورة إلى الصلاة في غيره إقامة الجمعة فيه دونه فيخرج إليها. وبدون الضرورة لا تصح الصلاة أيضا، للنهي.

(إلا في مكة) فيصلي إذا خرج لضرورة بها حيث شاء، ولا يختص بالمسجد.

معتكف باید نمازهای خود را در محل اعتکاف خود انجام دهد

(ولا يصلي إلا بمعتكفه)... توضیح: یکی دیگر از احکام اعتکاف این است که شخص معتکف باید نمازهایش را در محل اعتکافش بخواند و اگر بخواهد برای نماز از آن محل بیرون رود اعتکافش باطل می‌شود. و اگر بجهت ضرورتی (مثل تحصیل غذا) از مسجد بیرون رفته باشد وقت نماز فرا رسد بایستی برای خواندن نماز، به مسجدش برگردد هرچند در بیرون مسجد خودش، در مسجد دیگری باشد که فضیلتش از مسجد خودش بیشتر است.

آری در یک صورت می‌تواند در غیر مسجدش نماز بخواند و آن در وقت ضرورت و ناچاری است مثل اینکه وقت تنگ باشد که اگر بخواهد به مسجد خودش برگردد وقت نماز می‌گذرد، پس در این صورت در خارج از مسجدش نماز بخواند. و تا می‌تواند مستحب است در مسجد دیگری بخواند نه در خانه.

و یکی از موارد ضرورت و ناچاری، این است که نماز جمعه در غیر مسجدش اقامه شده باشد، پس او می‌تواند بجهت نماز جمعه از مسجدش بیرون رود.

ترجمه و شرح عبارت: **ولا يصلي...** یعنی (یکی از احکام اعتکاف این است که اگر وقت نماز رسید) نمازش را در محل اعتکافش بخواند پس کسی که از آن محل

بجهت ضرورتی خارج شده باید برگردد به آن، هر چند وی در مسجد دیگری بود که افضل از مسجد خودش می باشد (مثل اینکه عدد افراد نماز جماعتی که در مسجد دیگر تشکیل می گردد بیشتر است از عدد افراد جماعتی که در محلی اعتکافش که مسجد جامع است تشکیل می شود، و چنانکه در کتاب الصلاة گذشت: زیاد بودن افراد جماعت مسجد، فضیلت بیشتر به مسجد می دهد) بمعتکفه به فتح کاف یعنی محل اعتکافش الیه متعلق است به - یرجع - و ضمیر بر می گردد به معتکف وان... - ان - وصلیه است کان ضمیر مقدر بر می گردد به - خارج - الامع الضرورة... یعنی مگر در صورت ناچاری (می تواند نمازش را در خارج از محل اعتکافش بخواند) مثل تنگی وقت (از اینکه برگردد به معتکفش که نمازش را در آنجا بخواند) پس در این صورت نمازش را بخواند در هر جایی که ممکن باشد (نماز خواندن در آن) در حالی که مقدم بدارد مسجد را (بر غیر مسجد) اگر بتواند (یعنی مستحب است تا می تواند نمازش را در مسجدی بخواند).

ومن الضرورة... (این خبر مقدم است برای اقامه الجمعة) یعنی ویکی از موارد ناچار شدن به خواندن نماز در غیر محل اعتکاف، این است که نماز جمعه در غیر محل اعتکاف اقامه شده باشد نه در محل اعتکاف (و شخصی معتکف هم از کسانی است که نماز جمعه بروی واجب است) پس در این صورت از محل اعتکاف خارج شود بسوی اقامه جمعه.

و بدون الضرورة لا تصح... مطلب دیگر است توضیحش اینکه: نه فقط بیرون رفتن از محل اعتکاف برای خواندن نماز بدون ضرورت، اعتکافش را باطل می سازد بلکه نمازی هم که در خارج از آن بخواند باطل است، چون در روایات از چنین نمازی نهی شده، و نهی در عبادت دلالت بر فساد و بطلان می کند.

ترجمه و شرح عبارت: و بدون ضرورت (اگر بخواهد در خارج از محل اعتکافش نماز بخواند) نمازش صحیح نیست نیز (همانطوری که اعتکافش باطل است) چون نهی شده (در روایات از نماز خواندن در خارج از محل اعتکاف بدون ضرورت).
إِلَّا فِي مَكَّةَ فَيُصَلِّي... توضیح: (این جمله استثناء است از حکم - لایصلی -) یعنی مگر در مکه اگر کسی معتکف شده باشد چنانچه بجهت ضرورتی از محل اعتکافش خارج شده باشد وقت نماز فرا برسد، می تواند نمازش را در هر جایی که بخواهد از خانه های مکه بخواند و لازم نیست برای خواندن نماز، به محل اعتکافش (یعنی مسجد الحرام) برگردد و همچنین لازم نیست در خارج از آن در مساجد دیگر بخواند.

ترجمه و شرح عبارت: **الْأَفِي مَكَّةَ...** مگر در مکه که می تواند نمازش را - وقتی که (از محل اعتکافش که مسجد الحرام است) خارج شده باشد بجهت حاجت و ضرورتی که در مکه دارد - بخواند در هر جایی که بخواهد (از خانه های مکه) و اختصاص ندارد نمازش به مسجد (نه مسجد الحرام و نه غیر آن از مساجد دیگر شهر مکه) بها ضمیر به مکه برمی گردد یعنی فی مَكَّةَ حیث شاء این جمله مفعول فیه مکانی است برای - یصلی -.

(ویجب) الاعتکاف (بالنذر وشبهه) من عهد ویمین، و نیابة عن الأب إن وجبت، واستنجار علیه.

مواردی که اعتکاف واجب می شود

(ویجب) الاعتکاف (بالنذر... توضیح: اعتکاف به چند سبب واجب می شود:

۱. به نذر وشبهه آن (یعنی عهد و قسم).

۲. به نیابت از پدر یعنی اگر بر پدری اعتکاف واجب بود به واسطه نذر مثلاً، و قبل از انجام آن بمیرد، بر ولی او یعنی پسر بزرگتر واجب است آن را برای پدر قضا کند. و این بنا بر این فتوا است که بگوئیم بر پسر بزرگتر واجب است هر عبادتی که از پدر فوت شده قضا کند پس اعتکاف را هم باید قضا کند چنانکه قول بعضی فقهاست. و اما بنا بر قول بعض فقهاء دیگر که قضای اعتکاف را بر پسر بزرگتر واجب نمی دانند، پس واجب نیست به نیابت از پدر، اعتکاف کند.

۳. به اجیر شدن بر اعتکاف یعنی کسی که خود را اجاره می دهد که به نیابت از میتی، اعتکاف کند.

۴. به گذشتن دوروز از اعتکاف یعنی وقتی که دوروز اعتکاف مستحب کرد، روز سوم بر او واجب می شود.

ترجمه و شرح عبارت: ویجب... یعنی اعتکاف واجب می شود به (چند سبب، یکی) به سبب نذر وشبهه آن یعنی عهد و قسم، و (دوم) به سبب نیابت از پدر اگر نیابت (از پدر در اعتکاف) واجب باشد (چنانکه قول بعضی از فقهاست همانطوری که در عبادات دیگری که از پدر فوت شده، نیابت از او واجب است، و اما اگر نیابت از پدر در اعتکاف واجب نباشد چنانکه قول بعضی دیگر می باشد پس قضای آن بر پسر واجب نیست) و (سوم) به سبب اجیر شدن بر اعتکاف.

ويشترط في النذر، وأخويه إطلاقه فيحمل على ثلاثة، أو تقييده بثلاثة فصاعداً، أو بما لا ينافي الثلاثة، كنذر يوم لا أزيد.

ويشترط في النذر... توضيح: از آنجا که اعتکاف کمتر از سه روز صحیح نیست، گفته اند که در نذر اعتکاف و شبه آن، شرط است که صیغه آن را به یکی از این سه نحو بکنند:

الف: بطور مطلق نذر کنند بدون تقيید به چند روز، در این صورت سه روز اعتکاف بر او واجب می شود، چون اعتکاف کمتر از سه روز صحیح نیست چنانکه سابقاً گذشت.

ب: اینکه آن را تقيید به سه روز و بیشتر کنند.

ج: اگر تقيید به کمتر از سه روز بخواهد بکند طوری نباشد که منافات با سه روز داشته باشد یعنی اگر مثلاً تقيید به یک روز کرد، بیشتر از آن را نفی نکند یعنی نگوید یک روزنه بیشتر (و به عبارت دیگر اینکه در صیغه عربی بگوید: «اللَّهُ عَلَيَّ أَنْ أَعْتَكِفَ يَوْمًا» و صحیح نیست بگوید: «اللَّهُ عَلَيَّ أَنْ أَعْتَكِفَ يَوْمًا لَا أَزِيدُ» پس اگر اعتکاف یک روز را تقيید به عدم زیادی کند و کلمه - لا أزيد - بیاورد نذرش باطل است.

ترجمه و شرح عبارت: ويشترط.. یعنی شرط است در نذر اعتکاف و در دو مصاحب آن (یعنی عهد و یمین) اینکه آن را مطلق آورد (مثلاً بگوید: اللَّهُ عَلَيَّ أَنْ أَعْتَكِفَ) پس در این صورت آن اطلاق حمل می شود بر سه روز (یعنی باید سه روز اعتکاف کند چون حداقل اعتکاف، سه روز است و کمتر از آن صحیح نیست).

و یا نذر را تقيید کند به سه روز و بیشتر (مثلاً بگوید: «اللَّهُ عَلَيَّ أَنْ أَعْتَكِفَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ»، و یا تقيید کند) به کمتر (از آن بطوری) که منافات با سه روز نداشته باشد (مثل اینکه نذر یک روز یا دو روز کند، و دیگری بیش از آن را نه نفی کند و نه اثبات، مثلاً بگوید: «اللَّهُ عَلَيَّ أَنْ أَعْتَكِفَ يَوْمًا»، پس این نذر صحیح می باشد و واجب است تکمیل کند

تا سه روز شود) گذر یوم لا ازید ظاهراً این، مثال می باشد برای صورتی که منافات با سه روز داشته باشد (وبه اصطلاح علمی، مثال است برای منفی نه نفی یعنی مثال است برای - ینافی الثلاثة - نه لاینافی) یعنی اگر نذر اعتکاف یک روز کند و آن را تقیید کند به عدم زیادی و بگوید: «لله عَلَيَّ أَنْ اعتكف يوماً لا ازيد» (یک روزنه بیشتر)، کلمه - نه بیشتر - قید است پس چنین نذری باطل است.

و احتمال دارد این مثال برای نفی باشد یعنی - مالا ینافی - پس بنابراین کلمه - لا ازید - قید برای نذر می شود یعنی نذر یک روز بکند و بیش از آن (یعنی غیر آن را) نذر نکند یعنی چنین بگوید: «لله عَلَيَّ أَنْ اعتكف يوماً» در این صورت نذرش صحیح است و باید سه روز اعتکاف کند و تکمیل نماید.

وأما الأخيران فبحسب الملتزم فإن قصر عنها اشتراط إكمالها في صحته، ولو عن نفسه.

(وبمضي يومين) ولو مندوبين فيجب الثالث (على الأشهر)، لدلالة الأخبار عليه، (وفي «المبسوط»: يجب بالشروع) مطلقاً.

وَأَمَّا الْأَخِيرَانِ فَبِحَسَبِ الْمَلْتَزِمِ... تَوْضِيحٌ: أَنْجَحَ كُفْتَهُ شَدَّ مَرْبُوطَ بِهِ نَذْرَ وَشَبَّهَ أَنْ بُوِدَ وَأَمَّا دَرِاسْتِيحَارَ وَنِيَابَتِ بَآيِدَ بِهِ هَمَانِ مَقْدَارِي كِهَ مَلْتَزِمَ بِهِ اِنْجَامَشْ شُدَّهَ بَجَا بِيَاوَرِدَ يَعْنِي اِگَرِ مَلْتَزِمَ شُدَّهَ چَهَارِ رُوزِ مَثَلًا اِعْتِكَافَ كُنْدَ هَمَانِ مَقْدَارِ بَجَا آوَرِدَ، وَاِگَرِ مَلْتَزِمَ پَهَ اِعْتِكَافَ دُورُوزِ شُدَّهَ، نِيَزِ هَمَانِ مَقْدَارًا رَا بَجَا بِيَاوَرِدَ وُلِيَّ بَرَايَ اَيْنَكِهَ اِعْتِكَافَ اَيْنِ دُورُوزِ صَحِيحِ بَآشُدَ (وَدَرِ مَقَابِلِ اَنْ مَسْتَحَقَّ اِحْرَتِ شُودَ) بَآيِدَ اَنْ رَا سَهَ رُوزِ تَكْمِيلِ كُنْدَ وَيَكِ رُوزِ دِيگَرِهَ اَنْ بِيَا فَزَايِدَ گَرِچَهَ نَيْتِ اَنْ رُوزِ رَا بَرَايَ خُودِ كُنْدَ نَهَ بَرَايَ مَيْتِ چُونِ اَنْ يَكِ رُوزِ بَهَ سَبَبِ اسْتِيحَارِ وَا نِيَابَتِ اَزِ پَدَرِ بَرَا جِيرِ وِ پَسَرِ بَزَرِگَتَرِ وَاجِبِ نَمِي بَآشُدَ تَا نَيْتَشْ هَمَ حَتْمًا بَهَ نِيَابَتِ اَزِ مَيْتِ بَآشُدَ پَسَ نَيْتِ اَنْ يَكِ رُوزِ رَا بَرَايَ خُودِ كُنْدَ جَايِزِ اسْتِ.

ترجمه و شرح عبارت: وَأَمَّا الْأَخِيرَانِ... يَعْنِي وَأَمَّا اِعْتِكَافَ بَهَ نِيَابَتِ اَزِ پَدَرِ وِ اِعْتِكَافَ اسْتِيحَارِي، پَسَ بَآيِدَ بَهَ هَمَانِ مَقْدَارِي كِهَ مَلْتَزِمَ شُدَّهَ، اِعْتِكَافَ نَمَايِدَ وَاِگَرِ چَنَانِچَهَ اَنْ مَقْدَارِ كَمْتَرَا سَهَ رُوزِ بُوِدَ (مَثَلِ اَيْنَكِهَ بَرِ پَدَرِ سَهَ رُوزِ اِعْتِكَافِ وَاجِبِ بُوِدَ وِ دُورُوزِ رَا اِنْجَامِ دَادَ وِ مُرْدَ وَيَكِ رُوزِشَ بَآقِي مَانَدَ، پَسَ بَرِ پَسَرِ بَزَرِگَتَرِ وَاجِبِ اسْتِ بَهَ نِيَابَتِ اَزِ پَدَرِ اَنْ يَكِ رُوزِ رَا قِضَا كُنْدَ وِ دَرِ اَيْنِجَا شَرَطِ اسْتِ (پَسَرِ بَزَرِگَتَرِ وَا اِحْرِي) تَكْمِيلِ كُنْدَ سَهَ رُوزِ رَا (يَعْنِي دُورُوزِ دِيگَرِهَ اَنْ يَكِ رُوزِ بَآقِي مَانَدَهَ اِضَافَهَ نَمَايِدَ تَا اِعْتِكَافِ اَنْ يَكِ رُوزِ صَحِيحِ شُودَ) قِصْرَ ضَمِيرِ مَقْدَرِهَ - مَلْتَزِمَ - بَرْمِي گَرْدَدَ عَنَّا يَعْنِي اَزِ سَهَ رُوزِ اِكْمَالِهَا ضَمِيرِهَ سَهَ رُوزِ بَرْمِي گَرْدَدَ فِي صَحْتِهَ يَعْنِي شَرَطِ دَرِ صَحْتِ اِعْتِكَافِ يَكِ رُوزِ

باقیمانده، تکمیل سه روز است ولو عن نفسه یعنی گرچه (آن مقدار اضافی را) از جانب خودش نیت کند (یعنی اگر بخواهد می‌تواند نیت آن دو روز اضافی را برای میت کند که ثوابش به او برسد و می‌تواند برای خود کند نه میت، چون ملزم نیست که برای میت کند) و بمضی یومین... یعنی و (نیز اعتکاف واجب می‌شود) به سبب گذشتن دو روز گرچه اعتکاف آن دو روز مستحبی باشد (یعنی چه دو روز مستحب باشد و چه واجب به واسطه نذر مثلاً) پس (وقتی که دو روز را اعتکاف کرد) اعتکاف روز سوم بر او واجب می‌شود، و این بنا بر قول أشهر بین فقهاست، زیرا روایات دلالت بر آن دارد و (در مقابل قول اشهر، قول شیخ طوسی) در کتاب «مبسوط» است که فرموده: همینکه شروع به اعتکاف کرد بر او واجب می‌شود گرچه دو روز نگذشته باشد.

وعلى الأشهر يتعدى إلى كل ثالث على الأقوى، كالسادس والتاسع لو اعتكف خمسة وثمانية. وقيل: يختص بالأول خاصة، وقيل: في المندوب، دون ما لو نذر خمسة فلا يجب السادس، ومال إليه المصنف في بعض تحقیقاته.

وعلى الأشهر يتعدى... توضیح: شارح می فرماید بنا بر قول أشهر که به گذشتن دو روز، روز سوم واجب می شود، اقوی این است که وجوب اختصاص به روز سومین اول ندارد بلکه هر جا که دو روز زیاد شود، سومی آن واجب می شود یعنی اگر پنج روز اعتکاف کند، روز ششم واجب می شود و اگر هشت روز اعتکاف کند روز نهم واجب می شود، و اگر یازده روز اعتکاف کرد روز دوازدهم واجب می شود و به همین ترتیب هر چه بالا رود.

ترجمه و شرح عبارت: **وعلى الأشهر...** یعنی بنا بر قول أشهر، اقوی این است که حکم وجوب را تعدی دهیم به هر روز سومی، مثل روز ششم و روز نهم، آن وقتی که پنج روز اعتکاف کند (پس اعتکاف روز ششم بر او واجب می شود) و هشت روز اعتکاف کند (که بعد از آن، روز نهم بر او واجب می شود).

وقيل يختص بالأول... توضیح: چنانکه دانسته شد قول أشهر این است که روز سوم، اعتکاف واجب می شود چه در اعتکاف مستحبی و چه اعتکاف واجب، و نیز چه سوم اول و چه سومهای بعدی.

در مقابل آن قول، دو قول دیگر است:

۱. بعضی گفته اند وجوب روز سوم، اختصاص به سوم اول فقط دارد نه هر سومی.
۲. بعضی دیگر گفته اند که وجوب هر سوم در جایی است که اعتکاف مستحب باشد یعنی اگر اعتکاف روزهای قبل مستحبی بود، اعتکاف در هر سومی واجب می شود، ولی اگر اعتکاف روزهای قبل، واجبی بود، اعتکاف در هر سوم واجب

نیست مثلاً اگر نذر اعتکاف پنج روز کرده باشد روز ششم واجب نمی‌شود و یا اگر نذر اعتکاف هشت روز کرده باشد روز نهم واجب نمی‌شود.

مرحوم مصتف هم در بعضی تحقیقاتش همین قول را اختیار کرده. و شارح برای این قول علتی بیان کرده که بعداً توضیح می‌دهیم.

ترجمه و شرح عبارت: **وقیل یختص...** یعنی و بعضی (در مقابل اشهر) گفته‌اند که اختصاص دارد و خوب، به روز سوم اول فقط (نه هر سومی) و بعضی دیگر گفته‌اند که (با قول اشهر در این جهت که وجوب در هر سوم است موافقیم ولی آن) در اعتکاف مستحب فقط می‌باشد نه جایی که (اعتکاف واجب باشد مثل اینکه) نذر کند پنج روز اعتکاف را، که در اینجا اعتکاف روز ششم (که سومین دوم می‌باشد) واجب نیست (و یا اگر نذر هشت روز اعتکاف کند روز نهم که سومین سوم می‌باشد واجب نمی‌شود) و مصتف به این قول، میل کرده در بعضی نوشته‌جاتش.

والفرق: أن اليومين في المندوب منفصلان عن الثالث شرعاً، ولما كان أقله ثلاثة كان الثالث هو المتمم للمشروع، بخلاف الواجب، فإن الخمسة فعل واحد واجب متصل شرعاً.

وإنما نسب الحكم إلى الشهرة، لأن مستنده من الأخبار غير نقي السند، ومن ثم ذهب جمع إلى عدم وجوب النفل مطلقاً.

والفرق: أن اليومين... توضيح: شارح می فرماید: جهت اینکه در آن قول، فرق گذاشته اند بین روزهایی که اعتکاف مستحب است و بین روزهایی که اعتکاف واجب باشد، این است که: چون مثلاً در آن مثال مذکور (یعنی پنج روز) اگر اعتکاف آن روزها مستحبی باشد، دوروزی که بعد از روز سوم است، جدا از آن روز سوم محسوب است شرعاً (زیرا روز سوم اعتکاف واجب است و اعتکاف دوروز مستحب است و واجب، جدای از مستحب می باشد شرعاً) و از سوی دیگر چون اعتکاف کمتر از سه روز صحیح نیست بدین جهت باید یک روز دیگر به آن دوروز منفصل، اضافه کند که مکمل آن باشد و آن روز ششم است در واقع.

ولی در صورتی که اعتکاف پنج روز واجب باشد به واسطه نذر، همه آن پنج روز یک عمل واجب متصل به هم محسوب است شرعاً چون نذریک مرتبه به همه آن تعلق گرفته، بنابراین احتیاجی به مکمل نمی باشد پس روز ششم واجب نمی باشد.

ترجمه و شرح عبارت: والفرق... یعنی فرق (بین اعتکاف واجب و اعتکاف مستحب، که در قول بعضی گفته شده که در اعتکاف مستحبی، هر سوم را واجب دانسته اند و در اعتکاف واجب، اختصاص به سوم اول داده اند، جهتش) این است که دوروز اعتکاف در اعتکاف مستحب، جدا از روز سوم می باشند شرعاً و (از سوی دیگر) وقتی که اقل اعتکاف، سه روز است (و کمتر از آن صحیح نمی باشد) بدین جهت روز سوم (که روز ششم است در واقع) همان متمم دوروزی که شروع به آن نموده

خواهد بود (پس واجب می شود) بخلاف اعتکاف واجب، زیرا پنج روز اعتکاف (که به واسطه نذر واجب شده) یک عمل واجب متصل به هم شرعاً می باشد.

وإنَّمَا نَسَبَ الْحَكْمِ... مطلب دیگر است توضیحش این است که: اینکه مصنف حکم وجوب اعتکاف در روز سوم را نسبت به شهرت داد (که فرمود: علی الأشهر، و خود ایشان آن را تقویت نکرد که بفرماید علی الاقوی) جهتش این است که دلیل آن حکم، روایاتی می باشد که سند آنها پاکیزه نیست و در بین راویان آن اخبار، کسانی هستند که ضعیف و یا مجهول الحال می باشند و بدین جهت است که عده ای از فقهاء در اعتکاف مستحبی، روز سوم را واجب ندانسته اند هر چند دو روز گذشته باشد.

(ویستحب) للمعتكف (الاشترط) في ابتدائه، للرجوع فيه عند العارض (كالمحرم) فيرجع عنده، وإن مضى يومان. (وقيل): يجوز اشتراط الرجوع فيه مطلقا فيرجع متى شاء، وإن لم يكن لعارض. واختاره في «الدروس»، والأجود الأول. وظاهر العبارة يريشد اليه، لأن المحرم يختص شرط بالمعارض، إلا أن يجعل التشبيه في أصل الاشتراط.

بقیه احکام اعتکاف

(ویستحب) للمعتكف... توضیح: بر کسی که اعتکاف می‌کند مستحب است که در ابتدای اعتکاف شرط کند با خدایش به اینکه اگر در اثناء عمل مانعی پیش آید از اعتکافش خارج گردد و آن را بهم بزند همانند کسی که در حج، احرام می‌بندد مستحب است بر او که در ابتدای احرام شرط کند با خداوند خود که اگر در اثناء اعمال حج، مانعی پیش آید، از احرام بیرون آید.

پس معتکف اگر چنین شرطی را کرده باشد می‌تواند در وقت پیش آمدن مانع، از اعتکاف خارج گردد هر چند در اعتکاف مستحب، دوروز از آن گذشته باشد و در روز سوم داخل شده باشد.

و بعضی از فقهاء گفته‌اند: بر معتکف جایز است آن شرط را بطور مطلق کند یعنی شرط کند هر وقت که خواست از اعتکاف برگردد چه مانعی پیش بیاید و چه نیاید، پس بعد از این شرط هر وقت بخواهد می‌تواند از اعتکاف برگردد گرچه مانعی پیدا نشده باشد.

شارح می‌فرماید: این قول را مصنف در کتاب «دروس» اختیار نموده ولی قول اول بهتر است و از ظاهر عبارت مصنف در این کتاب نیز استفاده می‌شود که همین قول

اول را اختیار کرده، زیرا استحباب اشتراف بر معتکف را تشبیه به استحباب اشتراف بر مُحرّم کرده و ما می‌دانیم که اشتراف مُحرّم، مخصوص به مورد پیش آمد مانع است پس به مقتضای تشبیه مصتّف، جواز اشتراف معتکف هم مخصوص به آن مورد خواهد بود.

سپس می‌فرماید که: ممکن است بگوئیم که قول اول از عبارت مصتّف استفاده نمی‌شود، زیرا احتمال دارد غرض ایشان در تشبیه معتکف به مُحرّم، همانا تشبیه در اصل استحباب اشتراف باشد بدون نظر به خصوصیات اشتراف یعنی می‌خواهد بفرماید که همانطوری که بر مُحرّم مستحب است اشتراف، بر معتکف هم مستحب است هر چند در خصوصیات اشتراف با هم فرق داشته باشند به اینکه معتکف استحباب اشترافش مطلق باشد، اما مُحرّم، استحباب اشترافش مخصوص به مورد پیش آمد مانع باشد خلاصه اینکه احتمال دارد نظر مصتّف در این کتاب نیز به قول دوم باشد همانند کتاب «دروس».

ترجمه و شرح عبارت: **و یستحب للمعتکف...** یعنی مستحب است برای شخص معتکف، اینکه (با خداوند) شرط کند در ابتداء اعتکاف که برگردد از اعتکاف (و آن را بشکند) در وقت پیدا شدن مانع (چه عذر ضروری باشد مثل مرضی یا ترس از دشمن و چه عذر ضروری نباشد مثل آمدن شوهر از سفر برای زنی که اعتکاف کرده چنانکه در روایت آمده است) **لِلرّجوع متعلق است** - به اشتراف - **کَالْمُحَرّم** یعنی همانند مُحرّم (که مستحب است بر او در وقت احرام، شرط کند با خداوند که در وقت پیدا شدن مانع، از احرام برگردد) **فیرجع عنده** یعنی پس (وقتی که آن شرط را کرد) می‌تواند برگردد از اعتکاف در وقت پیدا شدن عارض گرچه دوروز از اعتکاف گذشته باشد (و او در روز سوم باشد).

و قیل یجوز... یعنی (چنانکه دانسته شد قول مشهور این است که استحباب شرط مذکور مخصوص به موردی است که مانع پیدا شود، ولی) بعضی از فقهاء گفته‌اند که جایز است بطور مطلق، اشتراط رجوع در اعتکاف کند (چه مانع پیش آید و چه نیاید) پس (وقتی که چنین شرطی کرد) جایز است برگردد از اعتکاف هر وقت که بخواهد گرچه رجوعش بجهت پیدا شدن مانع نباشد و این قول را مصنف در کتاب «دروس» اختیار کرده و (شارح می‌فرماید:) بهتر قول اول یعنی قول مشهور است (که استحباب اشتراط، مخصوص به مورد پیدا شدن مانع است).

و (این قول گرچه صریح عبارت مصنف در این کتاب نیست ولی) ظاهر عبارت آن را می‌فهماند، زیرا (مصنّف تشبیه کرد معتکف را به مُحرّم، و یقیناً تشبیه به آن، بی‌فایده نیست و ظاهر از تشبیه هم، مشابهت در خصوصیات است، و ما می‌دانیم که: مُحرّم، استحباب اشتراطش مخصوص به مورد پیدا شدن مانع است (پس، از تشبیه مصنف می‌فهمیم که استحباب اشتراط معتکف هم مخصوص به مورد مانع است) إِلَّا أَنْ يُجْعَلَ... یعنی مگر اینکه (کسی بگوید که آن استفاده را از عبارت مصنّف نمی‌توانیم بکنیم و ممکن است نظر مصنّف به قول دوم باشد، زیرا احتمال دارد که) قرار داده شود تشبیه را در اصل اشتراط (بدون رعایت مشابهت در خصوصیات اشتراط، پس غرض مصنّف در تشبیه این است که کسی استبعاد نکند که چگونه چنین اشتراطی در اعتکاف جایز است، زیرا نظیری دارد و آن احرام در حج است. بنابراین کلام مصنّف با قول دوم نیز سازش دارد و مقصودش ممکن است این قول باشد).

(ناگفته نماند در نسخه طبع جدید این کتاب - یعنی نسخه ده جلدی طبع کلانتر- کلمه قیل و مطلقاً، جزء متن عبارت مصنّف قرار داده شده ولی در نسخه‌های دیگر چاپی، از کلام شارح می‌باشد نه مصنّف و صحیح همین است و عبارت شارح

در سطر بعدی قرینه بر آن است چون حاصل فرمایش ایشان در سطر بعد این است که کلام مصتّف احتمال دارد منطبق بر قول اول شود و احتمال دارد منطبق بر قول دوم شود. و بسیار واضح است که اگر جمله - و قیل مطلقاً - از عبارت مصتّف می‌بود، دیگر ذکر آن مطلب از شارح بی‌مورد بود، و قرینه دیگر این است که اگر از عبارت مصتّف بود، کلمه - مطلقاً - معنایی نداشت، زیرا کلمه - عند الارض - عبارت شارح است نه مصتّف، پس - مطلقاً - اگر از عبارت مصتّف بود، در مقابل کدام قید بود؟ - تأمل کنید مطلب روشن است -).

ولا فرق في جواز الاشتراط بين الواجب وغيره، لكن محله في الواجب وقت النذر وأخويه، لا وقت الشروع، وفائدة الشرط في المندوب سقوط الثالث لو عرض بعد وجوبه ما يجوز الرجوع، وإبطال الواجب مطلقاً.

ولا فرق... توضيح: در استحباب اشتراط، فرقی نیست که در اعتکاف واجب باشد یا اعتکاف مستحب، و فقط فرقی در این است که در اعتکاف مستحب، وقت آن اشتراط در ابتداء اعتکاف آن وقتی است که نیت آن را می‌کند و شروع به آن می‌نماید. ولی در اعتکاف واجب (به نذر و شبه آن) وقت آن زمانی است که صیغه نذر را جاری می‌سازد به اینکه بگوید: «لله عَلى أن اعتكف بشرط أن يكون لي الرجوع عند عروض كذا...» یعنی برای خدا باشد بر من که اعتکاف کنم بشرط آنکه بر فرض پیدا شدن فلان مانع بتوانم آن را به هم بزنم.

ترجمه و شرح عبارت: **ولا فرق...** یعنی فرق نیست در جواز اشتراط (و استحباب آن) بین اعتکاف واجب و غیر واجب (یعنی مستحب) ولی (فرقی در این است که) محل اشتراط در اعتکاف واجب، وقت نذر و دو صاحبش (عهد و قسم) می‌باشد، نه وقت شروع به اعتکاف (اما محل اشتراط در اعتکاف مستحب، وقت شروع به اعتکاف و نیت آن است).

وفائدة الشرط في المندوب... توضیح: در اینجا شارح بیان میکند فایده آن شرط را و می‌فرماید:

فایده آن اشتراط در اعتکاف مستحب، دو چیز است: یکی اینکه اگر بعد از گذشتن دو روز که روز سوم واجب می‌شود، مانع پیش بیاید، دیگر و خوب آن روز سوم ساقط می‌گردد، و فایده دیگر اینکه قضای آن نیز بر او واجب نیست و این فایده دوم را مصنف در عبارتش ذکر کرده.

اما اگر آن اشتراط را درابتدای اعتکاف نکرده بود و مانعی برای او پیش آید در آنروز، باید قضای آن را بجا آورد.

آنچه ذکر شد فایده آن اشتراط دراعتکاف مستحب بود و اما فایده آن دراعتکاف واجب این است که هر وقتی مانع پیش آمد می تواند اعتکاف را به هم بزند چه در روز سوم باشد و چه قبل از آن.

ترجمه و شرح عبارت: و فایده... یعنی فایده شرط کردن، دراعتکاف مستحب این است که ساقط می شود وجوب اعتکاف روز سوم اگر عارض شود بعد از وجوب آنروز، مانعی که مجوز برگشتن ازاعتکاف (و بهم زدن آن) می باشد مایجوز این کلمه فاعل است برای - عَرَض - و **إِبْطَالِ الْوَجِبِ مَطْلَقاً** یعنی (و فایده شرط دراعتکاف واجب، این است که) جایز است باطل کند اعتکاف واجب را چه روز سوم و چه قبل از آن (خلاصه اینکه فایده آن اشتراط دراعتکاف واجب، هم در روز سوم ظاهر می شود و هم در قبل از آن، چون همه روزها بر او اعتکاف واجب است و فرقی بین آن روزها نیست و بجهت اشتراط می تواند در وقت عروض مانع در هر روزی که باشد، اعتکاف را بهم بزند. ولی دراعتکاف مستحب فایده اشتراط، فقط در روز سوم ظاهر می شود، چون اعتکاف در این روز فقط واجب است و قبل از آن واجب نیست تا اشتراط، فایده ای در آن داشته باشد، زیرا در روز اول یا دوم بدون اشتراط هم می تواند بهم بزند).

(فإن شرط وخرج فلا قضاء) فی المندوب مطلقاً، وكذا الواجب المعین، أما المطلق فقیل: هو كذلك، وهو ظاهر الكتاب وتوقف في «الدروس»، وقطع المحقق بالقضاء، وهو أجود.

(ولو لم يشترط ومضى يومان) فی المندوب (أتم) الثالث وجوباً، وكذا إذا أتم الخامس وجب السادس، وهكذا... كما مر.

(فإن شرط وخرج... توضیح: قبل از این، شارح یک فایده برای آن شرط ذکر کرد و حالا مصتّف در اینجا فایده دیگری برای آن بیان می‌کند و می‌فرماید: اگر در ابتداء اعتکاف، شرط رجوع کرد و به واسطه پیدا شدن مانع، از اعتکاف خارج شد اگر چنانچه اعتکاف مستحبی بوده، دیگر قضای آن براو واجب نیست حتی در روز سوم که اعتکافش واجب می‌شود.

وهمچنین قضا واجب نیست در اعتکافی که به نذر معین واجب شده مثل اینکه نذر کند که سه روز اول ماه رجب امسال را اعتکاف کند و در نیت نذرش شرط نماید که هر وقت مانع پیدا شود، از اعتکافش خارج شود پس اگر به واسطه پیدا شدن مانع، از اعتکاف خارج شد قضای آن براو واجب نیست، و دلیل آن این است که چون به سبب نذرش، اعتکاف اختصاص پیدا کرده به آن سه روز مذکور نه غیر آن، و چون در نذرش آن شرط را کرده بوده، بدین جهت شرعاً اتمام سه روز مشروط به این می‌شود که مانع پیدا نشود و وقتی مانع پیدا شد دیگر وجوب ساقط می‌شود پس قضا هم واجب نمی‌گردد.

و اما در اعتکافی که به نذر مطلق واجب شده مثل اینکه نذر کند سه روز اعتکاف کند بدون تعیین آن سه روز، و در نذرش هم شرط خروج را هم بنماید. در اینجا محل خلاف است بین فقهاء که چنانچه اگر مانع پیدا شد و از اعتکاف خارج شد آیا

قضای آن بر او واجب است یا نه؟ شارح می‌فرماید: ظاهر عبارت مصتف در این کتاب این است که آن هم قضاء ندارد، چون عبارت مصتف مطلق است شامل می‌شود تمام اقسام اعتکاف را چه مستحب و چه واجب، و در واجب چه به نذر معین باشد یا به نذر مطلق.

ولی در کتاب «دروس» توقف کرده و حکم به چیزی نکرده و محقق حلی در کتاب «معتبر» بطور قطع حکم به قضا نموده. و شارح همین قول را پسندیده است.

ترجمه و شرح عبارت: **فإن شرط... یعنی اگر شرط (خروج از اعتکاف را) بکند و** (به واسطه پیدا شدن مانع) از اعتکاف خارج شد پس قضای آن واجب نیست (شارح می‌فرماید: در اعتکاف مستحب مطلقا (واجب نیست چه در روز سوم و چه قبل از آن) و همچنین (قضا واجب نیست) در اعتکاف واجب معین (به واسطه نذر) اما در اعتکاف واجب مطلق (به واسطه نذر) بعضی گفته‌اند آن هم مانند واجب معین است (در اینکه قضایش واجب است) و همین قول، ظاهر این کتاب «لمعه» است و در کتاب «دروس» توقف کرده (و فتوی به یک طرف نداده) و محقق حلی (در کتاب معتبر) قطع پیدا کرده به قضا و (شارح این قول را پسندیده و می‌فرماید) آن بهتر است.

ولو لم یشرط... (مصتف می‌فرماید:) و اگر آن شرط را (در ابتداء اعتکاف) نکند و در روز (از اعتکاف) بگذرد در اعتکاف مستحبی، واجب است روز سوم را تمام کند و همچنین (در هر سومی باید تمام کند مثل اینکه) اگر روز پنجم اعتکاف را تمام کند، باید روز ششم را هم بگیرد و به همین ترتیب (هر چه بالا رود مثل اینکه اگر روز هشتم را گرفت باید روز نهم را هم بگیرد) چنانکه تفصیل آن گذشت.

(ويحرم عليه نهارةً ما يحرم على الصائم) حيث يكون الاعتكاف واجبا، وإلا فلا وإن فسد في بعضها.

(وليلة ونهارا الجماع) قبلا ودبرا، (وشم الطيب)، والرياحين على الأقوى، لورودها معه في الأخبار وهو مختاره في «الدروس»، (والاستمتاع بالنساء) لمسا وتقبيلا وغيرهما، ولكن لا يفسد به الاعتكاف على الأقوى، بخلاف الجماع. (ويفسده ما يفسد الصوم) من حيث فوات الصوم، الذي هو شرط الاعتكاف.

چیزهایی که بر معتکف حرام است

(ويحرم عليه نهارةً... توضیح: در جایی که اعتکاف واجب باشد چند امر بر معتکف حرام است:

۱. هر چیزی که انجامش بر روزه دار حرام است، بر معتکف نیز در روز فقط، حرام می باشد.

۲. نزدیکی کردن با زن چه در شب و چه در روز، چه از پیش و چه از پس.

۳. بوئیدن عطر و گیاهان خوشبو چه در شب و چه در روز.

۴. هرگونه لذت بردن از زنان از قبیل بوسه زدن و دست مالی کردن و شوخی کردن

و مانند اینها چه در شب و چه در روز.

این چهار امر را مصنف ذکر کرده و در اینجا سه امر دیگر نیز بر معتکف حرام است که شارح بعداً به آن اشاره می کند، یکی عطربه خود مالیدن، دوم خرید و فروش کردن مگر بقدر ضروری برای خود یا خانواده اش، سوم جدال و نزاع کردن در امور دنیوی و همچنین جدال در امور دینی و مباحثه علمی به قصد اظهار فضل و علم، و اما اگر

مباحثه علمی به قصد اظهار حق و رفع اشتباه طرف مقابل باشد اشکال ندارد بلکه افضل طاعات است.

ترجمه و شرح عبارت: **ویحرم علیه...** یعنی حرام است بر معتکف، در روز، هر چیزی که بر روزه دار حرام است (شارح می فرماید: این) در جایی که اعتکاف واجب باشد و اما اگر واجب نباشد، حرام نمی باشد (یعنی اگر اعتکاف مستحبی باشد انجام آن چیزها حرام نیست) گرچه بعضی از آن چیزهایی که بر روزه دار حرام است، اعتکاف را باطل می کند مثل خوردن و آشامیدن و نزدیکی با زن و هر چیزی که روزه را باطل کند، چون این چیزها روزه را باطل می کند و روزه هم شرط اعتکاف است پس مشروط که اعتکاف است نیز باطل می شود.

و اینکه شارح می فرمود: بعضها، بجهت اینکه بعضی دیگر از آنها اعتکاف را باطل نمی کند به واسطه اینکه چون روزه را باطل نمی کند هر چند در روزه حرام می باشد مثل ارتماس (سرفه و بردن در آب) و اماله کردن به فتوای شارح، چون چنانکه سابقاً در جای خود گذشت شارح فرمود که اقوی به نظر ما آن است که آن دو چیز روزه را باطل نمی کنند هر چند حرام می باشند و عین عبارت شارح در سابق این است که بعد از عبارت متن مصنف - أو احتقن بالمایع - شارح فرمود: «والاقوی عدم القضاء بها چون روزه را باطل نمی کند، و إن حرمت».

و بعد از عبارت متن مصنف - أو ارتمس متعمدا - شارح فرمود: «والاقوی تحریمه من دون إفساد أيضا».

وإن فسد في بعضها ضمیر در .. بعضها - بر می گردد به «ما یحرم علی الصائم» و تانیث ضمیر به اعتبار معنای آن است یعنی محرمات، و ترجمه عبارت این است که: گرچه اعتکاف باطل می شود در بعضی از آن محرمات (مثل جماع و خوردن و آشامیدن و استمناء و هر چیزی که روزه را باطل می کند، به مثل اماله کردن و سر در آب

فرو بردن بنا بر فتوای شارح که این دو، روزه را باطل نمی‌کنند پس اعتکاف را هم باطل نمی‌کنند).

تذکره: از توضیحی که ما برای عبارت شارح در اینجا دادیم روشن می‌شود اشتباه بعضی از محشین - مثل محمد علی - که در حاشیه مثال زده برای - بعضها - به ارتماس و احتقان به فتوای شارح در آن، در حالی که آن دو مثال باید مثال زده شوند برای جایی که مفسد اعتکاف نیستند - تأمل کنید.

و لیلاً و نهاراً... یعنی (و نیز بر معتکف حرام است) در شب و روز، نزدیکی کردن با زن چه در پیش و چه در پس، و بوئیدن عطر و گیاهان خوشبو علی الاقوی این کلمه مربوط است به ریاحین یعنی در نظر ما اقوی این است که ریاحین نیز حرام است زیرا در روایات، همراه با طیب، ریاحین نیز ذکر شده و همین مختار مصتّف است در کتاب «دروس» (گرچه در اینجا ذکر نکرده و سزاوار بود ذکر کند) والاستماع... یعنی و (نیز حرام است) لذت بردن از زنان چه به مالیدن دست و چه بوسیدن (از روی شهوت و اما اگر از روی محبت و مهربانی باشد حرام نیست) و غیرهما مثل شوخی کردن و نگاه کردن ولکن لایفسد به... یعنی اقوی این است که (استمتاع گرچه حرام است اما) به واسطه آن، اعتکاف باطل نمی‌شود برخلاف جماع (که این علاوه بر حرمتش، باطل نیز می‌کند چه شب باشد و چه روز).

و یفسده ما یفسد الصوم... توضیح: هر چیزی که روز را باطل می‌کند، اعتکاف را باطل می‌کند (مثل نزدیکی با زن و خوردن و آشامیدن و استمناء) چون روزه شرط اعتکاف است و وقتی شرط باطل شد مشروط نیز باطل می‌شود.

(ویکفر) للاعتکاف زیادة علی ما یجب للصوم (إن أفسد الثالث) مطلقاً، (أو کان واجباً) وإن لم یکن ثالثاً.

(ویجب بالجماع فی الواجب نهاراً کفارتان، إن کان فی شهر رمضان) إحداهما عن الصوم، والأخرى عن الاعتکاف. (وقیل): تجب الکفارتان بالجماع فی الواجب (مطلقاً)، وهو ضعیف.

(وَيُكْفَرُ) للاعتکاف زیادة... توضیح: یکی از احکام اعتکاف، کفاره آن است که می‌فرماید: در اعتکافی که به واسطه نذر و شبه آن واجب شده و در روز سوم اعتکاف مستحب که واجب شده به گذشتن دوروز، اگر اعتکاف را باطل کند باید علاوه بر کفاره ابطال روزه (در صورتی که خود روزه هم بطلانش موجب کفاره باشد مثل اینکه روزه رمضان باشد) باید کفاره دیگری بجهت ابطال اعتکاف بدهد پس اگر در روز نزدیکی با زن کند، چنانچه در ماه رمضان باشد دو کفاره باید بدهد: یکی بجهت باطل کردن روزه رمضان، و دیگری بجهت باطل کردن اعتکاف.

و بعضی از فقهاء در مقابل آن قول، گفته‌اند دو کفاره واجب است چه در رمضان و چه در غیر رمضان.

ترجمه و شرح عبارت: وَيُكْفَرُ... یعنی باید کفاره بدهد - بخاطر (باطل کردن) اعتکاف علاوه بر کفاره‌ای که بخاطر (باطل کردن) روزه واجب می‌شود - و این در جایی است که باطل کند روز سوم اعتکاف را چه سوم در اعتکاف واجب به نذر مثلاً و چه سوم در اعتکاف مستحب، و یا در جایی که اعتکاف واجب باشد اگرچه روز سوم نباشد (مثل روز اول یا دوم در اعتکاف واجب به سبب نذر و شبه آن) و یجب بالجماع... یعنی واجب می‌شود به واسطه نزدیکی کردن (نه غیر آن از مبطلات روزه) در اعتکاف واجب، در روز، دو کفاره اگر در ماه رمضان باشد، یکی عوض روزه رمضان و دیگری عوض اعتکاف فی الواجب یعنی در اعتکاف واجب (و اما در اعتکاف

مستحب مثل روز اول و دوم، به جماع کردن کفاره واجب نمی‌شود، چون اعتکاف مستحب را اختیاراً می‌شود بر هم زد پس چگونه می‌توان گفت به هم زدن آن به واسطه جماع، کفاره می‌آورد) نه‌آراً ظرف است برای جماع و قیل یجب... یعنی گفته شده که: آن دو کفاره به واسطه جماع در اعتکاف واجب، واجب می‌شود حتی در غیر رمضان (شارح می‌فرماید) این قول ضعیف است (زیرا باطل کردن هر روزه واجب، موجب کفاره نمی‌شود بلکه فقط ابطال روزه رمضان است که موجب کفاره می‌شود پس جماع در غیر رمضان، فقط یک کفاره واجب می‌کند بجهت ابطال اعتکاف و اما بجهت ابطال روزه، کفاره واجب نمی‌گردد).

نعم، لو كان وجوبه متعينا بنذر وشبهه، وجب بإفساده كفارة بسببه، وهو أمر آخر. وفي «الدروس» ألحق المعين برمضان مطلقاً، (و) في الجماع (ليلاً) كفارة (واحدة) في رمضان وغيره، إلا أن يتعين بنذر وشبهه فيجب كفارة بسببه أيضاً، لأفساده.

نعم، لو كان وجوبه... توضیح: آری در یک صورت در غیر رمضان، دو کفاره واجب می‌شود و آن صورتی است که اعتکاف به واسطه نذر و شبه آن واجب معین بوده باشد (مثلاً نذر کرده سه روز اول رجب امسال را اعتکاف کند) در این صورت اگر آن را به جماع باطل کند گرچه دو کفاره واجب می‌شود که یکی بجهت اعتکافی است ولی کفاره دوم بجهت شکستن نذر است نه بجهت ابطال روزه، و معلوم است که کفاره نذر حکم دیگری است ربطی به روزه ندارد چون سخن ما در این است که به واسطه روزه غیر رمضان، کفاره واجب نمی‌شود.

بنابراین اگر نذر کند اعتکاف در رمضان را و به واسطه جماع آن را باطل کند، سه کفاره واجب می‌شود: کفاره اعتکاف، کفاره روزه، کفاره نذر بافساده یعنی به باطل کردن اعتکاف بسببه یعنی به سبب نذر یعنی شکستن نذر و هو امر آخر یعنی این کفاره، حکم دیگری است ربطی به حکم روزه ندارد.

و فی «الدروس» ألحق المعین... یعنی مصتف در کتاب «دروس»، ملحق کرده اعتکاف واجب معین را به رمضان یعنی فرموده اعتکافی که به واسطه نذر یا به گذشتن دو روز، واجب معین شده، اگر به جماع در روز باطلش کند همچون واجب در رمضان دو کفاره دارد یکی بجهت اعتکاف و دیگر بجهت روزه مطلقاً یعنی چه تعینش به سبب نذر و شبه آن بوده باشد و چه به گذشتن دو روز در اعتکاف مستحبی که واجب می‌شود.

و فی الجماع لیلاً، کفارة واحدة... توضیح: قبل از این، بحث در جماع در روز بود و حالا می‌فرماید اگر جماع در شب بکند یک کفاره بر او واجب می‌شود بجهت

اعتکاف چه در رمضان باشد و چه در غیر آن، آری اگر به واسطه نذر و شبه آن، اعتکاف معین شده باشد باید علاوه بر کفاره اعتکاف یک کفاره دیگر بجهت شکستن نذر بدهد بسببیه یعنی به سبب نذر اَیضاً یعنی همانطوری که بجهت اعتکاف کفاره واجب می‌شود لافساده یعنی چون نذر را باطل کرده و شکسته است.

ولو كان إفساده بباقي مفسدات الصوم غير الجماع وجب نهارا كفارة واحدة، ولا شيء ليلا إلا أن يكون متعينا بنذر وشبهه فيجب كفارته أيضا.

ولو كان إفساده... توضیح: آنچه ذکر شد در موردی بود که اعتکاف در ماه رمضان را به جماع باطل کند و حالا می‌فرماید اگر به چیزهای دیگری که روزه را باطل می‌کند، اعتکاف در رمضان را باطل کند، مثلاً به خوردن و آشامیدن، اگر در روز باشد یک کفاره بجهت بطلان روزه رمضان باید بدهد. و اگر در شب باطل کند هیچ کفاره واجب نمی‌شود چون روزه در شب نمی‌باشد تا برای آن کفاره واجب گردد. آی دیگر اعتکاف به واسطه نذر و شبه آن، واجب معین شده باشد و آن را در روزه غیر جماع باطل کند، کفاره دیگری بجهت شکستن نذر باید بدهد همچنان که کفاره بجهت بطلان روزه نیز واجب شده.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو كان افساده...** یعنی اگر باطل کردن اعتکاف در رمضان، به واسطه سایر چیزهایی که باطل کننده روزه‌اند غیر جماع، باشد واجب می‌شود. اگر در روز باطل کرده باشد. یک کفاره (بجهت روزه) و اما در شب چیزی واجب نیست **الا أن يكون...** این استثناء است. از وجب نهارا کفارة واحدة. یعنی مگر در صورت نذر که دو کفاره واجب می‌شود: یکی بجهت نذر و دیگر بجهت روزه کفارته **أيضاً** یعنی کفاره نذر نیز (علاوه بر کفاره روزه).



ولو فعل غير ذلك من المحرمات على المعتكف - كالتطيب والبيع والمماراة - أثم، ولا كفارة، ولو كان بالخروج في واجب متعين بالنذر وشبهه وجبت كفارته. وفي ثالث المندوب الإثم والقضاء لا غير، وكذا لو أفسده بغير الجماع. وكفارة الاعتكاف ككفارة رمضان في قول. وكفارة ظهار في آخر، والأول أشهر، والثاني أصح رواية.

ولو فعل غير ذلك... توضيح: چنانکه سابقاً گفتیم برای معتکف چند امر دیگری حرام بود که مصنف آنها را ذکر نکرد که عبارت بودند از: عطربه خود مالیدن. خرید و فروشی. مجادله در امور دینی و دنیوی.

حالا شارح می فرماید: اگر معتکف این کارها را انجام دهد، فقط کار حرام و معصیت کرده ولی اعتکافش صحیح است. چون آن کارها روزه را باطل نمی کند، و بنابراین کفاره هم بر او واجب نمی شود

ترجمه و شرح عبارت: **ولو فعل...** یعنی اگر انجام دهد غیر مفسدات صوم را از چیزهای دیگری که (باطل کننده روزه نیستند و فقط) حرامند بر معتکف مثل عطربه خود مالیدن و خریدن و مجادله کردن در امور دنیوی و یا دینی بجهت اظهار فضیلت و علم) در اینجا گناه کرده و (اعتکافش صحیح است پس) کفاره، واجب نیست.

ولو كان بالخروج في واجب... توضیح: چنانکه قبلاً گذشت که یکی از شرایط صحت اعتکاف، ماندن در محل اعتکاف است و اگر بدون ضرورت از آن محل خارج شود اعتکاف باطل می گردد. حالا در اینجا می فرماید اگر در اعتکافی که به واسطه نذر و شبه آن، معین شده، آن را به خارج شدن از محل اعتکاف باطل کند. باید یک کفاره بجهت شکستن نذر فقط بدهد.

و اگر در اعتکاف روز سوّم (که به واسطه گذشتن دو روز در اعتکاف مستحب، واجب می شود) باطل کند به خروج از محل اعتکاف، در اینجا کفاره واجب نمی شود (نه بخاطر باطل شدن اعتکاف و نه بخاطر روزه چون روزه باطل نشده)، بلکه گناه کرده

وقضای آن واجب است چون اعتکاف واجب بوده و در وقتش بطور صحیح انجام نگرفته.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو كان... یعنی** و اگر افساد اعتکاف، به سبب خرج شدن (از محل اعتکاف) باشد در اعتکاف واجبی که معین شده به واسطه نذر و شبه نذر، واجب است کفاره نذر **وفي ثالث المندوب (عطف است بر... واجب متعین)** یعنی و در (خروج از محل اعتکاف در) روز سوم اعتکاف مستحبی. گناه است و قضای اعتکاف، نه چیز دیگر (یعنی کفاره واجب نیست) **و كذا لو أفسده... یعنی** و همچنین اگر روز سوم اعتکاف مستحب را به سبب غیر جماع (از مفسدات روزه) باطل کند (گناه کرده و قضای آن واجب است و دیگر کفاره واجب نیست).

و كفاة الاعتكاف... توضیح: در کفاره اعتکاف، خلاف است بین فقهاء که آیا مانند کفاره رمضان است که واجب تخییری است بین این سه امر (آزاد کردن بنده یا دو ماه روزه پی در پی یا سیر کردن شصت فقیر) یا اینکه مانند کفاره ظهار است که یکی از آن سه امر، واجب ترتیبی است یعنی ابتدا آزاد کردن بنده واجب است و اگر آن ممکن نشد دو ماه روزه بگیرد و اگر آن هم ممکن نشد شصت فقیر سیر کند.

ترجمه و شرح عبارت: **و كفاة... یعنی** و کفاره اعتکاف همانند کفاره رمضان است بنابراین قول، و همانند کفاره ظهار است در قول دیگر (شارح می فرماید): قول اول مشهورتر است (از نظر فتوی ولی دلیل روایی آن، روایت موثقه است) و قول دوم، صحیح تر است از نظر روایت (ولی از نظر فتوی غیر مشهور است).

(فإن أكره المعتكفة) عليه نهارا في شهر رمضان مع وجوب الاعتكاف (فأربع)، إثنان عنه، واثنان يتحملهما عنها (على الأقوى) بل قال في «الدروس»: إنه لا يعلم فيه مخالف، سوى صاحب «المعتبر»، وفي «المختلف»: أن القول بذلك لم يظهر له مخالف، ومثل هذا هو الحجة وإلا فالأصل يقتضي عدم التحمل فيما لا نص عليه، وحينئذ فيجب عليه ثلاث كفارات اثنان عنه للاعتكاف والصوم، وواحدة عنها للصوم، ولأنه منصوص التحمل. ولو كان الجماع ليلا فكفارتان عليه على القول بالتحمل.

(فإن أكره المعتكفة)... توضيح: اگر زن و شوهری هر دو معتکف شده باشند و شوهر از زن، خواستار جماع شد، اگر چنانچه زن از روی رغبت و میل آن را قبول کند، بر هر کدام از زن و شوهر واجب است دو کفاره بدهد در صورتی که آن، در اعتکاف واجب و در روز رمضان باشد.

و اما اگر مرد، زنش را مجبور کند بر جماع در روز رمضان در اعتکاف واجب، باید مرد چهار کفاره بدهد: دو کفاره از طرف خود (یکی بجهت ابطال روزه، و دومی بجهت ابطال اعتکاف) و دو کفاره دیگر از طرف زنش (به همان دو جهت مذکور).

ترجمه و شرح عبارت: فإن أكره... یعنی پس (متفرع بر مسأله سابق می شود مسأله دیگری و آن اینکه: اگر مرد معتکف مجبور کند زن معتکفه را بر جماع در روز ماه رمضان با واجب بودن اعتکاف (چه به واسطه نذر و شبه آن واجب معین شده باشد و چه به واسطه گذشتن دور در اعتکاف مستحب) باید چهار کفاره بدهد: دو تا از طرف خودش و دو تا تحمل کند از طرف زنش (و اگر در شب جماع کند دو کفاره بجهت بطلان اعتکاف باید بدهد یکی از طرف خودش و یکی از طرف زنش).

(مصتّف می فرماید: این قول اقوی است (شارح می فرماید) بلکه مصتّف در کتاب «دروس» فرموده که من مخالفی در این قول، سراغ ندارم مگر صاحب کتاب «معتبر» (یعنی محقق حلّی) و در کتاب «مختلف» (تألیف علامه حلّی) است که

قول به چهار کفاره، مخالفی (از فقها) برای آن پیدا نشده و (این تعبیر نزدیک به معنای اجماع فقهاست بر آن قول پس) مثل این، حجت و دلیل می باشد (در این مسأله).

وإلا فالأصل يقتضي... توضیح: شارح می فرماید: اگر اتفاق و اجماع مذکور را دلیل ندانیم و آن را کنار بگذاریم، بایستی قائل به وجوب سه کفاره بر مرد شویم نه چهار کفاره، چون در موردی که روایتی نداشته باشیم، قاعده و اصل آن است که بر مرد تحمل کفاره زن واجب نیست و مادر مورد بحث، فقط راجع به روزه زن، روایت داریم که بر مرد واجب است تحمل کفاره روزه زن را بکند (چنانکه در اوائل کتاب الصوم گذشت که مصنف فرمود: «ويحتمل عن الزوجة المكروهة..» و در مورد اعتکاف زن روایتی نداریم که مرد کفاره اعتکاف زن را تحمل کند. بنابراین مرد باید سه کفاره بدهد و دو کفاره از طرف خود بجهت بطلان اعتکاف و روزه، و یک کفاره از طرف زن بجهت بطلان روزه او.

ترجمه و شرح عبارت: **وإلا فالأصل... یعنی** و اگر عدم وجود مخالف را دلیل در مسأله ندانیم، گوئیم اصل اقتضا می کند عدم وجوب تحمل مرد کفاره را در موردی که روایتی بر تحمل نیست (و در مسأله مورد بحث، روایت در مورد وجوب کفاره اعتکاف زن بر مرد نداریم و فقط در مورد وجوب کفاره روزه زن بر مرد، روایت داریم) و وقتی که مقتضای اصل، عدم تحمل در غیر مورد نص شد، گوئیم که بر مرد سه کفاره واجب می شود و تا از طرف خودش بجهت بطلان اعتکاف و روزه خودش، و یکی هم از طرف زنش بجهت بطلان روزه او، زیرا تحمل کفاره روزه زن در روایات وارد شده (و در این مورد فقط از اصل عدم تحمل، عدول می کنیم بجهت وجود روایت).

ولو كان الجماع... یعنی (تا اینجا راجع به جماع در روز بود) و اگر جماع (اجباری) در شب بوده باشد باید مرد دو کفاره بدهد (یکی از طرف خودش و دیگری از طرف زنش و هر دو بجهت بطلان اعتکاف است نه روزه چون روزه در شب نمی باشد).

(شّارح می فرماید: البته وجوب دو کفّاره) بنا براینکه قائل شویم به وجوب تحمّل مرد، کفّاره اعتکاف زن را (چنانکه قول مصنّف و اکثر فقهاست و اما بنا بر قول دیگر که تحمّل کفّاره اعتکاف زن بر مرد را واجب نمی داند، فقط یک کفّاره بر مرد واجب می شود بجهت بطلان اعتکاف خودش).

در اینجا شرح کتاب الصوم پایان یافت، شب چهارشنبه ۲۷ ماه ربیع الاول سال ۱۴۰۷ هجری قمری، از خداوند متعال توفیق شرح باقی کتاب را خواستارم.